تاریخ ادبیات ایران

و

تاریخ شعرا

تالیف:

حسین فریور

تاریخ ادبیات ایران

و

تاریخ شعرا

برای دورهٔ دوم متوسطه

تألیف

حسین فریور

چاپ دهم

۱۳۴۱

چاپ اطلاعات

١٩م

دیباچه

چاپ دهم

خداوند جل‌شأنه راسپاس و برپیامبر بـزرگ محمدبن عبدالله صلی‌الله‌علیه و آله که بر گزیدهٔ اوست درود فراوان باد.

نگارنده لازم میداند ازدانشمندان واساتید بزرگوارادب‌فارسی که شیوهٔ تنظیم و تدوین این‌اثر راموردتحسین قرارداده و بموقـع تذکـرات اصلاحی سودمند داده‌اند سپاسگـزاری نماید . بویژه از جراید ومطبوعات که در معرفی آن اقـدام نموده و همچنین همکاران گرامی که این‌مختصر رابکتب مشابه برتری‌بخشیده وبصورت کتاب درسی درآورده‌اند کمال تشکر را دارد و تصریح مینماید کـه‌تجدید نظرکلی در مندرجات ودقت و کوشش در بهبود چاپ آن نتیجهٔاینهمه تشویق و لطف ارباب فضل وادب بوده است وبا تقدیم کتاب حاضر ، امیدوار است که از عنایات خاصهٔدانشمندان وهمکاران ارجمندبیش‌از پیش بهره‌مند گردد.

حسین فریور
فروردین ماه۱۳۴۱
مطابق‌شوال ۱۳۸۱

فهرست مندرجات

ادبیات بعداز اسلام

بخش سوم ازصفحهٔ ۱۳۸ ـ تا ۲۲۲

دورهٔ سلجوقی تاتسلط مغول از سال ۴۳۲ تا ۶۲۸ هجری

مقدمه

تعریف وموضوع وفایدهٔ تاریخ ادبیات

ادب بمعنی فرهنگ و دانش ، مفهوم وسیع ومعنی کلی دارد و همهٔ آثارفکری، اعم‌ازعلمی وادبی‌را شامل است و انواع آثارفنی، فلسفی، عرفانی و دینی و علمی جزئی ازآن بشمار میآیند . ادیب‌کامل کسی است که در هر رشته بویژه در علوم ادبی اطلاع جامع و کافی داشته باشد و فرق بین ادیب و عالم آنست که ادیب از هر مطلبی بهره‌ای دارد و عالم‌تنها یك مقصد را دنبال کرده درآن مهارت مییابد. بنابراین تاریخ ادبیات که تاریخ افکار است در بـارهٔ علوم و فنون ، عقاید و اندیشه‌ها ، عادات و رسوم ، زبان وخط وکلیهٔ مظاهرتمدن ملتی ، در ادوار مختلف گفتگو میکند . از ترقی و تنزل و تحول و تغییراتی که فکر وذوق قومی در دوره‌های گوناگون پیدا کرده است‌بحث‌مینماید، علل ترقی و جهات تنزل علوم و ادبیات را روشن میسازد و در ضمن دانشمندان ، نویسندگان و گویندگان را میشناساند.

ادبیات زائیده ومولود اجتماع‌است و مانند همهٔ اموراجتماعی، تحت تأثیرزمان‌ومکان ، گاهی ترقی و زمانی‌تنزل مییابد وبا شکست

وپیروزی و آسایش و اغتشاش ، تغییر میکند ، از این رو میگویند : ادبیات آئینهٔ تمام نمائی است که خوشی‌وکامرانی قومی‌را در دوره‌ای وخواری و زبونی همان قوم‌را در دورهٔ دیگر، نمایان‌میسازد . بعلاوه ادبیات درساختن و پرداختن اجتماع و تغییرمحیط عامل‌مؤثری‌است ونتایج آن گاهی بصورت انقلاب و زمانی بشکل‌نهضت و بیداری‌مردم ظهور میکند .

بامطالعهٔ تاریخ ادبی وتوجه بآثار گذشتگان، ازافکاروتجربیات نوابغ و بزرگان پیشین استفاده می کنیم و در زنـدگــی وسعت نظر وخیال می‌یابیم . باخواندن شاهکارهای ادبی وآشنائی باشیوهٔبزرگان ادب ، زبان را بخوبی میآموزیم و قدرت آن را پیدا میکنیم که فکر درست را ازغلط ، شعر خوب را از بد ، نوشته و اثر روان و شیوا را ازبیان سست و ناروا تمیزدهیم .

عوامل مؤثر در ادبیات

در بحث ادبی هر دوره ، اولاً توجه باوضاع سیاسی و اجتماعی و اتفاقـات تـاریخی لازم است زیرا همیشه هـر انقلاب ادبی و علمی بدنبال تغییر وضع اجتماعی و انقلاب سیاسی است . ثانیاً درهر زمان ومکان‌ادبیات با افکار ، عقاید، مذاهب و علوم متداول ، همبستگی‌تام دارد وشاعر و نویسنده ، تحت‌تأثیر معتقدات‌وافکار محیط‌خودمیباشد. ثالثاً هر اثر ادبی که زائیدهٔ احساس و ذوق و نتیجهٔ تجربـه و فکر گذشتگان است ، درآثار آیندگان تأثیر و اهمیت شایانی دارد . پس درتاریخ ادبی هرعصر ، سه‌عامل مؤثرسیاسی و فکری وادبی‌بایدمورد توجه وبحث قرار گیرد :

۱ - عامل سیاسی و اجتماعی - محیط و سیاست بزرگترین عامل ایجاد ادبیات است و حوادث تاریخی که منجر به شکست یا پیروزی میشود در تنزل یا پیشرفت ادبیات تأثیر شایان دارد. مثلاً باتوجه بتاریخ ادبی ایران معلوم میشود: در دورانی که ادارهٔ امور کشور بدست سلطان مقتدر و فرمانروایان عادل بوده و مردم از نعمت رفاه و آسایش برخوردار بوده‌اند، ادبیات ترقی کرده و گویندگان و نویسندگان، در سایهٔ امن و آرامش، بدیع‌ترین آثار خود را بوجود آورده‌اند. برعکس موقعی که جور و ستم و فقر، حاکم بر اوضاع اجتماعی بوده، ادبیات که مولود اجتماع است بانحطاط میل نموده و آثاری بوجود آمده است که نمایندهٔ زبونی و پریشانی است. همین اختلاف در محیط اجتماعی و اوضاع سیاسی، گاهی شاعر و نویسنده را آزاده و بلندهمت ساخته و زمانی گوینده و نویسنده را متملق و چاپلوس بار آورده است.

۲- عامل فکری و مذهبی - افکار و عقاید و آداب و رسوم متداول هر دوره در ادبیات آندوره تأثیر مستقیم دارد. در تاریخ ادبی ایران شواهد، تأثیر دین و مذهب و افکار و اندیشه‌ها و اطلاعات و معلومات، در آثار ادبی بخوبی نمایان است و گوینده و نویسنده خواه ناخواه، تحت تأثیر معلومات و مذهب و افکار محیط خود بوده‌اند.

اگر شاعری از منطق و استدلال و روشنی فکر برخوردار است بسبب اقتضاء زمان و محیط است و اگر نسبت بمذهب تعصب و یالاقیدی نشان میدهد، بجهت تأثیر فکر و محیط میباشد. بنابراین شاعر و نویسنده‌ای که آزادی فکر و عقیده دارد مقصود خود را بی‌پروا بیان میکند و پیرامون تکلفات و صنایع بدیعی نمیگردد. ولی در مقابل تفتیش عقاید

وتکفیر وتعصبات خشك، ناچار است سخن را باستعاره و کنایه و غالباً پیچیده و مبهم بیان نماید.

۳- عامل ادبی - آثار وافکار گذشتگان در ایجاد یك اثر ادبی، مؤثر است وشاعر یانویسنده خواهی نخواهی تحت‌تأثیر شیوهٔ پیشینیان قرارمیگیرد. بعبارت‌دیگر ذخائر فکری درمیان هرملت، بصورت‌های مختلف ، درآثارشعرا و نویسندگان جلوه‌گر میشود. واین آثاربنوبهٔ خود درافکار آیندگان‌تأثیر و دخالت‌میکند . یعنی‌همانطور که محیط درظهور نوابغ مؤثراست ، نابغه نیز محیطی متناسب با افکار وروحیهٔ خود بوجود میآورد.

گاهی شاهکار واثری‌بدیع‌و زیبا ، از ذوق شاعر و نویسنده‌ای تراوش‌میکند که مورد اقبال‌وتوجه‌آیندگان‌قرار میگیرد وتقلیدادبی از اینجا ناشی میشود که گویندگان و نویسندگان ، کوشش میکنند که خودنیزنظیر آن اثررا بوجودآورند وزمانی‌هم شعراونویسندگان بجهاتی سبك و شیوهٔ متداول را کنار گذاشته سبك نوینی جانشین آن میسازند .

علاوه برعواملی که‌بطورکلی بدانها اشاره شد امور دیگری‌نیز در ادبیات دخالت دارند که مهمتر از همه در تاریخ ادبی‌ایران تشویق سلاطین‌و وزراء وبزرگانی است که بگویندگان و نویسندگان بدیدهٔ احترام‌نگریسته‌اندوبراثر تشویق آنها بازارعلم وادب‌رونق یافته‌ومنجر بظهور شعرا و علماءِ ونویسندگان بزرگ شده است.

همچنین آمیزش ملتی با ملت‌دیگر و ارتباط فکری‌اقوام‌باهم، موجب تغییرآداب ورسوم و پیشرفت علوم و صنایع میشود ودرادبیات نیز تأثیر میکند .

کلیاتی در بارهٔ زبان و خط

۱ ـ زبان

زبان عبارت از صداهائی است که دارای معنی باشد. هوائی که از گلو خارج میشود اگر در جائی از حلق تا لب قطع گردد حروف بی‌صدا را بوجود میآورد و اگر صدای درست شده بدون برخورد هوا با یکی از مخارج دهن خارج شود حروف صدادار تشکیل میشود. باپیوستن حروف، کلمه وازمجموع کلمات جمله و کلام بوجود میآید.

در بارهٔ اصل ومبداء زبان، عقایدمختلف ابرازشده است: بعضی از زبانشناسان معتقدند که بشردریك نقطه اززمین بوجودآمده و دارای زبان‌واحد بوده، بعدبنواحی دیگر رفته است‌و بواسطهٔ تغییر محیط و تأثیر آب وهوا وپراکندگی مردم بتدریج اختلافاتی در لهجه وزبان ایشان‌ظاهر شده است. شباهت‌لغات وقواعددستوری بین‌پاره‌ای‌اززبانهای امروزی، دلیل‌وحدت ریشهٔ آنها است ولی این‌عقیده‌قطعی نیست. زیرا این شباهت‌درکلیهٔ خصائص وجودی‌بشر ازعادات واخلاق‌و رسوم‌وسنن نیز موجود است.

عدهٔ‌دیگر ازمحققین عقیده‌دارند که انسان درنواحی‌مختلف‌پیدا شده وهمانطور که از حیث نژاد وشکل وقیافه باهم فرق‌کلی دارند، لابد هریك‌زبان‌بخصوصی داشته وهردسته و قومی بزبان جداگانه‌ای گفتگو میکرده‌اند که میتوان زبان آنهارا ریشهٔ زبانهای گوناگون امروزی دانست.

بهرحال آنچه مسلم است اینست: مردمی که گوشه‌گیر بوده و اوضاع سیاسی‌واجتماعی یکنواخت داشته باشند و بادیگران آمیزش

نکنند، دگرگونی زبان در بین ایشان بکندی صورت میگیرد وبرعکس بسبب معاشرت ومراوده با طبقات ومردم بازبانهای مختلف، زبان آنها بسرعت تغییر و تحول می‌یابد .

مراحل تکامل زبان ــ با مقایسهٔ زبانهای موجود دنیا، معلوم میگردد که زبان سه‌مرحلهٔ ترقی و تکامل را گذرانده است:

۱ــ زبان یك صدائی (۱) که همهٔ واژه‌ها در حال ریشه است وهر ریشه بیش از یك صدا ندارد و بدون اینکه پیشاوند یا پساوندی بریشه‌ها افزوده شود ویا باهمدیگر بتوانند ترکیب شده واژه‌های نو بسازند ، پهلوی هم قرار گرفته جمله راتشکیل میدهند .

بعقیدهٔ زبانشناسان نخستین سخنگوئی بشر ، با این قسم زبان آغاز شده است ودرعصر ما نیز زبانهائی وجود دارند که در این مرحله متوقف شده‌اند . مانندزبان چینی ، سیامی وآنامی.

۲ــ زبان پیوندی (۲) ــ در این مرحله ریشه‌ها تغییر نمیکند وبا پیوستن اجزائی بریشه، واژه‌های جدیدی ساخته میشود. اززبانهای کنونی که دراین مرحله است عبارت اززبان مردم اورال وآلتائی، ترکی، مجارستانی ، فنلاندی وژاپنی میباشد.

۳ــ زبان صرفی (۳) که ریشه تغییر میکند و پیشاوند وپساوند بریشه اضافه میشود و واژه‌ها باهم ترکیب شده معانی مختلف حاصل میگردد . بیشتر زبانهای کامل و معروف و متداول کنونی جهان جزء زبان صرفی است .

تقسیم زبانهای منصرف ــ زبانهای صرفی بــدو دستهٔ بزرگ

۱-Les langues monosyllabiques

۲-Les langues agglutinantes

۳-Les langues à flexions

هندواروپائی و سامی تقسیم میشود :

زبانهای هندواروپائی که از هند تا اروپا بدان گفتگومیکنند، در اصل‌زبان مشترك قومی بوده که در یك نقطهٔ معین با هم زنـدگی میکردند وبعد بعلل وجهاتی بنای مهاجرت گذاشته‌اند .

قبیله‌ای که **آریا** نام داشت بسرزمینی که ایران نامیده میشود رسید و بومیان راشکست داد و در این سرزمین مسکن گزید . واژهٔ ایران که در قدیم آریانه نامیده میشد بمعنی محل **آریاها** (نجبا ـ اشراف) است .

قبیلهٔ دیگری از طریق پامیر بطرف هند و درهٔ پنجاب رفت و در آنجا رحل اقامت افکند . گروه دیگر باروپـا رفتند و در آن سرزمین پراکنده‌شدندوبنام یونانی، اسلاو،ژرمن وغیره‌معروف‌شدند.

مرکززبان سامی، جنوب شبه‌جزیرهٔ عربستان بوده‌وبامهاجرت ایشان‌این زبان ، در تمام عربستان و سایر نقاط پخش گردیده است عربی،عبری ،آرامی ، سریانی ، بابلی، فنیقی ، حبشی‌ازشعبه‌های‌زبان سامی است .

۲ـ خط

بشراولیه ازخط ورموز آن‌آگاهی نداشت،ادوار بسیار طولانی بدین‌ترتیب زندگی کرد ، تااحتیاج اورابتصویر افکارخود یعنی‌ایجاد خط موفق ساخت . تاریخ تمدن بشر از موقعی آغاز میشود که خط اختراع ومعمول شده است .

خط سه مرحله را پیموده تابصورت امروزی درآمده است:

تصویرنگاری ، پندارنگاری ، الفبائی .

۱ـ تصویر نگاری ـ خط در مرحلهٔ نخستین ، جنبهٔ ابتدائی و ناقص داشت ومقصود ، بصورت نقوش و رسم تصاویر نگاشته میشد. خط هیروگلیفی (خط مقدس) که در مصر قدیم معمول بود ، صورتی کامل از خط تصویری است . این خط برای بیان همهٔ مقاصد بسیار مشکل‌بود زیرا بیان محبت ودشمنی وتجسم اسامی معنی ، بااین خط بسهولت ممکن بود .

۲ـ پندار نگاری (۱) ـ در مرحلهٔ دوم تصویر کم‌کم ساده شد وبصورت علامت ونشانه درآمد وبرای اسامی معنی نیز علائمی ایجاد گردید. این مرحله که نقش فکریا پندارنگاری نامیده میشود بسبب زیادی علائم ، آموختن آن‌بسیار دشوار وبیان مقصود مشکل میباشد. این خط مدتها مورد استفادهٔ مردم مصر و بابل و آشور بود و امروزه خطچینی وتاحدی خط ژاپونی هنوز دراین مرحله است.علائم ریاضی که بصورت خط بین‌المللی درآمده ازنمودارهای پندارنگاری است.

۳ـ مرحلهٔ الفبائیـ اختراع الفبایکی‌ازبزرگترین‌موفقیت‌های بشر است که بوسیلهٔ ۲۵ تا ٤۰ علامت یا حرف ، میتوان تمام مقاصد و مطالب خودرا نوشت مانندخطوط ایرانی ، عربی ، لاتینی ، یونانی، هندی وغیره .

واژهٔ الفبااز زبان‌فنیقی گرفته شده ودراصل «الف بت» بوده که درزبان فنیقی بمعنی «گاومیش‌ـخانه» است . وجه تسمیهٔ الفبا آنست که فنیقی‌ها هرحرف از الفبا را بصدای‌کلمه‌ای که باآن حرف آغاز میشود نام گذاری کرده‌اند.مثلاً حرف اول‌را «الف» گفتند که بمعنی

۱ـIdéogramme

گاومیش و صدای اول آن (اَ) میباشد و حرف دوم را «بت» نامیده‌اند که بمعنی خانه است. بدین ترتیب حروف دیگر الفبا رانام گذاری کرده‌اند.

سومریها که چهار هزار سال‌پیش ازمیلاد مسیح درجنوب عراق حالیه میزیستند خط میخی را بوجود آوردند و پس از ایشان، این خط بوسیلهٔ اکادیها در بین اقوام سامی رواج یافت. بابلیها که در جنوب عراق کنونی و آشوریها در شمال عراق حکومت داشتند خط سومری را وسیلهٔ کتابت قرار دادند. ایلامیها که در سرزمین خوزستان بودند و پایتخت آنها شوش بودخط میخی را برای نوشتن بر گزیدند.

در قرن نهم پیش از میلاد، خط میخی بارمنستان راه یافت واین خط‌نزد هرقومی که رایج شد بازبان وچگونگی تلفظ آنهاسازش پیدا کرد وخطوط میخی گوناگون ازخط سومریها بوجود آمد.

ایرانیان نیز خطرا از سومریها و ایلامیها گرفتند و باتصرف در آن، بصورت کاملتری درآوردند.

در داستان های کهن ایرانی و شاهنامهٔ فردوسی، اختراع خط به‌طهمورث پیشدادی نسبت‌داده شده وچنین آمده است: دیوها گرفتار و اسیر طهمورث زیناوند شدندواز اوخواستند که آنان را نکشد وامان دهد تاهنرخط ونوشتن رابوی بیاموزند:

چو طهمورث آگه شد از کارشان — بر آشفت و بشکست بازارشان
کشیدندشان خسته و بسته خوار — بجان خواستند آنگهی زینهار
که ما را مکش تا یکی نو هنر — بیاموزی از ما کت آید ببر
کی نامور دادشان زینهار — بدان تا نهانی کنند آشکار

چو آزادشان شد سر از بند اوی بجستند نـاچار پیونـد اوی
نبشتن بخسرو بیامـوختند دلش رابدانش بر افروختند
نبشتن یکی نه که نزدیك سی چه رومی چه تازی چه فارسی
ز هندی و چینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی

از گفتهٔ فردوسی و روایات باستانی معلوم میشود که ایرانیان خط را پس از بسط قـدرت و تسلط بملل مجاور ، از ملتهای مغلوب آموخته‌اند و توان گفت که خط همهٔ اقوام و ملل ، از سامیهاست که با دخل وتصرف و بنا بذوق و سلیقهٔ آنان ، بصورتهای گوناگون در آمده است .

ادبیات پیش‌از اسلام

تقسیم تاریخ ادبیات ـ تاریخ ادبیات ایران بـدو دورهٔ متمایز پیش‌از اسلام وبعد ازاسلام تقسیم میشود.ملاك این تقسیم ، تنها تسلط اعراب و انقراض سلسلهٔ ساسانی نیست زیرا اتفاقات و حوادث سیاسی تنها عامل تمایز ادبیات نمیتواند باشد بلکه علت این تقسیم ، آنست که این دو دوره از هر جهت با هم فرق دارند و با آنکه ایرانیان ، بسیاری ازسنن وخصوصیات کهن ملی خود را بعد ازتسلط اعراب حفظ کردند ولی‌بعلت تغییرمذهب و زبان وتحول‌اوضاع سیاسی‌واجتماعی، ادبیات بعداز اسلام باپیش ازاسلام تفاوت کلی حاصل کرد.

دورهٔ هخامنشی(۵۵۰ تا ۳۳۱ پیش‌از میلاد)

تاریخ ایران از زمان مادها (۷۱۵تا۵۵۰ پ.م) روشن ومدون است.شخصی بنام **دیّاکو** مؤسس سلسلهٔ مادبود.او همگمتان یااکباتان (همدان) را پایتخت خود قرار داد . یکی از فرمانروایان بزرگ ماد بنام **هُوَخْشَتَر** حکومت آشور رامنقرض ساخت و دولت ماد را اقتدار و اهمیتی بخشید . جانشین او که **آستیاژ** نـام داشت مغلوب کوروش هخامنشی شد وسلسلهٔ ماد منقرض گردید.

از زبان مادی سند وآثار کتبی باقی نمانده ولی‌شکی نیست که زبان مادی با پارسی باستان خویشاوندی نزدیك داشته است،بطوریکه پارسیها ومادیها،زبان یکدیگررا بخوبی میفهمیدند.

کوروش مؤسس سلسلهٔ هخامنشیان ، مرکز حکومت خود را در پازارگاد قرارداد و کشور لیدی و بابل را در ۵۳۹ پ . م مسخر نمود و مهمترین دولت وسلطنت دنیای قدیم را تشکیل داد . داریوش کبیر (۵۲۱ ـ ۴۸۶ ق.م) ، بزرگترین شاهنشاه هخامنشی ، نخست یاغیان کشور را سرکوبی کرد و در داخل کشور نظم برقرار نمود . آنگاه بکشورگشائی پرداخت و وسعت کشور ایران را ازسرحد چین تا ریگزارهای سوزان افریقابسط داد و دولت هخامنشی را ازمقتدرترین دولتهای روی زمین کرد.

فرهنگ وتمدن درخشان ایران ازروزگار هخامنشی آغازمیشود که سندهای موجود وآثارباقیمانده، قدرت وعظمت هخامنشیان و نیاکان مارا مسلم میدارد .

پارسی باستان

زبان ایرانیان درزمان هخامنشیان ، پارسی باستان یا فرس قدیم نامیده میشود که ریشهٔ زبان فارسی کنونی است . کتیبه‌های شاهان هخامنشی ولوحهای زرین و سیمین که ازآن روزگار باقیمانده باین زبان نوشته‌شده‌است. مجموع واژه‌های اصلی کتیبه‌ها ، از چهارصد کلمه تجاوز نمیکند و مطالب آن عبارتست ازنام و شرح خاندان شاهان ـ تفصیل فتوحات ـ ستایش یزدان ـ نکوهش دروغ وناپاکی ـ سفارش براستی و نیکوکاری.

این کتیبه‌ها اغلب بچندزبانست وغیرازپارسی باستان، بزبانهای آسوری ، ایلامی ، آرامی که بین ملل دست نشاندهٔ هخامنشیان معمول بود ، نگاشته شده است.

مجموع کتیبه‌های هخامنشی بالغ برچهل کتیبه است و مهمترین آنها در تخت‌جمشید ، همدان ، شوش ، نقش‌رستم ، بیستون، الوند و

وان است که کتیبهٔ بیستون از همه مفصلتر و مشتمل بر ۴۲۰ سطر وهیجده هزار ونهصدکلمه میباشد که داریوش در این کتیبه چگونگی فرونشاندن شورشهای داخلیو غلبه وتسلط بکشورهای خارجیوحدود متصرفات خودرا شرحمیدهد و درپایانمجدوبزرگواری کشورایرانرا آرزو میکند .

خط میخی- کتیبه‌های هخامنشی بخط میخی است . ایرانیان این خط را ازقوم کلده وآشور گرفتند و درآن تغییراتی دادند ، شکل خطهای کج و مایل راحذف کردند وآنرا بصورت الفبائی درآوردند .

این خط ازچپ براستنوشته میشد ودارای ۳۶ حرف بود ودر کنده‌کاری و نوشتنروی سنگ واجسام سخت بکارمیرفت .

اولین خط میخی که بدستآمده از زمان کوروش وآخرینآن از روزگار پادشاهی اردشیر سوم است و بسبب دشواری نگارش ، خط میخی ازدورهٔاشکانیان روبزوال نهاد وبتدریج منسوخشد .

در خط میخی و کتیبه‌ها پنج کلمه بصورت پندارنگاری باقی مانده است :

۱ -		**اورامزدا**	(اهورامزدا)
۲ -		**خشایثیه**	(شاهنشاه)
۳ -		**دهیو**	(کشور)
۴ -		**بغا**	(خدا)
۵ -		**بومی**	(بوم-سرزمین)

الفبای میخی هخامنشی

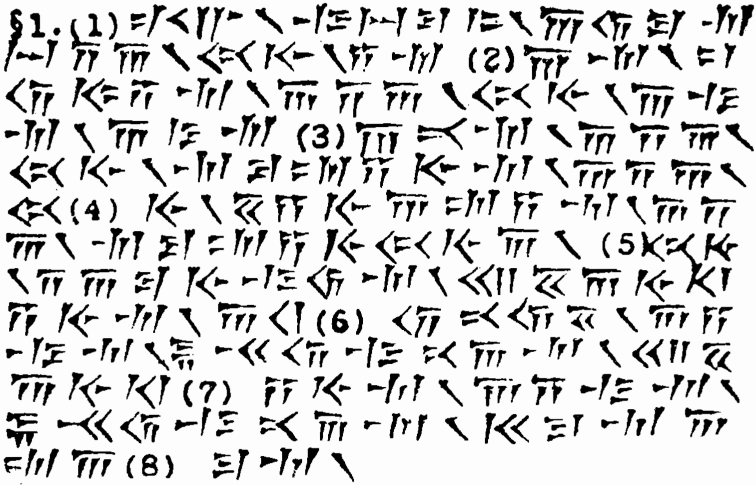
𐎠	A , Â	اَ - آ
𐎲	Ba (-e,-o)	بَ-بِ-بُ
𐏂	Ca (-e,-o)	ثَ-ثِ-ثُ
𐎨	Ča (-e)	چَ - چِ
𐎭	Da	دَ
𐎮	De	دِ
𐎯	Do	دُ
𐎡	E , I	اِ - ای
𐎳	Fa	فَ
𐎥	Ga	گَ
𐎦	Go	گُ
𐏃	Ha (He)	هَ - هِ
𐎩	Ja (Ža)	جَ - ژَ
𐎪	Je	جِ
𐎣	Ka	کَ
𐎤	Ko	کُ
𐎾	L	ل
𐎶	Ma	مَ
𐎷	Me	مِ
𐎸	Mo	مُ
𐎴	Na (-e)	نَ - نِ
𐎵	No	نُ
𐎢	O , U	اُ - او
𐎱	Pa (-e,-o)	پَ-پِ-پُ
𐎼	Ra (-e)	رَ - رِ
𐎽	Ro	رُ
𐎿	Sa (-e,-o)	سَ-سِ-سُ
𐏁	Ṣa (-e,-o)	شَ-شِ-شُ
𐎫	Ta (-e)	تَ - تِ
𐎬	To	تُ
𐎰	Ṭa (-e,-o)	ثَ-ثِ-ثُ
𐎺	Va	وَ
𐎻	Ve	وِ
𐎧	Xa	خَ
𐎹	Ya (-o)	یَ
𐏀	Za (-e,-o)	زَ-زِ-زُ

علامت فاصله بین کلمات 𐏐 , <

گذشته از سنگ نبشته‌ها ، سکه‌های هخامنشی و خطوط روی بعضی از ظروف و سنگ ترازوها و نگین‌های باقی‌مانده از آن عهد، همه بخط میخی و بزبان پارسی باستان‌میباشد.

برای شناختن خط میخی و پی‌بردن بمضامین کتیبه‌ها، بند اول کتیبهٔ نقش رستم‌را که بخط میخی‌است، می‌نگارد وترجمهٔ‌کامل کتیبهٔ مزبور نقل میشود :

کتیبهٔ نقش رستم



ترجمه:

« **بند اول** ـ اهورامزدا خدای بزرگ است . او این زمین را آفرید . اوآن‌آسمان راآفرید . او مرد را آفرید . او شادی را برای مرد آفرید او داریوش‌را شاه‌کرد یکی از بسیار شاهان و فرمانفرمائی از بسیار فرمانروایان .

بند دوم ـ من داریوش شاه هستم ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه‌کشوربرنژاد،شاه زمین‌های بزرگ وپهناور ، پسرویشتاسب(گشتاسب) هخامنشی ، پارسی‌از اولادپارسی ، ایرانی‌ازنژاد ایرانی.

بند سوم ـ داریوش‌شاه گوید : اینها هستندکشور هائی که من خارج از پارس ، بخواست اهورا مزدا گرفتم ، آنها بمن باج میدادند ،

و هرچه گفته میشد عمل میکردند و قانون مرا نگه‌میداشتند:ماد،خوزستان، خراسان ، هارائیوه (رات) ، بلخ ، سغد ، خوارزم ، سیستان ، آراخوری (رخج) ،قندهار ،هند ، سکاها وسکاهای‌تیزخود ، بابل ، آشوریها،عربستان، مصر ، ارمنستان ، کاپادوکیه ، سارد ، یونان ، سکاهای آنطرف دریا ، حبشی‌ها .

بند چهارم ـ داریوش‌شاه گوید : وقتیکه اهورامزدا این کشور را در جنگ دید آنرا بمن بخشید . مرا شاه کرد بخواست اهورامزدا من شاه‌هستم . من آنهارا بجایشان نشاندم ، آنچه بآنها گفتم آنرا کردند آنچنان که من میخواستم بود . پس اگر فکر کنی که چقدر داریوش شاه کشور داشت پیکر را بین آنهائی که تخت مرا میبرند ، آنوقت خواهی شناخت و دانسته‌میشود که نیزهٔ مرد پارسی دور رفته است و مرد پارسی دور ازپارس‌جنگ میکند!

بندپنجم ـ داریوش‌شاه گوید : آنچه کرده شد همه را بخواست اهورامزدا کردم.اهورامزدا مرا یاری دادتا اینکه کرده‌را کردم.اهورامزدا مرا حمایت کند از بدی‌و خانوادهٔ مرا و این‌کشور را . این‌را من از اهورامزدا خواهش میکنم اهورامزدا آنرا بمن‌بدهد.

بندششم ـ ای مرد اینست فرمان اهورامزدا . این بنظر تو زشت نیاید این‌راه‌را راست ازدست‌مگذار وگناه‌مکن. »

اینك چندجمله ازبنداول کتیبهٔ نقش‌رستم باتلفظ فارسی‌باستان نوشته میشود :

«بغ وزرکه اورامزداهی ایمم‌بومیم‌اداهی اوام‌آسمانم اداهی مرتیم‌اداهی شیاتیم ادامرتیهیا»

زبان اوستائی

قدیمترین اثر ازآثار آریائی اوستاست. زبان اوستائی‌با سانسکریت ، زبان‌ادبی‌و کهن‌هندیان شباهت‌تام دارد ومعلوم‌میشود که ایرانیان و هندیان در روزگاری باهم زندگانی کرده و زبان مشترکی داشته‌اند که ریشهٔ زبان اوستا وسانسکریت بوده‌است.

زرتشت پیغمبرایرانی که قرنها پیش‌از مسیح زندگی میکرده از مغرب یا شمال غربی ایران برخاسته و متوجه مشرق ایران شده

است و پیروانش گشتاسب و گرشاسب در مشرق ایران بوده‌اند پس زبان زرتشت (اوستائی) درقسمتهای شرقی مفهوم بوده‌است.

اوستا دارای‌دولهجه است قسمتی ازخود زرتشت که‌خیلی‌قدیمی است وبقیه جدیدمیباشد. **گاتها** یا سرودهای مذهبی باغلب احتمال از خود زرتشت‌است چون‌شعر بوده بدون تغییر و تصرف زیاد باقیمانده وبدست ما رسیده‌است.

اوستا در قدیم دارای ۲۱ فصل بوده کـه مردم ایران از حفظ داشتند. در استیلای اسکندر ، مقداری ازآن از دست رفت . بلاش‌اول اشکانی (۷۸ تا ۵۱ پ.م) اهتمام بجمع‌آوری اوستا نمود و دستور داد اوستای پراکنده را که‌موبدان درحافظه داشتند جمع‌آوری کنند. ولی اقدام‌اساسی‌برای‌تدوین‌آن در زمان‌اردشیر بابکان انجام گرفت‌وعده‌ای ازموبدان که ریاست‌آنهابا **تنسر** ،هیربد هیربدان بودمأمورجمع‌آوری اوستا شدند . بعد از اردشیر ، پسرش شاپور اول خرده اوستا را که پراکنده بود جمع‌آوری کرد . بروزگار شاپور دوم ساسانی (۳۰۹تا ۳۷۰ م) دربارهٔ مراسم دینی بین زرتشتیان اختلافی روی داد وبدستور شاپور **آذربدمهراسپندان** موبد موبدان بکتاب‌اوستا مراجعه ومطالب آنرا مرتب نمود .

دورهٔ اشکانیان (۲٤۹ پ.م تا ۲۲٦ میلادی)

پس‌ازمرگ اسکندر ، کشورهای متصرفی ، بین جانشینان او تقسیم شد و سلکوس بفرمانروائی ایران منصوب گردید. مدت هشتاد سال سلوکی‌ها بر کشور ایران تسلط داشتند تا آنکه مردم خراسان

باقیام مردانه، سلوکی‌ها رامغلوب‌ساختند ودولت‌پارت(۱) یا اشکانیان را بوجودآوردند.

پارت‌سرزمین خراسان و گرگان کنونی‌است که‌در کتیبهٔ‌بیستون جزو کشورهائی که داریوش بر آنها حکمروائی داشته، نامش آمده است. واژهٔ‌پهلو ازهمان لغت پرثوه یاپرتواست که درنتیجهٔ تطورلغوی بآنصورت درآمده است ولفظ پهلوان بمعنی شجاع ازهمین‌واژهٔ پهلوی است چه پرثوها (پهلوی‌ها) قریب ۵۰۰ سال در مقابل هجوم رومیان ایستادگی کردند.

زبان پهلوی اشکانی

پس از استقرار اشکانیان، زبان پهلوی‌یازبان مردم خراسان زبان رسمی ودرباری ایران‌شد وتاتسلط اعراب زبان مردم شمال ومشرق ایران‌بود.

از زبان پهلوی اشکانی که به پهلوی شمالی نیز معروفست جز چند کلمه ومسکوك، آثار مهمی باقی نمانده و در ضمن زبان ارمنی و لهجه‌های آذربایجان وخراسان ، پاره‌ای از واژه‌های پهلوی اشکانی دیده میشود .

گاهی ازکلمهٔ پهلوی، زبان فارسی‌روان، اراده‌میشود بطوریکه دردوره‌های اسلامی ، پهلوی‌زبان میگفتند مقصود زبان فارسی بوده وآنرا دربرابر زبان عربی استعمال میکردند. این‌زبان که اصل آن ازفارسی‌باستان است بمرور زمان تغییر پیدا کرد وپس‌از تحول بسیار بصورت فارسی وزبان دری درآمد.

مانی در سال۲۵۱میلادی بسن‌چهل‌وپنج سالگی‌ادعای پیغمبری

---

(۱) پارت Parthava **پرثوه** ـ بسبب گذشت زمان در کلمهٔ پرتو تحول ایجاد شده وحروف (راء) به (لام) و(ثاء) به (هاء) تبدیل گردیده و درنتیجه پرتو، پلهوشده وبراثرقلب‌لام و هاء بصورت پهلودر آمده‌است.

کرد وجهت تبلیغ شاپور اول ساسانی بدین خود ، کتاب شاپورگان را بزبان پهلوی‌اشکانی نگاشت. قسمتی از آثاری که اخیراً از مانویان در تورفان (ایالتی از ترکستان چین) پیدا شده بنا بعقیدهٔ عده‌ای از محققین بخط و زبان پهلوی اشکانی میباشد.

رساله‌ای‌هم بزبان‌پهلوی‌در دست‌است‌بنام‌درخت آسوریك که‌جمعی از محققین عقیده دارند که اصل آن بزبان پهلوی اشکانی بوده و بعد بپهلوی ساسانی‌درآمده است و این کتاب در اصل منظوم بوده و اشعار ۱۲هجائی‌داشته ولی‌اینك‌اوزان‌ابیات بهم‌خورده وبه‌نثر تبدیل شده‌است.

موضوع درخت آسوریك عبارتست از مناظرهٔ درخت خرما وبز. بعنوان نمونه چند سطر از آن کتاب باترجمه نقل میشود.

درختی رست است‌تر او شترو اسوریك،
بنش خوشگ است ، سرش هست‌تر،
ورگش کنیا ماند ، برش‌ماند انگور،
شیرین بارآورد.
مرتومان‌وینای آنام درختی‌بلند.

ترجمه : «درختی رسته است آنطرف شهرستان آسوریك ، بنش خشك است وسراو تراست ، برگش به‌نی‌ماند وبرش‌بانگور . شیرین بارآورد. مردمان بینی‌من آندرخت بلندم.»

اخیراً سندی متعلق بزبان‌پهلوی‌اشکانی در«اورامان» کردستان کشف شده وآن عبارت‌از دوقبالهٔ زمین است که در ۱۲۰ سال پیش از میلاد مسیح آنهارابخط پهلوی اشکانی روی پوست‌آهو نوشته‌اند.

خط پهلوی‌اشکانی ــ خط پهلوی که با حروف جدا از هم ومقطّع واز راست بچپ نوشته میشد از خط آرامی اقتباس شده بود ، خط آرامی را کلدانیان که‌تابع ایران‌بودند دراین کشور رواج‌دادند. درزمان هخامنشیان این‌خط مخصوص تحریر بود و خط میخی برای

کتیبه و کنده‌کاری بکار میرفت ، در دورۂ اشکانیان خط پهلوی برای کتیبه و کنده‌کاری هر دو معمول شد. خط پهلوی دارای ۲۵ حرف است وعیب بزرگ واشکال مهم الفبای پهلوی اشکانی اینست که یك حرف گاهی چند صدای مختلف میدهد .

دورۂ ساسانیان (۲۲۶ تا ۶۵۰ میلادی برابر با ۳۱ هجری)

اردشیر بابکان (۲۲۶–۲۴۱م)، اردوان آخرین پادشاه اشکانی را شکست داد و آن سلسله را منقرض وسلسلۂ ساسانی را تأسیس کرد وپایتخت را ازشمال بجنوب ایران منتقل نمود . مذهب زرتشت را که از روزگارتسلط اسکندربتدریج ازرونق افتاده بودآئین رسمی ایرانیان کرد و آتشکده‌های خاموش را روشن ساخت و باحیای امور مذهبی وتنظیم کارهای کشوری همت گماشت. جانشینان اردشیر ، در آبادانی کشور وبسط علم و فرهنگ وترویج آداب و رسوم ملی، کوشش بسیار نموده‌اند .

زبان پهلوی ساسانی زبان پهلوی ساسانی که بپهلوی جنوبی معروف است با پهلوی اشکانی تفاوت مختصری دارد. باملاحظه بعضی لغات که هنوزدرزبان فارسی بکارمیرود.میتوان باختلاف میان دولهجۂ اشکانی وساسانی پی برد. مثلاً « گرسنه ، گسنه» که بزبان پهلوی اشکانی است در زبان پهلوی ساسانی « گشنه» است . همچنین «فرستك» در پهلوی اشکانی، «فرشتك» در پهلوی ساسانی و فرشته در زبان فارسی است.

اصل زبان پهلوی جنوبی نیز از پارسی باستان است و بجهت آنکه پاره‌ای ازاصطلاحات دینی ولغات اوستائی درآن راه یافته واز حیث قواعد دستوری باپهلوی اشکانی فرق مختصری دارد ، از اینرو آنرا لهجه‌ای ازلهجه‌های پهلوی می‌شمارند.

از زبان پهلوی ساسانی آثار متعددی باقیمانده که قسمت عمدهٔ آن کتب دینی ، اخلاقی، ادبی وداستان‌است.

در روزگار ساسانیان اوستا جمع آوری شد وترجمه‌وتفسیرهائی برآن بپهلوی نوشتند وآنرا **زند** گفتند وشرحی کـه بعد برای زند نوشته شد به **پازند** معروفست.

خط پهلوی‌ساسانی ـ خط پهلوی ساسانی، از روی‌خط پهلوی اشکانی تنظیم شده که در کتیبه‌ها،حروف‌آن مانند پهلوی‌اشکانی‌مقطع نوشته میشد و درنامه‌ها وتحریر،باهم ترکیب می‌یافت . تعداد الفبای پهلوی را از۱۸ تا۲۵ حرف نوشته‌اند وعلت این امر آنست که در خط پهلوی یك حرف ، چندصدای مختلف میدهد .

دبیران دورهٔ ساسانی، بعضی‌ازلغات‌را بآرامی مینوشتند وهنگام خواندن، پهلوی‌میخواندند واینرا **هُزوارش** می‌نامیدند، نظیر روشی که در حساب سیاق(نوعی ازحسابداری‌بازرگانی) معمول میباشد که اعداد رابعربی مینویسند و در موقع خواندن فارسی می‌خوانند مانند «عـــر» که‌ده خوانده‌میشود، همان«عشر»عربی‌است.درپهلوی‌ساسانی هم«ملکان‌ملکا» می‌نوشتند ، «شاهنشاه» میخواندند و «یوم» مینوشتند ، «روژ» میخواندند.

باآنکه زبان پهلوی از حیث قواعد دستوری و ریشهٔ لغـات با زبان فارسی‌اختلاف بسیار جزئـی دارد، بسبب اینکه الفبـای پهلوی حروف صدادار(اعراب) ندارد ویك حرف ، صدای مختلف میدهد و تفنن نویسندگان که هزوارش‌را معمول کرده‌اند، خواندن کتب‌پهلوی خالی‌ازاشکال نیست.

خط پهلوی در دورهٔ ساسانیان‌معمول بوده وتاحدود یك‌قرن‌بعد ازاسلام درایران رواج داشته است وتازمان حجاج‌بن‌یوسف ثقفی‌دفاتر

دیوانی بخط پهلوی نوشته میشد و بعد ازآنکه خط عربی جانشین آن شد تا مدتی بین جمعی از ایرانیان مخصوصاً موبدان این خـط برای نامه‌نگاری و نوشته‌های دینی بکارمیرفت.

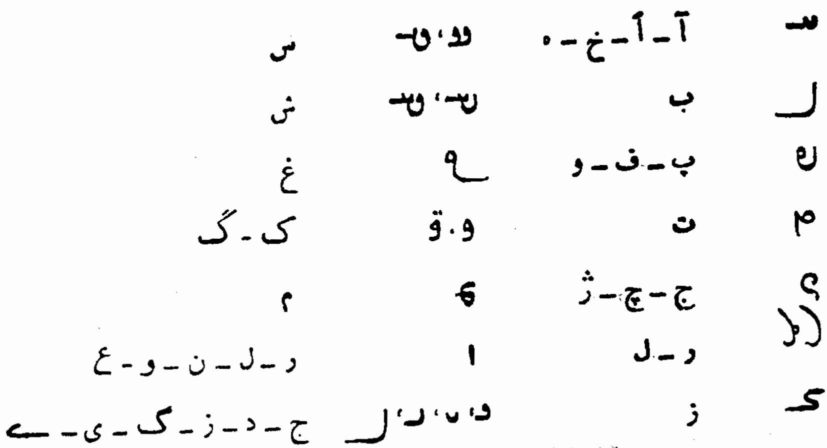
کتیبه‌هـائی از دورهٔ ساسانیان کشف شده که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ ـ کتیبهٔ نقش رستم نزدیك تخت جمشید از اردشیر بابکان بسه زبان پهلوی اشکانی وساسانی ویونانی.

۲ ـ کتیبهٔ حاجی‌آباد درسه فرسخی تخت جمشیدازشاپور اول ساسانی که بپهلوی اشکانی وساسانی نوشته شده.

۳ ـ کتیبهٔ پایکولی بین قصرشیرین و سلیمانیه که کتیبهٔ بسیار مفصلی است ازنرسی بخط پهلوی اشکانی وساسانی. دراین کتیبه نرسی بیان میکند که چگونه بهرام‌سوم‌راازتخت پائین آورده وخود بسلطنت رسیده است . این کتیبه راجع بحدود ایـران درآن زمان اطلاعات جالبی میدهد.

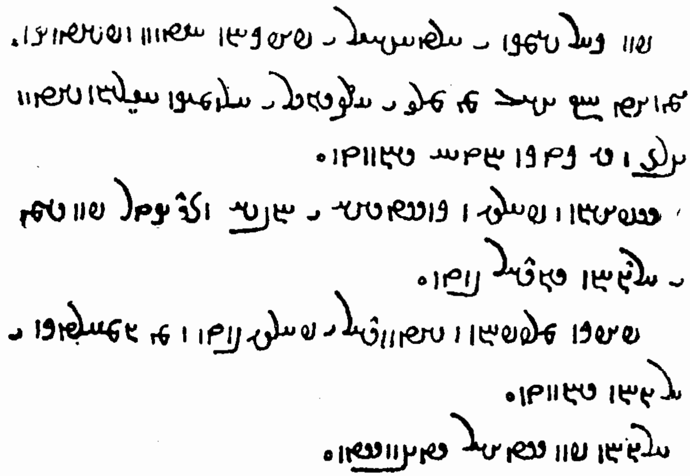
الفبای پهلوی ساسانی



کتیبه‌هائی در طاق بستان و نقش رجب و تخت جمشید و همچنین لوحها و سکه ها و مُهرهائی از دورهٔ ساسانی باقیست که جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری میشود.

اینك بعنوان نمونه قطعه‌ای ازکارنامهٔ اردشیر بـابکان ، برای نشان دادن خط پهلوی با ترجمه نقل میشود.

ازکارنامهٔ اردشیر بابکان



ترجمه: «در کارنامهٔ اردشیر بابکان چنین نوشته شده است که پس از مرگ اسکندر رومی ایرانشهر ۲٤۰ کدخدائی بود.

سپاهان و پارس و نواحی نزدیك آن در دست اردوان سردار بود.

بابك مرزبان وشهردار پارس و گماردهٔ اردوان بود.

اردوان در استخر نشست.»

خط اوستائی (دین دبیره)

خط اوستائی باغلب احتمال در زمان ساسانیان تنظیم شده‌است. درضمن تدوین اوستا و کتابت آن متوجه شدند که خط پهلوی برای نوشتن تلفظ صحیح اوستا، رسانیست. بنابراین موبدان، الفبائی ازروی الفبای

الفبای اوستائی (دین دبیره)

فارسی	لاتین
آَ	a
آ	ā
ای (کوتاه)	i
ای (کشیده)	ī
او (کوتاه)	u
او (کشیده)	ū
اِ (کوتاه)	e
اِ (کشیده)	ē
اِ (در وسط کلمه)	e
اُ (کوتاه)	o
اُ (کشیده)	ō
او	ao
ان	ṅ
آ (دبینی تلفظ شود)	ā
ک	K
خ	Kh
خو	Khv
گ	g
گه	gh
انگ	ṅ
چ	č
ج	j

فارسی	لاتین
ز	z
ژ	ž
ن مثل 3 تلفظ شود	ñ
ت	t
ث - ته	ṯ-th
د	d
ذ	ḏ-dh
ن	n
پ	p
ف	f
ب	b
و	w
م	m
ی (در اول کلمه)	y
ی (در وسط کلمه)	y
ر	r
و (در اول کلمه)	v
و (در وسط کلمه)	v
س	s
ش مشدد	š-sh
ش	š
ه	h

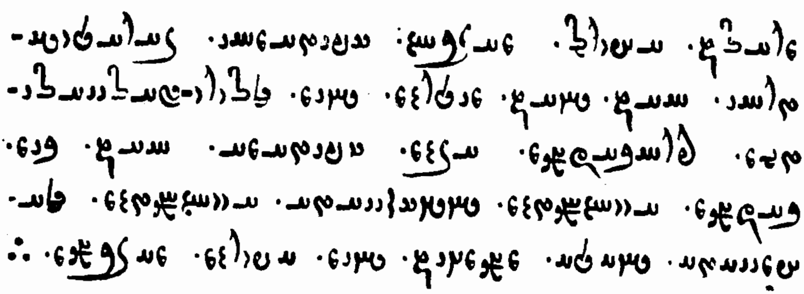
پهلوی بوجود آوردند که بتوان تمام لغات وکلمات مقدس و قرائت صحیح اوستا را بوسیلهٔ آن نوشت . این خط را «دین دبیره» نامیدند که‌امروز بخط اوستائی یا دبیری دین ، مشهوراست .

این‌خط که از راست بچپ‌نوشته میشودکاملترین‌خطوط موجود عالم است. زیرا در الفبای اوستائی اولا اعراب جزءحروف است ـ ثانیاً برای تمام صداها ، حروف وعلامت خاص وجود دارد.

الفبای اوستائی ٤٤ حرف دارد وحروف متصل بیکدیگر نیستند وجدا ازهم نوشته میشوند. چون اعراب داخل حروف است خواندن ونوشتن آن‌بسیار آسان است.وبجرأت میتوان گفت خط اوستائی‌یکی ازکاملترین خطوطی است که تا کنون‌مورداستفاده واقع‌شده است.

اینك قطعه‌ای ازمهریشت برای‌نشاندادن خط اوستائی باترجمه نقل میشود :

از مهریشت کردهٔ ۱ فقرهٔ ۱



ترجمه : «اهورامزدا به‌اسپیتمان‌زرتشت گفت : ای اسپیتمان هنگامی که‌مهر دارنده دشتهای فراخ‌را بیافریدم اورادر شایسته‌ستایش‌بودن‌درسزاوار نیایش‌بودن ، مساوی‌با خود من که‌اهورامزدا هستم،بیافریدم.»

زرتشت و تعلیمات او

زرتشت پیغمبر ایرانی در آذربایجان (نزدیك دریاچه رضائیه کنونی) بدنیا آمد. نام پدرش **پوروشسب** واسم مادرش **دُغدو** بود.

دربارهٔ زمان زرتشت بین مورخین ومحققین اختلاف نظر موجود است : عده‌ای ازمورخین زمان ولادت اورا درحدود ٦٦٠ سال پیش از مسیح ذکر کرده‌اند وجمعی ازمحققین پس از توجه به‌مطالب اوستا که زرتشت‌را مکرر بنام نخستین قانون گذار و اولین مربی روحانی بشر یاد میکنند، عصر زرتشت‌را درحدود ٦٥٠٠سال‌قبل‌ازمیلاد مسیح‌میدانند.

زرتشت اسپیتمان (از نژاد سفید) از روزگار جوانی با گمراهی و بت‌پرستی مردم ، مبارزه میکرد و آنها را بگفتارنیك و کردارنیك و پندار نیك دعوت مینمود تا در سن بیست سالگی بسبب آزار مردم ، گوشه نشینی اختیار کرد و بریاضت پرداخت. در سن سی‌سالگی از جانب خداوند به پیامبری برگزیده شد ومردم را بقبول دین و آئین یکتا پرستی خواند.روحانیون و مردم گمراه درصدد آزار و قتل وی برآمدند.زرتشت ده سال بعداز بعثت ناگزیر جلای وطن اختیار کرد و با یاران و کسان خود بجانب شرق و شهر بلخ رهسپار شد. پادشاه بلخ در آنموقع گشتاسب پسر لهراسب از سلسلهٔ کیـان بود . پیغمبر ایرانی‌رسالت و ادعای خودرا بپادشاه بلخ اظهار کرد و«کی گشتاسب» آئین‌زرتشت راپذیرفت واورا در کنف حمایت‌خود گرفت وبرای‌ترویج تعالیم و احکام او همت گماشت و دستور داد دوازده‌هزار پوست گاورا دباغی کردند و کتاب اوستا را با طلای خالص در آن نوشتند و یك

نسخه از اوستا را در آتشکده آذرگشسب و نسخهٔ دیگر را در تخت جمشید قرار دادند.

ارجاسب پادشاه توران که برادر زادهٔ افراسیاب بود از گرویدن گشتاسب بزرتشت برآشفت وبایران تاخت و بزد وخورد با ایرانیان پرداخت. در این جنگ وستیز، تورانیان بدست اسفندیارپسر گشتاسب تار ومار شدند. ارجاسب باردیگر باسپاه زیادبایران حمله کرد. چون اسفندیارمورد بدگمانی پدر واقع وزندانی بود و گشتاسب هم بسیستان رفته بود تورانیان بآسانی وارد بلخ شدند و زرتشت در آتشکدهٔ بلخ بسن ۷۷سالگی بدست یکنفر تورانی بنام «برات‌روکرش» کشته شد.

اصول تعلیمات زرتشت باختصار بقرار زیر است:

۱ــ مبداء و مقصد ونقشه سرتاسر جهان مادی ومعنوی، بدست یك‌وجود مطلق‌لایتناهی بنام اهورامزدا است (صاحب دانا وتوانا).

۲ ــ سراسر کائنات تحت تأثیر دو قوهٔ متضاد سپنتامینو (نیکی) وانگره‌مینو(بدی)است. برای‌رسیدن‌بکمال واقعی باید به‌نیکی گروید و از بدیها پرهیز کرد وسه اصل اساسی **هُومَتْ** (پندار نیك) **هُوخْتْ** (گفتار نیك) **هُووَرِشْتْ** (کردارنیك) را بعنوان‌اصول دین‌همیشه در مدنظر قرار داد.

۳ــ زرتشت مانند بودا تعلیم نمیدهد که « نجات هر کس در فنای‌اوست وباید ازهمهٔ لذاید مادی دست‌شست ودر گوشهٔ‌انزوا،ریاضت کشید» بلکه دستور میدهد انسان برای زندگانی اجتماعی و انجام دادن‌کار مفیدخلق شده و زندگی، مبارزهٔ دائمی بین خیر و شر است و زرتشتی پاکدین باید بکار و کوشش پردازد و پشتیبان راستی باشد وعلیه بدی و زشتی ستیزه کند.

۴ـ زرتشت به پیروان خود سفارش میکند کــه امشاسپندان یا مهین فرشتگان را نیز ستایش و پرستش کنند واز مرد و زن و غنی وفقیر از شش‌امشاسپند که صفات ایزدی هستند بهره‌مند شوند وآنهارا درضمیر خودپرورش دهند تاسعادت زندگی و رستگاری آخرت‌یابند.

هرمزد نام پاك اهورامزدا خدای بزرگ‌جهان ، بمنزلهٔ مرکز دایرهٔ عالم وجود است و سایر امشاسپندان مظهر صفات او هستند ،از اینرو درآئین زرتشت، هرمزدرا درسر امشاسپندان قرار میدهند. علت این‌امر آنست که انسان باید نخست خدا را بیگانگی بشناسد و بعد بصفات دیگر او که به‌امشاسپندان تعبیر شده است پی برد ودر تهذیب نفس وپاکیزگی دل‌وجان‌از آنها پیروی کند.

امشاسپندان (۱) عبارتند از اردیبهشت، بهمن،شهریور،سپندارمذ، خرداد و امرداد (۲):

اردیبهشت (اشاوهیشتا) بمعنی راستی و درستی و پاکی و تنها وسیلهٔ سعادت دنیوی ونجات اخروی است.این فرشته درجهان مادی ، نگهبان آتش میباشد .

۱ـ واژه امشاسپند بمعنی بیمرگ مقدس ، مـرکب از سه جزء است:

اَ علامت نفی، مشا یعنی مرگ، سپندیعنی مقدس.

۲ـ چون با خط فارسی نمیتوان اصطلاحات و واژه‌های اوستائی‌را با تلفظ صحیح نوشت ناچار آنها را بـرای اینکه دانشجویان درست بخوانند بخط لاتین‌مینویسیم:

امشاسپند **Amesha spenta**: اشاوهیشتا **Asha vahishta** (اردیبهشت) ـ وهومنه **Vohumana** (بهمن) ـ خشتروئیریا **Xshathra vairya** (شهریور) ـ سپنتا ارمئیتی **Spenta armaiti** (سپندارمذ)ـهئوروتات **Haurvatat** (خرداد) ـامرتات **Ameretat** (امرداد).

بهمن (وهومنه) یعنی‌منش واندیشه نیك ، که بوسیله آن‌آدمی دارای ضمیر تابناك تواندبود ودیگران‌را نیز بشاهراه سعادت وحقیقت راهنمائی تواند نمود . وظیفهٔ بهمن در عالم مادی تربیت و نگهداری جانوران سودمند میباشد .

شهریور (خشثروئیریا) بمعنی حکومت و سلطنت برگزیده است، وحقیقت این صفت آنست که بایدآدمی درجهان بکوشد و همه نیروی، خودرا در راه‌سعادت دیگران بکار اندازد.شهریور درعالم‌روحانی، مظهرسلطنت ایزدی است ودرجهان‌مادی نماینده نیرومندی‌وتوانگری وپاسبان فلزات است واین‌فرشته بپادشاه دادگر ، فرّوفیروزی‌میبخشد.

سپندارمذ (سپنتاارمئیتی) یعنی تواضع و بردباری . این فرشته درعالم مادی نگهبان زمین است . انسان باید با پیروی ازایــن فرشتهٔ محبت ، دل وجان خودرا ازهرگونه آلودگی پاك کند ونسبت بتمام آفریدگان خادم وفروتن ومهربان باشد وبرای آبادانی زمین بکوشد وبکسب وکارپردازد تا سپندارمذ باو خوشی وآسایش بخشد.

خرداد (هئوروتات) بمعنی کمال ورسائی است . منظور اینست کــه کمال روحی با نقص جسمانــی ممکن نیست و تــوجه بسلامت وتندرستی در درجه اول‌اهمیت استزیرا عقل‌سالم در بدن سالم میباشد. شخص‌بیمار نمی‌تواند در راه‌خداشناسی چنانکه باید وشاید قدم گذارد وحقایق را دریابد و امور زندگی‌را بصورت صحیح و نظم و ترتیب در آورد واز وجود خودبدیگری فایده رساند.

خرداد درجهان مادی فرشتهٔ آب‌است.

امرداد (امرتات) یعنی بیمرگی ، جاودانی و فنا نــاپذیری . درعالم‌مادی‌این‌فرشته نگهبان روئیدنیهاو گیاهان‌و درعالم‌روحانی‌مظهر

دوام وبقای اهورامزدا است . کسی که در انجام وظایف دین وتحصیل کمال بمقام خرداد رسید از نعمت فرشتهٔ امرداد که جاودانی بودن و دیرزیستن است بهره‌مند میگردد و بعداز مرگ، روح‌پاکش داخل بهشت برین میشود .

بخش‌های اوستا

کلمهٔ اوستا در زبان وادبیات‌فارسی‌بصورتهای گوناگون‌استعمال شده مانند : ابستا، وستا، اپستا. محققین وخاورشناسان معانی‌مختلف برای‌آن ذکر کرده‌اند که بهتر ازهمه اساس و بنیان و بنیاد جاافتاده است که‌کنایه ازآئین پابرجا میباشد.

اوستا درردیف وید (ودا) برهمنان وتوریهٔاسرائیلیان‌ازقدیم‌ترین آثار کتبی جهان است . اوستائیکه امروز در دست است چهار یك اوستائی است که در دورهٔساسانیان موجود بوده باینمعنی ، در روزگار ساسانیان اوستا. ۳۴۵۷۰۰ واژه‌داشته وامروز بیش‌از. . . ۸۳ واژه‌ندارد.

اوستا درقدیم ۲۱ کتاب (نسك) بوده که بقول مورخین، برروی دوازده‌هزار پوست گاو دباغی شده نوشته بود که دراستیلای اسکندر مقداری از دست‌رفته وبراثر تسلط عرب وحکومت‌سلاطین‌غیرایرانی براین کشور وحملات‌وحشیانهٔ مغول وتعصبات دینی‌ایرانیان،باقیماندهٔ آن‌بتدریج دگرگون شده‌است .

در روزگارساسانیان چون‌مردم از درك‌زبان اوستائی‌عاجز بودند تفسیر هائی بر اوستا بزبان پهلوی نوشته شد که به **زند** معروفست و بعد از مدتی بر زند ، تفسیر و شرحی دیگر نوشته شد که **پازند** خوانده میشود .

اوستای موجود شامل پنج کتاب : **یسنا، ویسپرد، یشت، وندیداد وخرده اوستا** میباشد.

۱ـ یَسْنا ـ نخستین قسمت اوستا و معنی لغوی آن ستایش است و مندرجات آن در پرستش ونیایش یزدان واعمال دینی میباشد، یسنا ۷۲ فصل (ها) دارد که **گاتها** سرودهای آسمانی و منسوب بزرتشت، درمیان یسنا جاداده شده است.

زرتشتیان بندی از پشم گوسفند رشته و بکمر می بندند و آنرا **کُشتی** یا **کستی** (۱) میگویند . این کمربند عبارت از ۷۲ نخ است که نشانه ۷۲ های یسنا است و سه بار دورهم می پیچند که منظور از پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك میباشد .

۲ ـ ویسْپَرَدْ ـ این کلمه ازدوجزء تشکیل شده : نخست «ویسپ» بمعنی همه وسراسر، جزء دوم «رَدْ» یعنی بزرگ وسرور. پس ویسپرد یعنی همه سروران و سراسرردان ـ در این بخش اوستا ، از نعمتهائی که اهورامزدا بجهانیان ارزانی داشته و نیکان و سروران ، سخن رفته واعمال ومراسمی که زرتشتی ودارندهٔ دین بهی بایدانجام دهد سفارش شده است ویسپرد دارای ۲٤ فصل (کرده) میباشد.

۳ـ یَشْتْ ـ این کلمه در اوستا یشتی آمده و با واژهٔ یسنا از یك ریشه است بمعنی ستایش و پرستش . فرق بین مفهوم یسناو یشت اینست که اولی بمعنی ستایش و نیایش بطور عموم است ودومی بمعنی ستایش پروردگار ونیایش ایزدان و فرشتگان وامشاسپندان میباشد . یشتها ۲۱ فصل (کرده) دارد وبصورت شعروقصاید ۸ تا ۱۲ هجائی است وبعد از گاتها قدیمترین جزء اوستا بشمار میرود .

---

۱ ـ **کشتی** بضم کاف یعنی کمربند ـ کشتی گرفتن، بمعنی زور آزمائی و کمربند یکدیگر را گرفتن.

۴ـ وَنْدیداد ـ این کلمه در اوستا (وی ـ دَئو ـ دات) است بمعنی قانون ضد دیوان و مطالب عمدهٔ آن راجع بقوانین مذهبی است. مندرجات وندیداد راجع بآفرینش زمین و کشورها ، داستان جم، خوشی وناخوشی و بحث در بارهٔ خیر و شراست .از مندرجات وندیداد معلوم میشود که نزاع بین «سپنتامینو» و «انگره مینو» ادامه دارد و زرتشتی دیندار باید بکمك یزدان شتابد و موجب شکست اهریمن گردد . وندیداد ۲۲ فصل (فرگرد) دارد.

۵ ـ خُردِه اوستا ـ این بخش اوستا در بارهٔ نماز ودعا دراوقات روز و ایام متبرکه و اعیاد مذهبی ، آداب کشتی بستن وسدره پوشیدن و غیره در روزگار ساسانیان ترتیب داده شده است . مؤلف این کتاب « آذربدمهراسپند » موبد موبدان است که در زمان شاپور دوم ساسانی میزیست .خرده اوستا بیش ازسایر قسمتهای اوستا تحریف ودگرگون شده بطوریکه مندرجات آن درتمام نسخه‌ها یکسان نیست و ای بسادعائی دریك نسخه دیده میشود که در نسخهٔ دیگر وجود ندارد وهمچنین قسمتی ازیشت‌ها در خرده اوستا بطور نامرتب آورده شده است .

نثر پیش از اسلام

قدیمترین نثر پیش ازاسلام ، کتیبه‌های هخامنشی و قسمت اعظم اوستا کتاب دینی زرتشتیان است که بشیوهٔ ساده و روان، نگارش یافته وآثار تکلف لفظ و پیچیدگی معنی ، درآنها دیده نمیشود . با آنکه مقصود بوسیلهٔ جمله‌های کوتاه ومختصر بیان‌شده والفاظ و جمله‌های مکرر در آنها فراوان بکار رفته ، جنبهٔ ادبی سخن نیز بطور کامل رعایت شده‌است . بویژه در اوستا لطیف‌ترین احساسات دینی، اوصاف

طبیعی ، ستایش اهورامزدا ، توصیف ایزدان ، امشاسپندان و نیکان ، سرزنش اهریمن و بدکاران ، بشیواترین بیان و عـالیترین تعبیر ، ادا گردیده است .

از نثر پهلوی اشکانی آثار زیادی بدست ما نرسیده و اطلاع ما فقط محدوداست بچند کتیبه، چندسکه‌واوراق تورفان که تصورمیرود قسمتی ازشاپورگان مانی باشد و دوقبالهٔ باغ که در اورامان کردستان کشف شده که اختصاصات نثر کهن و سادگی درآنها مشهود میباشد.

از نثر پهلوی ساسانی ، کتب و رسالات متعددی باقیمانده که دارای اختصاصات و مزایای زیر است :

۱ ـ سخن درضمن جملات کوتاه و مختصر ادا شده و جملات معترضه و طولانی و مترادفات درآن بسیار نادر است.

۲ ـ تکرار افعال و کلمات وحتی جمله‌ها در نثر پهلوی‌ساسانی فراوان دیده میشود. باینمعنی تکرار فعل‌وکلمات در چندجمله پیاپی عیب‌نیست واگر جمله‌ای در تجدید مطلب تکرار شده ، ممکن است بلافاصله همان جمله درچند سطر بعد ، عیناً مکرر شود.

۳ـ درنثرپهلوی نظم جمله ومطالب رارعایت مینمودند وسخن‌را با ذکر اعداد تجزیه میکردند . این شیوه در شاهنامهٔ فـردوسی هم مراعات شده‌است .

٤ ـ تکرار واوهای عطف ، قیود وادوات‌وپرهیز ازحذف‌افعال.

٥ ـ برای‌اثبات مطلب ، داستانهای کوچك و شاهدهائی‌ازکلمات پیشینیان بطریق مثل، آورده شده است .

کتب پهلوی

از زبان پهلوی ساسانی ، کتب و رسالات متعددی در دست است که عده‌ای در روزگار ساسانیان و برخی بعد از تسلط عرب نگارش یافته است .

کتابهای علمی و ادبی وفلسفه و داستان و حکایات بسیاری در زمان ساسانیان تألیف وترجمه شد بطوریکه کتابخانه‌های معتبری در جندی شاپور ومراکز دیگرعلمی‌بوجودآمد که با غلبه و تسلط عرب آن کتابها سوخته ویا بآب افکنده شد ومقدار بسیار کمی از گـزند حوادث محفوظ مانده بدست‌ما رسیده‌است.

مهمترین کتب زبان پهلوی‌را، کتب‌ورسالات دینی‌تشکیل‌میدهد که درتفسیر اوستا وتوضیح مطالب دینی ورسوم وآئین زرتشت نوشته شده وهمچنین تعدادی کتب تاریخی وداستان ازآن روزگار باقیمانده است که‌باختصار ذیلا یادآوری‌میشود:

۱ـ بُندَهِشْن ـ بمعنی اصـل و مبداء آفـرینش . قسمتی ازاین کتاب دراصل‌آفرینش وشرح آیات اوستاست که درمورد خلقت بیان شده . قسمت دیگر داستانها وافسانه‌هائی است‌ازآغازخلقت وپادشاهی پیشدادیان وجمشید و کیان تاعهدگشتاسب و ظهور زرتشت. بعلاوه در این کتاب شرحی راجع بکوهها ، دریاها، شهرهای بزرگ و امثال‌آن دیده میشود که در حقیقت توان گفت بندهش ، تاریخ عمومی است .

۲ـ دینْکَرْتْ ـ یعنی کرده‌ها واعمال‌دین، این کتاب‌مفصلترین ومهمترین کتب پهلوی است و دراصل نه جلد بوده که هفت جلد آن بدست ما رسیده ومشتمل بر کلیهٔ آثار ورسوم و آداب دینی زرتشتیان است . دینکرت ازحیث حفظ روایات تاریخی ، دینی ، ادبی وملی‌دورهٔ

ساسانی اهمیت شایان دارد وراجع بتمدن ایران باستان سند گرانبهائی است این کتاب بوسیلهٔ آتور فرنبغ فرخزاتان در زمان مأمون خلیفهٔ عباسی تألیف شده و اهمیت و ارزش آن دراینست که بیست ویك نسك اوستای روزگار ساسانی ، درجلد هشتم آن خلاصه شده است.

۳ـ کارنامهٔ اردشیر بابکان ـ یکی از داستانهای تاریخی فصیح و روان زبان پهلوی است. موضوع کتاب بزرگ شدن اردشیر بابکان ، فرار او با دختر اردوان ، غلبهٔ وی بر اردوان و تولد فرزندش شاپور میباشد که بشکل افسانه دلپذیری بیان شده وفردوسی درنظم این قسمت از شاهنامه ، مندرجات کارنامه را درنظر داشته است .

۴ـ آیاتکار زریران ـ این کتاب جنگهای مذهبی گشتاسب را با ارجاسب بیان میکند . زریر برادر و سپهسالار گشتاسب ، بحمایت زرتشت ودینش مأمور جنگ باارجاسب پادشاه توران میشود.

زریر دراین جنگ ، دلیری و شجاعت فوق العاده ابراز میدارد ولی عاقبت کشته میشود و سپاهیانش مغلوب ومتواری میگردند. چون در دین زرتشت غلبهٔ یزدان بر اهریمن حتمی است ، سپاهیان ایـران پس از کوشش فراوان وتحمل رنج وزحمت، آخر الامر پیروزمیگردند.

دقیقی درسرودن هزار بیت که عیناً درشاهنامهٔ فردوسی نقل شده، از یادگارزریران استفاده کرده ومندرجات آنرا بنظم کشیده است

۵ـ خسرو کُواتان ورِتَكْ(۱) ـ موضوع این کتاب مناظره بین خسروانوشیروان و جوانی ازنجبای خراسان است : انوشیروان سئوالاتی راجع بگیاهان ، طیور ، وحوش ، شکار ، تیراندازی، ورزش وغیره از جوان میکند . وجوان درنهایت ادب پاسخ میدهد . این کتاب برای

۱ـ رتك یا ریدك یعنی غلام و پسربچه که در فارسی رهی شده .

نشان‌دادن تعلیم و تربیت در ایران باستان و پی‌بردن باندازهٔ فهم و دانش جوانان آن‌عصر ، بسیار سودمند است .

۶ـ ارداویرافنامه ـ از کتب دینی زرتشتیان در بارهٔ شرح حال ارداویراف و چگونگی معراج اوست . در این کتاب راجع ببهشت و دوزخ و پاداش هائی که بمردم نیکوکار میرسد ، بحث مفصلی شده و «زرتشت‌بهرام‌پژدو» شاعر قرن هفتم هجری ، عیناً آن کتاب را بشعر فارسی درآورده‌است .

کتب دیگری نیز بزبان پهلوی باقیمانده مانند : **اندرز آذربد ماراسپندان** که باندرزهای بزرگمهر معروفست . **زرتشت‌نامك** در شرح حال زرتشت . **مینوخرد** کتاب اخلاقی است . **داتستان‌دینیك** که‌اصول محاکمات واصطلاحات قضائی را بیان میکند**شهرستانهای ایران** در جغرافیا و تاریخ بنای عده‌ای از شهرهای ایران.

کتب دیگری هم در زبان پهلوی بوده که فقط ترجمهٔ فارسی یاعربی آن بمارسیده واصل‌پهلوی آنها در دست نیست.مانند**خداینامك** که ابن‌مقفع آنرا بعربی ترجمه کرد و سیرالملوك نامید و فردوسی شاهنامه را ازروی آن بنظم کشیده است . دیگر کتاب **کلیله ودمنه** که درزمان انوشیروان ازهندی بپهلوی ترجمه‌شده و بوسیلهٔ‌عبدالله‌بن مقفع بزبان‌عربی درآمد . اصل پهلوی کلیله و دمنه از بین رفته ولی ترجمهٔ عربی آن موجوداست.

داستانسرائی در ادبیات پهلوی یکی از ارکان مهم بوده و بعضی از داستانهای زبان پهلوی توسط شعرای ایرانی بنظم فارسی در آمده است . مانند: ویس ورامین ، خسروشیرین ، گرشاسب‌نامه ، بهرام‌نامه و رستم‌نامه . کتاب «الف لیلة ولیلة» در زبان پهلوی « هزار افسانه »

نام داشته و مترجم عربی آن ، اسامـی اشخاص و اما کن را بعربی بر گردانده است .

کتب دیگری‌نیز بوسیلهٔ مترجمین، از یونانی و سریانی‌بزبان پهلوی ترجمه شده که ذکرهمهٔ‌آنها موجب اطناب است .

شعر پیش از اسلام

برای بیان مقصود ، اگر سخن بطور عادی و معمولی ادا شود آنرا نثر گویند واگراز احساسات‌وهیجانات درونی گوینده سرچشمه گرفته وتحریك شنونده را بکندآنرا شعر نامند .

بنابراین، شعررا بوزن و قافیه محدود و مشروط نمیتوان کرد. شعر یکی از طبیعی‌ترین آثاریست که بشر از خود بیادگار گذاشته است ، تمام‌کتب آسمانی و سخنان حکماء و بزرگان ، خواه نظم و خواه نثر باید در عداد شعر محسوب شود.

شعردر اصطلاح ، بکلام‌منظومی اطلاق میشود که‌دارای‌آهنگ وهجاهای موزون باشد.

قدیمی‌ترین شعر که ازایران باستان باقیمانده ، گاتهای‌زرتشت است . واژهٔ « گاه » که بمعنی آواز و مقام موسیقی است با گاتها کـه سرودهای مذهبی میباشد، ازیك ریشه و بنیان است .

لطف ذوق ورقت‌معنی که در اشعار سخنسرایان سامانی‌وغزنوی دیده میشود درسرودهای گاتها و یشت‌ها نیز وجود دارد. بااین تفاوت که غالب‌قصاید شعرا بامید دریافت‌صله‌وپاداش درمدح سلاطین‌و وزراء وامراء سروده شده ولی یشت‌ها برای رستگاری درستایش اهورامزدا وایزدان و مهین فرشتگان‌میباشد . اوزان گاتها با یشت‌ها فرق‌دارد.

در گاتها اشعار ۱۱ تا ۱۹ هجائی ولی غـالب اشعار یشت‌ها ۸ تا ۱۲ هجائی است.

اوستا در روز نخست از قطعات نثر و نظم مجزا از هم عبارت بوده که براثر مرور زمان و دخول بعضی‌کلمات ، ترکیب شعری آن بهم خورده وبصورت مشوش کنونی درآمده است .

مانی اصول دیانت‌خود را برای‌شاپور اول بنام شاپورگان‌تألیف کرد. این کتاب‌شامل اشعار ۱۲ هجائی بسیار لطیف بوده‌است.

تسلط عرب که برتمدن ایرانی ، شکست و صدمهٔ‌بزرگی وارد ساخت شعردورهٔ ساسانی را نیز دگرگون کرد ، بطوریکه امروز از شعرای‌آن زمان‌کسیرا بنام نمیشناسیم ولی‌مسلم است که در روزگار ساسانیان، شعر وجود داشته و دامنهٔ‌آنهم بسیار وسیع‌بوده‌است . دلیل این مدعا وجود موسیقیدانها ونوازندگانی است که در دربار سلاطین ساسانی ، شعرخودرا توأم‌باموسیقی میخواندند مانند الحان‌خسروانی (الطرق‌الملوکیه) که توسط‌باربد درمدح خسروپرویز ساخته‌ونواخته شده‌است . این نکته میرساند که شعرا از موسیقی بهره داشته‌اند و یا نوازندگان خود شاعربوده‌اند .

این عمل دربین‌شعرای بعد از اسلام نیز معمول بود که شاعر شعرخود را باچنگ و بربط در دربار شاهان میخواند مانند رودکی وفرخی . اگرشاعری ازهنرموسیقی وآواز خوش بی‌نصیب‌بود راوی یاراویه‌ای که لحن‌وآواز خوش داشت استخدام میکرد مثل خاقانی :

راوی خاقانی ازآهنگ در دیوان سمع
نقش نام بوالمظفر اخستان انگیخته

در روزگار ساسانیان ، استادان موسیقی چون : باربد ،نکیسا، بامشاد ، رامتین و غیره سرودها و اشعاری بزبان پهلوی داشته‌اند که

آواز میخواندند . یکی از سرود هـای زرتشتیان که در مقابل آتش میسرودند ، سرودی بوده مختص آتشکدهٔ کرکویه واقع درسیستان . این‌سرود ازجمله اشعار شش‌هجائی اواخر دورهٔ ساسانی ویااوایل عهد اسلامی است .

فرخته بادا روش — خنیده گرشاسب هوش
همی پراست‌ازجوش — انوش کن مـی انوش
همیشه نیکی کوش — که دی گذشت و دوش
دوست پـدا گـوش — بآفـریـن نهاده گوش
شاها خدایگانا بآفرین شاهی

درتحقیق‌انواع شعر پهلوی باصطلاحات سرود، چکامه و ترانه برمیخوریم :

۱ـ **سرودیا سرودخسروانی** عبارت بوده است ازاشعار هجائی بدون قافیه که‌در مدح سلاطین توأم‌با موسیقی‌ویا در مقابل‌آتش‌مقدس خوانده میشد .

۲ـ**چکامه**یا**چامه**عبارت‌ازشرح‌پهلوانی‌وطرزجنگ کردن‌ومناظره وداستانهای عشقی‌وغیره بود ، این‌اشعار عموماً ۱۲ هجا داشت. کتاب «درخت آسوریك» چکامه بزبان پهلوی است.

۳ـ **ترانه و ترانك** که امروز آنرا رنك با کسر راء میگوئیم عبارت بوده از اشعار کوتاه که از دو یا سه‌بیت تجاوز نمیکرد وبرای دست‌افشانی و پای کوبی بکار میرفت .

علوم و تمدن در ایران باستان

ایرانیان ، قدیمترین قومی هستند که از زندگی حیوانی‌دست کشیده برای‌خود تمدن ، مذهب، علوم و ادبیات ، حکومت وسیاست ترتیب داده‌وبتأسیس بزرگترین دولتهای روی‌زمین ، توفیق‌یافته‌اند.

فرمانروایان هخامنشی ازحیث مملکتداری واقتدار، حکومت را از حدود سیحون و سند بدرهٔ نیل و دانوب رسانیدند . از لحاظ نظم امور وایجاد سازمان مملکت ، بهترین سرمشق برای زمامداران آینده شدند وبا داد و دهش اساس فرمانروائی رادر دل ملتها استوار ساختند. درصنعت حجاری ومعماری نیز لیاقت وشایستگی خودرا اثبات نمودند. بنای باعظمت تخت جمشید پس از ۲۵۰۰ سال وتحمل مصائب و حوادث ناگوار ازحملهٔ اسکندر تاتسلط عرب وقتل و غارت مغول، بر توانائی ومهارت هنرمندان ایرانی گواه آشکاری است .

اشکانیان نتوانستند تمدنی را کــه هخامنشیان بنیان گذارده بودند بسط دهند. آنها از تمدن وآداب یونانی پیروی کردند و بعضی ازشاهان اشکانی، خود را «فیل‌هلن» یعنی‌دوستدار یونان نامیدند . این مطلب ازنوشتهٔ روی‌سکه‌ها که بخط وزبان‌یونانی‌نوشته‌شده، ثابت‌میشود.

در دورهٔ اشکانی آثارعلمی وادبی روبزوال رفت ومذهب زرتشت که مذهب یکتا پرستی و آئین رسمی ایرانیان بود ، تحریفات بسیار حاصل کرد. خلاصه ایرانی ازبسیاری جهات‌ملی ودینی عوض‌شد.

دولت ساسانی که بعد از ششصد سال دست بدست گشتن ایران ، بهمت اردشیر بابکان تشکیل شد ، عظمت و شهرت دورهٔ هخامنشی را بازیافت. پادشاهان این‌سلسله در آبادانی کشور و احیای آداب وتمدن وسنن ملی، کوشش نمودند وازعلوم وتمدن‌ممالك مجاور، از راه‌ترجمهٔ کتب ویا بوسیلهٔ دعوت فضلای ایشان بدربار خود، آگاه شدند.

از روزگارپادشاهی اردشیر بابکان وشاپور اول‌ساسانی، موجبات آشنائی ایرانیان باعلوم مختلف بیش از پیش فراهم گردید : اردشیر بجمع و تدوین کتب هندی ویونانی وترجمهٔ آنهابپهلوی علاقمندبود.

بعداز او، پسرش شاپور(۲۴۱-۲۷۱م) فرمان‌داد شهر «جندی‌شاپور»(۱) را بنا نمایند ودرآن شهرمدرسهٔ طب و بیمارستان بسازند وپزشکان یونانی را برای تعلیم طب ، بتدریس گمارند و کتابخانهٔ معتبری ترتیب دهند و کتب‌علمی درطب‌وفلسفه‌ومنطق، ازهندی ویونانی بپهلوی‌ترجمه کنند.

در دورهٔ ساسانیان بر رونق و اهمیت مـدرسهٔ طب و بیمارستان جندی شاپور، روزبروز افزوده شد پزشکان ودانشمندان عالیقدر ازهند ویونان دراین‌شهر گردآمدند واز کشورهای مجاور، دانشجویان برای تحصیل علم، بجندی شاپور روی‌آوردند وازاین‌مجمع علماء ومحل‌تعلیم طب‌یونانی وآمیزش‌آن باطب‌ایرانی ، استفادهٔ شایان بردند وتاروزگار عباسیان ازرونق ومرکزیت علمی این‌شهر کاسته نشد.

خسروانوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م) پادشاهی دانشمند ودانش‌دوست بود واز فلسفهٔ‌افلاطون وارسطوآگاهی داشت وعلماء را اکرام‌میکرد. هفت تن‌فیلسوف آتن را که بوسیلهٔ « ژوستی‌نین » از امپراطوری روم اخراج شده بودند بدربار خودپناه داد وآنها را بترجمهٔ کتب پزشکی وفلسفی ازیونانی بزبان‌پهلوی‌تشویق کرد. انوشیروان علماءومترجمین عیسوی و سریانی را بایران دعوت نمود و بتدریس در مـدرسهٔ طب «جندی شاپور» مأمور کرد. وبرای اطلاع و استفاده ازعلوم وفرهنگ هندوستان ، **برزویه** ، طبیب‌وحکیم ایرانی‌را روانهٔ هند نمود که کتاب کلیله ودمنه را بایران‌آورد. برزویه پس‌از ترجمه‌کلیله و دمنه‌از زبان هندی(سانسکریت) بپهلوی درپیشگاه خسرو انوشیروان ، عزت‌وجلال شایان یافت.

علم نجوم وریاضی، بروزگار ساسانیان درایران بسط کلی داشت.

۱- جندی‌شاپورمعرب گندی شاپور،شهری بود که بفرمان شاپوراول ساسانی بدست اسیران رومی درخوزستان بنا گردید.این‌شهر بین دزفول وشوشتر درجای دهکده «شاه‌آباد» کنونی واقع بوده است.

وجود زیجهائی مانند زیج شهریار (زیگ شتریار) که درزمان یزدگرد سوم تدوین شده و رصدخانه هائی که در دورهٔ اسلامی مـورد استفادهٔ منجمین قرار گرفت ، گواه صادق بر توجه ایـرانیان ، بعلوم ریاضی ونجوم است. تقسیم سال بدوازده ماه وهرماه بسی‌روز وافزودن پنج‌روز بعنوان کبیسه درآخر هرسال ، دلیل برهوشیاری ایرانیان ودانستن حساب حرکت انتقالی زمین است.

منجمین ایرانی در دربار خلفاء نفوذ فوق العاده داشتند و تنظیم ماههای قمری بتوسط ایرانیان صورت گرفته وبسیاری از اصطلاحات فارسی نجوم و ریاضی در کتب اسلامی عیناً باقیمانده است.

سلاطین ایران، بعلم تاریخ وجمع‌آوری آن،اهمیت شایانی قائل بودند و کتب تاریخی متعدد بروزگار ساسانیان نگارش یافته‌ازآنجمله است کتاب خداینامه که در زمان یزدگرد شهریار ، بوسیلهٔ دانشور دهقان جمع‌آوری شد و ابن‌مقفع درعصرخلافت‌منصور عباسی، آنرااز پهلوی‌بعربی‌ترجمه کرد. درسال ۳٤٦ هجری‌این کتاب بوسیلهٔ چهارنفر دانشمند زرتشتی بامر ابومنصور محمدبن عبدالرزاق حاکم طوس ، بفارسی‌ترجمه‌شد وفردوسی درنظم‌شاهنامه ازمندرجات خداینامه‌استفاده کرده ومکرر بآن اشاره نموده‌است.

درتاریخ تمدن قوم ایرانی،دورهٔ ساسانی ازمهمترین دوره‌هاست ونفوذ و رواج علوم و ادبیات وصنایع ازنقاشی و حجاری در این عصر بحدی بود که تسلط اعراب وسختگیری‌وخشونت‌خلفاء وامراء عرب، نتوانست بنیان آنرا سست گرداند و اعراب خواه ناخواه تحت تأثیر و نفوذ آداب و تمدن ایرانی قرار گرفتند . این تأثیر مخصوصاً در روزگار عباسیان بخوبی مشهود است تا آنجا که خلفای عباسی خودرا جانشین ساسانیان نامیدند وبدین‌امر مباهات نمودند.

ادبیات بعد از اسلام

بخش اول

دورهٔ استیلای عرب ـ طاهریان ـ صفاریان

(۲۱ ـ ۲۱۶ هجری)

۱ـ وضع سیاسی واجتماعی ایران

حملهٔ عرب

دردورهٔ ساسانیان ارتباط ایرانیان بااعراب بیشتر شد وملوك حیره‌ویمن که دست‌نشاندهٔ پادشاهان ساسانی‌بودند، هنگام جنگ ایرانیان بارومیان‌وظیفهٔ حفظ وراهنمائی سپاهیان ایرانی‌را در ریگزار های عربستان بعهده داشتند . با اینحال هر زمان که حکومت ساسانی ضعیف میشد ، قبایلی از اعراب موقع‌را مغتنم شمرده بسرحدات ایران دست‌اندازی میکردند.

علت این تجاوز ، سختی معیشت وزیادی نفوس آنان بود که در جوار خود، کشور پرنعمتی مانند ایران‌میدیدند وبرای تحصیل‌غنیمت ورسیدن بنعمت وآسایش ، بسوی آن روی میآوردند . ولی هربار که ازحد خودتجاوز می کردند،از ساسانیان گوشمالی سخت‌میدیدند.

ظهور اسلام وضع اجتماعی قوم عرب را دگرگون کرد . اقوام

بدوی وپراکنده را که دائم باهم درجنگ وستیزبودند ، درزیر لوای اسلام مجتمع ساخت. اعراب بسفارش پیغمبر خود، دست ازبرادرکشی برداشتند وبرای ترویج دین‌مبین اسلام وتصرف بلاد و تحصیل غنائم ، بکشورهای همجوار تاختند.(۱)

ایرانیان هنگام خلافت عمر، درچند جنگ از اعراب شکست خوردند وآخرین آنها که جنگ نهاوندنام داشت‌وبفتح‌الفتوح معروف است، یزدگردسوم فراری شد وکاخ‌عظیم شاهنشاهی‌ساسانی‌فروریخت (سال۲۱ هجری برابر۶۴۲ میلادی) وبعهد خلافت عثمان ، با کشته شدن یزدگرد بدست آسیابان ، سلسلهٔ ساسانی منقرض گردید (سال۳۱ هجری برابر با۶۵۲میلادی).

علت‌شکست ایرانیان

این شکست که از وقایع مهم تاریخ است باید از دونظر مورد توجه‌قرار گیرد: یکی‌اوضاع ایرانیان ودیگر مزایا وخصوصیاتی که قوم‌عرب، درآن‌روزگارداشت. آن علل عبارتنداز:

۱ـ عدم رضایت مردم ایران که‌بسبب اختـلاف طبقاتی حاصل شده بود: دوطبقه ارتشتاران وموبدان ، در دورهٔ ساسانیان عدهٔ قلیلی بودند که‌ازنعمت وآسایش، بهرهٔ وافی‌داشتند . کشاورزان‌وصنعتگران که اکثریت مردم ایرانرا تشکیل میدادند ، با تنگی و سختی بسر میبردند واز حاصل دسترنج آنان دوطبقهٔ ممتاز ، بهره‌میگرفتند.

---

۱ ـ محمدبن‌عبدالله(ص)شارع اسلام در سال ۵۷۲میلادی(عام‌الفیل) ولادت یافت. در چهل سالگی (۶۱۰م) بپیغمبری مبعوث شد . در سال سیزدهم بعثت(۶۲۲ م) ازمکه بمدینه هجرت فرمود که این مهاجرت‌مبداء تاریخ مسلمین است. درسال هشتم هجری‌مکه رافتح نمود و در ۶۳سالگی (۶۳۲م برابرسال یازدهم هجری) بدیارباقی شتافت.

۳- خرابی‌وضع سیاسی که‌بعداز انوشیروان آغاز شد. انوشیروان در مدت سلطنت خود با رومیان وهیاطله و حبشیهـا جنگهـای بسیار کرد ودر آن جنگها پیروز گردید. بعدازاو پسرش هرمز بعلت بیکفایتی و ظلم، درجنگ بارومیان شکست خورد. خسرو پرویز که با بهرام چوبینه برسر تاج‌وتخت نزاع داشت موجب‌تفرقهٔ لشگریان ایران‌شد، جمعی بهواداری بهرام و عده ای بطرفداری خسروپرویز پـرا کنده گردیدند و آخرالامر خسرو باپشتیبانی‌دولت روم شرقی، بهرام‌چوبینه را شکست داد.

در سال سوم بعثت، بین اعراب وسپاهیان خسروپرویز جنگی رخ داد که به«ذوقار» معروف است. دراین جنگ، ایرانیان با وجود کثرت سپاهیان، منهزم شدند و عـرب تهور و جسارت فوق‌العـاده پیدا کرد.

سلطنت ۳۸ سالهٔ خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۸م) همه بعیش‌وعشرت وجنگهای بی‌فایدهٔ داخلی‌وخارجی گذشت وروح‌مردانگی‌وجنگجوئی در ایرانیان ضعیف شد. بعداز خسروپرویز قباد دوم معروف‌بشیرویه برسریر سلطنت نشست. اوقدرت ساسانیان را ضعیف کرد واز بین‌برد، زیرا در مـدت هشت مـاه پـادشاهی خود، بسیاری از شاهزادگـان وبزرگان را کشت. چنانکه پانزده نفر از فرزندان خسروپرویز در یکشب بفرمان وی بقتل‌رسیدند. پس‌از کشته شدن شیرویه، چون از شاهزادگان‌ذکور، کسی‌باقی نمانده بود، ناچار دو دختر خسروپرویز بنام پوراندخت وآزرمیدخت بسلطنت‌رسیدند.

خلاصه درمدت پنج سال، دوازده‌نفر بر تخت متزلزل‌شاهنشاهی ساسانی نشستندوهیچیك نتوانست اوضاع آشفتهٔ ایران را سرو سامانی

دهد(۱). آخرین آنها یزدگرد سوم، جوان بی تجربه و نگون‌بختی بود که حملهٔ اعراب درزمان او آغاز شد و با کشته شدنش سلسلهٔ‌ساسانی منقرض گردید.

۳ـ مذهب رسمی ایرانیان درروزگار ساسانیان ، آئین زرتشت بود. اردشیر بابکان که بسال۲۲۶میلادی سلسلهٔ‌ساسانی را بنیاد گذارد، کتاب مقدس اوستا را مدون کرد و در احیای، آئین و سنت زرتشتی کوشش نمود. شاپور اول راه وروش پدر را تعقیب میکرد ولی دراین زمان نفوذ دین مسیح درایران بیشتر بود و مقارن این احـوال **مانی** ظهور کرد ومذهب او دراندك زمانی‌درآسیا و اروپا منتشرشد وباآنکه مانی بدست بهرام اول نوهٔ شاپوربقتل رسید ولی از رونق مذهب وی کاسته نشد .

در زمان قباد، **مزدك بامدادان** ادعای پیغمبری کـرد و دینی آورد که‌عده‌ای به‌وی گرویدندوباقلع‌وقمع‌مزدکیان‌بوسیلهٔ‌انوشیروان، نفوذ وریشهٔ این مذهب بکلی‌منقطع نگردید.

اختلاف عقیده وفکر، باشیوع مذاهب: زرتشت، مسیح ،یهود، مانی ، مزدك ، مهرپرستی و غیره موجب پراکندگی مردم و کشته شدن روح استقلال طلبی ایرانیان گردید وزمینه را برای‌قبول اسلام وتسلط اعراب ، بیشترفراهم نمود.

۴ـ در روزگاری که اوضاع ایران ازلحاظ اجتماعی ، سیاسی،

---

۱ ـ مورخین ازتاریخ قتل خسرو پرویز (۶۲۸ میلادی) تا جلوس یزدگرد سوم (۶۳۲میلادی) یعنی درمدت پنج‌سال ، اسامی‌شاهان‌ساسانی‌را چنین ضبط کرده اند : قباد دوم ـ اردشیر سوم ـ خسرو سوم ـ جوانشیر پوراندخت ـ گشنسب بنده ـ آزرمیدخت ـ هرمز پنجم ـ خسروچهارم ـ فیروز دوم ـ خسروپنجم .

اقتصادی و دینی بمنتهای پستی رسیده بود و انقلابات داخلی و ضعف سلاطین روزبروز بیشتر میشد اعراب درزیر لوای اسلام ومجهز بسلاح ایمان، بایران حمله کردند ایرانیان با کثرت جمعیت و سپاهی، چون باجبارواکراه جنگ میکردند در برابر ایشان تاب مقاومت نیاوردند ورستم فرخزاد سردار ایرانی درجنگ قادسیه مقتول شدو سپاهش منهزم گردید.

یزدگرد سوم بحلوان پناه برد. سپاه ایران از مواقع مناسب جنگی حلوان نیز نتوانست استفاده کند، چهار هزار نفر از سپاهیان ایران اسلام آوردند وبعرب ملحق شدند و در محاربهٔ جلولا بامسلمین، علیه ایرانیان درجنگ شرکت نمودند.

سپاه ایران درجنگ نهاوند که فتح الفتوح نام دارد، بکلی تارومار شد و یزدگرد که کاملا نومید بود جهت جمع آوری سپاه از ری باصفهان رفت و ازآنجا بکرمان و آخرالامر به بلخ و مرو روآورد وسفیری بچین فرستاد وازخاقان چین تقاضای کمك نمود وعاقبت پس از ده سال در بدری بدستور ماهوی سوری حاکم مرو بدست آسیابانی مقتول وسلسلهٔ ساسانی منقرض شد. (سال ۳۱ هجری برابر ۶۵۲ میلادی).

بعد ازشکست وانقراض سلسلهٔ ساسانی، بعضی از نواحی مانند: آذربایجان، طبرستان، گیلان و ماوراءالنهر تا اواسط قرن دوم در مقابل عرب ایستادگی کردند واز دادن خراج و فرمانبری عرب، امتناع نمودند ولی بتدریج همهٔ کشور ایران بزیر سلطهٔ عرب درآمد.

تأثیر استیلای عرب در وضع اجتماعی ایران

شکست ایرانیان و تسلط عرب بر سر زمینی که سابقهٔ درخشان تمدن داشت، در عرب ایجاد غرور ونخوت کرد و اعراب خودرا از هرحیث برتراز سایرین دانستند وطبق آیهٔ شریفهٔ (انّ الدّین عِندالله الاسلام)

معتقد بودند که اسلام کاملترین ادیان است ، وایرانیان مجبور بودند یا مسلمان شوند و یا باخفت جزیه دهند . بیشتر آنها که از اختلاف طبقاتی ناراضی بودند بزور شمشیرویاباایمان کامل قبول اسلام کردند وعده‌ای که‌درحفظ مذهب‌زرتشت متعصب بودند با دادن‌جزیه‌وخراج، دین نیاکان‌وآئین و رسوم پیشینیان را از زوال و تباهی نگهداشتند . دانشمندان و موبدان نیز در حفظ تمدن ایران باستان کوشش بسیار نمودند وبتألیف و تدوین کتب دینی و تفسیر اوستا پرداختند و بیشتر کتابهای پهلوی که اکنون در دست داریم یادگار آن‌روزگار میباشد. گروهی دیگر ناچارجلای‌وطن کردند و بهندوستان پناهنده شدند تا درآنجابحفظ آئین و رسوم خود پردازند. رویهمرفته براثر استیلای عرب دین‌ومذهب‌وآئین وفرهنگ ایرانیان درمعرض‌زوال‌وتباهی‌قرار گرفت و زبان پهلوی که زبان رسمی دربار ساسانیان بود دستخوش تغییر وتحول‌شد وخط عربی جانشین خط پهلوی گردید.

عرب هرجا که نوشته‌ای بزبان پهلوی میدید ، از بین میبرد. وقتیکه مسلمین برفارس‌مسلط شدند بر کتب پهلوی زیادی‌دست‌یافتند سعدبن‌ابی‌وقاص ازعمر دربارهٔ آن کتب کسب تکلیف کرد. عمرفرمان داد مسلمین غیر از قرآن بکتاب دیگری نیاز ندارند آن کتابها را درآب بریزند ، بدین‌ترتیب‌مقدار زیادی از علوم و فرهنگ که بهمت دانشمندان ایرانی و خارجی تدوین شده‌بود ازبین رفت .

در زمان خلفای راشدین بپیروی ازدستور پیغمبر اسلام، نسبت بملل مغلوب ، سختگیری نمیشد و با ایـرانیان معاملهٔ اهل کتاب میکردند وآنان که‌اسلام میپذیرفتند از هرحیث باسایر مسلمین‌برابر بودند . پیامبر اسلام میفرمود : عرب‌را برعجم مزیتی نیست و آنکه

پرهیزکارتر است نزدخداوند گرامی‌تر است (اِنّ اَکرمکم عندالله اتقیکم).

از زمان خلافت بنی‌امیه فشار برایرانیان و سایر ملل بیشتر شد آنها عرب را ملتی ممتاز و لایق سروری دانسته ملل دیگر را موالی میگفتند. اعراب در نتیجهٔ غلبه برایران، کشوریکه مجدوعظمتش ضرب‌المثل آن روزگار بود، چنان غرور و نخوتی پیدا کردند که بسایر ملل بانظر تحقیر نگریستند و بنام اسلام در محو آثار تمدن ایشان کوشیدند. این احوال، برایرانیان بسیار گران وناگوار بود. از اینرو ببهانه‌هائی ازاطاعت اعراب، سرپیچی کردند و برای تحصیل آزادی و بثمررساندن جنبش‌های ملی، رنج وزحمت فراوان بردند.

برای مبارزه باتسلط عرب، عده‌ای از ایرانیان دین اسلام را که بوسیلهٔ اعمال ناروای خلفای بنی‌امیه از حقیقت دور افتاده بود مورد انتقاد قرار دادند و نهضت‌های مذهبی ایجاد کردند. **نهضت شعوبیه** برای مبارزه با اعراب و عقاید و رفتار بنی‌امیه بوجود آمد. شعوبیه میگفتند که‌قوم عرب دردورهٔ جاهلیت قومی بدوی و بی‌تمدن و باجگذار ایرانیان و رومیان بوده وازحیث نژاد ولیاقت نیز امتیازی بر سایرین نداشته است اگر عرب باسلام مینازد، این دین متعلق بعموم است و منحصراً مایهٔ مباهات وفخر اعراب نمیتواند باشد.

ابولؤلؤ(فیروز ایرانی) بانتقام شکست ایرانیان، خلیفهٔ دوم (عمر)را بسال ۲۳ هجری کشت. در سال ۵٦ هجری وقتی که مختار ثقفی بخونخواهی حسین‌بن‌علی (ع) برضد بنی‌امیه قیام نمود، ایرانیان ازاو پشتیبانی کردند.

ابومسلم خراسانی بسال ۱۲۹ هجری برضد امویان قیام کرد وخلافت آنانرا در سال ۱۳۲ برانداخت و عباسیان را بخلافت رسانید

روی کار آمدن بنی‌عباس بوسیلهٔ ایرانیان موجب نفوذکلی ایشان در حکومت اسلامی شد و کار بجائی‌رسید که خلفاء زنان خود را از بین ایرانیان انتخاب کردند و مادر ولیعهد اغلب ایرانـی بود. وزراء و درباریان را موالی ایرانی تشکیل میدادند چنانکه برامکه که ایرانی بودند بوزارت رسیدند ودرحل وعقد امور کشوراسلامی‌قدرت‌فوق‌العاده پیدا کردند.

باید متذکر شد که در دورهٔ استیلای عرب، نفوذ زبان عربی درمیان ایرانیان زیادبود. مردم ایران پس‌از قبول اسلام برای انجام دادن آداب مسلمانی ناگزیر بودند که زبان عربی بیاموزند. در نتیجه زبان عربی‌بجهات مختلف در فارسی نفوذ کرد و دائرهٔ این‌نفوذ بقدری وسیع شد که گویندگان و نویسندگان ایرانی بآن زبان سخن گفتند ومقصودخودرا بعربی‌نوشتند وزبان‌عربی درایران‌زبان‌علم‌وادب گردید. زبان‌پهلوی نیز براثر تحولاتی بصورت فارسی کنونی درآمد و برای نوشتن هم خط پهلوی بـکار نرفت بلکه الفبای عربـی مورد استفاده قرار گرفت.

نهضت شعوبیه

فشار بنی‌امیه بر ملل غیر عرب و اطلاق عجم بمعنی گنگ بـایرانیها و تحقیر مـوالی یعنی بندگان، سبب قیام و ظهور کسانی شد که عرب را خوارترین ملل دانستند و بملیت خود، علناً تفاخر نمودند و معتقد بودند که پیروان اسلام از هر نژاد و قومی که باشند بر یکدیگر برتری ندارند و طبق آیهٔ شریفه «یاایها‌النّاس انا خلقناکم من‌ذکر وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا انّ اکرمکم‌عندالله اتقیکم» تنها مایهٔ رجحان دراسلام پرهیز کاری‌است واز روی همان‌آیه این‌جماعت بشعوبیه معروفند.

نهضت‌ها وجنبش‌های ایرانیان ازقرن دوم تاقرن چهارم هجری ازنظر اعراب ، شعوبیه نامیده میشود . چندین مذهب مختلف بوسیلهٔ شعوبیه بوجود آمد که گاهی اساس آن ، ایجاد تفرقه بین مسلمانان ومخالفت بااسلام بود و گاهی‌نظر وقصدشان این بوده که عظمت‌ایران باستان رازنده کنند ومذهب زرتشت را رسمیت دهند .

درآذربایجان مردم رابدین زرتشت دعوت کردند. **سنباد** پس از قتل ابومسلم خراسانی بخونخواهی وی قیام کرد و **مسلمیه** به نبوت ابومسلم قائل بودند. نهضت **مقنع** وسپید جامگان درسال ۱۵۹ هجری در ماوراءالنهر بوجود آمد. **بابك خرمدین** در سال ۲۰۱ در گرگان ظهور کرد وپیروان او را «سرخ علم» میگفتند . مردم طبرستان دعوت زیدیه را درسال۲۵۱ پذیرفتند.

از آغازخلافت عباسیان ، عنصر ایرانی بجهت لیاقت و کفایتی که داشت ، ادارهٔ امور ممالك اسلامی را بـدست گرفت و در دستگاه خلافت، نفوذ واهمیت شایانی کسب کرد . قوم عرب که‌ملتی غالب‌بود ونژاد خود رابرتر وبالاترازموالی‌میدانست ازپیشرفت‌ونفوذ ایرانیان، بیش‌ازپیش خشمگین شده‌تحقیر ملت‌غیر عرب وفخر ببرتری نژادرا، بشدت تعقیب میکرد . از طرف دیگر سیاست مکر و خدعهٔ بنی‌عباس درمورد ایرانیان هرچند گاهی ظاهر میشد.چنانکه ابومسلم خراسانی، ابن مقفع ، بشاربن برد ، آل برمك وفضل‌بن سهل که هـر یك بنوبهٔ خودبخلافت عباسیان،خدماتی کرده بودند، بدست ایشان کشته‌شدند.

تحمل انواع خواری و شکنجه از جانب اعراب و پاداش های ناجوانمردانه ازطرف خلفا، شعوبیه رابرآن داشت که برای رهائی از جور وستم اعراب،حکومت رابدست ایرانی سپارند و با اعراب بستیزه

ومخالفت ومبارزه‌علنی پردازند. در این مبارزه، ضعف بنی‌عباس، تصمیم ایرانیان را راسخ‌تر نمود. ازاینرو شعوبیه بتألیف کتب و رسالات و گفتن اشعاری در مفاخره وبرتری ملیت خود پرداختند واز تحقیر عرب برای ایجاد و نشر فکر استقلال طلبی، دقیقه‌ای فروگذار نکردند. طاهریان و صفاریان که ازشعوبیه بودند در مقابل اشعاری که در هجو ومذمت عرب سروده‌میشد، صله وپاداشهای نیکومیدادند.

حاصل سخن آنکه نهضت شعوبیه، موجب آزادی ایران وتشکیل سلسله‌های مستقل ایرانی‌شد وظهور ادبیات ایران بعد از اسلام نیز، مرهون زحمات وفعالیتهای شعوبیه است که ازقرن‌سوم، جلوهٔ ادبیات فارسی آغاز میشود وزبان دری درایران، رواج ورونق میبابد.

دراینذوره نفوذ زبان عربی در زبان فارسی بسیار کم و ناچیز است. علت این‌امر آنست که‌نویسندگان و گویندگان ایرانی ازنظر مخالفت با عرب سعی میکنند که حتی الامکان پیرامون لغات عرب نگردند ومقصود خودرا بفارسی سره بیان‌نمایند.

نفوذ ایرانیها درعرب و اسلام

عرب وقتی بر ایران تسلط یافت قومی بود بدوی، خشن وبدون علم وفرهنگ درصورتی که ایرانیها مردمی بودند متمدن و دارای علوم وفنون. رسوم‌وآداب کشورداری وجهانگیری‌را بخوبی‌می‌دانستند. تسلط دویست سالهٔ عرب‌وفشار وتضییقاتی که‌ازجانب‌بنی‌امیه‌برایرانیها واردمیشد، بجای‌آنکه ایرانیان را بتسلیم وتمکین وادارد، برعصیان وتنفر ایشان‌نسبت بعرب وبنی‌امیه افزود. همین‌تنفر سبب شد که ایرانیها بنی عباس را در گرفتن مقام خلافت از دست بنی امیه یاری کردند. وپس‌از مرگ هارون‌الرشید(۱۹۳ هجری) برسر خلافت بین

امین ومأمون اختلاف ونزاع افتاد . طاهرذوالیمینین سردار ایرانی ، لشکرامین را که حامی سیاست عرب وازمادری‌هاشمی‌نژادبودشکست داد ومأمون که مادرش ایرانی‌بود خلیفه‌شد.

ایرانیان در دورهٔ عباسیان،اداره امور کشوراسلام‌رابعهده‌داشتند وخلفاء را بتعقیب روش شاهان ساسانی و اخذ تمدن وفرهنگ‌ایرانی وتقلیدآداب ورسوم ایرانیان، وادار کردند.

خلاصه، نفوذ ایرانیها درهر موردی‌آشکار بود ودخالت ایشان منحصر بامور سیاسی نبود. مهمترین تأثیر ایـرانیها در عـرب ، نفوذ معنوی است: تازمان حجاج‌بن‌یوسف‌ثقفی ، اصول دیوانی‌بروش دورهٔ ساسانی اداره میشد ودفاتر رابخط وزبان پهلوی مینوشتند . خاندان برامکه ، بنی‌عباس را باحترام دانشمندان وترجمهٔ کتب وآثارایرانی تشویق کردند. ترجمه وتألیف کتب بزبان عربی دراین‌روزگار،مانع انهدام‌آثار وموجب انتشار افکارایرانی دربین‌عرب‌شد.اعیاد وجشنهای ملی مانندنوروز،مهرگان، سده وغیره مرسوم گردید.المتوکل‌عباسی لباس ایرانی پوشید ودربارخودرا مانندساسانیان آراست.

موسیقی روزگار ساسانی، تاچهارصدسال اساس‌کار موسیقیدانها بودودربارخلفاء ازموسیقی‌ایرانی آسایش‌ومسرت‌خاطرمی‌یافت‌وبوسیلهٔ فتوحات مسلمین ، این‌موسیقی‌تا اسپانیا نفوذ پیدا کرد.

حاصل سخن آنکه ، در روزگار عباسیان از سال(۱۳۲ــ۲۳۲ هجری)نقل وترجمهٔ علوم، از زبانهای دیگربزبان عربی رواج یافت وتمدن درخشان اسلامی بوجودآمد. این تمدن که‌مدت‌چندقرن‌شرق وغرب رابنور خود روشن کرد،تمدنی‌است که‌تمام‌ملل اسلامی‌درتشکیل وترقی‌آن دخالت‌داشته‌اند وایرانی ها دراین امرسهم بیشتری دارند .

ایرانیها علاوه بر تشویق دانشمندان و نویسندگان، درصرف و نحو زبان عربی زحمت فوق‌العاده کشیده و در جمع و تدوین آن کوشش نموده‌اند .

عبدالله بن مقفع از دانشمندان معروف ایرانی است. او بسیاری از کتب پهلوی را بعربی ترجمه کرد و درزبان عربی ایجاد لغت و وضع اصطلاح علمی نمود . کتاب «خداینامك» یا تاریخ شاهان ایرانی را از پهلوی بعربی ترجمه کرد و آنرا «سیرالملوك» نامید . این کتاب مانند اصل پهلوی آن از بین رفته‌است.

کتاب «کلیله ودمنه» که از کتب ادبی مشهور و موجود میباشد بوسیلهٔ ابن‌مقفع از پهلوی بعربی ترجمه شد . از تألیفات دیگر او «الادب الکبیر» و «الادب الصغیر» است که از کتب فصیح عربی بشمار میرود.

ابن‌مقفع که دراوایل قرن دوم هجری در فارس متولدشد، مذهب مانوی داشت و زبدهٔ عقاید مانی را در باب برزویه طبیب در ترجمهٔ کلیله ودمنه گنجانده است و بهمین جرم سرانجام بدستور منصور خلیفهٔ عباسی در ٣٦ سالگی ببدترین وضعی در سال ١٤٢ یا ١٤٥ هجری بقتل رسید .

از زمان بنی‌امیه ببعد ، ایرانیها در فقه اسلامی مرجع مسلمین بودند امام اعظم **ابو حنیفه نعمان بن ثابت** امام سنت و جماعت ، ازموالی ایرانی بود که پدرش را جزو اسرای ایرانی ، بکوفه بردند و نعمان در کوفه بسال ٨٠ هجری متولدشد و دربغداد وفات یافت(١٥٠هجری) کتاب (فقه‌الاکبر) که حاوی مسائل فقهی است ازتألیفات ابوحنیفه است.

مهمترین قدمی که درقرن اول و دوم هجری برداشته‌شد، تدوین صرف و نحو زبان عربی است که ایرانیها دراین امر دخالت وسهم بیشتری

داشته‌اند . **سیبویه** که‌دربیضاءِ فارس درحدودسال ۱۵۰ هجری‌متولد شد ودرسال ۱۸۱ درساوه‌فوت کرد ، در مدت کوتاه عمر خود استادی خویش رادرزبان عربی‌مسلم نمود و«الکتاب» را در صرف‌و نحوعربی نوشت که از مهمترین کتب دراین‌رشته بشمار است و ۱۰۵۰ شعرعربی و ۳۰۰ آیهٔ قران را مورداستشهاد قرار داده است.

ایرانیها درشعر عربی‌نیز ذوق و استعداد خودرا نشان داده‌اند. از جمله شعرای معروف ایرانی این عصر ، **بشاربن‌برد** شاعرنابینای دربارعباسی متوفی۱۶۷ هجری‌است که در تحقیر عرب وتفاخربنسب عجم، مشهورمیباشد. دیگر **ابونواس** شاعر غزلسرای ایرانی است که خمریاتش درزبان‌عربی‌شهرت خاص‌دارد . ابونواس‌بسال ۱۴۵هجری دراهواز تولدیافت و در حدود سال ۱۹۹ هجری وفات نمود . اولغات فارسی را دربین اشعارخود بعنوان تلمیح بکار برده است.

ایرانیها در علم وحکمت هم قدمهای‌مؤثر برداشته‌اند. ازجمله، فرزندان موسی‌بن‌شاکر خوارزمی که به‌**بنی‌موسی** معروفند (محمد ، احمد ، حسن)ازمنجمین مشهور عصرمأمون بودند که درجمع‌واقتباس علوم یونان‌رنج‌برده و تألیفات گرانبهائی باقی گذاشته‌اند. وازبین آنها محمدبن‌موسی از همه‌مشهورتراست که بسال ۲۵۹ وفات یافته‌و کتاب «المخروطات» از او باقیست .

حاصل‌سخن آنکه‌در دوره‌های‌اسلامی، عنصرایرانی‌ازدانشمندان و گویندگان‌و نویسندگان، درآثاری که بوجودآورده‌اندپیشقدم‌اعراب بودند وعلوم وتمدن‌اسلامی‌راارج وبهائی‌بخشیده‌اند که‌ذکرنام ایشان موجب تفصیل کلام است ودرموقع مناسب‌ازآنها یاد خواهد شد.

۲- اوضاع دینی تا پایان قرن سوم هجری

در روزگار ساسانیان مذاهب زرتشتی ، مانوی ، مزدکی ، مهرپرستی، مسیحی، یهود در ایران رواج کلی داشت و حملهٔ اعراب بایران که بمنظور بسط و اشاعهٔ آئین اسلام بود بآسانی نتوانست دین اسلام را جانشین ادیان سابق نماید و بزور شمشیر و اعمال زور وفشار و انواع تحقیر و تضییقاتی که نسبت بادیان دیگر میشد ، ایرانیان بجزعده‌ای از کشاورزان و صنعتگران که از وضع خود و زندگی طبقاتی ناراضی بودند در حفظ آئین و رسوم پیشین ، ایستادگی نمودند و با پرداخت جزیه و خراج و تحمل انواع سختی و فشار تا اواخر قرن چهارم ، کم و بیش ادیان نیاکان خود را همچنان نگهداشتند و بتدریج و بجهات مختلف بدین اسلام درآمدند که مهمترین آن علل عبارتست از:

۱- در دورهٔ بنی‌امیه فشار وصول جزیـه بحدی بود که بیشتر ایرانیان متعصب را از هستی ساقط کرد، ناچار گروهی برای فرار از پرداخت جزیه، قبول اسلام کردند بطوریکه از اواسط خلافت امویان، رها کردن دین قدیم و گرویدن بدین اسلام امری متداول ورایج شد.

۲- در روزگار عباسیان دست ایرانیان د ادارهٔ امور کشور اسلامی باز شد وعدهٔ بیشماری در خدمات درباری و سیاسی و اداری مصدر کار شدند . این عده برای حفظ موقعیت خود یا از روی ایمان قلبی و یا از روی مصلحت ، بمسلمانی تظاهر کردند و ایرانیان رابقبول اسلام تشویق نمودند .

۳- گروه زیادی از ایـرانیان در نتیجهٔ معاشرت بـا مسلمین وتبلیغ فرقه های اسلامی مسلمان شدند و فرزندان ایشان براثر ارث

وعادت ، بتدریج ازدین پیشینیان دست برداشتند وبا ایمان کامل بدین اسلام درآمدند .

بنابجهات فوق درجهٔ اعتقاد وتعصب عموم ، بآئین اسلام تا قرن چهارم بحدی رسید که ازپیروان ادیان دیگر کاسته شد و دین محمدی مذهب رسمی وآئین اکثریت مردم ایران گردید .

اختلافات مذهبی (شیعه وسنی)

چون حضرت رسول(ص) وفات یافت، بین مسلمین برسرخلافت و جانشینی آنحضرت اختلاف روی داد . گـروهی عقیده داشتند که پیغمبر اسلام بعداز خود جانشینی معین نکرده واین کاررا بعهدهٔ مسلمین گذاشته است وباید انتخاب خلیفه برأی ونظر مردم باشد .

انصار گفتند چون ما ازهمه بیشتر بپیغمبر کمك کرده واو را درموقع آزارقریش درمیان خود پناه داده ایم برای خلافت ازهمه صحابه سزاوارتریم **مهاجرین** که از قریش بودند بعلت آنکه پیغمبر اسلام از بین آنها طلوع کرده ، خلافت راحق خود میدانستند . برای حل اختلاف، مجمعی در سقیفهٔ بنی ساعده از مهاجرین وانصار تشکیل شد وهر کدام دراثبات ادعای خود پافشاری کردند ابوبکر پدرزن حضرت رسول حدیثی خواند که «خلافت حق قریش است» وانصار مغلوب شدند ومسلمین بدعوت عمر با ابوبکر صدیق بیعت کردند.

علی بن ابیطالب(ع) پسرعم وداماد پیغمبر که درآن مجمع حاضر نبود وخلافت راحق مسلم خودمیدانست بانتخاب ابوبکر اعتراض نمود واظهار داشت که خلافت باید درخاندان پیغمبر باشد.

پیروان علی(ع) گفتند: از طرفی خلیفهٔ مسلمین ازجانب پیغمبر در حجةالوداع و غدیرخم رسماً تعیین و پیروی از او بعموم مسلمین

سفارش شده است از طرف دیگر علی (ع) از جهت نسب و سبقت در ایمان و نزدیکی بحضرت رسول برای خلافت از همه صحابه شایسته تر است.

حاصل سخن آنکه مسلمین بر سر جانشینی پیغمبر سه دسته شدند:

۱ـ طرفداران انتخاب خلیفه از بین انصار که بزودی ضعیف شدند و از بین رفتند.

۲ ـ کسانی که بانتخاب خلیفه از جانب امت عقیده دارند، میگویند که بعد از حضرت رسول (ص) ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان و علی بن ابیطالب (ع) بترتیب خلیفه بوده‌اند و اینان باهل سنت وجماعت مشهورند.

۳ـ پیروان علی بن ابیطالب (ع) که اورا شایسته‌ترین فرد اسلام وجانشین بحق پیغمبر میدانند و بشیعه معروفند.

شیعه

شیعه درابتدا بکسانی گفته میشد که بعد از رحلت حضرت رسول(ص) امامت راحق علی بن ابیطالب (ع) میدانستند ومدعی بودند که آنحضرت جانشین پیغمبر وامام مسلمین بتعیین ونص است ودرغدیرخم، پیغمبر اورا بامامت تعیین فرمود و امت را بر آن گواه گرفت. با وجود آنکه بیشتر مسلمین بابوبکر بیعت کردند، این جماعت درمودت و ولایت آنحضرت باقی ماندند و ازبیعت شیخین امتناع نمودند و ازاینرو بشیعهٔ علی معروفند.

تا اواخر خلافت عثمان شیعه فعالیت زیـادی نداشتند تا آنکه اشتباهات عثمان وحیف ومیلهائی که در بیت‌المال مسلمین میشد وجور وستم فرزندان امیه، موجب نارضائی وقیام مردم شد ومنجر بقتل خلیفهٔ سوم درسال ۳۵ هجری گردید. بعد از عثمان مسلمین بعلی(ع) بیعت کردند وپیروان آنحضرت قوت یافتند وهستهٔ ایجاد فرقه بزرگی بنام **شیعه** شدند.

اساس نظر شیعه بر امامت استوار است و انتخاب امام وجانشین اورا مانند نبوت امر الهی میدانند و عقیده دارند که امام، عالم بعلوم ظاهر و باطن و وارث علم پیغمبر است و شخصی است فوق بشر ومعصوم از گناه و شایستهٔ رهبری که باید عموم مردم باو بگروند و در اموردین ودنیا از امام کسب تکلیف ودستور کنند.

امام در نزد شیعه غیر از خلیفهٔ نزد اهل سنت است زیرا خلیفه از روی رفتار و گفتار پیغمبر حکومت میکند و بین مسلمین نظم برقرار میسازد در صورتی که امام جانشین پیغمبر بوده و رفتار و گفتارش بر مسلمین حجت است وهر کس با امام مخالفت کند دشمن خدا واسلام ومانند کفار، در روزجزا، بآتش دوزخ کیفر خواهدید.

عموم طبقات شیعه که بعد ظاهر شدند، امامت را حق آل علی دانستند فقط دربارهٔ جانشین امام و مقام او اختلاف نظر پیدا کردند و درنتیجه شیعه بفرقه‌های بسیاری تجزیه شدند. جهت مزید اطلاع بچندفرقه امامیه که درتاریخ ادبی ایران اهمیت بسزائی دارند اشاره میشود:

۱ـ **کیسانیه**ـ کسانی هستند که امامت را بعد از شهادت حسین بن علی(ع) حق محمدحنفیه فرزندعلی بن ابیطالب که مادرش دختر حضرت رسول نبود میدانند و مختار بن ابی‌عبیدهٔ ثقفی که بخونخواهی شهید کربلاقیام کرد ریاست این فرقه را داشت.

۲ ـ **زیدیه**ـ بعداز واقعهٔ کربلا و شهادت حضرت حسین (ع) جمعی از شیعیان بعلی بن حسین (امام زین‌العابدین) بیعت کردند و بعدازوفات او بسال ۹٤هجرت، فرزندش را که زیدنام داشت امام دانستند.

۳ـ**علویه**ـ شیعیانی هستند که بعد از وفات حضرت سجاد امام چهارم، درمقابل زیدیه که با زیدفرزندآنحضرت بیعت کردند، امام

محمدبن علی (۵۹ ــ ۱۱٤) فرزندیگر امام چهارم را که معروف بامام محمد باقر است بعنوان امامت وبعدازآنحضرت، امام جعفر صادق (۸۳ــ۱٤۸) را امام ششم شناختند.

۴ـاسمعیلیهـ پس ازوفات امام جعفر بن محمدالصادق ، جماعتی گفتند که اسمعیل فرزند آنحضرت که در حیات وی فوت کرده بود نمرده است وجانشین حقیقی وامام هفتم اوست واو نخواهدمرد تا آنکه دنیا را پر ازعدل وداد کند وامور مردم را اداره نماید. این فرقه باسمعیلیه مشهورند که بعد بفرقه‌های دیگری تقسیم شدند.

۵ـاثنی عشریهـ بعدازهر امام فرقه هائی درامامیه ظاهر شد که جهت اطلاع بیشتر بایدبکتب مربوط مراجعه شود، تنها بذکر اثنی عشریه که آئین رسمی کشور ایران است اکتفا میشود.

شیعیان دوازده امامی کسانی هستند که بامامت فرزند بعد از پدرقایلند وعقیده دارند بعد ازامام ششم:

امام موسی بن جعفر (۱۲۸ــ۱۸۳) امام هفتم
امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا(۱۵۵ــ۲۰۳) امام هشتم
امام ابوجعفر محمدبن علی الجواد (۱۹۵ــ۲۲۰) امام نهم
امام ابوالحسن علی بن محمدالهادی (۲۱٤ــ۲۵٤) امام دهم
امام ابومحمد حسن بن علی العسکری (۲۳۲ ــ ۲٦۰) امام یازدهم .

حضرت حجت ولی عصرعجل‌الله تعالی فرجه امام دوازدهم است که درحال غیبت بوده وهرموقع که اراده خداوند ایجاب کند ظاهر خواهدشد وآن موقعی است که دنیا راجور وستم فرا گیرد وقیام امام دوازدهم برای بسط وبرقراری عدالت لازم باشد.

خوارج

انتخاب علی بن ابیطالب (ع) بخلافت، بامخالفت ودشمنی جمعی از طـرفداران عثمان مواجه شد معاویه ظاهراً بخونخواهی عثمان و باطناً بقصد ریاست وخودمختاری، قیام کرد و شام را مرکز اجتماع بنی‌امیه و سایر مخالفین علی (ع) قرارداد وجنگ صفین‌را در سال ۳۷ هجری پیش آورد وکاربحکمیت کشید. پس‌از اعلام حکم حکمین وفریب‌خوردن ابوموسی‌اشعری از عمروعاص ، عده‌ای از پیروان علی (ع) ببهانهٔ اینکه حاکـم بین مسلمین‌فقط خداوند است‌بنای‌سرکشی گذاشته و از بیعت امام خارج شدند وبهمین جهت بخوارج معروفند.

خوارج در دورهٔ بنی‌امیه قدرت بسیـار یافتند و بقتل و آزار مسلمین پرداختند وسالها دربلاد اسلام مخصوصاً در عراق و فـارس‌و کرمان وعربستان فتنه ها برپا کردند و برای خود سلطنت وامارت تشکیل‌دادند .

خوارج مردمی متعصب‌وسختگیر بودند ودر دین‌اسلام‌واجرای حکم‌آن شدت عمل داشتند. مشکلات زیادی برای خلفای بنی‌امیه و بنی عباس ایجاد کردند بطوریکه خلفاء گاهی مجبور بودند بـرای خاموش کردن فتنهٔ ایشان ، لشکرکشی کنند.

خوارج عقیده‌داشتند چون علی (ع) بحکم مخلـوق رضا داده کافرشده وریختن خون کافرمباح است وبهمین جهت آنحضرت‌بدست یکی ازخوارج بنام ابن‌ملجم کشته شد. بنی امیه هم غاصب وکافرند و ازقتل‌آنان نیز امتناع نداشتند. راجع‌بخلافت‌معتقدبودند که‌خلیفه‌را میتوان ازمیان مسلمین‌خواه‌عرب ویا غیر عرب انتخاب کرد و باید خلیفه از اوامر الهی اطاعت کند وگرنه باید معزول شود . در باب

« ایمان » می گفتند ایمان تنها باعتقاد نیست وعمل باحکام دین لازمهٔ ایمانست . کسی که واجبات دین‌را مهمل گذارد و مرتکب گناه گردد کافراست و کیفر گناه قتل اوست.

مرجئه

یاران معاویه و گروهی که بدور او جمع بودند بعد از شهادت حضرت علی بــن ابیطالب (ع) بسال ۴۰ هجری،فرقه‌ای بوجود آوردند که مرجئه نامیده می‌شود.این جماعت عقیده داشتند که هر کس بتوحید و نبوت اقرار کند مؤمن است وارتکاب گناه بایمان‌ضرری وارد نمیسازد و تکفیر مسلمان جایز نیست. هیچکس حق ندارد دربارهٔ کسانی که مرتکب گناه میشوند حکم دهد و باید کیفر این اشخاص رابقیامت موکول کرد و آزار و عذاب ایشان را تا روز جزا بتأخیر انداخت . این فرقه ازنظر ارجاء (بتأخیر انداختن) حکم بمرجئه معروفند.

درباب خلافت معتقدبودند که پس‌از انتخاب خلیفه باید ازاوامر او پیروی کرد وفرمان اورا واجب‌شمرد وبرخلافکاری و ارتکاب گناه اوخرده نگرفت.این عقیده که رنگ سیاسی داشت کاملا بسود معاویه وجانشینان او بود که باداشتن عنوان خلافت مرتکب کار های ناپسند میشدند. تا بنی‌امیه قدرتی داشتند ازمرجئه تقویت وحمایت مینمودند وپس ازانقراض امویان مرجئه هم از اعتبار و اهمیت افتادند و بتدریج ازبین رفتند .

معتزله

از اواخر قرن اول هجری موضوع بسیار مهمی که پس از تفکر در اصول دین و توجه بآیات قرآنی دربین مسلمین موردبحث قرار گرفت،قضا وقدریا جبرواختیار بود، کەموجب‌ایجاد دو دسته مجبّره وقدّریه درمقابل یکدیگر گردید.

مجبره میگفتند که آدمی‌از خود اختیاری ندارد و درافعال‌خود مجبور است واعمالی راکه خداوند مقدر نموده ازاو سرمیزند ونسبت خیر وشر بمخلوق مجازی است.همانطور که میگوئیم آب‌در نهر جاری است بانسان نیزاز روی‌مجاز نسبت‌فعل میدهیم.

قدریه معتقد بودند که انسان در کارهایش آزاد و مختار است و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و نسبت خیروشر بقضاوقدرخطاست‌واین‌معنی‌همانست که **تفویض** خوانده‌میشود.

براثر ظهور دوفرقهٔ جبریه و قدریه وبحث ایشان دربارهٔ کفرو ایمان که هر یك آیات قرآنی رابنفع خود تأویل و تفسیر میکردند وفرقهٔ دیگر را کافر میدانستند، **واصل‌بن‌عطاء** (۸۰ـ۱۳۱) از موالی ایرانی واز شاگردان حسن بصری برخاست ومحرك نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.

حسن بصری وپیروان او عقیده داشتند که مرتکب گناه منافق است ومنافق ازکافری که آشکارا اظهار کفر میکندبمراتب بدتر است. واصل‌بن‌عطاء نظراستاد را نپسندید وگفت : «کسی که مرتکب گناه کبیره شود نه‌کافر مطلق است و نه مؤمن درست و مقامش بین آندو می باشد و در حقیقت ارتکاب گناه آدمی را از صف کفار و مؤمنین هر دو خارج میسازد و در عداد هیچیك محسوب نمیشود . ولی اگر مرتکب گناه کبیره‌ای بدون توبه ازدنیا برود در روزجزا بآتش دوزخ باید بسوزد چه در آن دنیا مردم از دو دسته خارج نیستند یا اهل بهشت‌هستند ویا سزاوار جهنم، با این‌تفاوت که‌عذاب‌او نسبت بکافر کمتر خواهد بود. »

چون واصل بن عطاء این عقیده‌را که به «المنزلة بين‌المنزلتين»

معروف است ابراز کرد، حسن بصری او را از حلقهٔ درس خود راند وبعلت کناره گیری واصل بن عطاء ازاستادخود وتبری از عقایدفرقه‌های دیگر در بـاب کفر و ایمان، پـیروان او باهل اعتزال یا **معتزله** مشهورند.

معتزله خود را اهل‌العدل والتوحید میخواندند. اهل‌توحیداز آنجهت که نفی‌صفات‌خدا میکردند ومیگفتند خداوندنه‌جسم است و نه‌عرض ونه عنصر ونه جوهروحواس‌اورا در دنیا ودرآخرت نمیتواند دریابد. اوخالق‌همهٔ اشیاء وموجودات وزمان‌ومکان است‌ونهایت‌ندارد.

اهل عدل از آنرو که عقیده داشتند خداوند اگر مخلوق را مجبور آفریده پاداش گناهکار وعقوبت بدوزخ ظلم است وحال‌آنکه‌او عادل است.

همچنین معتزله عقیده داشتند که خداوند در حکم خود تغییر نمیدهد و وعده و وعید او صادق‌است و مرتکب گناهان کبیره در دنیا وآخرت رستگار نیست مگرآنکه در این دنیا توبه کند. دیگر از عقاید معتزله امر بمعروف و نهی از منکر است که هر مسلمانی باید کسی را که از امرخدا سرپیچی کرده چه‌کافر و چه‌فاسق بهر وسیله که‌مقتضی بداند براه راست بیاورد و درپیش بردن‌آن با شمشیر جهاد کند و دربارهٔ نیك‌وبد در موردی که شرع ازآن سخن‌نگفته‌حکومت عقل‌را ملاك عمل قراردهدواساس‌کار را بر استدلال‌ومنطق‌استوارسازد.

عقاید معتزله مورد استفاده شیعه بخصوص شیعه زیدیه و امامیه واسمعیلیه و اثنی‌عشریه قرار گرفت و برخی از رجال شیعه‌شاگردان معتزله بوده وعقاید دینی خودرا با اصول عقایدآنان نزدیك کرده‌اند. اینجماعت براثراستفاده از منطق‌وفلسفه وتألیف کتب ورسالات‌دراثبات

عقاید خود و ردّ عقاید دیگران درحقیقت بنیان گذار علم کلام بودند و درایجاد نهضت فکری در عالم اسلام وتوجه مسلمین بفلسفه‌وعلوم، تأثیر واهمیت شایان دارند.

۳ - استقلال سیاسی و ادبی ایران

استقلال ایران و تشکیل سلسله - های ایرانی

چون ستارهٔشوکت عباسیان بامرگ هارون‌الرشید غروب کرد همت ایرانیان در تحصیل استقلال فزونی‌یافت وایرانیان که‌برای‌رهائی از تسلطعرب مترصد فرصت بودند ، بمحض احساس‌ضعف در ارکان خلافت‌عباسیان ، مخالفت خودراعلنی کردند. مأمون ، در مقابل خدمتی که طاهریان نسبت باو در جنگ‌بابرادرش امین کرده بودند ، حکومت خراسان را در سال ۲۰۵ هجری بطاهر ذوالیمینین داد ، طاهر در سال ۲۰۶ نـام خلیفه را از خطبه انداخت وخراسان را بظاهر مستقل کرد . از سال ۲۳۲ اوایل خلافت متوکل قدرت عباسیان ضعیفتر شد. باین معنی ، ترکانی که المعتصم به بغداد آورده‌بود در سال ۲٤۸ به‌المتوکل شوریدند و اورا کشتند تاسال۲۷۹ که المعتضدبخلافت‌رسید ممالک‌اسلامی‌درحال تجزیه‌بود : مصرمجزا شد طبرستان دعوت زیدیه را پذیرفت، یعقوب لیث‌صفار ازسیستان‌علم طغیان برافراشت .

این جوانمرد رویگرزاده، با طبع‌عالی و همت‌بلندی که داشت ازسال ۲۲۳ برضد اعراب واردکارزار شد واز سال۲٤۷ برای استقلال تمام‌ایران مجاهدت کرد: طبرستان رامتصرف‌شد ، طاهریان‌رامنقرض کرد و تا حوالی بغداد پیش رفت اگرچه یعقوب نتوانست خلیفه را

مغلوب نماید ودولتی بعظمت دولت ساسانی تأسیس کند، بااینحال،از طرف خلیفه، منشورحکومت تمام ایران بوی‌تسلیم‌وبلقب«ملك‌الدنیا» ملقب گردید. اقدام وی سایرین را که مدت دویست‌سال تحت‌استیلای عرب بسر برده وجرأت اظهارحیات‌وتخلف‌از امرخلفارانداشتند، بفکر سرپیچی از فرمانروائی ایشان وتجزیهٔ دولت عرب انداخت و موجب استقلال وتشکیل سلسله‌های ایرانی گردید.

وقتی که حکومت عباسیان ضعیف شد ، بتدریج جوانمردان ایرانی جرأتی یافتند وبفکر احیاء زبان ورسوم باستانی‌خودافتادند .

آل طاهر، اغلب‌اهل فضل وعلم بودند و عبدالله‌بن طاهر دربار خودرادرنیشابور مجمع‌شعرای‌بزرگ قرارداد،فرامین‌وتوقیعاتی که از طاهروعبدالله‌بن طاهر باقیست دلیل برفضل وادب آنانست. باآنکه‌در زمان طاهریان شاعری بنام حنظلهٔ بادغیسی بوده و اشعاری هم از او باقی است، این‌سلسله‌نسبت بزبان فارسی و ترویج آن اقدام مؤثری نکردند بلکه‌علاقهٔ وافرخودرابرای توسعهٔ زبان عربی‌مبذول‌نمودند.

صفاریان نخستین سلسله وسلاطین ایرانی هستند که در ترویج زبان‌واحیاءآداب ورسوم‌قدیم کوشش نموده‌اند. گرچه در دورهٔ ایشان، آرامش که لازمهٔ ترقی علم و ادبیات است وجود نداشت ولی رغبت آل‌صفارنسبت بزبان‌فارسی‌وبسط وترویج آن‌قابل‌انکارنیست.چنان که یعقوب پس از کسب قدرت ونیل بفتوحات ، شعرا قصایدی در مدحش بعربی سرودند وبروی خواندند . یعقوب گفت . «چیزی که من‌اندر نیابم چرا باید گفت» ومحمدبن وصیف دبیر رسائل‌خود رابساختن‌شعر فارسی تشویق کرد.

جانشینان یعقوب‌همه برسیرت او رفتند وملت ایران تـوانست

بزرگترین مایهٔ استقلال خود یعنی زبان فارسی را زنده کنند و پس از سالیان متمادی که زبان رسمی وسیاسی ایرانیان عربی بود، لهجهٔ **دری** رسمیت ورواج یافت. این امر در روزگار سامانیان باعلاقهٔ بیشتر دنبال شد ودرنتیجه ادبیات وسیع فارسی بوجود آمد.

تحول زبان پهلوی بفارسی (دری)

زبان پهلوی براثر استیلای عرب ورواج زبان عربی، از رونق افتاد خط پهلوی نیز بتدریج از بین رفت والفبای عرب جانشین آن شد. بطوریکه در مدت دوقرن تسلط اعراب، ایرانی‌ها بآموختن زبان وخط عربی خو گرفتند وبجز عدهٔ معدودی، دیگران از زبان وخط پهلوی در تألیف وترجمه استفاده نکردند.

استقلال ایران ازخراسان آغازشد، مردم خراسان وماوراءالنهر ونواحی مشرق ایران بجهت دوری ازدایرهٔ نفوذ عرب، زبان وملیت خودرا حفظ کرده بودند، سلسله‌های ایرانی مانند صفاریان وسامانیان برای احیای حیثیت واعتبارملی ایرانیان، بزبان فارسی توجه بیشتری داشتند و گویندگان ونویسندگان را تشویق میکردند که زبان فارسی را سروصورتی دهند. درنتیجه زبان «دری» یا زبان مردم خراسان، مورد توجه عموم واقع شد وزبان رسمی وعلمی وادبی گردید.

نام درست زبانی که آثار ادبی خودرا بآن مینویسیم و بدان تکلم میکنیم زبان **دری** است که زبان دربار و درگاه سلاطین بوده و در دوره‌های بعد بپارسی دری وپارسی و فارسی معروف‌شده است.

ازروزگار ساسانیان در نواحی ایران لهجه های مختلفی ازجمله دری وپهلوی متداول بود که بلهجهٔ دری (زبان مردم مشرق وشمال شرقی

ایران) در دربار تیسفون،درباریان ورجال مملکت‌تکلم‌میکردند ولهجهٔ پهلوی زبان علمی وادبی بوده است.

تفاوت دری باپهلوی تنها فرق‌مختصری است که درتلفظ بعضی ازکلمات براثرپاره‌ای تحولات وتغییرات دیده میشود والا ترکیب‌زبان وصرف افعال وریشهٔ هردو، یکی است.

مثلاً همزه‌هائی که درآغازکلمات وپیش‌از حروف‌ساکن درلهجهٔ پهلوی‌بوده چون‌اشکمب، اشتر،ابا ، ابی درلهجهٔ دری همزهٔ آنها افتاده بصورت شکم، شتر، با، بی درآمده است.

حرف (سین) آخرکلمه ها درزبان پهلوی، به (هاء) درزبان‌فارسی تبدیل شده مانند: گاس= گاه . وناس= گناه

حرف(پ) گاهی به(ب) وگاهی به (فا) بدل‌میشود مانند:

آپ= آب. پت‌آن= بدان. پت‌او= بدو. اسپید= سفید. پیروز= فیروز

حرف (کاف) درآخرکلمات پهلوی به (ها) درفارسی مبدل شده مانند: نامك= نامه.زیوندك= زنده و غیره.

پس‌از آنکه‌زبان دری،زبان‌ادبی ورسمی ایران‌شد وزبان پهلوی ازاعتبار ورونق افتادعلاوه براصطلاحات و لغاتی که براثراستیلای‌عرب وارد این‌زبان گردید،پاره‌ای ازلغات قدیم،بتدریج فراموش‌شد وبعضی نیز تغییر صورت و معنی داد ودر دوره های بعد، مقداری لغات عربی وترکی نیزوارد این‌زبان‌شد وپس ازتحول وتغییراتی که درآن‌راه‌یافت بصورت فارسی کنونی درآمد.

خط بعد از اسلام «الفبای عرب»

پس از استیلای عرب ، خط پهلوی ساسانی بسبب معایب و اشکالاتی که داشت ، در مقابل نفوذ خط عرب تاب مقاومت نیاورده ، بسرعت رو بزوال نهاد وخط کوفی ونسخ جانشین آن‌شد.فقط عدهٔ معدودی از

موبدان زرتشتی، برای نوشتن کتب و آثاردینی، خط پهلوی را نگهداری کردند ولی‌دانشمندان ونویسندگان ایرانی ، الفبای عرب‌را که‌سهلتر ازالفبای پهلوی بود، بکار بردند.

تاریخ و رواج خط دربین اعـراب ، ازقرن اول پیش از اسلام تجاوزنمیکند ودرمورد ظهورخط دربین آنها، دوعقیده ابراز شده است :

جمعی ازمحققین عقیده دارند که عده‌ای از بازرگانان عـرب، مقارن ظهور اسلام ، به حیره (نزدیك کوفه) رفت وآمد داشتند . یك نوع ازخط سریانی که به « السطرنجیلی » معروف بود و برای نوشتن کتب‌دینی وعلمی بکار میرفت، ازسریانیها آموختند و آنرا در حجاز معمول کردند. بنا بروایت مورخین، هنگام بعثت حضرت رسول (ص) عده‌ای‌ازقریش،این‌خط را که حیری وحجازی نامیده‌میشد میدانستند، بعد خط حیری در تزئین مساجد و نوشتن روی سکه ها بکار رفت و به «**کوفی**» معروف شد .

برخی معتقدند که تجار عربی،خط نبطی‌را که مخصوص تحریر ونامه نگاری‌بود، هنگام مسافرت‌بشام‌آموختند ودرحجاز رواج دادند. وبعدها این خط « **نسخ**» نامیده شد.

خط عربی ابتدا ، نقطه و اعراب نداشت و چنانکه مشهور است **ابوالاسود دوئلی** نخستین کسی است که نقطه را درخط عربی معمول کـرد . از روزگار عباسیان خط مانند سایر مظاهر تمدن اســلامی ، پیشرفتهائی نمود . در عهد مأمــون ، خطاطانی چون **ابنُ مقله** بظهور رسیدند وخط عربی‌را سروسامانی‌بخشیدند.

ایرانیها که خطعربی را برای رفع نیازمندیهای خود گرفتند، باذوق وسلیقۀایرانی،زیباتر وکاملتر کردند واز قرن‌هفتم که‌خط کوفی

رو بزوال نهاد، انواع خطوط را بوجودآوردند و در قرن نهم و دهم اصلاحاتی درآن نمودند. بامقایسه خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ که خطاطان بزرگ ایرانی درعهد تیموریان وصفویه نوشته‌اند با خط وقلم رایج بین اعراب ، مهارت واستعداد ایرانی بخوبی مسلم میشود.

نا گفته‌نماند که خط عربی با همه زیبائیها ، معایب زیادی دارد ازجمله اینکه ، اولاً نوشتن تلفظ صحیح واژه‌ها بسبب اینکه در خط عربی اعراب جزء حروف نیست ، امری دشوار است . ثانیاً بجهت حروف قریب‌المخرج گوناگون که در خط و زبان‌عربی وجود دارد ودر فارسی یکسان تلفظ میشود، آموزش و نگارش بسیار مشکل‌است. ثالثاً چون الفبای عربی برای کلیه صداهائی که در زبان فارسی بوده رسا نبوده‌وهمچنین بعلت‌حروف‌قریب‌المخرج‌درزبان‌عربی، بعدازمدتی اختلاف‌لهجه‌های فراوان درفارسی پیداشده است .

نخستین سخنسرایان فارسی

سرزمین ایران که از دیرباز مرکز شعر و موسیقی بوده، پس از تسلط عرب نیزشعرائی داشته‌است ولی‌بجهت حوادث ومصائب‌نا گوار که‌براین دیار روی‌نموده‌اطلاع‌ما ازنخستین گویندگان فارسی‌محدود به شعرائی‌است که نامشان در تذکره‌ها بعنوان نخستین سراینده ضبط شده است.

۱ ـ مؤلف مجمع‌الفصحاء نخستین شاعر را **ابوحفص‌سغدی** میداند و این شعر :

آهوی کوهی‌در دشت‌چگونه دودا   اوندارد یار، بی‌یار چگونه بودا

را از اونقل‌میکند . ولی‌مؤلف‌المعجم مینویسد ابوحفص درسال ۳۰۰ هجری میزیست وبا رودکی معاصربود.

۲ ـ محمد عوفی در تذکرهٔ «لباب‌الالباب» **ابوالعباس‌مروزی** معاصر مأمون عباسی را نخستین‌شاعر میداند و مینویسد که درهنگام ورود مأمون بمرو در سال ۱۹۳ قصیده‌ای در مدح‌او سرودباین‌مطلع:

ای رسانیده بدولت ، فرق خود بر فرقدین
گسترانیده بجود و فضل ، در عالم یدین
مر خلافت را توشایسته ، چو مردم دیده‌را
دین‌یزدان راتوبایسته، چورخ‌را هردوعین

عباس مروزی در همین قصیده مدعی شده که پیش از او کسی براین‌منوال شعری نگفته است :

کس براین‌منوال پیش‌از من چنین شعری نگفت
مر زبـان فارسی را هست بـا این نـوع بین
لیك از آن گفتم من‌این مدحت تـرا تا این لغت
گیرد از حمد و ثنای‌حضرت تو، زیب و زین

توجه باسلوب وپختگی شعر میرساند که گویندهٔ آن نخستین شاعر زبان فارسی نمیتواند باشد .

۳ـ تاریخ سیستان اولین شاعر را **محمدبن‌وصیف** میداند که دبیر رسایل یعقوب لیث صفار بوده و قصیده‌ای در مدح یعقوب مقارن سال ۲۵۵ هجری ساخته‌است. بدین مطلع:

ای امیری که امیران جهان خاص و عام
بنده و چاکر و مولای وسگ‌بند و غلام

٤ـ نظامی عروضی‌در کتاب چهار مقاله از شاعری بنام **حنظله بادغیسی** نام میبرد : « ابوعبدالله خجستانی که مردی خر بنده بود باخواندن‌دو بیت‌ازدیوان حنظله‌بامارت خراسان‌رسید» آن‌دو بیت‌اینست:

مهتری گر بکام شیر در است　　　شو خطر کن ز کام‌شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ ونعمت و جاه　　　یا چومردانت،مرگ‌رویاروی

وفات حنظله را درحدود سال ۲۲۰ هجـری نوشته‌اند و اکثر محققین اورا **نخستین‌شاعر** بعداز اسلام میدانند.

محمد عوفی دوبیت زیررا از حنظله بادغیسی نقل میکند :

یارم سپند ، گرچه بر آتش همی فکند
ازبهر چشم ، تا نـرسد مرو را گـزند
اورا سپند و آتش نـاید همی بـکار
با روی همچو آتش و با خال چون‌سپند

۵- تذکره نویسان ، ازشعرای دربار صفاریان**فیروزمشرقی** را نوشته‌اند که‌معاصرعمرولیث‌بوده.وفات‌وی‌درسال۲۸۳اتفاق‌افتاده‌است.

این‌بیت را از اونقل کرده‌اند:

سرو سیمین‌ترا درمشک‌تر　　　زلفین مشگین‌تو سرتاپا گرفت

۶ ـ **ابوسلیك گرگانی**شاعر دربار عمرولیث صفاری‌ومعاصر فیروز مشرقی بوده‌است.

قطعهٔ زیر، در تذکره‌ها، از ابوسلیك نقل شده که‌مناعت طبع وبزرگواری اورا نشان‌میدهد.

خون خود را گر بریزی‌برزمین　　　به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست　　　پند گیر و کار بند و گـوشدار

✡✡✡

بمـژه دل ز من بدزدیدی　　　ای بلب قاضی و بمژگان دزد
مزد خواهی که دل ز من‌ببری　　　این شگفتی کـه دید دزد بمزد

نثر دری در این دوره

از نثر فارسی تاقرن چهارم اثر مدونی باقی نیست، زیرا دراین دوره دانشمندان ونویسندگان ایرانی آثارخود را بزبان عربی نوشته‌اند وفقط بعضی جملات پراکنده درمیان کتب عربی دیده میشود، بهمین جهت نمی توان دانست که نثر فارسی در این زمان بچه حال ومنوال بوده‌است .

رویهمرفته بقیاس دوره‌های بعد ، نثر زبان دری در این دوره ، بسیار روان وساده وجمله‌ها کوتاه بوده وکلمات مترادف نداشته وسبك وشیوۀ آن ، شبیه بنثر پهلوی بوده‌است.

نظم و نثر دری

سخن بردو نوع است: نثر و نظم،

۱ـ **نثر** بمعنی پراکنده، نوعی ازسخن است که در آن رعایت وزن نشده باشد وبرای بیان مقاصدعادی ومعمولی بکار رود.

۲ـ **نظم** بمعنی مرتب، کلامی است که دارای وزن وقافیه باشد.

اگر سخن مربوط باحساسات و هیجانات درونی گوینده و نویسنده بوده وازحدود مسائل عادی خارج باشد ودر شنونده یاخواننده تأثیر خاص کند، آنرا شعر نامند. خلاصه هرسخنی که از دل برآید و در دل نشیند شعر است.

وزن و قافیه برای شعر قید است و طبع آزاد زیر بار قید نمیرود. چنانکه مولوی فرماید:

قافیه اندیشم ودلدار من　　　　گویدم منديش جز ديدارمن

شعر که ازطبیعی‌ترین آثار بشریست درقدمهای اولیه از وزن و قافیه آزاد بود، براثر مرورزمان بتدریج قواعد وقوانینی برای شعر وضع گردید وبصورت آهنگی، هجائی وعروضی درآمد.

شعر آهنگی شبیه به نثر مسجع (۱) عبارت از جمله‌هائی است که از حیث آهنگ با هم شبیه باشند و معادل بودن هجاها در کلمات شرط نیست. کتب آسمانی عموماً بصورت اشعار آهنگی هستند و بهمین جهت با آهنگ خوانده میشوند.

شعر هجائی که اشعار قدیم ایران بآنطریق ساخته شده و امروز اغلب کشور های اروپائی نیز این نوع شعر دارند، عبارت از جمله هائی

۱ــ نثر مسجع، نثری است که کلمات نسبت بهم موزون وهم آهنگ باشد مانند نثر گلستان.

«نخلبندی دانم ولی نه‌در بستان شاهدی فروشم ولی نه در کنعان»

است که فقط هجاهای آن بـا یکدیگر تطبیق میکند و توجهی بآهنگ کلمات نمیشود و شاعـر میتوانـد وزن شعر را هر طور که میخواهـد تغییر دهد.

شعر عروضی که اشعار عربی وفارسی ازآن قبیل است عبارت از جملاتی است که درآن رعایت هجاهای بلند و کوتاه میشود وکلمات نیز باهم موزون میباشد. عروض یا میزان کلام منظوم، تابع موسیقی و موسیقی تابـع طبیعت و محیط است. از اینرو اشعار عروضی عموماً بـا موسیقی تطبیق میکند. این نوع شعر،از حیث ظاهر بهترین وکاملترین انواع‌شعر است و ازاینکه شاعر مجبور است از ابتدای سخن‌تاآخر ازیك وزن وقافیه تبعیت کند گاهی‌در تنگنا واقع‌میشود ومعنی، فدای لفظ میگردد.

عده‌ای میگویند که ایرانیها عروض را از اعراب اقتباس کرده‌اند زیـرا شعر عروضی در پیش از اسلام معمول نبوده است. حقیقت مطلب اینست که قواعد عروض را عربها وضع کرده‌انـد لیکن ایرانیان آنرا بمقتضای محیط وذوق خود تغییر داده‌اند، اوزانی که با ذوق وافکارمردم این مملکت موافقت نداشت ترك کرده واوزان جدیدی بوجود آورده‌اند. در اقسام شعر نیز ایرانیها از اعراب تقلید کورکورانه نکرده، بلکه افکار خویش‌را بوضع‌خوش، در لباس آراسته بیان کرده‌اند چنانکه‌دوبیتی، رباعی ومثنوی مختص ایرانیهاست و عربها آنها را از ایرانیان گرفته‌اند. پس باین نتیجه میرسیم که عروض‌عربی با فارسی یکسان نیست وشعرآندو ازهم‌کاملا مجزا و جدا میباشد.

اقسام نظم

شعر و شاعری برای ایرانی امر طبیعی است زیرا مناظر زیبا، نسیم ملایم،دشتهای سبز وخرم، باغهای دلگشا، عطر گل وآواز بلبل وزندگی راحت وفراغت خاطر، سرچشمه های ذوق والهام برای ایرانی بوده که در هردوره‌ای ازادوار مختلف بنحوی ظاهرشده ودر هرزمان اسلوب و سبك خاصی رواج داشته که حالت وروحیهٔ گویندگان آندوره رابیان‌میکند.

شعرا برای‌اینکه معانی بهتر بیان و مجسم شود سخن را بصورتهای مختلف آرایش داده وبرخواننده و شنونده عرضه کرده‌اند. از اینرو نظم

فارسی اقسام متعدد پیدا کرده که مشهورترین آنها باختصار یادآوری میشود:

۱ـ **غزل** درلغت بمعنی عشقبازی ودر اصطلاح نظمی است که تعداد ابیاتش بین ۷تا ۱٤ بیت ومضمون آن مربوط بمسائل نفسانی ازعشق، گله و هجران باشد.غزل باید مطلع داشته باشد یعنی دومصرع بیت اول بیك قافیه باشند مانند غزلیات سعدی وحافظ .

چون غزل برای بیان احساس وشور و هیجان درونی است باید وزن مطبوع والفاظ روان درآن بکار رود.

ازقرن هفتم ببعد غزلسرایان درآخر بیت غزل، نام خودرا ذکرمیکنند که **بتخلص** معروفست.حافظ فرماید:

صبحدم مرغ چمن باگل نوخاسته گفت
ناز کم کن که دراین باغ بسی چون توشکفت
گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
تـا ابـد بوی محبت بمشامش نرسد
هر که خاك در میخانه برخساره نرفت
درگلستان ارم دوش چو ازلطف هوا
زلف سنبل بنسیم سحری مـی آشفت
گفتم ای مسند جم، جام جهان بینت کو
گفت افسوس که آن دولت بیدار بخفت
اشک **حافظ** خرد وصبر بدریا انداخت
چکند سـوز غم عشق نیارست نهفت

۲ـ **قصیده** ابیاتی است بریك وزن وقافیه که تعداد ابیاتش ازپانزده بیت کمتر نباشد وآنقدر که شاعر بتواند وقافیه همراهی کند، میتوان ساخت. قصیده نیزدارای مطلع است.قصیده برای مدح، شکایت، پند واندرز و تبلیغ عقاید مذهبی واجتماعی وغیره ساخته میشود.

قصیده مدحی بیشتر دارای مقدمه است که ذهن شنونده وخواننده را برای مقصودی که شاعر دارد حاضر نماید.اگر قصیده با بهاریه ، خزانیه ، وصف طبیعت ، شکایت عاشق ووصف معشوق شروع شود آنمقدمه را **تشبیب** گویندواگر قصیده باغزل آغاز شودسپس بمدح ممدوح منتهی گردد آنمقدمه را

تغزل خوانند، بیتی از تشبیب یا تغزل که بمدح می پیوندد **تخلص** نام دارد وقصیده‌ای که مقدمه نداشته باشد، **محدود** گفته میشود. مانند قصیدهٔ انوری:

گر دل ودست بحر و کان باشد　　دل و دست خدایگان باشد

فرخی وعنصری در تغزل و تشبیب هنرنمائیهای فوق‌العاده نموده‌اند.

انوری در تشبیب گوید:

برمن آمد خورشید نیکوان، شبگیر　　بقدچو سرو بلند و برخ چو بدرمنیر
هزار جان، لب لعلش نهاده بر آتش　　هزار دل سرو زلفش کشیده درزنجیر
گشاده طرهٔ او بر کمین جانها دست　　کشیده غمزهٔ او در کمان ابرو تیر

قصیدهٔ شکوائیه مانند حبسیات مسعودسعد وقصائدی که ناصرخسرو در شکایت ازمردم وجور روزگار سروده‌است. این نوع قصیده‌ها بدون مقدمه ساخته میشود. مسعودسعد قصیدهٔ زیررا وقتی که درحصار نای زندانی بود سروده است.

نالم بدل چو نای من اندر حصار نای　　پستی گرفت همت من زین بلند جای
آرد هوای نای مرا ناله های زار　　جز ناله های زار چه آرد هوای نای
گردون بدرد و رنج مرا کشته بود اگر　　پیوند عمرمن نشدی نظم جانفزای

. . . .

۳- مثنوی که هر بیت آن مستقل ودومصرع هر بیت بیك قافیه است. حکایات مفصل وداستانهائی که با دیگر اقسام نظم بجهت تنگی قافیه نمیتوان گفت، بوسیلهٔ مثنوی بیان میشود.

قدیمترین مثنوی که در زبان فارسی ساخته شده شاهنامـهٔ مسعودی مروزی است. شاهنامهٔ فردوسی، مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی، بوستان سعدی وخمسهٔ نظامی، همه مثنوی میباشند.

فردوسی فرماید:

جهان را نباید سپردن ببد　　که بر بدکنش بیگمان بد رسد
چنین است پاد افره دادگر　　که مر بدکنش را بدآید بسر
کسی کو بود پاك ویزدانپرست　　نیارد بکردار بد هیچ دست

۴- قطعه کلام منظومی است که تعداد ابیاتش بین ۲ تا ۱۸ بیت است. قطعه مطلع ندارد ودرمسائل اخلاقی و پند واندرز و مضامین مستقل ساخته میشود. اگر مطلب واحدی از قصیده ویا غزل جدا شود قطعه بدست

می آید . ابن‌یمین قطعات نغز دارد و ازمتأخرین پروین اعتصامی قطعه‌را نیکو سروده‌است . رودکی فرماید:

زمانه پندی آزاده وار داد مرا زمانه‌راچو نکوبنگری‌همه‌پنداست
بروز نیك کسان گفت‌غم‌مخورز نهار بسا کسا که بروزتو آرزومند است

قطعه‌ای ازابن‌یمین :

خون میخورد چو تیغ در ایندوره هر که او
یکرو و یك زبان بود از پاك گوهری
مانند شانه هر که دو رویست و صد زبان
بر فرق خویش جـای دهندش بسروری

۵ - **مسمط** یعنی جواهر برشته کشیده شده و آن‌عبارتست از آوردن سه ، چهار ، یاپنج‌مصرع بیك‌قافیه ومصرع آخر بقافیه دیگر ، دراینصورت آنرامربع ، مخمس‌ومسدس گویند . قبل‌ازمنوچهری ولامعی گرگانی‌مسمط دیده نشده وسرودن مسمط ازقرن پنجم ببعد متداول گردیده است.

مسمط مربع مانند شعرزیر :

ایا ساقی المدام مرا ده باده مدام سمن‌بوی‌لاله‌فام که‌تا من‌دراینمقام
زنم‌یکنفس‌بکام که کسرا زخاص‌وعام دراین‌منزل‌ای‌غلام امیدقرار نیست

شهاب اصفهانی درمسمط مخمس فرماید:

نوروز فراز آمد با اختر پیروز با اختر پیروز فراز آمد نوروز
گشتند برفتاریك‌اندازه‌شب‌وروز شدمهر به‌بیت‌الشرف‌ای‌ماه‌شب‌افروز
وقت است که‌گیری ره بستان و گلستان

منوچهری در مسمط مسدس‌فرماید :

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست
باد خنك از جانب خوارزم وزانست
آن‌برگ رزان بین که‌بر آن‌شاخ‌رزانست
گوئی که یکی پیرهن رنگ رزانست
دهقان بتعجب سر انگشت گـزانست
کاندر چمن و باغ نه‌گل‌ماند ونه‌گلنار

۶ - **رباعی** که عربها آن‌را ذوبیت‌گویند شعریست چهارمصرعی که قافیهٔ مصرع سوم آزاد و سه‌مصرع دیگر بیك قافیه است مانند رباعیات

شیوای خیام ومولوی . مبتکر رباعی ایرانیها هستند وبر وزن « لاحول ولاقوة الا بالله» میباشد واعراب آن‌را از قرن پنجم ببعد ازایرانی‌ها اقتباس کرده‌اند :

غم با لطف تو شادمانی گردد　　عمر ازنظر تو جاودانی گردد
گر بادبدوزخ برد ازکوی‌توخاك　　آتش همه‌آب زندگانی گردد

فرق رباعی باترانه (دوبیتی) فقطاز لحاظ وزن‌است و بصورت‌ظاهر باهم اختلافی ندارند .

دوبیتی صورت کامل اشعار ۱۲ هجائی روزگار ساسانی است . باباطاهر گوید :

زدست دیده ودل هر دو فریاد　　که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد　　زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

۷ـ ترجیع بند قصیده‌ایست که برچندقطعه‌یا بند تقسیم‌شده وهربند دارای‌مطلع و قافیه است ودرآخر هر بند بیتی ضمیمه وتکرار میشود که هموزن بندهااست‌ولی قافیۀ دیگردارد ،آن‌بیت را **واسطةالعقد**میگویند مانند ترجیعات سعدی ، هاتف اصفهانی وغیره.

اینك‌دوبند از ترجیعات هاتف‌اصفهانی بتلخیص‌نقل‌میشود:

ای فدای تو هم دل وهم جان　　وی نثار رهت هم‌این وهم آن
دل‌رهاندن ز دست تو مشکل　　جان فشاندن بپای تو آسان
راه وصل تو راه پر آسیب　　درد عشق تو ، درد بی‌درمان
بندگانیم جان و دل بر کف　　چشم برحکم وگوش برفرمان
گر سر صلح داری اینك دل　　ور سر جنگ داری اینك جان
دوش‌از شورعشق وجذبۀ شوق　　هر طرف می شتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم　　سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم　　روشن از نور حق نه‌از نیران
پیری آنجا بآتش افروزی　　بادب گرد پیر مغبچگان
عود وچنگ ونی‌ودف وبربط　　شمع ونقل وگل‌ومل و ریحان
پیر پرسید کیست این ؟ گفتند　　عاشقی بیقرار و سر گردان
گفت جامی دهیدش از می ناب　　گرچه ناخوانده باشد این‌میهمان

ساقی آتش پرست و آتش‌دست / ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه‌عقل ماندو نه‌هوش / سوخت هم کفر از آن‌وهم‌ایمان
مست افتادم و در آن مستی / بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن می شنیدم از اعضاء / همه حتی الورید و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لااله الا هو

از تو ای دوست نگسلم پیوند / گر به تیغم بُرند بند از بند
الحق ارزان بود ز ماصد جان / وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پندکم ده از عشقم / که نخواهد شداهل، این‌فرزند
پند آنان دهند خلق ایکاش / که ز عشق تو می‌دهندم‌پند
من ره کوی عافیت دانم / چکنم کو فتاده‌ام بکمند
در کلیسا بدلبری ترسا / گفتم ای دل بدام تودر بند
ره بوحدت نیافتن تاکی ؟ / ننگ تثلیث بر یکی تاچند؟
نام حق یگانه چون شاید / که‌اب وابن وروح قدس نهند؟
لب شیرین گشود و با من گفت / وز شکر خنده ریخت از لب‌قند
که گر از سر وحدت آگاهی / تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی / پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد: بریشم ار او را / پرنیان خوانی وحریر و پرند
ما در این گفتگو که‌ازیکسو / شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

قصیده‌ای که واسطة‌العقد آن تغییر میکند به **ترکیب بند** معروفست. فرق ترجیع‌بند با ترکیب‌بند اینست که در ترجیع‌بند واسطة‌العقد عیناً تکرار میشود ولی درترکیب‌بند واسطة‌العقد تغییرمی‌یابد.

۸ - مستزاد شعریست که در آخرهر مصرع قسمتی‌ازوزن‌آن‌تکرار میشود . درزبان فارسی مستزادهای رباعی و غزل وقصیده ساخته‌شده‌است.

دولتشاه سمرقندی قدیمترین‌مستزاد را با بن‌حسام هروی‌نسبت‌میدهد و این‌مستزاد را ازاو نقل میکند:

آن کیست که تقریر کند حال گدا را در حضرت شاهی و
کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را جز ناله و آهی

مستزاد رباعی مانند شعر زیر:

دوشینه پی گلاب می گردیدم برطرف چمن
پژمرده گلی میان گلها دیدم افسرده چومن
گفتم که‌چه کردی که‌چنین‌می‌سوزی‌ای‌یارعزیز
گفتا که دمی‌دراین چمن خندیدم پس وای‌بمن

مستزاد برای آنست که آهنگ شعر را از صورت یکنواختی در بیاورند.

☆☆☆

دیگر از اقسام شعر، لغزو معما و توشیح و تصنیف و غیره‌است که جهت پرهیز از اطناب از ذکر آنها خودداری‌می‌شود.

بخش دوم
دورهٔ سامانی تا عصر سلجوقی

(از سال ۲۶۱ تا ٤۳۲ هجری)

سامانیان ـ غزنویان ـ آل بویه ـ آل زیار

۱ ـ دورهٔ سامانی (۲۶۱ تا ۳۸۹)

اوضاع سیاسی

جدّ سامانیان «سامان‌خدا» ، از دوران بنی‌امیه در بلخ قدرتی داشت و بعد از او فرزندانش برحکومت بلخ مستقر بودند. آل سامان در هنگام خلافت هارون، بر اثر کمکی که در رفع فتنهٔ خراسان کردند، اهمیت و اعتبار بیشتری یافتند و مأمون خلیفهٔ عباسی، حکومت قسمتی از ماوراءالنهر را با حمدبن اسدبن سامان واگذار کرد. از بین فرزندان احمد ، دو پسرش نصر و اسمعیل سامانی لیاقت وشجاعت بیشتری داشتند که درسال ۲۶۱ هجری بفرمان معتضد خلیفهٔ عباسی ، امارت همه ماوراءالنهر به نصر تفویض گردید و از این موقع کار سامانیان بالا گرفت.

چون نصر درسال ۲۷۹ وفات یافت برادرش اسمعیل حاکم تمام ماوراءالنهر شد وازمعتضد فرمان امارت گرفت وبعدازغلبه بر عمرولیث

درسال ۲۸۷ هجری، خراسان را جزو قلمرو حکومت خویش کرد و سلسلهٔ سامانی‌را رونق واهمیت شایانی بخشید.

نه نفر سلاطین این سلسله در مدت ۱۱۰ سال بر خراسان و ماوراءالنهر تا کرمان و ری حکومت کردند، آخرین آنها عبدالملك بن نوح که جوانی بی کفایت بود بدست سلطان محمود غزنوی اسیر شد ودر سال ۳۸۹ ازحکومت خلع وسلسلهٔ سامانی منقرض گردید.

در دوره‌ای که‌سامانیان برخراسان وماوراءالنهر و نواحی‌دیگر سلطنت داشتند حکومتها وامرائی تحت‌حمایت آنان‌یا مستقلاً درمشرق فرمانروائی می کردند مانند چغانیان ، خوارزمشاهیان (آل عراق) ، مأمونیه، خاندان سیمجور که هریك ببسط زبان وادبیات فارسی‌وعلوم وفنون خدمت کرده ودربار خودرا مجمع‌شعرا ودانشمندان ساخته‌اند.

اوضاع دینی

قرن چهارم ، دوران مبارزات‌دینی واختلافات مذهبی درایران است وسامانیان بر مردمی که دارای مذاهب‌مختلفند حکومت‌میکنند ولی سختگیری‌وتعصبات‌خشك درقلمرو ایشان‌دیده نمیشود. باآنکه سلاطین سامانی دین‌اسلام‌داشتند پیروان سایر ادیان، ازآزادی تام بر خوردار بودند چنانکه ابوعبدالله جیهانی مانوی مذهب‌بود ومدتی وزارت نصربن‌احمدرا داشت.رودکی بفاطمیون‌مصر متمایل بود ازامیر نصر وابوالفضل‌بلعمی‌صله‌وپاداش‌های نیکومیگرفت.

درقرن چهارم در بسیاری از نواحی ایران علاوه بر دین اسلام ادیان زرتشتی‌ومسیحی ویهودی رواج داشت‌و عدهٔ‌بیشماری اززرتشتیان در طبرستان و خراسان و ماوراءالنهر و سیستان‌و فارس و خورستان میزیستند که با رونق وشکوه باستانی مراسم‌دینی‌خودرا برپامیکردند

و در نوروز ومهرگان بازارها را آئین می‌بستند وجشن میگرفتند و آتشکده های خود را فروزان نگاه می‌داشتندو پیروان مذاهب اسلامی ازشیعی، شافعی، حنفی، حنبلی وغیره هریك بامورخویش مشغول بودند. معتزله آزادی‌عمل‌داشتند. در خانقاههای صوفیه گروه بسیاری مشغول کسب تعلیمات بودند. اسمعیلیه بی‌پروا، تبلیغ عقاید دینی میکردند وهریك از علماء وفقهاء برای فرقه‌های خودحوزه‌های‌درسی وتعلیم، ترتیب داده بودند.

البته درپاره‌ای ازنواحی ایران اختلافاتی ناشی‌از تعصب‌مذهبی بین مردم بروز میکرد لیکن حکومتها دراین اختلافات واردنمیشدند ومعمولاً از شدت تعصبات جلوگیری میکردند.ولی از قرن‌پنجم‌ببعد تدریجاً شاهان وبزرگان مملکت دراین گـونه تعصبات دینی دخالت کردند ونسبت بمذاهبی که باآنها نظر مساعدی نداشتندسخت گیری نمودند ودر این‌امر علماءوفقهاء باآنان همداستان گـردیدند و دامنهٔ اختلاف راتوسعه‌دادند.

قرن چهارم با دوران غیبت امام دوازدهم ومنتظر شیعه مصادف است واین امر موجب شده که ازطرفی درمیان شیعه که درآن‌روزگار عدهٔ قلیل ومتفرق بودند اتحاد واتفاق بیشتری بوجودآید واز طرف دیگر برای تعیین وانتخاب نایب امام، پیروی از کسی که در میان علمای‌شیعه داناتر وپرهیزکارتر از دیگران‌باشد معمول گردد. درنتیجه ازاین دوره ببعد علوم مذهبی شیعه از قبیل اخبار و حدیث فقه‌و کلام رونق واهمیت شایان یافت وبزرگترین علمای شیعه چون **ابویعقوب کلینی وشیخ صدوق** ظهور کردند و مهمترین کتب مذهبی شیعه را بوجودآوردند.

اخوان الصفا از روزگار متوکل خلیفهٔ عباسی نسبت بمذاهب غیر از سنت، تعصب وسختگیری آغاز گردید، در بغداد ودرپاره‌ای از بلاد اسلامی مخالفت باعلماء واهل نظر واستدلال وتحقیق شروع شد وبعداز مدتی در قرن پنجم وششم تکفیر فلاسفه و حکماء امری رایج ومتداول گردید .

در قرن چهارم عده‌ای باین فکر افتادند که برای توسعهٔ علوم و نزدیك ساختن دین وحکمت وآگاهی مردم ازعلم وفلسفه رساله‌هائی بزبان ساده و عامیانه انتشار دهند وعقاید و اطلاعات خود را بیدریغ در معرض استفادهٔ عموم گذارند. این جماعت که خودرا «اخوان الصفاو خلان الوفا» می نامیدند سعی داشتند اصول حکمت وفلسفه را با مبانی دین اسلام سازش دهند وجدائی که بین اهل علم ودین پدید آمده بود ازمیان بردارند.

اینان معتقدبودند که بیاری علم وایمان میتوان دلرا ازآلودگیها ودشمنی پاك ساخت وبمرحلهٔ کمال وفهم حقایق دین رسید و بـرای اینکه فارغ از مخالفت اهل دین و تعصبات ایشان باظهـار عقاید خود توفیق یابند رسالاتی بدون ذکر نام نویسنده درمطالب علمی و دینی نوشته ونشردادند.

اخوان الصفا سعادت دنیا وآخرت را در یکرنگی و بـرادری میدانستند وبهیچیك از مذاهب وادیان ابراز دشمنی وتعصب نمی کردند و برای تعلیم پیروان علاوه بر نشررسائل دربلادمختلف ، مجالس سری ترتیب میدادند و در مواقع معین جمـع میشدند و ببحث و تحقیق می پرداختند وبه پیروان خود توصیه میکردند کسی که از مال وعلم بهرهٔ وافی دارد لازمست سایر برادران را از آنها بر خـوردار سازد

اخوان‌الصفا باید در دوستی وصداقت فداکاری کنند و در طلب صلاح دین ودنیا یکدیگر را یاری ومساعدت نمایند.

نشر رسایل و عقاید اخـوان‌الصفا ، در میان بزرگان و فضلا طرفدارانی ایجاد کرد و جمعی از شاهزادگان وامیران ودهقانان و دانشمندان و نویسندگان در زمرهٔ ایشان بر آمدند واین‌امرموجب‌شد که ازشدت دشمنی وجدائی بین دین ودانش و ثروت وفقر کاسته شود وآزادی گفتار و فکروعقیده برای‌عموم تاحدی تأمین گردد .

علوم و ادبیات در دورهٔ سامانی

سامانیان در تـرویج علم و ادب و تشویـق گویندگان و نـویسندگان ، کوشش‌بسیار کرده‌اند . شهربخارا مرکزحکومت خودرا مجمع و پناهگاه علماء وشعرا قراردادند. در دورهٔسامانی نیشابوریکی ازمراکز تعلیم‌و تحصیل‌شدومدرسه و کتابخانهٔ بزرگی‌در آنجاتأسیس گردید . ایرانیان که‌از دیرباز مترصدبودندخودرا ازتسلط عربها رها سازند و حکومت را بدست ایرانی سپارند پس از استقرار سامانیان، بآرزوی دیرین‌خود رسیدند و بسبب نسب‌شریفی که‌آل‌سامان داشتند، مورد احترام مردم ایران بودند و شعرا ایشان را بعناوین یادگار ساسانیان، آل دارا و اولاد فریدون ستوده‌اند .

سامانیان ، حسن‌تدبیر و سیاست داشتند وکار را بدست وزرای کاردان سپرده و دانشمندانی چون بلعمی و جیهانی و عتبی را وزارت داده‌بودند که ایشان نیز در پیشرفت علم و ادب دورهٔ سامانی وتشویق شعرا وعلماء سهم بسزائی دارند.

سلاطین سامانی مجالس علمی تشکیل‌میدادند و دانشمندان در حضور ایشان بمباحثه و مناظره میپرداختند . در بارهٔ علماء اکرام

می کردند وآنها را از تعظیم و خدمت معاف میداشتندوبزرگان علمو حکمت رابکارعلمی و تألیف وتحقیق تشویق میکردند.

شاهان سامانی بجمع کتب و تشکیل کتابخانه علاقمند بودند وبهمت ایشان کتابخانهٔ بزرگی در بخارا بوجودآمد و ابن‌سینا دربارهٔ کتابخانهٔ بخارا که از آن استفاده کرده گفته است « کتابهائی دیدم که‌بسیاری ازمردم اسم‌آنها را هرگز نشنیده بودند و من نیز پیش از این‌آنهارا ندیده‌بودم و پس از این‌هم نیافتم» .

از سامانیان نصربن‌احمد (۳۰۱ـ۳۳۰هجری)بیش‌ازهمه‌مشوق شعرابود برای حفظ استقلال‌ایران ، احیاءآداب و رسوم‌ملی و ترویج زبان فارسی‌را لازم‌دید. رودکی را که طبعی روان و ذوقی وافر داشت بساختن اشعارفارسی وادار کرد و هدایای زیادی‌بوی‌بخشید . چنانکه پس‌از نظم‌کلیله‌ودمنه چهل‌هزار دینار برودکی صله داد.

حماسه‌سرائی و ایجاد غرورملی ونظم شاهنامه در دورهٔسامانیان آغاز شد. نوح‌بن‌منصور (۳۶٦ـ۳۸۷ هجری) دقیقی را بنظم شاهنامه مأمور کرد ، دقیقی بساختن شاهنامه شروع نمود ولی عمرش کفایت نکرد ومقتول گردیدوفردوسی‌در دورهٔغزنویان‌شاهنامه‌راباتمام رسانید.

تشویق امرای سامانی و فرمانروایان دیگر باعث‌ظهور شعرای مشهوری شد که معروفترین‌آنها ازاینقرارند:

شهید بلخی از شعرا و دانشمندان بنام عصر خود بود که نصربن احمدبن سامانی را مدح گفته و در حکمت‌با محمدبن زکریای رازی مناظره کرده‌و هریك کتابی بر رد یکدیگر نوشته‌اند . رودکی بسبب شهرت شهید درحکمت ، در ضمن مرثیه‌ای ، خرد و دانش اورا میستاید :

کاروان شهید رفت ازپیش وان‌ما رفته گیر و می‌اندیش
ازشمار دوچشم،یك‌تن کم وز شمارخرد، هزاران بیش

شهید درحیات وبعد از وفات ، بوفور دانش وحسن خط مشهور بود.شهید بفارسی وعربی طبع آزمائی کرده مخصوصاً در غزل میان شاعران بعداز خودمعروفست.قطعهٔ ذیل‌دربرتری دانش‌از اوست.

دانشاچون دریغم آئی ازآنك بی‌بهائی و لیك ازتو بهاست
بی تو از خواسته مبادم گنج همچنین زار واربا‌توروا‌ست
با ادب را ادب سپاه بس است بی‌ادب باهزار کس تنهاست

شهید در سال ۳۲۵ وفات یافته است.

رودکی
سال وفات ۳۲۹

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی ، در رودك از توابع سمرقند در نیمهٔ قرن سوم بدنیا آمد وبنام زادگاه خود،رودکی تخلص یافت.

رودکی باآنکه کور مادرزاد بود،در غالب علوم اسلامی اطلاع کافی‌داشت واشعاری که در وصف و تشبیه از اوباقیست ، کوری اورا درآغاز زندگی‌بعید مینماید.چه از طرفی لازمهٔ وصف ، داشتن بینائی است واز طرف دیگر گاهی دیدن را بخود نسبت میدهد از اینرو باید گفت شاعر تیره‌چشم ، بیاری هوش وفهم سرشار وروشن بینی خاص، توانسته است همهٔ ریزه‌کاریهای طبیعت را باچشم دل دریابد و بتحقیق هنگام نظم‌کلیله ودمنه چنانکه فردوسی اشاره‌میکند‌کور بوده‌است:

گزارنده را پیش بنشاندند همه نامه بررودکی خواندند
به‌پیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین دُرّ آکنده‌را

رودکی طبعی‌روان وصورتی زیبا وآوازی دلنشین داشت وچنگ نیکومینواخت بسبب این هنرها، در دربارنصربن‌احمد،جاه و منزلت

یافت وبر شعرای دیگر زمان خود پیشی جست.

حکایت مسافرت امیرنصر ، ببادغیس هرات ، چنانکه نظامی عروضی در چهارمقاله نقل میکند دلیل کافی بر نفوذ کلام رودکی است : مدت اقامت امیرنصر در بادغیس بطول می‌انجامد و امراء و ملتزمین شاه ، ملول میشوند وبرودکی متوسل می گردند . او شعری میسراید وصبحگاه با نوای چنگ برامیرمیخواند.شاه از شنیدن آن اشعارچنان بوجدمیآید که بیموزه راه بخارا پیش میگیرد. آن قصیده اینست:

بوی جوی مولیان آیدهمی　　یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتیهای او　　زیر پایم پرنیان آیدهمی
ای بخارا شادباش و شادزی　　میرزی‌تو،میهمان آیدهمی
میرماه است و بخارا آسمان　　ماه سوی آسمان آیدهمی
میر سروست وبخارا بوستان　　سروسوی بوستان آیدهمی

ابوالفضل بلعمی وزیر دانشمند امیرنصر ، رودکی را اکرام میکرد واورا بالاترین شعرای‌عرب وعجم میدانست و انعام وصله‌های گرانبها بوی ارزانی میداشت ، چنانکه سوزنی از شعرای قرن ششم خطاب بممدوح خود اشاره میکند:

ای بر سریر دولت و اقبال متکی
ممدوح بی‌خلافی ومخدوم بی‌شکی
صدیك از آنکه تو بکمین شاعری دهی
از بلعمی بعمری نگرفت رودکی

درجای دیگر گفته است :

رودکی وار یکی شعرز من بشنیده است
بلعمی وار بدان ده صلتم فرموده است

آثار و سبك رودکی ـ رودکی از شعرائیست بکثرت شعر مشهور، بحدی که اشعار اورا صد دفتر و بیش ازیك‌میلیون‌بیت‌تخمین زده‌اند . رشیدی سمرقندی گوید :

گرسری یابد بعالم کس به‌نیکو شاعری
رودکی را برسر آن شاعران زیبد سری
شعر اورا بر شمردم سیزده ره صد هزار
هم فزون‌آیدترا ، چونانکه باید بشمری

رودکی‌کلیله‌ودمنه را بنظم‌درآورده ، چندمثنوی‌باوزان مختلف ساخته و دراقسام مختلف‌شعر: غزل‌ورباعی و قصیده طبع‌آزمائی کرده که‌متأسفانه همهٔ‌آنها از بین‌رفته‌است و جزچندقصیده و قطعه و رباعی وابیاتی پراکنده قریب پانصدبیت که درکتب لغت وادب وتذکره‌ها نقل‌شده چیزی در دست نیست .

گویندگان بعد از رودکی استادی وی را در تمام فنون ادبی تصدیق‌کرده ونام او راباحترام یادکرده‌اند : کسائی‌مروزی‌رودکی‌را استاد شاعران مینامد ، معروفی بلخی او را سلطان شاعران میداند وتعلق خاطراورا باسمعیلیه تصریح‌میکند :

ازرودکی‌شنیدم‌سلطان‌شاعران   کاندر جهان‌بکس‌مگروجزبفاطمی

وعنصری شیوهٔ غزل ویرا می‌ستاید :

غزل رودکی وار نیکو بـود   غزل های من رودکی وار نیست
اگر چند کوشم‌بباریك‌و وهم   بدین پـرده اندر مـرا راه نیست

رویهمرفته سخن‌رودکی شیرین، طبعش روان و اشعارش‌ازلغات عربی مهجور و دشوار عاری‌است بیانش ساده و از نظر وصف و تشبیه

کامل‌وپخته میباشد.(۱) با آنکه‌بیش‌از یازده‌قرن‌از زمان‌اومیگذردمثل مردم روزگار ما سخن گفته است.

دقت در اشعار زیر نکات فوق‌را مدلل میدارد :

شاد زی بـا سیاه چشمان شاد — که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده تنگدل نبایـد بـود — وز گـذشته نکرد بایـد یـاد
نیکبخت‌آنکه‌اوبداد و بخورد — شور بخت‌آنکه او نخورد و نداد
باد وابراست‌این‌جهان‌و فسوس — باده پیش آر هرچـه بادا باد

✩✩✩

زندگانی چه کوته و چه دراز — نه بآخر بمرد باید باز ؟
هم بچنبر گذار خواهد بود — این رسن را اگر هست دراز
خواهی‌اندر عنا (۲) وشدت‌زی — خواهی‌اندر امان، بنعمت‌وناز
خواهی‌اندك‌تر ازجهان بپذیر — خواهی‌از ری‌بگیرتابطراز(۳)
این‌همه‌باد و بود تو خوابست — خواب‌راحکم‌نی ، مگر بمجاز
این همه‌روز مرگ ، یکسانند — نشناسی ز یکدیگرشان باز

---

۱ ـ **تشبیه** عبارتست از همانند کردن دوچیز بهمدیگر در یکموضوع. تشبیه چهار رکن‌دارد : **مشبه** چیزی که تشبیه و وصف‌میکنند . **مشبه به** چیزیکه مشبه‌را بآن تشبیه می کنند . **ادات‌تشبیه** کلماتی که در موردتشبیه بکار میرود ازقبیل : مانند ، مثل ، چون ، همچون ، بسان ، پنداری‌وغیره **وجه‌شبه** صفت‌مشترکی که میان مشبه و مشبه‌به موجود است وباعث تشبیه میشود . امیرمعزی فرماید: «بیار آن می که پنداری روان‌یاقوت نابستی»در این مصرع «می» به «یاقوت» تشبیه شده که مـی مشبه ، یاقوت مشبه‌به ، پنداری ادات تشبیه وسرخی وجه‌شبه است. تشبیه‌اقسام مختلف‌دارد که جهت مزید اطلاع بکتب مربوط باید مراجعه شود .

۲ ـ عنا = رنج

۳ ـ طراز نام‌شهری‌بود در ماوراءالنهر

رودکی مرثیهٔ نیکو ساخته و در مقابل نـاملایمات زندگی وحوادث روزگار، بردباری ومردانگی راتوصیه کرده است :

ای آنکه‌غمگنی و سزاواری — وندر نهان‌سرشک‌همی‌باری
رفت‌آنکه‌رفت، آمدآنکه‌آمد — بودآنچه‌بودخیره‌چه‌غم‌داری
هموار کرد خواهی گیتی‌را؟ — گیتی‌است کی‌پذیردهمواری!
شو تا قیامت آید زاری کن — کی‌رفته‌رابزاری باز آری ؟
آزار بیش بینی زین گردون — گر تو بهر بهانـه بیازاری
مُستی(۱)مکن که‌نشنود اومُستی — زاری‌مکن که نشنوداوزاری
اندر بلای سخت پـدید آید — فضل وبزرگمردی وسالاری

ابوشکور بلخی در دربار نوح‌بن نصر (۳۳۱ ـ ۳۴۳) میزیست وچهار مثنوی نظم کرده که بغیر از آفرین‌نامه منظومه های دیگر وی ازبین رفته و ابیات پراکنده‌ای از این شاعر درکتب وتذکره‌ها نقل شده‌است.

مثنوی ابوشکور قدیمیترین مثنوی زبان فارسی است.ابوشکور مطالب و مضامین مفصل را در ضمن یـك بیت بیان میکند و سخنش با ارزش وپرمعنی است‌بنظر اوبهترین آموزنده ومربی،روزگاراست:

مگر پیش‌بنشاندت روزگار — که‌به زونیابی توآموزگار

ابوشکور مضمون فوق را از شعر زیرکه متعلق برودکی است گرفته است :

هرکه نامُخت ازگذشت روزگار — نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

درتأثیر وارزش صفات وخصائل فطری‌بشر، ابوشکور گوید:

درختی که‌تلخش‌بود گوهرا — اگرچرب‌وشیرین دهی‌مرورا

۱ـمستی باضم‌میم = زاری

همان میوه تلخ آرد پدید   ازوچرب‌وشیرین نخواهی‌مزید(۱)

فردوسی آن‌مضمون راچنین پرورانده است:

درختی که‌تلخست ویراسرشت   گرش برنشانی بباغ بهشت
ور ازجوی‌خلدش بهنگام آب   به‌بیخ‌انگبین‌ریزی‌وشهدناب
سر انجام گوهـر ببار آورد   همان میوه تلخ بار آورد

قطعهٔ شیوای زیر ازابوشکور بلخی است:

از دور بدیـدار تـو انـدر نـگرستم
مجروح شد آن‌چهرهٔ پرحسن و ملاحت
از غمزهٔ تو خسته (۲) شد آزرده دل من
وین حکم قضائیست جراحت بجراحت

دقیقی
وفات درحدودسال ۳۶۷

ابومنصور محمد دقیقی ازشعرای دربار چغانیان و سامانیان بود. درناحیهٔ شرقی ایران سرزمین سبز و خرم است که امروز قسمتی از آن جزء افغانستان و قسمت دیگر جزء ازبکستان شوروی است. در دورهٔ سامانیان این ناحیه مستقل بود و امرائی بنام چغانیان در آنجـا حکومت داشتند که در انتشار تمدن ایران و تشویق شعرای فارسی زبان، کمك بسیار نموده‌اند وشعرائی چـون دقیقی ، منجیك ترمذی وفرخی در دربار خود پرورده‌اند وخدمت گرانبهائی به ترویج زبان فارسی کرده‌اند.

دقیقی‌از امرای سامانی، منصوربن نوح (۳۵۰–۳۶۵) ونوح بن منصور (۳۵۶–۳۸۷) را مدح گفته وبامر نوح بن منصور بنظم‌شاهنامه پرداخته است.

۱– مزیدن واژه فارسی‌است بمعنی مکیدن وچشیدن
۲–خسته = مجروح

دقیقی زرتشتی بوده و بداشتن این مذهب میبالیده است:

دقیقی چهارخصلت بر گزیده است — بگیتی از همه خوبی وزشتی
لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ — می خون رنگ و کیش زردهشتی

و درجای دیگر گوید:

بیزدان که هرگز نبیند بهشت — کسی کو نداند ره زرد هشت

فردوسی علت وچگونگی قتل دقیقی را درشاهنامه آورده ومیگوید او در جوانی، بدست غلامی کشته شد.

سراسر از او بخت بر گشته شد — بدست یکی بنده بر، کشته شد

آثار و سبک دقیقی- ازدقیقی جزشاهنامه و ابیات پراکنده، اثر دیگری نمانده است. شاهنامهٔ دقیقی که در حدود ۱۰۵۸ بیت است شامل تولد زرتشت وظهوراو، سلطنت گشتاسب و جنگ او با ارجاسب میباشد که بمناسبت قتلش ناتمام مانده است. فردوسی اشعار دقیقی را در مقدمهٔ شاهنامهٔ خود عیناً آورده و علت آنرا چنین بیان میکند که: دقیقی را درخواب دیدم و ازمن تقاضا کرد که «اشعار مرا حفظ کن واز تندباد حوادث محفوظ بدار».

از این باره من پیش گفتم سخن — اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار — بگفتم سر آمد مرا روزگار

اگرچه بی‌تردیددقیقی یکی ازبزرگترین شاعران قرن چهارم است ولی بامقایسهٔ سخن ونظم او با فردوسی، رجحان و استحکام بیان فردوسی بآسانی معلوم میشود.

دقیقی اشعار دیگری نیز دارد از جمله قطعه زیر است که مردانگی و کرم و خصائل نیکو را می‌ستاید:

بدو چیز گیرند مرمملکت را — یکی پرنیانی یکی زعفرانی

یکی زر نـام ملك بـر نبشته | دگـر آهن آب داده یمانـی
کرا بویهٔ(۱) وصلت ملك خیزد | یکی جنبشی بـایدش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده | دلی‌همش کینه ، همش مهربانی
که‌ملکت شکاریست کورا نگیرد | عقاب پـرنـده ، نه شیر ژیانی
دوچیزاست کورا به‌بند اندرآرد | یکی تیغ هندی دگـر زرکانی
بشمشیر باید گرفتن مر او را | بدینار بستنش پای ار توانـی
خرد بایدآنجا و جود وشجاعت | فلك مملکت کی دهد رایگانی؟

کسائی مروزی

کسائی بسال ۳٤۱هجری در مرو متولد شد واوایل قرن‌پنجم فوت کرده‌است . این شاعر معاصر نوح‌بن‌منصور سامانی بود در مدح‌او و سلطان محمود غزنوی قصایدی دارد . عتبی‌وزیر نوح که درسال ۳٦٥ بوزارت‌رسید ودر ۳۷۲ کشته‌شد ، کسائی‌را گرامی‌میداشت وصلات گرانبهائی بوی‌میبخشید.

کسائی مذهب شیعه داشت و نخستین کسی است که‌عقاید دینی ومطالب فلسفی را بشعر درآورده‌است:

مدحت کـن و بستای کسی را که پیمبر
بستود و ثنا کـرد و مدد داد همه‌کار
آن کیست بدینحال که‌بوده‌است و که باشد
جـز شیر خـداوند جهان حیدر کرّار
علم همه عـالـم بعـلی داده پیمبر
چون ابـر بهاری که دهد سیل‌بگلزار

ناصر خسرو ، کسائی را ببزرگی یاد کرده و از شیوهٔ او که عبارت‌از وارد کردن حکمت واخلاق درشعر است، پیروی کرده‌است:

---

۱ - بویه = آرزو

کسائی بسبك رودکی توجه خاص داشت واورا استادشاعران میدانست.

رودکی استاد شاعـران جهان بود
صدیك ازوی توئی کسائی برکست (۱)

✿ ✿✿

دیگر از شعرای دورهٔ سامـانیان : **ابوالمؤید بلخی** است که شاهنامه‌ای بنثر نوشته. **عمارهٔ مروزی** که در اواخر دورهٔ سامانیان میزیسته. **رابعهٔ بنت کعب قزداری** واو نخستین زنی است که شعرفارسی گفته وقطعهٔ شیوای زیر از اوست.

عشق او باز اندر آوردم ببند — کوشش بسیار نـامـد سودمند
عشق دریایی کرانه نـاپدید — کی توان کردن شنا ای هوشمند
عشق راخواهی که تاپایان بری — بس که بپسندید بـاید ناپسند
زشت باید دید انگارید خوب — زهر باید خورد انگاریـد قند
توسنی کـردم ندانستم همی — کز کشیدن تنگتر گردد کمند

نثر دورهٔ سامانی (قرن چهارم)

در دورهٔ سامانیان، نثر هم مانند نظم ترقی کرد و کتابهائی بنثر دری نوشته شد لیکن آثار منثوربسیاری در ادواربعد یابراثر عدم احتیاج ویا درنتیجه بروز حوادث وحملات وقتل وغارت ازبین رفته وحتی نامی هم ازآنها باقی نمانده است.

ازاختصاصات نثر ایندوره سادگی لفظ و کوتاهی جملات میباشد که شبیه بنثر پهلوی است، کلمات مرادف دیده نمی شود ، صفت همه جا بر موصوف مقدم و لغات عربی بسیار کم و محدود میباشـد و غیر از

۱ـ برکست=واژه فارسی است بمعنی مبادا، معاذالله

اصطلاحات که بزبان تازی است، در سایر موارد سعی شده مقصود بزبان فارسی بیان شود. در این دوره نفوذ لغت و قواعد دستوری زبان عربی مشهود نیست.

مهمترین کتب نثر که از دورهٔ سامانیان باقیمانده بدینقرار است:

۱ـ **مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری**ـ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حاکم طوس، دستور داد شاهنامه‌ای بنثر دری جمع آوری شود. درسال ۳٤٦ هجری بوسیلهٔ **ابومنصور المعری** وزیر محمد بن عبـدالرزاق ، مقدمه‌ای که حاوی سلسلهٔ نسب خود و حاکم طوس است بر آن شاهنامه نوشته واضافه شد.

فردوسی ، شاهنامهٔ ابومنصوری رابنظم درآورد و مقدمه را عیناً درآغاز شاهنامهٔ خود قرار داد . اصل شاهنامهٔ منثور ابومنصوری از بین رفته ولی مقدمهٔ آن ببرکت شاهنامهٔ فردوسی باقیمانده است.

این مقدمهٔ مختصر، نمونهٔ کاملی ازقدیمترین نثر زبان فارسی است که اختصاصات نثر دورهٔ سامانی در آن بخوبی مشهود میباشد.

۲ـ **کشف المحجوب** این کتاب در حدود سال ۳٤۰ هجری توسط ابویعقوب سکزی تألیف شده وازجمله مهمترین آثار اسمعیلیه ودرشرح عقاید ایشان است.

اگر چه لغات عربی در آن بسیار است لیکن شیوهٔ نگارش و استعمال کلمات وترکیبات کهن و داشتن اختصاصات نثر قرن چهارم ، این کتاب را از کتب بسیارمهم نثراین دوره ساخته است.

۳ـ **ترجمه تفسیر طبری** ـ محمد جریـر طبری تفسیری بنام «جامع البیان فی تفسیر القرآن» بر قرآن مجید بزبان عربی نوشت. بامر منصور بن نوح سامانی تفسیر مزبور بوسیلهٔ علمای ماوراءالنهر بفارسی دری ترجمه گردید.

۴ـ ترجمهٔ تاریخ طبریـ درسال ٣٥٦ هجری بامر منصور بن نوح سامانی، تاریخ طبری توسط ابوعلی محمد بن محمد البلعمی (متوفی ٣٦٣) ازعربی بزبان دری ترجمه شد. این کتاب از حیث سادگی و فصاحت از کتب بسیار مهم نثر فارسی است.

۵ـ حدود العالمـ نام این کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» میباشد که در سنهٔ ٣٧٢ هجری در علم جغرافیا بنثر ساده وفصیح نوشته‌شده است. مؤلف این کتاب معلوم نیست.

٦ـ الابنیه عن حقایق الادویهـ در زمان منصور بن نوح سامانی بوسیلهٔ ابومنصور موفق هروی در ادویه و خواص داروها بنثر ساده و عبارات روان نوشته‌شده است. قدیمترین نسخهٔ این کتاب بسال ٤٤٧ نوشته‌شده که بخط اسدی طوسی، شاعر ولغوی معروف عصر سلجوقی میباشد.

مصنف کوشیده است که نام و خواص همه داروهائی که تا آن روزگار میشناختند بشیوهٔ بسیارساده و روان در کتاب بیاورد وانشاء او دارای اختصاصات نثر کهن است.

دانشمندان عربی نویس

چون دراین‌دوره زبان علم ودین، عربی است، عده‌ای از ایرانیان آثار خودرا بزبان تازی نوشته‌اند که مشهورترین ایشان بدینقرارند:

ابومعشر بلخیـ ازمنجمین مشهور است بسال ٢٧٢ وفات یافته‌است.

محمد بن جریر طبریـ متوفی بسال ٣١٠ که تاریخ عمومی و تفسیری برقرآن مجید نوشته است.

محمد بن زکریای رازی متوفی بسال ٣١٣ ازحکما وپزشکان مشهور ایرانی ویکی‌از نوابغ روزگار قدیم است. رازی پس ازشهرت

در طب بخدمت ابوصالح منصور بن اسحق سامانی حاکم ری رسید و عهده‌دار ریاست بیمارستانی که در آنشهر تأسیس شده بود گردید وقسمت بزرگی ازحیات خودرا درآنجا گذراند. در اواخرعمر براثر کثرت‌مطالعه وتجربه درمورد کیمیا، بآب ریزی‌چشم مبتلی‌وآخرالامر کور شد.او تألیفاتی درطب بنام «الحاوی» و «الطب‌المنصوری» دارد.

محمدبن‌یعقوب کلینی متوفی بسال ۳۳۰ ازمحدثین معتبرشیعه وکتاب اوبنام «الکافی» یااصول کافی معروفست.

حکیم ابونصرفارابی از بسیاری علوم مانند ریاضیات و نجوم ومنطق وفلسفه وموسیقی وطب بهره داشت و بسبب شرح‌آثار ارسطو و وسعت معلومات معلم ثانی لقب دارد . فارابی از ماوراءالنهر بقصد تحصیل علوم ببغداد رفت وپس‌از آموختن عربی و فلسفه عازم مصر گردید ومدتی درحلب ودمشق بتألیف وتعلیم اشتغال داشت.اوباعقاید فلسفی معاصرین‌خودمخالف بود و ردّی به رازی نوشته‌است‌ودرآثارش نفوذ اصول‌عرفانی‌راه‌یافته واصطلاحات صوفیه در کتب اودیده میشود. فارابی بسال ۳۳۹ وفات یافته است.

حمزهٔ اصفهانی تألیفات مهمی در تاریخ دارد . و کتاب او «سنی‌ملوك‌الارض‌والانبیاء»ازحیث اشتمال‌مطالب‌واطلاعات دربارهٔایران دارای اهمیت شایان است.

ابن‌بابویه متوفی بسال ۳۸۱ هجری ازمراجع فقه شیعه است. اثرمهمش «من‌لایحضره‌الفقیه» میباشد.

۲- دورهٔ غزنویان (۳۸۹ تا ۴۳۲ هجری)

اوضاع سیاسی و تاریخی

غزنویان غلامان ترك بودند که خدمت امرای سامانی میکردند . در زمان عبدالملك بن نوح حکومت خراسان بالبتکین واگذار گردید وغزنویان اقتدار حاصل کردند یکی ازغلامان البتکین بنام سبکتکین براثر کفایت و لیاقتی که داشت داماد و جانشین وی شد. از سال ۳۸۴ که قدرت دولت سامانی رو بزوال میرفت و انقلاباتی درنواحی مملکت رخ میداد ، سبکتکین بکمك پسر خود محمود ، انقلاب خراسان را خواباند وازطرف نوح بن منصور، حکمران نیشابور وسپهسالارخراسان شد و از طرف خلیفه لقب ناصرالدوله یافت و پسرش محمود بلقب سیف الدوله ملقب گردید.

بزرگترین سلطان غزنوی، محمودبن سبکتکین است که سلسلهٔ صفاری وسامانی را منقرض کرد و اول پادشاهی است که لقب سلطان گرفت. محمود درسال ۳۸۹ باوج اقتدار رسید و درمدت سی و یکسال سلطنت ، بفتوحات زیادی نائل آمد وبرای کشور گشائی و تحصیل غنیمت دوازده سفر بهندوستان کرد. بعد از او دوپسرش محمد ومسعود بسلطنت رسیدند . در زمان سلطان مسعود، ترکان سلجوقی بخراسان هجوم آورده سپاهیان اورا شکست دادند. مسعود بهندوستان فرار کرد ودربین راه بدست غلامانش کشته شد.

مسعودبن محمود اگرچه مردی شجاع بود ، لیکن براثر افراط در شرابخواری و خوشگذرانی وسوء تدبیر ، اساس سلطنت غزنویان را متزلزل کرد و موجبات غلبهٔ آل سلجوق را فراهم نمود که با قتل

مسعود در ٤٣٢ حکومت دورهٔ اول غزنویان که از ماوراءالنهر تـا هندوستان بسط داشت، بپایان رسید.

حکومت غزنویان بعد از شکست مسعود محدود بافغانستان و سیستان و ولایت سند بود وبتدریج دایرهٔ فرمانروائی‌ایشان تنگترشد وحتی غزنین بدست‌سلاطین غوری افتاد وپایتخت بلاهور انتقال یافت. آن‌شهر را نیز بسال ٥٨٣ غیاث‌الدین غوری گرفت و سلسلهٔ غزنوی منقرض گردید.

معاصر غزنویان، **آل‌زیار** درطبرستان و گرگان وری‌حکومت میکردند این سلسله بوسیلهٔ مرداویج بن زیار در سال ٣١٦ تأسیس گردید و بوسیلهٔ او قدرت و اعتبار یـافت ، لیکن پس از کشته شدن مرداویج (٣٢١) بغیر از طبرستان ، بتدریج ری و گرگان و اصفهان ازقلمرو حکومت‌آل‌زیار خارج ودرسال ٤٣٤ این‌سلسله بدست‌سلاجقه منقرض شد.

سلسلهٔ دیگـری نیز ، بنام **آل‌بویه** توسط علـی عماد الدوله تشکیل شد، ابتدا عمادالدوله ازطرف مرداویج‌بن‌زیار بحکومت کرج رسیدچون داعیهٔ بسط قدرت داشت ، از اطاعت مرداویج سر پیچید و براصفهان تاخت . در سال ٣٢٢ فارس را جزو قلمرو خویش کرد و بکمك دوبرادر خود احمد (معزالدوله) وحسن (رکن‌الدوله) ولایات مرکزی وغربی وجنوبی رابتصرف آورد وبرخلیفه مسلط‌شد . درسال ٣٣٨ عضدالدوله‌جانشین‌عموی خودعماد الدوله گردید. اوازمقتدرترین پادشاهان این سلسله و نخستین کسی است که لقب شاهنشاه (ملك) گرفت. عضدالدوله ازشاهان فضل دوست ودانش‌گستر بود، در مدت سلطنت‌خودعلماء وشعرارا گرامی‌داشت ودرآبادانی کشور کوشش‌نمود.

او در بغداد بیمارستانی بنام دارالشفاء عضدی بنا کرد که دانشمندان و پزشکان بزرگ در آنجا مشغول تدریس ومداوای بیماران بودند. بعداز عضدالدوله سلسلهٔ آل بویه بسبب اختلافات داخلی ضعیف شد تادر سال ۴۴۷ ملك رحیم آخرین پادشاه این سلسله، بدست طغرل سلجوقی دستگیر شد ودولت آل بویه منقرض گردید .

آل بویه مذهب شیعه داشتند و مردم را باقامهٔ مراسم آن تشویق کرده‌اند. دراین زمان عیدغدیر براعیادایرانی اضافه شد ورفتن بزیارت نجف معمول و درحقیقت مذهب شیعه علنی گردید.

از جمله حکومتهائی که بعد از ضعف آل بویه در قلمرو تسلط آنان ظهور کردند دیالمهٔ اصفهان هستند : علاءالدوله کاکویه از سرداران آل بویه بامارت اصفهان انتخاب شد در سال ۴۱۴ بر همدان مستولی گشت و فرزندان او تا سال ۴۴۳ بر همدان و اصفهان و یزد فرمانروائی داشتند واستقلال ایشان در این سال بدست سلاجقه از بین رفت.

اوضاع دینی

سامانیان ، آزادی مذهب و عقیده را محترم میشمردند و از بروز اختلافات بین پیروان مذاهب مختلف ، جلوگیری میکردند ولی آل بویه چون دین شیعه داشتند ، برای تقویت وترویج تشیّع وضعیف کردن بنی عباس، بمذاهب دیگر سخت میگرفتند . وقتی که عضدالدوله بر بغداد دست یافت بشیعه آزادی بیشتری داد . آنها هم در لعن مخالفان خاندان پیغمبر (ص) و غاصبان حق علی(ع) وقتل و آزار اهل سنت زیاده‌روی کردند. این امر موجب شدت اختلاف بین شیعه وسنی شد.

با تسلط غزنویان که غلامان ترك بودند، سیاست مذهبی وتعصبات خشك دینی برای پیشرفت مقاصد سیاسی رونق گرفت وبفتوای فقها،

ضبط اموال و کشتن افراد وتهمت‌های بیدینی معمول و متداول گردید. سلاطین غزنوی به‌پیروی از شیوهٔ دربار بغداد ، بآزار شیعه و معتزله پرداختند چنانکه سلطان محمود که سنی اشعری(۱) بود پس ازفتح ری در سال ۴۲۰ هجری عدهٔ زیادی را باتهام شیعی و باطنی کشت و فتحنامه‌ای بدربار بغداد برای‌القادربالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲) فرستاد وبکشتن مردم ری مباهات کرد . فرخی قصیده‌ای درفتح ری ساخته وعمل محمودرا ستوده‌است:

ملك ری از قرمطیان بستدی — میل تو اکنون بمنا و صفاست
دار فرو بردی باری دویست — گفتی کاین‌در خورخوی‌شماست
هر که از ایشان‌بهوی کار کرد — برسرچوبی خشك اندرهواست

---

۱ - **اشعری‌ها** - پیرو ابوالحسن علی‌بن‌اسماعیل‌الاشعری بودند که بسال ۲۶۰ هجری ولادت‌یافت . او ابتدا از معتزله بود، درحدودچهل سالگی از طریقهٔ معتزله‌دست‌برداشت‌و بمبارزه باایشان پرداخت.اصول‌عقاید اشعریه عبارتست از : قدیم بودن کلام‌الله ، جبر ، رؤیت باریتعالی ، اکتفا بظواهر آیات و عدم‌تأویل، تعبد و تقلید و بی‌اعتنائی بتعقل . باین‌معنی که قرآن خلق‌نشده وقدیم‌است - اگر خداوند گناهکاری را ببهشت ببرد و یا همه رابآتش دوزخ‌بسوزد ظلمی نکرده چون‌او قادر ومالك‌مطلق‌است- هرچه موجود باشدبایددیده‌شود و خداوندچون‌وجود داردپس‌بایددیده‌شود- امامت‌باختیارو اتفاق مسلمین است - مسائل‌دینی‌قابل‌اثبات نیست‌و باید‌تعبدی قبول کرد وآنهاکه پی‌دلیل و برهان میگردندکافرند.

معتزله پیروان واصل‌بن‌عطاء بخلاف اشعریه معتقدندکه‌مرتکب گناه نه‌کافر است‌و نه مؤمن بلکه‌منافق است - خداوند رؤیت نمی‌شود -خداوند پاداش نیکوکار و بدکار را طبق‌وعده و وعید میدهد - ملاك‌خوبی وبدی فقط امرونهی‌شرعی نیست وباعقل‌میتوان خوب‌وبد را تمیز داد.

چون کار اشعریها بالاگرفت بازار علم‌وفلسفه بی‌رونق شد وعلاوه بر معتزله واسمعیلیه وشیعه، فلاسفه وصوفیه نیز زجر وآزار بسیار دیدند.

این سختگیریها از طرفی خصومت بین شیعه وسنی را در ایران شدیدتر کرد و از طرف دیگر ، ادیان قدیم چون زرتشتی ، مانوی ، مسیحی ویهود را بکلی مضمحل نمود وتفتیش عقاید وتکفیر را متداول کرد وبقدری براسمعیلیه، عرصه تنگ شد که آنهارا ازیهود ونصاری هم برای اسلام خطرناکتر دانستند.

دراین دوره اختلاف بین مذاهب رافردوسی چنین بیان میکند:

زمانه سراسر همه جنگ شد بجویندگان بر، جهان تنگ شد

بعد از این دوره بحث وتحقیق درعلوم دینی متروك شد وتسلیم بقضا وقدر وتقلید از گذشتگان بدون تأمل و اجتهاد متداول گردید. علمای سنت وجماعت تفکر دراصول دین وعقاید اسلامی را زاید شمردند وآموختن علم وحکمت راتحریم کردند و بزرگترین ضربت رافقها به پیکر تمدن وعلوم اسلامی واردساختند که نتیجهٔ آن درقرن ششم ظاهر گردید.

علوم وادبیات

امرا وسلاطین ایندوره در توسعهٔ زبان و ادبیات فارسی خدمات شایسته‌ای کردند . نهال ادبیات که بتشویق سامانیان غرس شده بود براثر آبیاری ، درقرن پنجم درخت برومندی گردید. غزنویان در تربیت گویندگان و نویسندگان پیرو سامانیان بودند. وجود شعرا وعلماء را در دربار خودمایهٔ قدرت وجلال میدانستند و کسانی که اهمیت و اشتهاری داشتند بدربار خود دعوت میکردند. سلطان محمود غزنوی باآنکه از زیور علم و فضیلت عاری بود دانشمندان آن عصر چون ابن سینا ، ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی راکه درخدمت آل مأمون بودند بدربار خود خواند ابوریحان دعوت سلطان را پذیرفت ولی ابن سینا و ابوسهل باین امر رضا نداده ، فرار کردند .

سلطان‌محمود دربارخودرا مجمع‌شعرا قرارداد وآنان‌را گرامی میداشت چنانکه عنصـری از بخششهای سلطان ، ثـروت و مـکنت فراوان یافت . فرخی سیستانی و غضائری‌رازی و منوچهری دامغانی روی‌بدربارغزنه‌آوردند وصلات گرانبهائی یافتند فردوسی‌شاعر بلندپایهٔ ایرانی در ایندوره شاهنامه شاهکار جاویدان خودرا بپایان رسانید.

جانشینان محمود ، محمد و مسعود سیرهٔ پدر راتعقیب کردند، واز علماء وشعراحمایت‌نمودند، و از اکرام وبخشش نسبت بآنها دریغ نکردند.سلاطین دیگرغزنوی نیز درپیشرفت ادبیات فارسی‌بی‌دخالت نیستند و گویندگان‌ونویسندگان‌بزرگی در دربارخودتربیت‌نموده‌اند.

چون‌غزنویان ایرانی‌الاصل نبودند ونسب‌عالی نداشتندپیشرفت کار خودرا مبتنی بر سیاست مذهبی کردند و بـوسیلهٔ تعصب دینی از یکطرف وحمایت‌شعرا وعلماء از طرف دیگر ، بنیان حکومت خودرا استوار ساختند.و بیشتر مایل بودند شعرا آنان را حامی دین ، قاهر کفار ، خسرو غازی وسلطان مسلمین بنامند . بنام تقویت و ترویج دین‌اسلام ، سلطان محمود بهندوستان لشگر کشید و بفتوحات مهمی چون سومنات نائل آمد . عنصری و فرخی او را بدین‌عمل ستودند و مدایحی برای‌او ساختند.

ناگفته نماند از موقعی که سیاست سلطان محمود غزنوی در ایران و عراق معمول و پیروی شد ، آزار علماء وحکما و سختگیری بمعتزله وشیعه،رواج یافت وطبعاً از رغبت دانشمندان وطالبان علم به تحصیل فلسفه وعلوم عقلی‌کاسته شد و بازار علم‌کساد گردید و توجه بعلوم دینی‌افزایش یافت.

ازسلاطین آل‌زیار، شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر(۳۶۶-۴۰۳)

بیش ازهمه بعلم وادب توجه داشت ودر دربار خود، شعرا وعلمای بزرگ تربیت کرد . ابوریحان بیرونی مدتی در دربار او میزیست و کتاب «آثارالباقیه عن القرون الخالیه» رابسال ۳۹۱ هجری بنام وی تألیف کرد. شعراقابوس را بزبانهای فارسی وعربی مدح گفته اندوصله های گرانبهائی یافته اند. ازآل زیار، فلك المعالی منوچهربن قابوس (۴۰۳–۴۲۰) و عنصرالمعالی کیکاوس، اشخاص فضل دوست وادب پرور بودند و زبان وادبیات فارسی راورونق بخشیده اند و«قابوسنامه» یکی از شاهکار های نثرفارسی ، نمایندهٔ کمال مهارت ومقام بلند امیر عنصرالمعالی درفضل وادب است.

در دوران آل بویه تمدن اسلامی باوج ترقی رسید وعلم و ادب پیشرفت زیادی حاصل کرد. وزرای مشهور آل بویه چون **ابوالفضل بن عمید** وزیر رکن الدوله و**صاحب بن عباد** وزیر مؤیدالدوله وفخرالدوله از فضلای عصر خود بودند وشعرا وادبا را گرامی میداشتند. آل بویه ووزرای ایشان ، درترقی ادبیات ، دخالت و اهمیت زیادی دارند و با آنکه آل بویه نسب ایرانی داشتند وبآداب ومراسم ملی علاقمندبودند، بزبان تازی نیز اظهاررغبت کرده اند وشعرای عربی زبان ازبخشش های ایشان بهره مندشده وازشام والجزیره بدربار ایشان روی آورده اند .

شعرای دورهٔ غزنوی(قرن پنجم)

فردوسی بزرگترین شاعرزبان فارسی و زنده کنندهٔ تاریخ ومفاخر ایران است. شاهنامه شاهکار جاویدانش چون گوهر تابناك برفرق ادبیات ایران میدرخشدوازنظم چنان کاخی

بلند برافراشته که ازباد وباران گزندی‌نیابد . فردوسی‌رابغلط شاعر دورهٔ محمودغزنوی‌محسوب کرده‌اند، درصورتیکه‌دورهٔ‌فردوسی‌مستقل وشاهنامه، زادهٔاحساسات وغرورملی‌اوست.فردوسی پیش‌ازآنکه‌محمود قدرتی یابد وبسلطنت‌رسددر حدود سال ۳۷۱ بنظم‌شاهنامه‌شروع کرده بود ودرسال ۴۰۰هجری بمناسبت پیری وتنگدستی، مقدمه‌ای درمدح محمود بدان افزود وبغزنین‌برد ودرخواست کمك وپاداش کرد.چون سلطان محمود شعرشناس نبود، قدرفردوسی‌را نشناخت وباین ارمغان بزرگ‌وقعی نگذارد:

برفت حشمت محمود و در زمانه نماند

جز این فسانه که‌نشناخت قدرفردوسی

زندگی فردوسی

اجداد فردوسی از دهاقین (۱) طوس بودند و بخوشی و فـراغت ، روزگار میگذراندند.

ابوالقاسم‌فردوسی درسال۳۲۹ یا ۳۳۰هجری در ده‌باژ از ناحیهٔطابران طوس بدنیا آمد . دوران حیات‌اوباضعف‌دولت سامانیان ، مصادف‌بود وانقلاباتی درخراسان‌رخ میداد که‌در نتیجه غلامان زر خـرید ترك ، قدرتی یافته وبعالی‌ترین مقام وسپهسالاری خراسان رسیده وعرصه را برایرانیان تنگ کرده بودند . فـردوسی روح حساس‌داشت ومشاهدهٔ این‌اوضاع ، اورا رنج میداد وقبول فرمانروائی‌ترکها برای‌وی‌بسیار دشوار بود. احساسات رقیق ومیهن‌پرستی‌فردوسی، شاهنامه‌را بوجود آورد ودرضمن شاهنامه، این مطلب را برمردم آن عصرروشن نمود که کشور ایران همواره‌آزاد و با افتخار بوده و اگر گاهی پیش‌آمدی

۱ـ درروزگار ساسانیان بمالکین و نجبا دهقان‌میگفتند.

ناگوار، باین کشور روی‌نموده باتدبیر و کوشش پهلوانان‌وبزرگان، موانع‌برطرف‌شده و فرّو شکوه سابق باز گشته است.

روایات تذکره‌نویسان‌در بارهٔ شرح زندگی و چگونگی‌اهداء شاهنامه بسلطان محمودغزنوی، بسیار مختلف است. نظامی عروضی درچهارمقاله حکایاتی راجع بفردوسی نقل کرده که‌اغلب آنهاباحقیقت و تاریخ وفق ندارد.

آنچه مسلم است اینست که فردوسی در نظم شاهنامه نظری بدریافت پاداش نداشته وتحصیل نام نیك‌راخواستار بوده‌است.درآخر عمر، پیری‌و تنگدستی، اورا بفکر استفاده ازنتیجهٔزحمات سی‌سالهٔ خود انداخت و بتشویق یکی‌از دوستان مقدمه‌ای برشاهنامه در مدح محمود که از سیرهٔ سامانیان پیروی میکرد افزود و به‌غزنین برد وبا بی‌مهری سلطان‌مواجه گردید. علت‌این‌امر، ازطرفی‌خست‌ذاتی‌وشعر شناس نبودن سلطان و ازطرف دیگر بدگوئی حاسدان و سخن‌چینان بود که شاید خواجه‌احمدحسن میمندی‌وزیرمحمود، درمشوب کردن ذهن‌سلطان بی‌تأثیر نبود.

اختلاف مذهبی بین فردوسی که شیعه بود و سلطان محمود که در سنت تعصب‌داشت‌وهمچنین اختلاف‌نظر وعقیده، برسرمسائل‌ملی‌و نژادی، جهت دیگر ایجاد کدورت است. بهر صورت سلطان محمود نتیجهٔ زحمات سی‌سالهٔ شاعرآزاده را بهیچ‌شمرد.

داستان بیست‌هزار درم بجای شصت هزار دینار و بخشیدن آن بحمامی و فقاعی‌بنابروایت‌نظامی‌عروضی، باتعصبات‌دینی آن‌روزگار، بنظربعید میآید. و چون در مورد فرار فردوسی از غزنین و سرودن

هجونامه غیر از چهارمقاله‌سندیگری‌دردست‌نیست ناچاربایدمندرجات آن را با احتیاط قبول کرد.

ازحوادث مهم زندگی فردوسی ، مرگ فرزند ۳۷ سالهٔ اوست که شاعر تأثر واندوه درونی خودرا درضمن‌مرثیه‌ای‌چنین‌بیان‌می‌کند:

مرا سال بگذشت‌برشصت وپنج   نه نیکو بود گر بیازم بگنج
مگربهره‌برگیرم از پند خویش   براندیشم ازمرگ فرزندخویش
مرا بودنوبت، برفت‌آن جوان   ز دردش منم چون تـن بیروان
جوان‌را چوشد سال برسی‌وهفت   نه بـر آرزو یافت گیتی ورفت

این اتفاق، فردوسی را شکسته وقدش را خمیده کرد ودرآخر عمر نیز پیری وتنگدستی برآن مزید شد که موجب شکوهٔشاعراز روزگار گردید:

الا ای بر آورده چرخ بلند   چه‌داری به‌پیری مرا مستمند
چوبودم جوان‌برترم داشتی   به پیری مراخوار بگذاشتی
مرا کاش هرگز نپروردیا   چو پرورده بودی نیازردیـا
بجای عنانم عصا داد سال   پراکنده شدمال وبرگشت حال
دوگوش ودوپای من‌آهو(۱)گرفت   تهی دستی و سال نیـرو گرفت

وقتی که سلطان محمود ازرفتار خود پشیمان‌شد وصله‌ای‌برای فردوسی فرستاد،متأسفانه‌شاعر نامدار ایران درحدود سال۴۱۱ هجری طوس وفات یافته بود.

شاهنامه

فردوسی ، شاهنامه شاهکار ادبی و ابدی زبان فارسی را برای یادآوری مفاخـر ملی بنظم درآورد.وبجهت خدمت بزبان و زنده کردن نام پرافتخارگذشتگان

۱ـ آهو=عیب

بامناعت واستقامت ، هر گونه رنجی‌را تحمل کرد و با شوق و رغبتی تمام، بهترین‌ایام‌عمرخود را صرف سرودن شاهنامه نمود وتنها آرزوئی که داشت این‌بود ازدست‌روزگار امانی یابد وشاهنامه‌را بپایان‌رساند .

همی خواهم از داور کـردگار که چندان امان یابم ازروزگار
کزین نـامهٔ نامور بـاستان بمانم (۱) بگیتی یکی داستان

خوشبختانه شاعر نامدار ایران، بآرزوی‌قلبی‌خود رسید وپس از سی‌سال زحمت، درحدود پنجاه‌هزاربیت مثنوی ، ببحر متقارب‌سرود وحماسهٔ ملی وافتخارات قومی را زنده کرد و بر کالبد فسردهٔ زبـان فارسی جانی دمید ونام نیك خودرا تاابد جاودان ساخت .

جهان کرده‌ام‌ازسخن‌چون‌بهشت ازاین پیش‌تخم‌سخن کس‌نکشت
بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کـردم بدین پارسی
بنـا های آبـاد گردد خـراب ز بـاران و از تـابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم ازاین پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پـرا کنده ام

شاهنامه شامل‌سه قسمت‌مهم میباشد: داستانی، داستانهای‌پهلوانی وقسمت تاریخی.

۱ ـ داستانهای شاهنامهـ این قسمت شاهنامه ازعهد کیومرث تاظهورفریدون راشامل است.داستانهای شاهنامه در تحریك غرور ملی وتقویت ایمان اهمیت شایانی دارد وخدمت فردوسی درنظم‌این قسمت شاهنامه‌وذکر پیشدادیان‌قابل انکارنیست‌زیرابخوبی‌توانسته‌نظرعموم‌را بگذشتهٔ پرافتخار ایران جلب کند ویادآور شود که این قوم دارای سوابق ممتدی درتمدن وجهانگیری‌وسلطنت است وپادشاهان‌دادگستر

۱ ــ ماندن دراینجا معنی متعدی دارد: بمانم یعنی بگذارم

ایران ، ملت و مملکت را به پیشرفت رهبری کرده و از این حیث پیشقدم سلاطین دیگر جهان بوده‌اند .

۲ - افسانه‌های پهلوانی که دورهٔ پهلوانی این سرزمین‌را ، از قیام کاوهٔ آهنگر تا کشته شدن رستم دربر دارد . فردوسی در اینقسمت شاهنامه نسبت بتورانیان که صدماتی باین کشور وارد آورده‌اند، اظهار کینه و نفرت مینماید ورستم نماینده ومظهر این کینه است . فردوسی بداستان رستم ، که ازداستانهای ملی و پهلوانـی سیستان است شاخ و برگهائی‌داده وتمام صفات نیك از : شجاعت، بیباکی، عفت وسخاوت‌را در وجود اوجمع کرده است. رستم پهلوانی است که برای‌دفاع‌ازمیهن بهمه نوع‌فداکاری تن‌میدهد ، دشمنان رامغلوب میکند ونام ایران را پرآوازه می‌سازد.

۳ - قسمت‌تاریخی - این قسمت شاهنامه ازشکست‌دارا وهجوم اسکندر آغاز میشود . فردوسی تـاریخ اشکانیان را بطور خلاصه بیان کرده تاریخ ساسانیان را بتفصیل شرح داده وبا حملهٔ اعراب و کشته شدن یزدگرد سوم ، شاهنامه‌را بپایان رسانده است. این‌قسمت‌شاهنامه هم، باافسانه وداستانهای پهلوانی وحماسهٔ ملی‌آمیختگی‌دارد وفردوسی نسبت برومیها واعراب که زیانهائی براین کشور وارد نموده‌اند اظهار کینه میکند وشخصیت فردوسی در این قسمت شاهنامه بخوبی مشهود است که چگونه هجوم وبیداد اسکندر راباتنفر بیان میکند وشکست ایرانیان را درمقابل اعراب با غم واندوه فراوان شرح‌میدهد. وصیت رستم فرخزاد ببرادر خود نمونه‌ای ازتأثر بی‌پایان اوست :

یکی نامه سوی بـرادر بدرد　　　نبشت و سخنها همه یـاد کرد
نخست آفرین کردبر کردگار　　　کزو دید نیك و بـد روزگار

دگر گفت: کز گردش آسمان　　پژوهنده مردم شود بد گمان
که این خانه ازپادشاهی تهیست　　نه هنگام پیروزی و فرّهیست
چوآگاه گشتم از این راز چرخ　　که‌مارا ازاونیست جزرنج برخ
بایـرانیان زار و گریـان شدم　　ز ساسانیان نیـز بریـان شدم
دریغ آنسروتاج واورنگ‌وتخت　　دریغ آن‌بزرگی‌وآن فرّ وبخت
کزین پس شکست آید از تازیان　　ستاره نگردد مگر بـر زیـان
دریغ آنسرو تـاج آن مهر وداد　　که‌خواهد شدن تخت شاهی‌بباد
بایران چو گردد عرب‌چیره‌دست　　شود بی بها مرد یـزدان پرست
بگیتی نمانـد کـسی را وفا　　روان و زبانها شود پـر جفا
از ایران و از ترك و از تازیان　　نژادی پدیـد آید اندر میان
نه دهقان نه ترك ونـه تازی بود　　سخنها بکردار بازی بود . . .

سبک شاهنامه و آثار دیگرفردوسی

شیوه‌شاهنامه بسیارساده و روان است و از آغاز تا انجام ، یکدست میباشد . بـاآنکه فردوسی سعی داشته مقصود خود را بزبان فارسی بیان کند و از استعمال لغات عربی پرهیز داشته ، سخنی به تکلف در میان شاهنامه دیده نمیشود و هرگز معنی فدای لفظ نشده است . فردوسی استاد ماهری‌است که جانی‌بسخن میدهد،وقایع را دقیقاً بررسی‌میکند، نکات اجتماعی مانندیکسان بودن زن ومرد وعدم رجحان ملتی‌برملت دیگر را، گوشزد مینماید، خدارا همه‌جا حاضر وناظرمیداند . تبعیت ازخرد ودانش راتوصیه میکند،طرز صف‌آرائی وجنگجوئی‌درروزگار گذشته رابرما روشن مینماید ، صفات حسنه ازفداکاری، عفت‌ونیکی‌را یادآور میشود و در همه حال‌عظمت وسروری ایران وایرانی رامجسم میکند ودرس کوشش‌وفداکاری‌میدهد. بعدازکشته شدن‌سرداری‌فرصتی

میبابد که بی‌اعتباری جهان‌را بهتر نمایان سازد. آنگاه زبان بپند و وعظ میگشاید وچنین می گوید :

جهانا چه بدمهر و بد گوهری — که‌خود پرورانی‌وخودبشکری
نگه‌کن کجا آفریدون گرد — که از پیر ضحاك شاهی ببرد
برفت و جهان دیگری راسپرد — بجز حسرت ازدهر چیزی‌نبرد
چنینیم یکسر که و مـه همه — توخواهی شبان‌باش خواهی‌رمه

خدمت فردوسی نسبت ببقاء زبان فارسی شایان اهمیت است . شاهنامه در دربار شاهان و بزرگان وبین مردم ازخرد و کلان خوانده میشد وهر کس طبق ذوق و سلیقهٔ خود مطلبی را درآن می‌یافت، این توجه واقبال مردم بشاهنامه ، موجب شد که ریشه وبنیان زبان فارسی درمقابل حوادث و مصائبی که باین کشور در ادوار گوناگون روی نمود،متزلزل نگردد .

جامعیت شاهنامه ، آنرا مقبول عام کرد ودر ردیف شاهکار های جهان قرار داد . عده‌ای ازشعرا بتقلید فردوسی شاهنامه هائی سرودند که هیچیك بپای شاهنامهٔ فردوسی نرسید: گرشاسب نـامهٔ اسدی ــ اسکندرنامهٔ نظامی و امیر خسرو دهلوی و جامی ــ ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی ــ شهنشاهنامهٔ فتحعلیخان صبا ، همه بتقلید شاهنامه سروده شده که درمقایسهٔ آنها، برتری‌سخن‌فردوسی‌چون‌روزرخشان آشکاراست.

پیش از فردوسی چندتن شاهنامه ساخته بودند مـانند مسعودی مروزی و شاهنامهٔ منثور ابوالمؤید بلخی و گشتاسب نامهٔ دقیقی که هزار بیت‌آن درمیان شاهنامهٔ فردوسی قرار دارد . ولی فردوسی مقام سخن‌را بسرحد کمال رسانید وخط بطلان بر آثار گذشتگان کشید .

مثنوی «یوسف‌وزلیخا» را که در قرن ششم بروزگار طغانشاه‌بن آلب ارسلان ببحر متقارب سروده شده ، بفردوسی نسبت داده‌اند . درصورتیکه با مقایسهٔ این دومثنوی بآسانی معلوم میشود که گویندهٔ این‌دو ، یکنفر نمیتواند باشد زیرا در شاهنامه ، پختگی‌وروانی‌سخن ودر «یوسف‌وزلیخا» سستی اشعار وساختگی‌کاملاً مشهود است.

اشعاری پراکنده از غزل وقطعه و رباعی و قصیده از فردوسی باقیست که اغلب روان و محکم میباشد . مانند قطعهٔ زیر:

حکیم گفت کسیرا که بخت والا نیست
بهیچ روی مر او را زمانه جویا نیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی
بدستت افتد دُرّی کجاش همتا نیست
خجسته در گه محمود زابلی دریاست
چگونه دریا کانرا کرانه پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم دُرّ
گناه بخت‌منست این ، گناه دریا نیست

خلاصه ، اشعار فردوسی نمایندهٔ سبکی است که از قرن‌چهارم تا قرن ششم در ایران رایج بوده وبسبك خراسانی معروفست‌وباسبك رآلیسم اروپائی شباهت تام دارد.

فرخی

ابوالحسن علی‌بن‌جولوغ متخلص بفرخی از شعرای معروف دربار محمود غزنوی است . بنا بروایت چهار مقاله ، فرخی در سیستان خدمت دهقانی میکرد و بلطف ذوق ، شعر میساخت . چون‌درآمدش کفاف مخارج را نمیکرد و آوازهٔ بخششهای ابوالمظفر چغانی را

دربارهٔ شعرا شنیده بود همراه کاروانی رو بدربار چغانیان آورد وقصیدهٔ معروف :

« با کاروان حلّه برفتم ز سیستان   باحلهٔتنیده ز دل بافته ز جان»

را درمدح امیرچغانی سرود و بخواجه عمید اسعد پیشکار ابوالمظفر احمدبن محمد چغانی عرضه کرد . عمیداسعد از روانی قصیده وقیافهٔ دهاتی و زشت فرخی متعجب شد و برای آزمایش او گفت که امیر بداغگاه رفته است ، شعری دروصف داغگاه بساز تا ترا پیش امیر ببرم. فرخی همان شب قصیده‌ای در مدح امیر و وصف داغگاه سرود و روز دیگر بر خواجه عمیداسعد عرضه کرد . مطلع قصیده اینست :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار

چون خواجه این قصیدهٔ شیوا راشنیدحیران فروماند، اورا پیش امیر برد و گفت: «ای امیر ترا شاعری آورده‌ام که تا دقیقی روی درنقاب خاك کشیده است کس مثل او ندیده است». امیرچغانی فرخی را نوازش کرد و صله و انعام وافر باو داد .

فرخی ازآنجا بدربارغزنین روی آورد و درخدمت سلطان محمود بجلال ومقام رفیع رسید. فرخی درمدح سلطان محمود، محمد، مسعود، امیریوسف ، امیرنصر برادر محمود و وزراء و ندمای سلطان قصایدی ساخته وپاداشهای نیکو گرفته وروزگار بخوشی وکامرانی گذرانده است.

فرخی بسال ٤٢٩ در غزنین وفات یافت.

سبك فرخی

دیوان فرخی بیش از نه‌هزاربیت از قصیده ، غزل ، قطعه ، رباعی و ترجیع بند دارد که همه ساده و روان و مبتنی بر عواطف رقیق است .

سبك فرخی تقلیدیست از سبك رودكی وسادگی شعر او ، که افکار واحساسات لطیف وعادی را بـزبان ساده وروشن ، بیان نموده و از استعمال الفاظ کهنه خودداری کرده و لغاتیکه بگوش سنگین و فهم آن دشوار بوده بکارنبرده است.

اختصاصات کلام فرخی بدینقرار است:

۱ ـ قصاید را با وصف مناظر طبیعی وتغزل شروع میکند و با مهارت بمدح میپردازدواز اینجهت شعر فرخی را سهل و ممتنع میگویند ودر حسن تخلص اورا استاد میدانند . چون فرخی ازموسیقی بهرۀوافی داشت وچنگ نیکو مینواخت، ازسخنش آهنگ نشاط و نغمۀ دلکش شنیده میشود.

۲ ـ فرخی درلشکر کشیهای محمودشرکت میکرد ودرمیدانهای جنگ حاضر بود از اینرو فتوحات سلطانرا دقیقاً شرح داده و وقایع را مانند نقاش زبردستی مجسم کرده است.

۳ ـ فرخی محمودرا بعنوان خسرو غازی وقاهر کفارمدح میکند وسلطان که دین اسلام را قوت میدهد و کافرانرا از بین میبرد مورد ستایش فرخی است. در فتح سومنات که بسال ٤١٦ اتفاق افتاده گوید:

فسانه گشت وکهن شد حدیث اسکندر — سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر
فسانۀ کهن و کارنـامۀ بدروغ — بکار ناید ، رو در دروغ رنج مبر
یمین دولت، محمود شهریارجهان — خدایگان نکومنظر ونکومخبر
زکارنامۀ او گردوروی برخوانی — بخنده یاد کنی کارهای اسکندر
بلی سکندر سرتاسر جهان بر گشت — سفر گزید و بیابان برید وکوه و کمر
ولیکن او زسفر آب زندگانی جست — ملك ، رضای خدا و رضای پیغمبر

۴ ـ فرخی جهانرا آنچنان که میبیند وصف میکند. تشبیهات لطیفش جانی بسخن میدهد وحالات درونی از غم و شادی را با کمال

روانی ومهارت بیان میکند. قصیده‌ای که درمرثیهٔ سلطان‌محمودساخته در نوع خودبی نظیراست.

اینك ابیاتی چندبعنوان نمونه‌ازآن قصیده نقل‌میشود:

شهر غزنی نه همانست که من دیدم پار
چه فتاده است که‌امسال دگرگون‌شده‌کار

خانه‌ها بینم پرنوحه و پربانگ وخروش
نوحه و بانگ وخروشی که کند روح‌فکار

کویها بینم پر شورش و سرتاسر کوی
همه پر جوش‌وهمه جوشش از خیل‌سوار

رسته ها بینم پر مـردم و درهای دکان
همه بربسته و بر در زده هـر یك مسمار

بانوان بینم بیرون شده از خـانه بکوی
بر در میدان گریان و خروشان هموار

لشگـری بینم سر گشته سراسیمه شده
چشمها پر نم و ازحسرت وغم گشته نزار

این همان لشگریانند کـه من دیدم دی
وین همان‌شهر و زمین‌است که من‌دیدم‌پار

مگر امسال ملك باز نیـامد ز غـزا
دشمنی روی نهاده است دراین شهرو دیار

مگر امسال ز هر خانه عزیزی گم شد
تا شد ازحسرت و غم روزهمه‌چون‌شب‌تار

کاشکی چشم بد اندر نرسیدی بـامیر
آه ترسم که رسیده است و شده‌زیـر غبار

رفت و مارا همه بیچاره و در مانده بماند

من ندانم که چه‌درمان کنم اینرا وچه‌چار

آه و دردا و دریغا که چو محمود ملك

همچو هرخاری در زیر زمین ریزد خوار

میر ما خفته بخاك اندر و ما از بر خاك

این چه‌روز است باین زاری یارب زینهار!

حاصل سخن آنکه، قصاید فرخی همچنانکه از حیث تغزل، تشبیب، وصف مناظر طبیعی و بیان احساسات واحوال روحی کاملاً طبیعی است درمدح نیزمبالغه نکرده و دیوانش آئینهٔ تمام نمای روزگاریست که درآن میزیسته است.

عنصری

ابوالقاسم حسن بن احمد متخلص بـه عنصری در سال ۳۵۰ هجری در بلخ متولد شد و بـه سال ٤٣١ در دربار غزنین فوت کرد. در دوران جوانی بخدمت نصر بن ناصرالدین برادر کهتر سلطان محمود که از طرف برادر سپهسالار خراسان بود رسید و نخستین مدیحه را بنام اوساخت:

مرا جوان خرد و پیر بخت بگزیدی

بدولتت خردم پیر گشت وبخت جوان

امیرنصر بسال ٤١٢ هجری درگذشت و بعداز اوعنصری بدربار سلطان محمود راهنمائی‌شد ودرخدمت سلطان، جلال وبرتری شایسته یافت وبمقام ملك‌الشعرائی رسید. شعرا میبایست ابتدا قصاید خود را بنظرعنصری برسانند وبعد درحضور سلطان بخوانند. احترام عنصری روزبروز بیشترمیشد چنانکه منوچهری درقصیدهٔ «لغزشمع» اورامدح گفته واشاره باهمیت وی کرده است:

تو همی تابی ومن بر تو همی خوانم بمهر

هر شبی تا روز ، دیـوان ابوالقاسم حسن

اوستـاد اوستـادان زمانـه عنصـری

عنصرش بی عیب ودل بیغش و دینش بیفتن

درنتیجهٔ بخششهای محمود ، عنصری ثروت و مکنت بی پایان یافت و گوینددارائی اوبحدی رسید که چهارصدغلام زرین کمردرركاب اوحركت میکردند. خاقانی شروانی درقصیده‌ای، کمال وفضل‌خود را باعنصری مقایسه کرده ومقام و ثروت اورا چنین وصف میکند:

زده شیوه کان حلیت شاعـری است

بیـك شیوه شـد داستان عنصری

مرا شیوهٔ خاص‌و تازه است و داشت

همـان شیوهٔ بـاستان عنصـری

بدور کــرم بخششی نیـك دیـد

ز محمـود کشور ستان عنصـری

بده‌بیت صد بدره (۱) و برده یافت

ز یـك فتح هندوستان عنـصری

شنیدم کــه از نقره زد دیــگدان

ز زر ساخت آلات خـوان عنـصری

بیهقی گوید: در مقابل یك‌قصیده ، محمودهزار اشرفی‌بعنصری صله داد . گویند در مقابل رباعی زیر کـه در مورد بریده شدن زلف ایاز فی‌البداهه سروده بود سلطان محمود دستور داد دهان اورا سه بار باجواهر پر کنند :

۱ـ بدره = کیسهٔ زر

کی عیب سر زلف بت ازکاستن است
کی وقت بغم نشستن و خاستن است
روز طرب و نشاط و می خواستن است
کاراستن سرو ، ز پیـراستن است

عنصری چهار تن از بزرگان غزنوی را مدح گفته: محمود، امیرنصر، مسعود واحمدبن‌حسن‌میمندی وزیر و بمناسبت‌برتری مقام، مانند دیگر شعرای درباری ، بمدح دیگران نپرداخته‌است.

آثار وسبك عنصری

مطابق روایت تذکره نویسان دیوان عنصری درقدیم سه‌هزار بیت بـوده و اکنون از آن قریب دو هزار بیت باقیست . عنصری‌غیر از دیوان، منظومه‌هائی‌داشته که بنابقول عوفی درلباب‌الالباب عبارت بوده است از: «سرخ‌بت وخنگ‌بت» و«وامق‌وعذرا» و«شاد بهروعین‌الحیات» که همه‌ازبین رفته واشعاری‌پراکنده از آنها در کتب لغت و ادب نقل شده است.

اثر مهم‌عنصری قصاید ورباعیات اوست که‌بسیار روان و محکم میباشد واختصاصات کلامش ازاینقرار است :

۱ ـ قصائد عنصری با وصف مناظـر طبیعی آغاز میشود سپس بمدح ممدوح میپیوندد. در مدیحه سرائی بخصوص در وصف میدانهای جنگ وشرح‌احوال‌روحی جنگجویان ، مهارت فوق‌العاده دارد.

درشعر زیر اضطراب درونی فراریان را در فتح خوارزم که‌بسال ٤٠٨ اتفاق‌افتاده چنین وصف‌میکند:

کسیکه زنده بماندست‌از آن‌هزیمتیان
اگرچه‌تنش درست‌است،هست‌جان‌بیمار

بمغزش اندر تیغ است اگر بود خفته

بچشمش اندر ، تیر است اگر بود بیدار

اگر سئوال کند گوید ای سوار مزن

اگر جواب دهد گوید ای ملك زینهار

۲ ـ عنصری برخلاف سبك معمول ، لغات عربی زیاد استعمال کرده و آنرا دلیل فضل خودشمرده وهمچنین از اطلاعات علمی وفلسفی خویش درشعر، استفاده نموده است:

مردمی چیست مردمی عرض است	جز کف راد او جوهر نیست
ذات آزادگی است صورت او	گرچه آزادگی مصور نیست
خطبهٔ جود را بگیتی در	بجز از دست شاه منبر نیست
هست اندر جهان ظفر لیکن	جز بر میر بوالمظفر نیست

۳ ـ عنصری درمدح مبالغه نمیکند ومتانت وبزرگ منشی را حتی درتغزل وغزل رعایت میکند وشاعریست استدلالی وبرای دعوی خود دلیلی میآورد:

گر سکندر بر گذار لشکر یأجوج بر

بست سدی آهنین آن بود دستان آوری

سد تو شمشیر تست اندر مبارك دست تو

کو سکندر گو بیا تا سد مردان بنگری

۴ ـ عنصری شاعر بدیهه گوست وبحسن ترجمه مشهور میباشد. مضامینی از متنبّی و ابوتمّام شعرای عرب گرفته ودرلباس شعر فارسی ، زیباتر جلوه گرساخته است : قطعهٔ نغز زیر نمونه ای از سخن عنصری است:

عجب مدار که نامرد مردی آموزد از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر

بچندگاه دهد بوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهاده با عنبر

دلی که رامش‌جوید نیابد آن‌دانش　سری که بالش‌جوید نیابد اوافسر
چوشدبدریا آب روان و کردقرار　تباه و بی‌مزه وتلخ گردد و بی بر
زبعدآنکه‌سفر کردچون‌فرودآید　بلطف روح فرود آید وبطعم شکر
زرودخفتن وازدیرخاستن هرگز　نه ملك یابد مرد ونه‌برملوك ظفر

منوچهری

ابوالنجم احمدمنوچهری دامغانی‌شاعرمشهور ایران، زندگانی درباریش ابتدا در خدمت فلك‌المعالی منوچهر بن قابوس دیلمی (۴۰۳ـ۴۲۳) بود وتخلص خود را از نام او گرفت، لیکن در حق این پادشاه قصیده‌ای درديوان او نیست. ازسال۴۲۱ بدربارغزنه رفت وجزء شعرای‌دربار مسعودغزنوی(۴۲۱ـ۴۳۲)درآمد. چون منوچهری‌هنگام ورودبدربار غزنین‌جوان بود برای پیشرفت‌کار خود بعنصری که سمت ملك‌الشعرائی‌داشت‌وازحیث‌سن، پیرتربودمتوسل‌شده‌ودر کنف‌حمایت‌او قرار گرفت.منوچهری علاوه‌برسلطان‌غزنوی‌چندتن‌ازوزراورجال‌دورهٔ مسعودراستوده‌است. وفات‌منوچهری‌درجوانی‌بسبب‌خوشگذرانی‌وافراط درشرابخواری‌ودرك‌لذتهای جسمانی‌بسال۴۳۲هجری‌اتفاق افتاده‌است.

سبك منوچهری

دیوان منوچهری شامل قصیده، قطعه ومسمط درحدود سه هزار بیت است. تأثیرادبیات‌عرب وپیروی ازشیوهٔ قدما مانندرودکی،سبکی را بوجود آورده است که ازهرحیث ممتاز ومنحصر بمنوچهری‌است.

اختصاصات کلام وی‌ازاین‌قراراست:

۱ - تأثیرادبیات عرب- منوچهری اززبان وادب‌عرب‌اطلاع‌وافی داشت وچون‌جوانترین شاعر دربار غزنویان بود وشعرا بوی حسادت میورزیدند، اوفضل وبرتری‌خودرا باآوردن مضامین عرب و استعمال

کلمات واصطلاحات عربی، اثبات کرده است واز معلومات واطلاعات خود در شعر استفاده نموده است. ازاین رو نفوذ زبان عربی در اشعار منوچهری بخوبی دیده میشود وخودشاعر باین امر مباهات میکند:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبر
تو ندانی خواند الاهبّی بصحنك فاصبحین (۱)

من بدانم علم طب وعلم صرف وعلم نحو
تو ندانی دال وذال وراوزاوسین وشین

درعربستان سرزمین لم یزرع، که مردم آن بچادرنشینی زندگی میکردند، رسوم واطلال ودمن (۲) در شعرای عرب، مخصوصاً دورهٔ جاهلیت خاطراتی را زنده میکرد واغلب اشعار ایشان با ذکر آن آثار آغازمیشود. منوچهری مضامین شعرای عرب را گرفته ودر قالب زبان فارسی ریخته است و باآنکه ذوق مردم ایران با گل و سبزه بیشتر مأنوس است، ذکر منازل وآثار خیمه که در قصاید او دیده میشود خالی از لطف نیست.

فغان ازاین غراب بین (۳) ووای او — که در نوافکندمان نوای او
غراب بین نبوده جز پیمبری — که مستجاب زود شد دعای او
برفت یار بی وفا و شد چنین — سرای اوخراب چون وفای او

۱ــ اشاره بقصیده معروف عمروبن کلثوم است که جزء معلقات سبعه به خانه کعبه آویخته بود بدین مطلع:

الاهبی بصحنك فاصبحینا — ولاتبقی خمورالاندرینا

یعنی: «هان درقدح بزرگ بریزومارا صبوحی ده وشرابهای اندرین را باقی مگذار.» ــ «اندرین» نام شهری بود درشام که شرابش شهرتی داشت.

۲ــ دمن = آثارباقیمانده ازخیمه هامانندخاکستر، خرابی، فضولات حیوان وغیره ۳ــ غراب بین = کلاغ

بجای او بماند جـای او بمن وفا نمود جـای من بجای او
بسان چاه زمزم آب چشم من که کعبهٔ وحوش شد سرای او

۲ ـ توجه بطبیعت ـ منوچهری از شیفتگان طبیعت وزیبائیهای آنست: وی کوه وبیابان ، بهار وخزان ، گلها وپرندگان ، آهنگهای موسیقی واجزاء طبیعت را دقیقاً وصف کرده ودر تجسم مناظر طبیعی وبیان جزئیات آن، مهارتی بخرج داده‌است که هیچیك از گویندگان دروصف، بپای‌او نرسیده‌اند . بادقت‌درقصیدهٔ زیر ، استادی منوچهری درتوصیف معلوم میشود :

شبی گیسو فرو هشته بدامن پلاسش معجر و قیریش گـرزن
بکردار زن زنگی که هرشب بزاید کودکی بلغاری آن زن
کنون‌شویش‌بمردو گشت‌فرتوت از آن فرزند زادن شد سترون
شبی‌چون‌چاه بیژن‌تنگ وتاریك چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه دوچشم من بدو چون‌چشم بیژن

۳ ـ توجه‌بصنایع‌بدیعی(۱) ـ شعرای‌پیشین سخن‌را بی‌پیرایه‌ادا کرده‌اند واگر دربیان ایشان صنعتی مشاهده میشود تعمدی نیست. منوچهری برای زیبائی شعر ، ازصنایع‌لفظی و معنوی استفاده کرده وازاین حیث موردتقلیدآیندگان واقع‌شده‌است. مثلاً در مورد رعد و برق گوید :

بجستی‌هرزمان‌زان‌میغ(۲)برقی که کردی گیتی تاریك روشن
چنان آهنگری کز کورهٔ‌تنگ بشب بیرون کشد رخشنده آهن
خروشی بر کشیدی تند تندر که‌موی‌مردمان کردی چوسوزن
تو گفتی نای روئین هر زمانی بگوش اندر دمیدی یك دمیدن

۱ ـ بدیع‌عبارت از علم‌آرایش سخن‌وبردونوع‌است : لفظی‌ومعنوی
۲ ـ میغ = ابر

۴ ـ منوچهری مبتکر مسمط است ومضامین و اوصاف بسیار نوی را در سخن آورده بطوریکه مسمط های او در وصف شراب در اشعار زبان فارسی کم نظیر میباشد .

طاوس مدیح عنصری خواند * درّاج مسمط منوچهری

☆☆☆

از شعرای دیگر دورهٔ غزنوی **ابوالحسن علی بهرامی** است که علاوه بر شعر، درعلوم ادبی نیز استاد و مشهور بوده ولی آثارش از بین رفته ومقدار کمی از اشعارش در تذکره‌ها و کتب ادب پراکنده است.

دیگر از شعرای ایندوره **غضائری رازی** متوفی بسال ٤٢٦ است که قصائدی درمدح سلطان محمود میسرود واز ری بغزنین میفرستاد. چون محمود میخواست در ری نفوذ یابد ، بغضائری صلهٔ فراوان میداد ولی غضائری چون مذهب شیعه داشت از بیم سلطان بغزنین نمیرفت. از غضائری دوقصیده که در جواب عنصری ساخته و در ضمن بعطاهای محمود اشاره نموده باقیست و همچنین اشعاری از وی، درفرهنگها و تذکره‌ها نقل شده‌است .

دیگر از شعرای ایندوره **عسجدی مروزی** متوفی بسال ٤٣٢ میباشد که چند قصیدهٔ مصنوع خالی از لطف واشعار پراکنده درتذکره‌ها وبرخی کتب لغت و ادب از او باقیمانده است.

لبیبی و زینبی علوی ازشعرای ایندوره‌اند که آثار مهمی از ایشان در دست نیست.

نثر دورهٔ غزنوی (قرن پنجم)

شیوهٔ نثر ایندوره مانند سبك دورهٔ سامانی است . درآغاز قرن پنجم بر اثر آشنائی نویسندگان بازبان و ادبیات عرب وارتباط سلاطین غزنوی با دربار بغداد ، تمدن و فرهنگ اسلامی در ایران نفوذ پیدا کرد و پاره‌ای ازاصطلاحات علمی و ادبی ودینی و سیاسی عرب درزبان فارسی راه یافت ولی با مقایسه ایندوره بـا ادوار بعد ، نفوذ لغت و زبان عربی درفارسی بسیار کم وناچیز است. نویسندگان دورهٔ غزنوی تحت تـأثیر قواعد دستوری زبان عرب نبوده و قوانین دستوری زبان فارسی راکاملاً رعایت نموده اند .

عده‌ای از دانشمندان این عصر کوشیده اند بجای اصطلاحـات عربی ، اصطلاحات دری وضع کنند . چنانکه ابن‌سینا در « دانشنامهٔ علائی» و ابوریحان بیرونی در«التفهیم» بخوبی ازعهدهٔ اینکار بر آمده‌اند.

در نثر ایندوره ، مانند دورهٔ سامانی ، جمله‌ها کوتاه و بریده بریده است و کلمات مترادف بسیار کم استعمال شده و لغات فارسی نسبت بدوره‌های بعد ، برلغات عربی فزونی دارد . کتاب تاریخ بیهقی از این قاعده مستثنی است که در آن جمله های بلند وپیچیده و لغات عربی زیاد بکار رفته وآیات قرآنی و اشعار و حکایات وتمثیل، فراوان دیده میشود.

مهمترین کتب نثر ایندوره ازاینقرار است:

۱ـ دانشنامهٔ علائیـ بعداز فوت شمس‌الدولهٔ دیلمی درسال ٤١٢ هجری ، ابن‌سینا قبول وزارت نکرد و مدتی دور از کشمکش سیاسی بتألیف پرداخت تا باتهام مکاتبه باعلاءِ الدوله کاکویه حاکم اصفهان

بزندان افتاد پس‌از رهائی، مخفیانه از همدان‌خارج‌وباصفهان‌رهسپار شد . علاءالدوله‌مقدم شیخ‌را گرامی داشت واورا اعزاز واکرام کرد.

ابن‌سینا بخواهش علاءالدوله ، دانشنامه‌را بفارسی تصنیف کرد ولی بجز مباحث منطق و الهیات و طبیعیات بتحریر قسمتهای دیگر توفیق نیافت. اهمیت‌دانشنامه دراین‌است که علاوه بر نثرساده‌وروان که درنگارش آن بکار رفته ، اصطلاحات فلسفی نیز بزبان‌فارسی‌بیان شده است.

۲ ـ التفهیم‌لاوائل‌صناعة‌التنجیم. ابوریحان‌بیرونی این کتاب‌را در سال۴۲۰ هجری بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی بفارسی نوشت و بعدآنرا بعربی ترجمه کرد . نسخه‌های فارسی و عربی‌این کتاب، موجوداست . التفهیم‌نخستین‌و بهترین کتابی‌است که در حساب‌وهندسه ونجوم نوشته شده و نویسندهٔ عالیقدرآن کوشیده است ، اصطلاحات ریاضی رابفارسی‌بیان کند و پیرامون لغت عرب‌نگردد وازعهدهٔ اینکار نیزبخوبی برآمده است.

۳.تاریخ بیهقی ــ این کتاب ازنظرتاریخ دورهٔ غزنویان اهمیت شایانی دارد . زیرا ابوالفضل بیهقی (۳۸۵ـ۴۷۰) نویسندهٔ آن ، دبیر رسائل غزنویان‌بود ، وقایع آنزمان‌رابچشم‌دیده ودقیقاً یادداشت کرده است .این کتاب از حیث انشاء نیز ازکتب مهم نثر ایندوره است . بیهقی‌درنظرداشته تاریخ زنده وحساسی از روزگارخودبرای‌آیندگان بنویسدودوصفت‌ممتازمورخ که عبارت‌ازصداقت‌واطلاع‌است‌بحد اکمل دارابود ومندرجات تاریخ‌بیهقی یاازمشهودات خود اوست یا اطلاعاتی است که پس‌ازکنجکاوی و تحقیق از اشخاص مطلع بدست آورده یا منقولاتی‌است که مدرك ونام‌آنهارا ذکر کرده‌است. این کتاب‌درحدود

سی جلدبوده‌واکنون جزچندجلد ناقص همه ازبین رفته وقسمتی که باقیست‌شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود است . و بهمین جهت این کتاب بتاریخ مسعودی نیز معروف میباشد.

نثر تاریخ بیهقی یکدست نیست. نامه‌هائی که بانشای ابونصر مشکان صاحب دیوان رسائل غزنویان و استاد بیهقـی نقل شده بسیار ساده وروان وبشیوۀ سبك سامانی است. ترجمۀ نامه های خلفاوپاسخ آنها نیز روان وسلیس‌است‌ولی یادداشتهای بیهقی ، جملات طولانـی و لغات‌عربی زیاد دارد و گاهی کلام، کمی‌پیچیده است. علت این امر آنست که بیهقی‌درصدد بوده بعدآنها را بزبان ادبی ساده بنویسد که مجال پاکنویس، پیدانکرده است. اینك نمونه‌ای ازتاریخ بیهقی :

ذکر بردار کردن حسنك وزیر

« فصلی‌خواهم نبشت درابتدای این حال بردار کـردن این مرد و پس بشرح قصه خواهم شد . ازاین‌قوم که من سخن خواهم راند یك‌دوتن زنده‌اند درگوشه افتـاده وخواجه بوسهل زوزنی چندسالست تاگذشته‌شده است وبپاسخ آنکه از وی رفت گرفتار ومارا باآن کارنیست ـ هرچندمرا ازوی بدآید ـ بهیچ حال، چه‌عمر من بشصت وپنج آمده و بر اثـر وی می بباید رفت ودرتاریخی‌که میکنم سخنی نرانم که آن بتعصبی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را ، بلکه‌آن‌گویم که تا خوانندگان بامن اندر این‌موافقت‌کنندوطعنی‌نزنند...»

۴ـزین‌الاخبارـ این کتـاب در سال ۴۴۰ بوسیلۀ ابـوسعید عبدالحیّ گردیزی نوشته‌شده که‌تاریخ مختصر از ابتدای‌خلقت‌وظهور اسلام وخلفا ودورۀ سامانیان و غزنویان میباشد وضمناً شامل اطلاعات مفیدی از اعیاد ورسوم ملتها است. این کتاب‌باآنکه باندازۀکافی‌لغات تازی‌داد، رویهمرفته بنثر ساده و روان وبسبك دورۀ سامانـی نگارش یافته واز حیث مطالب واستنادات تاریخی قابل اهمیت‌است.

دانشمندان عربی نویس (قرن پنجم)

درقرن پنجم ، زبان‌علم وادب عربی بود ودانشمندان این عصر اغلب آثار خودرا بعربی نوشته‌اند که معروفترین ایشان بدینقرارند:

صاحب بن‌عباد متوفی بسال ۳۸۵ ازاهل‌طالقان بودوبراثر کاردانی و حسن تدبیر بوزارت رسید و در این منصب باقی بود تا درگذشت . صاحب ، نسبت بشعرا ونویسندگان اکرام میکرد وبادب عرب‌توجهی خاص‌داشت ودراستعمال سجع بحدی زیاده روی میکرد که مورد ایراد معاصران‌خودقرار گرفت. ازآثارمهم‌او کتاب «المحیط»درعلم‌لغت‌است.

بدیع‌الزّمان همدانی متوفی بسال ۳۹۸ هجری که کتاب «مقامات» او بنثر مسجع عربی مشهور است .

ابوعلی‌مسکویه متوفی بسال ٤۲۱ ازدانشمندان وتاریخ نویسان مشهورآل‌بویه است : کتاب « تجارب‌الامم » را در تاریخ عمومی و «تهذیب‌الاخلاق» را درحکمت عملی واخلاق، بعربی نوشته است.

ابوریحان بیرونیـ از دانشمندان بنام ایرانی است که درعلوم وفنون وتاریخ وادب عصر خود سرآمد بود. او در «بیرون» حوالی خوارزم بسال ۳۶۲ متولد شده ودرسال ٤٤۰ درغزنه فوت کرده است.

بیرونی‌ابتدا درباربارشمس‌المعالی قابوس‌وشمگیرمیزیست‌ومورد توجه واکرام‌آن پادشاه دانشمند دانش پرور بود و کتاب«آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه» رادر سال۳۹۱ بنام قابوس بزبان عربی نوشت که راجع بتاریخ ایران قدیم وجشنها وتقویم ایرانیان و ملل همجوار میباشد.

بعدازمدتی توقف در گرگان ، بخوارزم دربار آل مأمون رفت ومقام‌وعزت‌یافت وازآنجا بخدمت سلطان محمود غزنوی‌رسیدوهمراه

سلطان، در سفرهای جنگی هندوستان شرکت کرد. در این سفر زبان سانسکریت که‌زبان‌علمی هندیان‌است آموخت وازمعاشرت‌بادانشمندان آن سامان استفاده های شایان برد.

بیرونی درزبان فارسی ایجادلغت واصطلاح علمی نموده و کتاب «التفهیم» رادر حساب وهندسه ونجوم بزبان فارسی نوشته است. دیگر ازآثار معروفش «تحقیق‌ماللهند» دراخلاق وعادات هندیهاست که‌بزبان عربی‌میباشد.این کتاب رابعد ازمراجعت ازسفرهند تألیف‌نموده است.

ابوریحان بیرونی در ردیف محمدبن زکریای رازی و ابونصر فارابی وابوعلی سینا ازمفاخر جهان دانش است و علوم مختلف مانند طب، نجوم، ریاضیات، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، عقاید و ادیان را بانظر دقیق مطالعه کرده و اطلاعات عمیق و گرانبهائی بدست آورده وبالغ‌بر۱۱۳ کتاب ورساله تدوین نموده‌است که از روی آثار باقیمانده دقت‌نظرو وسعت معلومات اوبخوبی مشهود است.

ابوعلی سیناـ ازدانشمندان مشهور واز مفاخر ایرانست که در طب، نجوم، ریاضی وحکمت سرآمد واستاد بود. حسین‌بن‌عبدالله سینا درسال ۳۷۰ در قریهٔ خرمیثن از توابع بخارا بدنیا آمد و قـرآن و ادبیات وفقه وحساب مقدماتی راپیش پدر آموخت ومنطق وهندسه را از ابوعبدالله ابراهیم ناتلی تعلیم گرفت و بزودی از حیث علم بـرتر از استاد شد وبتنهائی بمطالعهٔ علوم طبیعی و طب و ریاضی پرداخت و پس‌از معالجهٔ شاه‌سامانی بدربار نوح‌بن منصور راه‌یافت و از کتابخانهٔ سامانیان دربخارا استفادهٔ شایان‌برد. درسن هیجده سالگی از آموختن همهٔ علوم فارغ‌شد وازبیست ویکسالگی بتألیف آغاز کرد ودرسر تاسر ایران مشهور گردید.

ابن‌سینا مدتی دربخارا (خدمت آل‌سامان) بود وپس از درگذشت نوح‌بن منصورقریب ده‌سال درخوارزم (دربار آل مأمون) میزیست و بتألیف اشتغال داشت. چون آوازهٔ شهرتش بغزنین رسید، سلطان محمود غزنوی از او دعوت کرد که بغزنین برود . ولی ابن‌سینا از بیم تعصب دینی وخشونت محمود ، دعوت اورا نپذیرفت و از خوارزم فرار کرد ومدتی درترکستان و خراسان سرگردان بود تـا بگرگان رسید ودر آنجا بطبابت پرداخت چندی بعد به ری رفت و مجدالدولهٔ دیلمی را که بیماری مالیخولیا داشت معالجه کرد. بعد بهمدان رهسپار شد و درهمدان دوبار بوزارت شمس‌الدوله که ازسال ۳۸۷ تا ۴۱۲ در همدان وجبال حکومت داشت، رسید.

ابن‌سینا درمدت وزارت هم ، ازتحقیق وتألیف دست نکشید ودر حدود ۲۳۸ کتاب ورساله از او باقی مانده که اغلب بزبان عربی است ومهمترین آنهاعبارتست از«شفا» درحکمت ، «قانون» درطب، «اشارات» درمنطق و «نجات» درمنطق وحکمت .

ابن‌سینا خواست کتابی نظیر نجات ، بفارسی بنویسد . در زمان علاءالدوله کاکویه حاکم دیلمی اصفهان بکمك یکی از شاگردانش « دانشنامهٔ علائی » رابفارسی نوشت و پاره‌ای از اصطلاحات فلسفی را بفارسی آورد .

اهمیت ابن‌سینادرتاریخ فلسفهٔ اسلامی بدانجهت‌است که‌فیلسوف شهیر ایران باروشن‌بینی ودقت‌نظر مخصوص بخود، توانسته است تمام مباحث فلسفه را مورد تحقیق قرار دهد و علاوه بر شرح افکار ارسطو باقوال دیگرفلاسفه یونان و اسکندریه و حکمای مشرق توجه نماید.

بابوعلی سینا اشعاری بزبان‌فارسی وعربی نسبت‌داده‌شده که‌دلیل تبحّر وی‌در دو زبان‌میباشد،مانند رباعی‌های زیر:

کفر چو منی گزاف‌وآسان نبود   محکمتر ازایمان من‌ایمان نبود
در دهر چومن یکی و آنهم کافر   پس‌در همه دهریك مسلمان‌نبود

☆☆☆

از قعر گل سیاه تا اوج زحل   کردم همه‌مشکلات گیتی‌را حل
بیرون‌جستم زقید هرمکروحیل   هر بند گشاده شد مگر بند اجل

☆☆☆

دل گرچه‌دراین بادیه‌بسیارشتافت   یك موی ندانست ولی‌موی شکافت
اندر دل من‌هزار خورشید بتافت   و آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

ابن‌سینا ازنوابغ روزگار بود که زندگانی خودرا در راه علم و تألیف و تدوین کتب صرف کرده وباآنکه بیشتر ایام زندگی خود را درسفر و درخدمت امرا و پادشاهان مختلف گذرانیده و سختی بسیار در مدت عمر خود دیده ، دقیقه‌ای ازکار علمی بر کنار نمانده و حتی ایام گرفتاری وزندانی‌خودرا بتألیف گذرانیده است ودر مدت ۵۸سال زندگی که توأم با ناراحتی بسیار و سفر و اشتغال بکارهای دیوانی بود، کتب ورسالات باارزش تصنیف کرده و خدمت شایانی بعلم و تمدن جهان نموده است.

این دانشمند درسال ۴۲۸ فوت کرده ومقبره‌اش در همدان‌است.

کلیاتی دربارهٔ سبک

وسبک های ایرانی

تعریف سبکـ سبک‌عبارتست از مشخصات یك‌اثر ادبی که آنرا از آثارمشابه ممتاز میکند. سبك، روش‌مخصوصی است که هر شاعر و نویسنده برای بیان مطالب واندیشه های خود بکار میبرد. انتخاب الفاظ وترکیب کلمات وطرز تعبیر در نمایاندن فکر،شایان اهمیت‌است ولفظ و معنی باهم پیوستگی تام دارند که فساد یکی موجب خرابی دیگری میشود. بدینمعنی اگرفکر مبهم‌باشد لفظ نیز سست و نارسا خواهدبود.از اینرو درسبك‌شناسی دواختصاص لفظی ومعنوی باید با هم موردتوجه قرارگیرد.

سبك‌شعر فارسی بچهار دوره تقسیم میشود:

۱ـ سبك خراسانیـ سبکی است که ازقرن چهارم تا قرن ششم در ادبیات‌فارسی‌رایج بوده وباینجهت سبك‌خراسانی‌نامیده میشود که گویندگان و نویسندگان ابتدا ازخراسان وماوراءالنهر برخاسته واز شیوهٔ آنهادیگران پیروی کرده‌اند. سبك‌خراسانی مانند همه‌سبکها،مقید بزمان است نه مکان، یعنی عموم نویسندگان وشعرائی که درسه قرن‌چهارم وپنجم وششم بوده‌اند سبك خراسانی داشته‌اند.چنانکه سبك قطران که اهل آذربایجان بودوشیوهٔ غضائری که‌در ری‌میزیسته با رودکی وفردوسی که درخراسان بوده‌اندشباهت کامل دارد.

۲ـ سبك عراقیـ دراواسط قرن ششم در ایران پیداشد وتاقرن نهم ادامه پیداکرد. موجدین این سبك، بعضی ازشعرای خراسان مانندانوری وسیدحسن غزنوی بودند وشعرای عراق و آذربایجان مانند نظامی گنجوی وخاقانی آنرا متداول کردند. در این سبك استعاره و کنایه و دیگر صنایع لفظی‌برای زیبائی‌سخن بکاررفته و درطرز تفکر وچگونگی بیان مقصود، واستعمال لغات‌عربی نسبت بسبك خراسانی تغییراتی حاصل شده است.

سبك عراقی تا آخر قرن ششم، آمیخته باسبك خراسانی بود و از قرن هفتم ببعد، سبك مستقل و جداگانه‌ای گردید. مؤسس اصلاح سبك عراقی،شیخ‌سعدی است که درغزل ودیگر اقسام شعر اصلاحات اساسی کرد و شعرائی که‌سبك خالص عراقی‌دارند همه‌پیرو سعدی بوده‌اند.

۳- **سبک هندی** از قرن نهم آغاز شد و هنوز در ایران و هندوستان و افغانستان پیروان زیاد دارد. در این سبک غزل سرائی از رونق افتاد و مضامین دقیق و تخیلات شاعرانه با الفاظ ساده و بازاری بیان گردید و آوردن کنایه واستعارهٔ پیچیده و گفتن لغز و معما و ساختن ماده تاریخ معمول ومتداول شد.

صائب تبریزی وکلیم کاشانی و وحید قزوینی این سبک را رواج دادند وشعرائی که درقرنهای نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم بزبان فارسی شعر سروده‌اند همه پیرو سبک هندی بوده‌اند.

۴- **دورهٔ بازگشت ادبی** یا شیوهٔ بازگشت بسبک عراقی وخراسانی. این نهضت ادبی در اواخر قرن دوازدهم دراصفهان و شیراز آغاز شد وجمعی ازشعرا مانند مشتاق، هاتف ولطفعلی آذر بیگدلی که دراصفهان انجمن ادبی داشتند تصمیم گرفتند سبک هندی را کنار گذارند و غزل را از مضمون‌های باریك و الفاظ سست، پاك کنند و از سبك عراقی تبعیت نمایند. بعد از آنها، شعرای دورهٔ قاجاریه مانند سروش اصفهانی، محمودخان صبا بساختن قصیده بشیوهٔ شعرای خراسان، پرداختند و سبك خراسانی را زنده کردند وگویندگان دیگرمانند شوریدهٔ شیرازی، ادیب نیشابوری و ادیب پیشاوری پیرو سبك خراسانی بودند.

اختصاصات سبك خراسانی

سبك خراسانی که قریب سه قرن از سدهٔ چهارم تا سدهٔ ششم در ایران رواج داشته، ازنظر لفظ و معنی اختصاصاتی دارد که مهمترین آنها یادآوری میشود:

۱ - آوردن لغات فارسی بجای لغات عربی- نفوذ زبان عربی در شعر دورهٔ سامانی و غزنوی بسیار کم بود و گویندگان مقصود خودرا بفارسی ادا کرده‌اند مگر در مواردی که ناگزیر از استعمال لغات عربی بوده‌اند. این موارد عبارت بود از پاره‌ای اصطلاحات دینی و سیاسی و علمی که لغت فارسی نداشت و یااینکه لغت عربی آن ازفارسی فصیح‌تر بود.

اگر بعضی لغات متروك فارسی را که در اشعار ایندوره بکار رفته کنار بگذاریم، درك زیبائی‌ها وفهم معانی اشعار آن دوره ، بسیار آسان است.

۲ ـ تکرار ـ درسبك خراسانی چه درنظم وچه در نثر تکرار کلمات و افعال عیب نیست چنانکه رودکی گوید :

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و در ومرجان بود
ستارهٔ سحری بود و قطرهٔ باران بود
یکی نماند کنون زان‌همه بسود وبریخت
چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود منت بگویم قضای یزدان بود

۳ ـ استعمال حروف اضافه « بر ، در ، اندر » برای تأکید و همچنین آوردن باء تأکید بر سر مصادر فارسی و صیغه های ماضی .

رودکی فرماید :

مادر می را بکرد باید قربان بچهٔ او را گرفت و کرد بزندان
جز که نباشدحلال‌دوربکردن بچهٔ کوچك ز شیرمادر و پستان

این شیوه‌تاقرن هفتم بین گویندگان معمول‌بود وسعدی آخرین آنهاست که بر، در ، اندر را جهت تأکید استعمال کرده‌است:

بدریا در ، منافع بیشمار است اگر خواهی سلامت درکناراست

درجای‌دیگر فرماید:

بس نامورکه زیر زمین دفن کرده‌اند
کزهستیش بروی‌زمین‌بر، نشان‌نماند

۴ـ مصادر فارسی «شدن ، کردن ، نمودن ، گشتن، گردیدن، گرفتن، ساختن وغیره» درنظم ونثر، بمعنای اصلی خود استعمال‌شده وبعدها بتدریج معانی آنها تغییر یافته ، بصورت افعال‌معین‌درآمده‌اند.

۵ـ در شعر، اوزان سنگین معمول بـود وبعضی از وزنها سکته داشت که برای درست کردن وزن شعر، ناچار باید حرفی را مشدّد کرد ویا کشیده وممدود خواندچنانکه رودکی گوید:

جوانی گذشت وچیره‌زبانی　　　طبعم گرفت نیز گرانی

این‌شیوه بتدریج ازدورهٔ غزنویان بسبب تکامل شعر رو بنقصان گذاشت ودر دورهٔ سلجوقی بکلی‌ازبین رفت.

۶ـ مقیدنبودن بصنایع لفظی ـ درسبك‌خـراسانی‌سخن ساده و روان وبی‌پیرایه است وشاعر جهت‌فضل فروشی‌ازصنایع لفظی استفاده نمیکند و سخن را مبهم و پیچیده نمیسازد بلکـه منظور خـود را با ساده ترین الفاظ بیان میکند. ازاین‌رو فهم اشعار رودکی و فرخی چندان دشوار نیست. درسبك خراسانی ازصنایع‌لفظی فقط تشبیه‌صریح معمول بود وتشبیهات‌خیالی ومقید واستعاره وکنایه بسیار نادر است. چنانکه‌دقیقی گوید:

دریغا میر بو نصرا دریغا　　　که‌بس‌شادی ندیدی‌ازجوانی
ولیکن‌رادمردان‌جهاندار　　　چو گل‌باشند کوته زندگانی

ازدورهٔ غزنویان‌بتدریج‌صنایع‌بدیعی‌درشعر‌رواج یافت ودر دورهٔ سلجوقی،شعرائی‌پیداشدند که دراستعمال‌صنایع لفظی‌افراط نموده‌اند.

۷ـ گویندگان بسبك خراسانی به قصیده ومدح بیشتر توجه دارند، مدحی که از مغز پخته تراوش کرده و بدون اغراق و مبالغه بیان شده است . درنتیجه قصاید این دوره از حیث لفظ ومعنی، روان

ومحکم میباشد . شعرا امور حسی را مورد توجه قرار داده وبتخیل وخیالبافی نپرداخته‌اند ومظاهر طبیعت راآنچنانکه هست باهرگونه زشتی وزیبائی وصف کرده‌و کوچکترین‌دخل وتصرفی‌درآن‌ننموده‌اند.

شاعر ایندوره حقیقتگواست ومقصودخودراباآزادی، بیان‌میکند و احساسات درونی خویش را بی‌پروا ظاهر میسازد، از اینرو میتوان ازروی اشعارگویندگان ،باخلاق عمومی وروحیهٔ مردم‌آنعصرپی‌برد.

۸ ــ براثرتوجه سلاطین ورجال وتشویق ازشعر وشاعری،اغلب گویندگان دورهٔ سامانی وغزنوی زندگی آسوده وخوشی‌داشتند ودر معاشرت باامرا و وزراء وشرکت درخوشگذرانیهای ایشان، ازانواع کامیابی‌ها برخوردار بودند. این عیش وعشرت وکامرانی در اشعــار گویندگان این‌عصر بخوبی نمایان‌است‌ویأس‌وبدبینی‌وانزواونامرادی درسخن وفکرآنها راه ندارد. بطورکلی ، در انواع مختلف نظم از : مثنوی وقصیده وغزل ومسمط وترجیع بند که در سبك خراسانی‌طبع آزمائی شده مضامین‌تازه‌وعالیترین‌وصف‌و بهترین‌غزل‌وتغزل‌ومهمترین حماسه‌های ملی بوجودآمده‌است وروی همین اصل‌بودکه ابوالمؤید بلخی ومسعودی مروزی بساختن شاهنامه پرداختند و بامر ابومنصور محمدبن‌عبدالرزاق طوسی شاهنامه‌ای به نثرتدوین یافت ودقیقی‌بنظم شاهنامه‌آغاز کرد وفردوسی شاهنامه، شاهکار جاویدان خود را بوجود آورد که محرك همهٔ‌آنها ایراندوستی وغرورملی‌بوده که‌درقرون‌آینده متأسفانه این‌روح، بتدریج ضعیف شده‌است.

بخش سوم

دورهٔ سلجوقی تا فتنهٔ مغول

(از ۴۳۲ تا ۶۲۸)

اوضاع سیاسی سلاجقه‌طایفه‌ای از ترکمانان غُز بودند که در روزگار قدرت سامانیان، در شمال ماوراءالنهر بین دشتهای دریاچهٔ آرال و دریای خزر و دره‌های جیحون سکونت داشتند و بسبب مجاورت با ممالك اسلامی، دین اسلام را پذیرفته ودر جنگهای بین‌سامانیان واقوام وحشی ترك، بطرفداری از سامانیان شرکت میکردند ونظر ایشان را نسبت بعلاقمندی بدین‌اسلام، بخود جلب مینمودند وبهمین جهت کسی‌مانع مهاجرت سلاجقه بایران‌وسایر نقاط اسلامی نمیشد.

جد سلاجقه سلجوق نام داشت. او در اواخر دوران سامانیان، بماوراءالنهر مهاجرت نمود ودرحوالی سیحون اقامت گزید. در دورهٔ غزنویان، سلاجقه قدرت‌ونفوذ بیشتری‌یافتند ودرسال ۴۲۰ درماوراءالنهر مزاحمت‌هائی ایجاد کردند وراه عبور ومرور بین‌ایران وترکستان را قطع‌نمودند. سلطان محمودبقلع‌وقمع‌ایشان پرداخت‌ولی‌ازجنگهائیکه باایشان کرد نتیجه‌ای نگرفت وناچار عده‌ای را بخراسان آورد ودر برانداختن دولت سامانی از وجودآنها استفاده کرد.

هنگام سلطنت مسعود، قبیله‌ای تحت ریاست طغرل، درخراسان بنای قتل وغارت را گذاشتند و بسبب عدم توجه مسعود و بی کفایتی حکام وفرمانروایان غزنوی ، سلاجقه در ٤٢٩ اکثرشهرهای‌خراسان و ماوراءالنهر را از اختیار غـزنویان بدر آوردند و بـا القائم باالله (٤٢٠ـ٤٦٠) خلیفهٔ عباسی، روابط حسنه برقرار کردند. طغرل درسال ٤٣٢ سلطان‌مسعود راشکست‌داد وبیشترقلمروغزنویان رابتصرف‌آورد.

درسال ٤٣٤ طغرل، آل‌زیار رامنقرض کرد وبسال ٤٤٧حکومت آل‌بویه را برانداخت و سلسله‌ای تأسیس کرد که تسلطش از سیحون تاشام واز بحرخزر تاخلیج فارس‌امتداد داشت وحکومتی‌بدان وسعت بعداز ساسانیان درایران تشکیل نشده‌بود. بعد ازطغرل (٤٥٥هجری) در دوران‌سلطنت آلب‌ارسلان وملکشاه‌قدرت سلاجقه‌بسط بیشتری‌یافت.

ازسال ٤٨٥ پس‌ازمرگ ملکشاه تجزیهٔ دولت‌سلجوقی آغازشد. حسن‌صباح وپیروان اودر ایران قدرت ونفوذفراوان یافتند و فدائیان اسمعیلی در کشتن مخالفین گستاختر شدنـد و بهـر شهری داعیان فرستادند وقلعه‌های بسیار در نواحی مختلف ایران بدست‌آوردند واز سلاطین‌وامرا وعلماء هر کس که باایشان اندك‌مخالفتی داشت‌بی‌پروا کشتند . بعد از فوت سلطان سنجر (٥٥٢) اختلاف بین شاهزادگان سلجوقی شدیدتر گردید ودرنتیجه اقتدار سلاجقه ازبین رفت‌وحکومت آنهابصورت ملوك‌الطوایفی درآمد.

قاورد برادر آلب‌ارسلان **سلاجقه کرمان** را(٤٤٢ـ٥٨٢)تأسیس کرد. اولاد سلطان‌محمد که مرکزشان‌ری و گاهی‌همدان بود **سلاجقهٔ عراق** را (٥١١-٥٩١) تشکیل دادند، آخرین آنها طغرل سوم بدست تکش خوارزمشاه کشته شد واین سلسله منقرض گردید. **سلاجقهٔ‌روم**

(۴۷۱–۷۰۰) درآسیای صغیر بوجود آمدند. **سلاجقهٔ سوریه** (۴۸۷-۵۱۱) چندسالی در سوریه حکومت کردند .

مقارن این‌احوال حکومتهائی در اطراف و نواحی‌ایران‌بودند مانند **غزنویان** (۴۳۲–۵۸۳) که‌برقسمتی ازافغانستان‌سلطنت‌میکردند.

ملوك‌ماوراءالنهر یا آل افـراسیاب (۳۸۰ – ۶۰۷) معروف بسلسلهٔ خانیه که پایتخت آنها سمرقند بود و بـدست سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گردیدند .

غوریان (۵۴۴-۶۰۲)غور ناحیهٔ کوهستانی‌وسیعی مابین‌هرات وغزنه بود که‌قسمت غربی‌مجاور هرات را غرجستان‌وجبال‌میخواندند وامرای ایشان بملوك‌جبال یا غوریان‌معروف بودند.

خوارزمشاهیان (۴۹۰–۶۲۸) از طرف سلجوقیان در خوارزم حکومت میکردند و بوسیلهٔ مغول‌منقرض شدند.

اتابکان آذربایجان (۵۵۲-۶۲۲) از طرف سلاجقه درآذربایجان حکومت میکردند .

اتابکان‌فارس (۵۴۳-۶۴۴) که فـارس را مقر حکمرانی خود کرده باتدبیرو سیاست، فارس‌را ازهجوم‌مغول حفظ‌نمودند.

قرن پنجم‌وششم دورهٔ انقلاب و وحشت و عهد تسلط ترکان در ایرانست و باید این‌عصررا مقدمهٔ حملات وترکتازی قبایل‌زردپوست درقرن‌هفتم‌شمرد زیرادربسیاری ازنواحی که امرای‌ایرانی‌فرمانروائی داشتندبتدریج‌بدست‌امرای‌ترك منقرض‌شدند. مانندجانشینان‌علاءالدوله کاکویه حاکم دیلمی اصفهان - امرای طبرستان - ملوك غور – ملوك شبانکاره – امرای‌آذربایجان .

حکومتهای کوچك درقرن ششم بترقی ادبیات فارسی خدمات

شایسته‌ای کرده در دربارخودشعرا ونویسندگان‌بزرگ‌تربیت‌نموده‌اند و بتشویق ایشان در عراق و آذربایجان و نواحی مختلف ایران گویندگانی بظهور رسیدند که زبان فـارسی را رواج و رونق‌دادند.

اوضاع اجتماعی

براثر جورو ستم شاهان و امرای سلجوقی و تسلط ترکان‌براین سرزمین‌وقتل‌وغارت‌وآزار مردم از جانب غلامان ترك ، تغییرات و تحولات بزرگی در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایرانیان ظاهرشد. چون هیچکس بمال وجان‌خود اعتماد واطمینان نداشت ، ناچار دست ازکار و کوشش کشید وبعزلت‌و گوشه‌نشینی خو گرفت .

در ایندوره‌بسیاری ازآداب و رسوم پیشین دگرگون‌شدوافتخار بتاریخ درخشان وامتیاز نژاد ایرانی متروك گردید.

بعضی‌ازگویندگان،پهلوانان داستانی وبزرگان تاریخ‌ایرانی‌را تحقیر نموده و داستانهای کهن راکه بمنزلهٔ سند افتخار قوم ایرانی است سراسر دروغ و افسانه شمرده‌اند.

احترام و اعتقادی که مردم ایران بخاندان سامانی داشتند و آنها را بسبب شرف و برتری نژادی تکریم میکردنـد ، در اینعصر وجود نداشت زیرا مردم ایران مجبور باطاعت از حکومت کسانی بودند که چندی پیش‌از غلامی بامارت رسیده و یاغلام‌زادگانی بودند که‌پدرانشان‌زرخرید ودارای سابقهٔ زشت وازاخلاق وعفت‌دوربوده‌اند. طبعاً اطاعت از چنین فرمانروایان بدسابقه‌و غارتگر ، از روی‌رضا و رغبت‌نبودوخراج‌ومالیاتی که‌برای‌تأمین خوشگذرانی‌ومخارج‌بیحساب ایشان جمع‌آوری میگردید بزور وفشار پرداخت میشد و اگر کسی میتوانست، حتماً خودرا از تحمل بارگران‌خلاص میکرد. لیکن‌امرا

و وزراء حتی غلامان ترك چنان برجان‌و مال مردم مسلط بودند که رهائی از چنگ ایشان جزمرگ نبود.

تا ولایت‌بدست ترکانست   مردآزاده بی زر ونانست

اثر بارزخرابی‌اوضاع اجتماعی ، در شعر وادب‌قرن‌ششم‌بخوبی نمایان است و کمتر شاعریست که نسبت بوضع زندگی خود اظهار خوشبینی‌نماید واز روزگار و مردم‌آن شکوه وشکایت نکندوازمنسوخ شدن مروت ومعدوم گشتن وفا و وجود یأس وبدبینی در اجتماع‌سخن نگوید. انوری فرماید :

کهتر ومهتر و شریف و وضیع   همه سرگشته‌اند و رنجورند
دوستان گر بـدوستان نرسند   انـدرین روزگـار معذورند

علوم و ادبیات‌در دورهٔ سلجوقیان

دورهٔ سلجوقیان از جهت تعداد گویندگان و نویسندگان ازدرخشانترین ادوار ادبی ایران است. سلاجقه زبان فارسی را زبان رسمی و درباری کردند. وزرای‌ایشان مخصوصاً عمیدالملك کندری وخواجه‌ـ نظام‌الملك،فضل‌دوست وادب‌پرور بودند و خدمات شایانی بترقی علوم وادبیات کرده‌اند. **نظام‌الملك** که‌ازسال ٤٥٥تا٤٨٥ هجری وزارت آلب‌ارسلان وملکشاه‌را داشت، ازنوازش دانشمندان دقیقه‌ای‌فروگذار نکرد وبشعرا وعلماء صله‌های وافر داد.

ازجمله‌کارهای بزرگ خواجه که نام او را در تاریخ وعالم علم جاودان نموده‌ساختن مدارس مهمی بنام «نظامیه» است که در شهرهای بغداد ، نیشابور ، اصفهان ، هرات ، بلخ ، مرو ، بصره وموصل‌بهمت والای‌او تأسیس گردید و ازطرف خواجه دانشمندان مشهورآنزمان ، بتدریس درآن‌مدارس تعیین شدند.

در ایندوره، مدارس نظم و ترتیبی پیدا کرد، در هر مدرسه کتابخانه‌ای تأسیس‌شد و مدرسین وخطبای معروف، بتعلیم وتدریس گماشته شدند. ادارهٔ هر مدرسه بعهدهٔ یکنفر متولی و چند نفر ناظر واگذارشد و مقرر گردید که حاصل املاك و موقوفه‌هارا جمع آوری نمایندوحقوق مدرسین وطالبان‌علم‌را مرتب بپردازند.

علومی که در قرن پنجم و ششم در مدارس تدریس‌میشد، عبارت بود از : فقه، اصول، حدیث، علم کلام، تفسیر و ادبیات عرب. ولی تعلیم فلسفه بآزادی وتحقیق قرن‌چهارم متروك بود. بعضی ازفقها، آموختن‌فلسفه‌را حرام میدانستند، فلاسفه‌را تکفیر میکردندوعلمای بزرگ این‌عصر ازقبیل عین‌القضاة همدانی‌مقتول بسال ۵۲۵ وشیخ ـ شهاب الدین سهروردی مقتول در سال ۵۸۷، بـاتهام بیدینی و بجرم آزادی فکر، کشته شدند. درقرن‌ششم براثر حملهٔ شدید فقهاو علمای دین‌حتی نویسندگان‌و گویندگان، فلاسفه‌را سرزنش‌وتحقیر نموده‌اند. بطوری که خاقانی شروانی، فلسفه را علم تعطیل و فیلسوف را کافر و گمراه میخواند و گوید:

چشم بر پردهٔ امـل منهید ... جرم بر کـردهٔ ازل منهید
ای امامان و عـالمان اجل ... خال جهل از بر اجل منهید
علم تعطیل مشنوید از غیر ... سرّ تـوحید را خلل منهید
فلسفه در سخن میامیزیـد ... وانگی نام آن جـدل منهید
نقدهر فلسفی کم‌ازفلسی‌است ... فلس در کیسهٔ عمل منهید
مشتی اطفال نو تعلم را ... لـوح ادبار در بغل منهید

سلاجقه درآغازکار خودبسبب اعتقادمردم‌ایران‌بکرامات‌صوفیه

تحت‌تأثیر معتقدات عامه قرار گرفته بودند تاجائی که‌سلاطین‌سلجوقی نسبت بمشایخ صوفیه ارادت و خلوص قلبی داشته در ایــن راه مبالغه میکردند و از روی ایمان بزیارت و دست بوسی مشایخ میرفتند ودر خدمت ایشان بادب می‌ایستادند.

خواجه نظام‌الملك نسبت‌بصوفیه عقیده وعلاقۀ فراوان داشت و در شهرها مردم را بایجاد خانقاهها تشویق میکرد و صــوفیه را بمال وخیرات فراوان می‌نواخت وبقول امیر معزی «نظام الملك از ائمه و متصوفه بهیچکس نمی‌پرداخت.»

حاصل سخن آنکه دراین‌دوره علوم عقلی مانند فلسفه و ریاضی وعلوم طبیعی، بانحطاط میل‌نمود وغرض اصلی وهدف اساسی‌ازتحصیل علم، آموختن‌مطالب‌دینی گردید ودرغالب‌اشعار و کتبی که ازقرن ششم باقیمانده ، نفوذ علوم دینی نمایان است و لغات غیر مأنوس عربی واصطلاحات دینی،جهت فضل فروشی وخودنمائی، بیش‌ازپیش درزبان فارسی‌بکار رفته وافکار عرفانی درنظم ونثررسوخ یافته است.

اوضاع دینی

قــرن پنجم و ششم دورۀ تعصب و خرافات و دشمنی اهل علم بــا یکدیگر ونزاع بین ادیان مختلف‌اسلامی است.چون سلاجقه‌سیاست مذهبی داشتند وغالب‌سلاطین و وزراء سلجوقی درمذهب سنت متعصب بودند،نسبت بپیروان مذاهب دیگر سختگیری میکردند . انقلابات اسمعیلیه در داخــل ایران و جنگهای صلیبی که دربسیاری ازممالك اسلامی سبب‌زحمت مسلمانان بود ، سختگیری نسبت بمذاهب را بیشتر کرد بحدی که فرقه های مختلف ازسنی وشیعه بجان یکدیگر افتادند وبزرگان هردسته برای مذهب خودمدارسی باز کردند ومجالس تدریس ترتیب دادند وپیروان

هریك ازمذاهب خراب کردن مدارس مدعیان خودرا ثواب شمردند. عمیدالملك وقتی‌وزیر شد امر بلعن شیعه داد وخواجه نظام الملك که شافعی بود،شرط ورودبمدارس نظامیه را مبتنی‌برداشتن مذهبی شافعی کرد.علت این امرآن بود که سلاطین سلجوقی حنفی بودند ومذهب حنفی آئین رسمی محسوب‌میشد وخــواجه نظام‌الملك که شافعی بود . بشافعی‌ها امتیاز قائل گردید وبتدریج دربین اهل سنت و جماعت هم اختلافاتی بروز کرد. (۱)

---

(۱) **ائمهٔ چهارگانه**ـاز آغاز قرن دوم بین‌اهل سنت و جماعت ، دربارهٔ امورشرعی ودینی وفقه وحدیث اختلاف نظر حاصل شد وتا آخر قرن‌سوم موجب ایجاد مشاجرات و مباحثات طولانی گردید این‌امر بظهور فقهای‌بزرگ وصاحب نظر کمك کرد که بچهارتن ازایشان که دارای روش وطریقهٔ ممتاز بوده و اهمیت و پیروان زیادی داشته و دارند و بائمه اربعه معروفند باجمال اشاره میشود:

ابوحنیفه نعمان بن ثابت ـ ابوحنیفه درکوفه بسال ۸۰ هجری ولادت یافت و در بغداد بسال ۱۵۰ درگذشت وی‌مردی دقیق و با هوش بود ودربارهٔ قرآن و سنت پیغمبر برأی و قیاس عقیده داشت و از مجموع احادیث بیش‌از هفده حدیث‌را قبول نمیکرد. طریقهٔ او بسرعت در ایران و عراق انتشار یافت و کتاب «فقه‌الاکبر» او مرجع اهل سنت بخصوص حنفی ها گردید.

مالك بن انس ـ مالك در مدینه بسال ۹۷ هجری متولد شد و بسال ۱۷۹ وفات یافت.او بر عکس ابوحنیفه باحادیث رغبت وافر داشت و درمشکلات‌شرعی حتی‌بخبر واحداستناد میکردواحتماع واتفاق‌اهل مدینه‌را مانند حدیث وسنت معتبر میدانست و با توجه بآیات و احادیث و سنتهای پیغمبر وصحابه واجماع امت‌احکام خودرا صادر مینمود.مهمترین اثر مالك «الموطاء» است وپیروان اوبمالکی یااهل حدیث موسومند.

محمد بن ادریس الشافعی ـ اودرسال ۱۵۰ هجری درمکه‌بدنیا آمد وبسال ۲۰٤ دربغداد درگذشت.شافعی شاگرد مالك بود وبعد ازفوت استاد،فقه حنفی‌را نیز آموخت و بدینترتیب علم‌اهل حدیث واهل رأی هردو دراو جمع‌شد وباتصرف‌درآراء حنفی‌ومالکی روش‌جدیدی آورد.طریقه‌اودر

بقیه پاورقی در صفحه بعد

شاهان سلجوقی خلفاء بغداد راجانشینان حقیقی پیغمبر اسلام میدانستند و در تقویت ایشان مبالغه میکردند و بهمین سبب با شیعه واسمعیلیه که مخالفین خلفاء بودند دشمنی وخصومت مینمودند . این احترام واعتقاد بخلیفه موجب تقویت حکومت بغداد و تمدید قدرت آل‌عباس برای‌مدت مدید دیگری شد وزجر وشکنجه شیعه‌وسختگیری بر اسمعیلیه امری رایج و متداول گردید . بازار تهمت وافترا رواج و رونق گرفت، اهل سنت ایراداتی برشیعه وارد دانستند وشیعیان هم بیکار ننشسته پنهان وآشکارا بر ردّ سنت‌وجماعت گفتند و نوشتند .

اسمعیلیه بعد از حسن صباح ، در ایران قویتر شدند و زحمات زیادی بر آل سلجوق و خلفاء بغداد ایجاد کردند . بطوریکه دوران سلطنت بر کیارق ومحمد ، پسران ملکشاه سلجوقی بجنگ و ستیز با اسمعیلیه گذشت و علماء و فقهای بزرگ چون امام محمد غزالی کتابهائی بردّآنها نوشتند وقتل وآزار ایشان‌را واجب دانستند.

اختلاف بین‌مذاهب وسختگیریهای‌امرای سلجوقی ونفوذورواج سیاست مذهبی، آزادی‌فکر وعلاقه‌بملیت‌را ازبین‌بردوموجبات‌غلبهٔ‌زبان عربی رابرفارسی بیشتر کرد.علامه جارالله زمخشری درمقدمهٔ کتاب نحوی که‌نوشته‌تصریح‌میکند که‌من‌این کتاب‌را علی‌رغم‌شعوبیه‌و کسانی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

عراق‌وایران‌ومصرانتشار یافت‌ومذهب‌اودرایران‌همشأن‌روش‌ابوحنیفه گردید.

احمدبن محمدبن حنبلـ امام حنبل بسال ۱٤٦ دربغداد ولادت یافت وبسال ۲٤۱ درگذشت توجه‌اوبیشتربجمع حدیث‌بود وبرای‌این‌منظور ببصره‌و کوفه ومکه‌ومدینه وشام ویمن مسافرت کرد.فقه‌اومبنی برحدیث است هرحکمی که ازصحابه نقل‌شده قبول‌داشت ورأی وقیاس را درمقابل قرآن وحدیث وسنت ضعیف میشمرد ودر کتاب «مسند» پنجاه هزار حدیث روایت کرده وهمه‌را صحیح دانسته است.

که‌باعرب‌مخالفت‌میکنند وبه‌برتری نژادخود میبالند، انتشار میدهم.

دراین‌دوره دانستن زبان عربی ، فضیلت شمرده شد وبی اعتنائی نسبت بزبان فارسی آغاز گردید.روح ایمان وعلاقه به‌غرورملی بتدریج ضعیف‌شد ودرعوض تصوف‌بسط کامل‌یافت وکارمتصوفه بالا گرفت.

تصوف

صوفیه جماعتی هستند که بصفای باطن اهمیت قائلند وبظاهر اعتنائی ندارند ومعتقدند که اگر دل‌را از آلودگیها پاك سازیم وبزیور فضائل بیارائیم انوار حقیقت در آن متجلّی میشود.این طایفه ازاوایل قرن سوم در ایران شهرت داشتند و بمناسبت پشمینه پوشی بصوفی معروف بودند.

درمنشأ تصوف عقاید گوناگونی اظهار شده است:

۱ ــ دسته‌ای‌میگویند پس‌از آنکه ایرانیان درجنگهای قادسیه وجلولا وحلوان ونهاوند مغلوب اعراب‌شدند واستقلال خودرا ازدست دادند ناچارقبول دین اسلام کردند و انفعالات روحی خود را بشکل کشمکش افکار درآوردند و تصوف عکس‌العملی است که فکر آریائی ایرانی درمقابل اسلام عربی بوجود آورده است.باید دانست که‌مقصود ازعکس‌العمل دراین‌مورد این‌نیست که مردم‌ایران‌از روی‌عمد واختیار وبانقشهٔ معین و برای انتقامجوئی تصوف را اختیار کرده‌اند بلکه افکار واحساسات ایشان خود بخود و اضطراراً بجانب تصوف متمایل شده‌است .

۲ ــ عده‌ای تصورمیکنند که تصوف از عقاید هندی و بودائی و برهمائی گرفته شده‌است‌زیرا متصوفه زندگی‌را حقیرمیشمارند وترك علاقه میکنند و هندیان نیز سعادت‌را در بریدن ازعالم مادی و رسیدن

بجهان جاودانی «نیروانا» میدانند .

۳ ـ برخی میگویند تصوف زادهٔ مسیحیت است و رهبانان لباس پشمی میپوشند و در صومعه‌ها بریاضت و مجاهدهٔ نفس میپردازند و صوفیه نیز بخانقاهها میروند و جمعی هم ترك لذائذ میکنند.

۴ ـ جماعتی بر آنند که تصوف اسلامی ، ناشی ازافکار فلسفی یونان مخصوصاً ازافلاطونیان جدید است و میگویند بین فلسفهٔ اشراق وتصوف ، شباهتهای بسیاری وجود دارد و عقاید نو افلاطونی ازقبیل «وحدت وجود ، جدا شدن عالم هستی از مبداء اول ، گرفتاری روح انسان در زندان تن وآلودگی بآلایشهای ماده ، میل بباز گشت بوطن اصلی ، عشق و مشاهده و تفکر و ریاضت و وجد و بیخودی و بیخبری از خود و فنای کامل تـأثیر بسیار عمیقی در تصوف نظری اسلام نموده ودر ادبیات ایران وعرب موجب ظهور اشعار نغزولطیف شده‌است.

۵ ـ جماعتی معتقدند که تصوف منشعب ازدین اسلام است ودر آغاز اسلام زهد و عبادت و گوشه نشینی و ترك علاقه‌های دنیوی در میان اصحاب پیغمبر معمول بود و بعضی از مسلمین درعبادت ، بقصد تزکیهٔ نفس افراط میکردند وجهادبانفس را بالاترین جهادهامیدانستند.

خود صوفیه میگویند تصوف عبارتست از حقیقت و باطن قرآن و احادیث پیغمبر ونتیجهٔ کشف و شهود که ازراه تزکیهٔ نفس وپاك کردن دل ازآلودگیها بدان میتوان رسید.

علت ظهور تصوف در ایران ، آنست که در دوران خلافت امویان در اوضاع اجتماعی واقتصادی ایران ، تغییراتی بروز کرد و ایرانیان که خود را برتر از اعراب میدانستند، در عداد بندگان واسرای عرب درآمدند و از هستی ساقط شدند. ازطرف دیگر، کشتارها وجور و ستم

امرا و جنگهای داخلی بین مسلمین‌و اختلاف مذاهب‌اسلامی، عده‌ای از ایرانیان‌را بگوشه‌نشینی وادار کرد که درعین پای‌بند بودن باصول دین‌اسلام ، خودرا از شر و شور تعصبات دینی خلاص کنند یا بعبارت دیگر اگر دنیائی ندارند با زهد و عبادت بـرای خـود رستگاری و نجات‌آخرت تحصیل نمایند . در این‌دوره اختلاف زیادی بین یکنفر صوفی و یکنفر مسلمان متعبّد نبود و نظر صوفی در انزوا و عبادت ، فهم‌حقایق اسلام و نزدیکی با خدا بود. ولی در ادوار بعد عقایدی در بین‌آنها بروز کرد که بسبب‌آن مورد مزاحمت سلاطین و علماء دین واقع شدند .

صوفیه در ایران، از قرن چهارم ببعد دارای اصول و سازمانی شدند و بتصوف جنبهٔ‌نظری دادند وآنرا بشکل حزب و فرقهٔ خاصی درآوردند ومرکزی بنام خانقاه ایجاد کردند ولباس پشمی بنام خرقه پوشیدند و برای رسیدن‌بمرادخود، بطریقت‌وسیرو سلوك‌قدم گذاشتند.

تصوف‌پس‌ازآنکه بشکل حزب‌وفرقهٔ خاصی درآمد وهرحزبی تحت راهنمائی و ارشادشیخ ویامرشدی اداره گردید ، شیخ یا مرشد وپیرکاملاً برمریدان خودمسلط بود واعمال‌آنهارا تحت‌مراقبت‌داشت ومخصوصاً بمرید توصیه‌میشد که اسرار حق رابآید از نامحرم‌پوشیده دارد وهرکه باسرار الهی‌آشنا گردد باید مهر خاموشی بر دهان زند ولب‌از افشاءآن بربندد .

فرقه‌های مختلف صوفیه در سیرو سلوك طبق فهم‌و سلیقهٔ خود راههای گوناگون انتخاب کردند وهرفرقه راهی را نزدیکترین‌طرق برای وصول بمقصد میدانست‌ودرآن سالك بود. چنانکه امروز هم با اشتراك‌منظور صوفیه همین فرقه‌ها دیده میشود واصولاً درکلیه مسائل نظری وفکری این‌حکم صدق‌میکند.

خلاصهٔ عقاید صوفیه ـ صـوفیه همهٔ موجودات را جلوهٔ ذات خداوند ومظهرتجلی نور احدیت میدانند ومعتقدند:

یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

چون همه‌چیز راپرتوی ازذات باریتعالی میدانند ازینرو، بهمه مهرمیورزند:

بجهان خرم ازآنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عـالم از اوست

معتقدند که در جهان یك حقیقت است ولی بصورتهای مختلف درآمده چون عقل مردم ازدرك حقیقت قاصر است وجهل خود را نیز نمیتواند اقرار کند درنتیجه ، باتعصب که ناشی از خودخواهی است، ستیزه‌جوئی میکند وبعده‌ای نسبت کفر والحاد میدهد.

جنگ هفتاد ودوملت‌همه‌راعذربنه

چون‌ندیدند حقیقت ره‌افسانه‌زدند

ریا وخودپرستی در نظر صوفیه مانع وصول‌بحقیقت است باید جامهٔ خود پرستی را درید وخود را شناخت و بمعایب و نقایص خود پی‌برد تابتوان بسر منزل کشف وشهود که خدا شناسی است رسید ...

مردان خدا میل به‌پستی نکنند خودخواهی‌وخویشتن‌پرستی‌نکنند

آنجا که‌مجردان حق می‌نوشند خمخانه تهی کنند و مستی نکنند

تأثیر تصوف در ادبیاتـ تصوف درتمام شئون‌ادبی‌تأثیر کرده است زیرا تصوف با فکر ودل‌کار دارد و ادبیات هم از هیجان قلب و احساسات سرچشمه میگیرد. شعرائی که صوفی بوده‌اند لطافت‌فکر و ذوقشان بیشتر ازکسانی است که مشرب تصوف ندارند.

تأثیرتصوف در ادبیات، بحدی است که از قرن ششم‌بعد شاعر

معروفی نیست که از بادهٔ عرفان کم وبیش سر مست نباشد.

مهمترین تأثیر تصوف در ادبیات بدینقرار است:

۱ ـ تصوف نظر شعرا را عالی کرده وغزل راسر وصورتی داده است. عشق در تغزل، شهوانی است ولی در غزل عرفانی، مایهٔ کمال است.

۲ـ تصوف دربقاء شعر مؤثر بوده وصوفیه بشعر اهمیت فوق العاده میدادند وابوسعید ابوالخیر که تصوفرا سر وسامانی داده بجای دعا، شعر میخوانده است.

۳ـ بعداز رواج تصوف قصایدمدحی ازرونق افتاد وغزل جانشین آن گردید ، زیراغزل بممدوح احتیاج ندارد وغزل کامل مولودتصوف است. از زمانی که حماسه‌سرائی منسوخ شده مهمترین مثنوی راصوفیه بـرای بیان حقایق عـرفان بصورت حکایات سـاخته‌اند . مـانند حدیقةالحقیقه سنائی و منطق الطیر عطار ومثنوی مولانا جلال الدین مولوی. عالیترین رباعی را نیزصوفیه ساخته‌اند و توان گفت که تصوف اقسام شعر فارسی را کمال بخشیده است.

۴ـ در اشعار شعرای صوفی دامنهٔ معانی الفاظ ، وسعت میبابد ولهجهٔ خاص در گفتار وتعبیرات پدیدارمیشود . مخصوصاً در دوره‌هائی که صوفیه آزادی گفتارنداشتند ومورد مزاحمت مدعیان بودند ناگزیر با رمزوابهام و کنایه سخن گفته‌اندوصنایع لفظی ومعنوی راپایه‌واساس شعر قرارداده والفاظ رادرمعانی مجازی و گاهی مجاز بسیاردور بکار برده‌اند.

سبک شعر و اختصاصات آن

نیمهٔ دوم قرن پنجم وسراسر قرن ششم از نظر تعداد گویندگان بزرگ وانواع شعر ازدرخشانترین ادوار ادبی ایران است. در ایندوره سلاطین و امراء ، بداشتن شاعران بزرگ در دربار خود علاقهٔ وافر داشتند .

بسبب آنکه مدایح شعرا به شهرت وقدرت ایشان میافزود. این امر موجب ترقی شعر و بوجود آمدن شاعران بزرگ بود که شعر را وسیلهٔ معاش قرارداده وبگزافه گوئی ومدایح مبالغه آمیز پرداخته اند. لیکن درمیان شاعران این دوره بعضی افرادبلندهمت و باමناعت هم بوده اند که کالای سخن را ارزان نمیفروختند ودست طمع پیش کسان دراز نمیکردند و برای کسب روزی حاضر بریختن آبروی خودنبودند.

رویهمرفته درزمان سلجوقیان شعرا قدر وارزش سابق را نداشتند وبعلت عدم دلبستگی وبی اعتنائی ممدوحین بشاعران وکسادی بازارشعر، طبع شعرا بفرومایگی وبی ایمانی و نمك نشناسی میل نمود. تا وزیر پیش شاه مقرب وعزیز بود قصائد شیوا برای او میساختند ولی چون از کار وزارت معزول وبر کنار میشد از او بد گوئی میکردند و نعمتها و بخششهای گذشته اش را از یاد میبردند و با هجو اورا تاقیامت بدنام مینمودندواز اینروشعرای بلندهمت حق داشته اند که بردوران گذشته شعر وشاعری افسوس خورندوپیشهٔ شاعری رانننگ شمارند چنانکه مسعودسعد جولاهگی را بر شاعری ترجیح میدهد و پسررا ازپیروی پیشهٔ خود منع میکند:

چوکار فضل بدیدم که چیست بگزیدم
بکار پیشهٔ جولاهگی ز بهر پسر
بدو نوشتم و پیغام دادم و گفتم
که ای سعادت در فضل هیچ رنج مبر
اگر سعادت جوئی چونام خویش همی
بسوی نقص گرای و طریق جهل سپر

شیوهٔ شعر فارسی دراین‌دوره در حال‌تغییرو تحول‌است وموجب آن‌تسلط غلامان‌وقبایل زردپوست بر ایران و نابسامانی‌اوضاع اجتماعی واقتصادی ایرانیان‌ونفوذ عوامل‌دینی و فراموش‌شدن افتخارات‌نژادی وضعف‌مبانی ملی‌است . درنیمهٔدوم قرن پنجم تأثیر سبك دورهٔ سامانی وغزنوی‌درشعر فارسی‌نمایان‌است‌لیکن‌بتدریج‌نویسندگان‌و گویندگان هریك بروش‌جدید وخاصی متمایل میشوند و بسبب ابتکار شیوهٔ نو ، برپیشینیان‌ومعاصران مباهات‌میکنندوخودرا برتر ازدیگران‌میدانند.

خاقانی گوید :

مرا شیوهٔ خاص وتازه است و داشت همان شیوهٔ باستان عنصری

شعرائی چون‌مسعودسعد ، ابوالفرج‌رونی ، سیدحسن‌غزنوی‌و سنائی که هریك دارای‌روش خاص وشیوهٔ نوبودند در گویندگان‌بعداز خود مؤثرشدند ودر تغییر سبك دورهٔ سامانی‌و غزنوی دخالت و تأثیر شایان‌نمودند و شیوه‌ای بوجودآوردند که اختصاصات آن عبارتست‌از:

۱ ـ بعلت‌خرابی‌محیط واوضاع اجتماعی ومشکلات زندگی که گریبانگیر عقلا وشعرا بود ، در اشعار ایندوره بدبینی نسبت بجامعه ومحیط دیده‌میشود و کمتر کسی است که از تسلط غلامان و قبایل وحشی ، و رواج فساد و دروغ‌و قتل‌وغارت وغلبه عوام‌ومتظاهران‌دین شکایت نکندوبعزلت و گوشه‌نشینی متمایل نگردد.

۲ ـ دراین روزگار همه شاعران ، درباری و مداح نبودندمثلاً ناصرخسرو برای حفظ‌عقیدهٔ دینی از خدمت صاحبان زر و زور کناره گرفت وسنائی‌باآنکه درآغاز بهرامشاه را مدح میگفت بر اثر ورود درمراحل سیر وسلوك از انعام سلطان چشم‌پوشید . این‌امر مـوجب شد که شعر درخانقاهها‌راه‌یابد وبرای‌بیان احساسات‌درونی گویندگان مخصوص شود .

۳ـ افکار واطلاعات مختلف با شعر آمیزش پیدا کرد، علوم دینی وحکمت ودانشهای گوناگون درشیوۀساده وروان دورۀسامانی راه یافت وشعرا دربیان مطالب از اطلاعات خــود استفاده نموده و جهت فضل فروشی واثبات وسعت معلومات ، سخن را دشوار و از حیطۀ درك عوام خارج نموده‌اند.

۴ـ درایندوره همچنانکه مدح جنبۀ گزافه گوئی ومبالغه داشت هجو هم صورت نامطلوب واغراق بخود گرفت وشاعران هجو گوی و بد زبان چون سوزنی وانوری کاررا بجائی کشاندند که حتی شاگردان واستادان نیزاز هجو یکدیگر خودداری نکردند. چنانکه درشرح حال ابوالعلاء گنجوی وخاقانی ومجیرالدین بیلقانی دیده میشود آنها حق نعمت استاد را باهجو ادانموده‌اند.

۵ـ در قرن ششم ساختن قصاید درپند وحکمت بیشترشدوقطعات ومثنویهای مختلف درمورد مسائل اجتماعی بوجود آمد و گویندگان که دراین امراز سنائی تقلیدنموده‌اند علاوه بربیان مطالب عرفانی، نکات اجتماعی و وعظ وحکمت را یادآور شده ، وازنصیحت و راهنمائی‌های لازم دریغ نکرده‌اند .

۶ـ ازاختصاصات دیگرشعر ایندوره توجه‌بادبیات‌عرب‌واستعمال لغات عربی واستفاده‌ازاشعار دوران‌جاهلی است.

غزلسرائی دراینددوره‌بیشتر رایج گردیدوبعد ازسنائی پرداختن بغزلهای عرفانی متداول‌شد وهمچنین داستان‌سرائی که ازقرن چهارم موردتوجه‌شعرابود دراواخرقرن ششم‌بوسیلۀ نظامی گنجوی‌بحد کمال رسید بطوریکه در ادوار بعد گویندگان فارسی زبان ، بتقلید نظامی داستانها پرداخته‌اند.

اسدی

وفات در سال ٤٦٥

حکیم ابونصر علی‌بن احمد اسدی طوسی از شاعران‌وحماسه‌سرایان مشهورقرن‌پنجم‌است. اجداد اسدی درطوس ساکن بودند. چون دوران جوانی وشاعری اوباانقلابات خراسان‌وغلبه سلاجقه وانقراض حکومت غزنویان مصادف بود ناگزیر آندیار راترك گفت و بمغرب روآورد وبه‌خدمت‌حکمران ارّان ونخجوان(ارمنستان شوروی کنونی) بنام ابودلف رسید وگرشاسب‌نامه را بدستور وزیر او در مدت سه سال از٤٥٦تا٤٥٨هجری بنظم آورده است.

ازاسدی سه‌اثر مهم باقی‌مانده است:

۱ـ گرشاسب نامه ـ بهترین منظومه‌ای است که‌بتقلیدشاهنامه فردوسی ساخته شده ومنظور اسدی ازنظم گرشاسب‌نامه، نظیره گوئی وطبع آزمائی بوده ودر وصف میدانهای رزم ومناظرطبیعت‌و بکار بردن تشبیهات بسیاردقیق و ظریف مهارت و استادی نشانداده ولی نتوانسته سخن راباپای شاهنامه فردوسی برساند.

اصل داستان گرشاسب نامه ازشاهنامه منثور ابوالمؤید بلخی بوده وبگفتهٔ اسدی‌چون‌فردوسی درشاهنامه ذکری‌ازگرشاسب‌پهلوان نامدار نکرده، درصورتیکه این‌پهلوان‌ازهرحیث‌برتر وبالاترازرستم میباشد، ازاینرو بنظم داستان مزبورپرداختم:

بشهنامه فردوسی نغز گوی — که‌ازپیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم یلان کرده‌بود — از این داستان یاد ناورده بود
من اکنون ز طبعم بهارآورم — مرین شاخ نو را ببار آورم

بیشتر اشعار گرشاسب‌نامه را بشاهنامه ملحق کرده‌اند که تشخیص آنها برمحققین دشوار نیست.

۲ـ فرهنگ‌اسدی ـ کتاب لغتی‌است که اسدی برای فهماندن معانی لغات دری، برای مردم آذربایجان که زبانشان پهلوی و لهجهٔ آذری بوده است تألیف وتدوین کرده ونام‌بسیاری‌ازشعرای‌دورهٔ‌سامانی وغزنوی واشعار آنها رابطورمثال، نقل‌نموده‌است.

۳ـ اسدی در سال ٤٤٧ کتاب «الابنیه عن‌حقایق الادویه» تألیف امام موفق هروی را با خط خوش نوشته و این قدیمترین نسخهٔ آن کتاب است. نسخهٔ مزبوردر کتابخانهٔ ملی وینه میباشد.

اسدی در سبك پیرو شعرای خراسان است چون مردی لغوی بوده لغات غریب ونامأنوس فارسی را دراشعار خودآورده‌است . اسدی چهار قصیده بشکل مناظره‌سروده که‌درسبك‌خراسانی تاآن‌روزمعمول نبوده وأبتکار اسدی دراین‌قصاید باعث باقیماندن آنهاشده‌است.

درمناظرهٔ شب وروز گوید :

بشنو از صحبت و گفتار شب‌و روز بهم
سر گذشتی که ز دل دور کندشدت‌غم
گفت،فضل‌شب‌ازروزفزون‌آمد ازآنك
روز را باز ز شب‌کرد خداوند قدم
قوم را سوی مناجات بشب برد کلیم
هم بشب گشت جدا لوط زبیداد وستم
قمر چرخ بشب کرد محمد بدو نیم
سوی معراج بشب رفته‌هم ازبیت حرم
ستر‌پوش است‌شب وروز نماینده عیوب
راحت آراست شب و روز فزاینده الم

روزکاین ازشب بشنید شدآشفته‌وگفت

خامشی کن چودرآئی سخن نا محکم

روز راعیب بطعنه چه کنی کایزد عرش

روز رابیش زشب کرد ستایش بقسم...

فخرالدین گرگانی

فخرالدین اسعد گرگانی شاعر دربار سلطان طغرل محمد سلجوقی ومـداح او بود . شهرت شاعر بسبب منظومه‌ای است که « ویس‌ورامین » نام دارد و فخرالدین آنرا از زبان‌پهلوی بنظم فارسی ترجمه نموده است.

طغرل که‌در دورهٔ سلطنت خود (۴۲۹-۴۵۵) بفتوحات بزرگی نائل‌آمد،درسال ۴۴۳ هجری،اصفهان راضمیمهٔ قلمرو خویش کردودر فتح اصفهان فخرالدین اسعد گرگانی شاعر دربار و ابوالفتح مظفر نیشابوری ازامرای آل سلجوق ، همراه سلطان بودند.

طغرل،ابوالفتح رابحکومت‌اصفهان نصب کرد وفخرالدین‌را در خدمت‌او گذاشت وخودبجانب‌همدان‌وآذربایجان‌وارمنستان‌رهسپارشد.

فخر گرگانی مورد اکرام حاکم اصفهان بود وبتشویق اوبنظم ویس ورامین آغاز کرد و درحدود سال ۴۴۶ آنرابپایان رسانید. شاعر درمقدمهٔ داستان ، بنکات تاریخی فوق‌اشاره میکند وچنین‌میگوید:

خداوند جهان سلطان اعظم — برون‌رفت‌ازصفاهان‌شاد وخرم

شدم‌زی‌تاج‌دولت‌خواجه‌بوالفتح — که‌بادش‌جاودان درکارها فتح

مرایك روز گفت‌آن قبلهٔ دین — چه گوئی‌درحدیث‌ویس‌ورامین

که‌میگویند چیزی سخت نیکوست — دراینکشورهمه‌کس‌داردش‌دوست

بگفتم کان حدیث سخت زیباست — ز گردآوردهٔ شش مرد داناست

ولیکن پهلوی بـاشد زبـانش — نداند هر که برخواند بیانش

نه هر کس‌آن زبان نیکو بخواند — و گر خواند همی معنی نداند

داستان ویس ورامین از داستانهای عشقی روزگار ساسانیان و اواخر عهد اشکانیان‌است که بشیوهٔ ساده وروان بنظم‌درآمده وسرایندهٔ آن‌فخر گرگانی تحت‌تأثیر شاهنامهٔ فردوسی‌بوده وبتقلیدآن،ازآوردن لغات زیادعربی خودداری کرده واثر خود را بارعایت جانب سادگی بزیورفصاحت وبلاغت آراسته است ودرضمن بیان‌حوادث وشرح دقیق وقایع،مطالبی درپند واندرز گنجانده است .

وفات فخرالدین اسعد درحدود سال ٤٦٦ اتفاق افتاده است.

ازرقی هروی

ابوبکر زیـن الدین ازرقی از شعرای دربـار سلجوقیان بود و طغانشاه بن الب ارسلان راکه درخراسان حکومت داشت مدح میگفت.دیوان ازرقی شامل قصاید و رباعی درحدود دوهزار بیت است وسبك ازرقی باشیوهٔ عنصری شباهت نزدیك دارد : لغات عربی زیاد استعمال کرده ، در مدح‌مبالغه نموده ودر وصف مناظر طبیعت وآوردن‌انواع تشبیهات مهارت‌نشان‌داده‌است.

همایون جشن عید و ماه آذر   خجسته بـاد بر شاه مظفر
اگرخورشید بودی دست‌رادش   شدی جرم زمین یاقوت‌احمر
زمین باران جودش گربیابد   بجای سبزه روید از زمین‌زر

ازرقی شاعر بدیهه‌گوست: گویند روزی طغانشاه نردمیباخت. دو شش خواست ، دو یك آمد و سلطان بازی را بـاخت و بعلت عدم موافقت کعبتین خشمگین شد . ازرقی حاضر بود وبرای فرونشاندن خشم سلطان رباعی‌زیررا ببداهه‌سرود وبانوای‌مطرب برشاه‌عرضه کرد:

گرشاه دو شش‌خواست دو یك زخم‌افتاد
تـا ظن نبری کـه کعبتین داد نداد
آن زخم که کـرد رأی شاهنشه یاد
در خدمت شاه روی بـر خاك نهاد

امیر طغانشاه بدین دوبیت چنان شادمان و خوش طبع گشت که برچشمهای ازرقی بوسه‌داد و اوراپانصد دینار زرناب بخشید.

ازرقی امیرانشاه‌بن‌قاورد ازسلاجقه کرمان را در چندقصیده‌مدح گفته و با او روابط‌نیکو داشته‌است . وفات ازرقی درحدود سال۴٦۵ هجری اتفاق افتاده‌است.

قطران تبریزی

حکیم ابـومنصور قطران عضدی تبریزی از مشهورترین‌شاعران ایران‌درقرن پنجم‌هجری است . ناصر خسرو در سفر نامهٔ خود اشاره میکند که در سال ۴۳۷ شاعری را بنام‌قطران در تبریز ملاقات کردم که طبع روانی داشت‌اما زبان‌فارسی نیکو نمیدانست ، دیوان‌چندتن شاعران را پیش‌من‌خواند وپاره‌ای ازلغات مشکل‌را از من پرسید وشرح آن بنوشت . علت عدم آشنائی قطران‌بزبان‌فارسی آن بود که درآن روزگار مردم‌آذربایجان بزبان‌پهلوی وبلهجهٔ آذری سخن‌میگفتند و برخی‌ازلغات واصطلاحات زبان‌فارسی‌را نمیفهمیدند.

قطران ، امیروهسودان‌فضلون و پسرش ابونصر مملان‌را که‌از جانب طغرل‌فرمانروای‌آذربایجان بود مدح گفته و در دربار ابونصر، جلال‌و اهمیتی بسزا داشته است.

سبك قطران سبك‌خراسانی‌است وبا شیوهٔ رودکی‌تاحدی‌شباهت دارد. چون ممدوح هردو نصر نام داشت از اینرو قصایـد رودکی با قطران مخلوط و اشتباه شده است . در زمان اوبسال ۴۳۴ در تبریز زلزلهٔسختی روی داد و شهر را خراب کرد . قطران در قصیده‌ای که از بهترین قصائد اوست شرح آن زلزله را داده و بونصر مملان‌رامدح گفته است :

بـود محال مـرا داشتن امید محال
بعالمی که نباشد هگرز بـر یك حال
ازآنزمان که جهان بود حال زینسان‌بود
جهـان بگردد لیکن نگرددش احوال
دگرشوی تو و لیکن همان‌بود شب وروز
دگر شوی تو ولیکن همان بود مه وسال
دل تو بستهٔ تـدبیر و نالد از تقدیـر
تن تو سخرهٔ آمال و غافل از آجال
نبود شهر در آفاق، خوشتر از تبریـز
بایمنی و بمال و به نیکوئـی و جمال
خـدا بمـردم تبریـز بر فکند فنا
فلك بنعمت تبریز بـر گماشت زوال
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
رمال(۱) گشت‌رماد(۲) و رماد گشت رمال
دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال..

قطران شاعر متفنن بوده و صنایع بدیعی از : ترصیع، تجنیس وذوقافیتین(۳) را در شعر بکاربرده است و بصنعت تکرار علاقه داشته

۱ـ رمال = شن ۲ـ رماد = خاکستر

۳ـ **ترصیع** درلغت بمعنی گوهر نشاندن و در اصطلاح بدیع آنست که در سخن کلمات هموزن بیاورند.

بساسرای که‌بامش همی بسود فلك بسا درخت که‌شاخش‌همی‌بسود هلال

بقیه در صفحه بعد

ودر اغلب اشعار، مصرع دوم همان تکرار مصرع اول است باوجود این تکلف وتفنن ، اشعار لطیف وروان بسیار دارد وقصایدش دارای مضامین دلپذیر وغزلیاتش بشیوائی وزیبائی ممتاز است.

قطران درحدود سال ٤٦٥ هجری درتبریز وفات یافت.

ناصرخسرو حکیم ابومعین ناصر بن‌خسرو ملقب به حجت بسال ٣٩٤ هجری در قبادیـان از نواحی بلخ متولدشد ابتدا خدمت‌دیوانی‌میکرد ودر دستگاه دولتی غزنویان‌قدرت ونفوذ شایان داشت و بعد از آنکه سلاجقه در ٤٣٢ بر خراسان مسلط شدند بمرو رفت و اعتبار و نفوذ خود را در مقر حکومت ابو سلیمان جغری‌بیك حفظ نمود و روزگار بعیش و کامرانی و کسب مال و جاه گذراند. تاآنکه درچهل وسه سالگی دچارتغییر حال‌شد و در اندیشهٔ درك حقایق افتاد و بقصد حج سفری بمصر کرد. این سفرهفت سال طول کشید که سه‌سال آنرا درمصربکسب معلومات پرداخت وبمذهب اسمعیلیه درآمد واز طرف‌خلیفهٔ فاطمی، بعنوان حجت‌جزیرهٔ خراسان ومأمور اشاعهٔ مدهب اسمعیلی در ایران گردید. ناصر خسرو پس از مراجعت بایران دربلخ بدعوت‌مردم پرداخت وبادشمنی اهل‌سنت‌مواجه شد ناچار ازآنجا فرار کرد وباوجود رنج وآزار مردم‌از تبلیغ دست

بقیه از صفحه قبل

تجنیس که آنرا جناس نیز گویند، آنست که الفاظ هم جنس که بمعنی مختلف باشد درسخن بیاورند.

آسان گذران کارجهان گذران را　　زیرا که‌خردمندجهان‌خواندجهان‌را

ذوقافیتین آنست که شعردارای دو قافیه باشد.

چون بطرف جوی بنماید گل خود روی روی
جای بامعشوق می خوردن بطرف جوی‌جوی

برنداشت وپس‌ازتحمل‌غربت وسالها سرگردانی درمازندران‌ونیشابور، بکوهستانهای بدخشان رفت وبیش‌از بیست سال درقلعهٔ یمکان اقامت گزید وتاپایان عمر بنشر مذهب اسمعیلیه اشتغال داشت وبسال ٤٨١ درهمانجا وفات‌یافت.

آثار وسبك ناصر خسرو

دیوان ناصر خسرو شامل یازده هـزار بیت از قصیده وقطعه است که درمسائل فلسفی ومذهبی واخلاقی سروده شده.دو منظومه از ناصرخسرو باقیمانده‌یکی‌بنام **روشنائی نامه** مشتمل‌بر۵۹۲ بیت‌ودیگری‌سعادتنامه دارای ۳۰۰بیت درپند وحکمت. ناصرخسرو نخستین کسی است که قصیده‌را ازمدح بر کنار کرده ، وبیزاری خودرا نسبت بمدح، صریحاً اظهار نموده است:

من آنم که درپای خوکان نریزم مراین قیمتی‌درّ لفظ دَری را

شیوهٔ ناصرخسرو ، تابع سبك خراسانی است وقصایدش باقصاید دورهٔ سامانی فرقی‌ندارد :

مـردم سفله بسان گرسنه گربه
گـاه بنالد بـزار و گاه بخـرّد
تاش گرسنه بـداری و ندهی چیز
از تو چو فـرزند مهربـانت نبرّد
راست که‌چیزی بدست کرد وقویگشت
گرتو باو بنگری چو شیر بغـرّد

ناصرخسرو ، شعر را وسیله‌ای برای تبلیغ عقاید اسمعیلیه ، خوارداشتن جهان مادی ، توجه از ظاهر بباطن و تذکر پند و عبرت قرار داده است . قصاید ناصرخسرو تغزل ندارد و اگر گاهی وصف

مناظر طبیعی کرده برای آنست که حقیقت اینجهان رابهتر نمودار سازد ومردم رابگذران بودن عمر وناپایداری آنمتوجه کند:

چند گوئی که ایــام بهار آید گل ببار آید و بادام ببار آیــد
روی بستانرا چون چهرهٔ دلبندان ازشکوفه رخ و از سبزه عذار آید

تا آنجا که گوید :

اینچنین بیهده‌ها نیز مگوبامن که مرا ازسخن بیهده عار آید
شصت‌بار آمده نوروز مرا مهمان جزهمان‌نیست‌اگرششصدبار آید
فلك گردان شیریست ربایند‌ه که‌همی هرشب‌زی‌ما، بشکارآید

ناصرخسرو فضل‌ودانش‌رامیستایدوبرای رسیدن‌بحقیقت و درك باطن،معتقداست که‌بایددرامور تعقل‌نمود ودانش‌رابا کردار،توأم‌کرد :

اگر تو ز آموختن سر نتابی بجوید سر تو همی سروری را
بسوزند چــوب درختان بی‌بر سزا خود همینست مربی بری‌را
درخت تو گر بار دانش بگیرد بزیر آوری چرخ نیلوفری را

ناصرخسرو درقصایددینی،علی(ع) رامدح گفته و اورا سرمشق فضائل‌اخلاقی‌خود قرار داده‌است .

ناصرخسرو بشیوه واسلوب خاص‌که مختص‌اوست پند میدهد و گاهی‌ازجور روزگار ومردم‌آن ، شکایت‌میکند ولی تعصب‌دینی‌وملی خودرا هرگزفراموش نمینماید .

آثار دیگر ناصرخسروبزبان فارسی‌عبارتست از: **سفرنامه** که شرح مسافرتهای اوست‌بنثرساده‌وروان ، شهرهائی که‌دیده ومردمیکه باآنها‌آشنا شده وصف‌کرده است .

زادالمسافرین در بیان عقایــد اسمعیلیه و مبتنی بر تحقیقات فلسفی است .

خوان‌اخوان در تبلیغ عقاید دینی اسمعیلیه‌است.

وجه‌دین درشرح اصول عقاید دینی اسمعیلیه میباشد.

ناصرخسرو علاوه برآثاری که ذکر شد، رساله هائی در اثبات مبانی دین‌اسمعیلیه تألیف کرده و در بارهٔ کثرت تألیفات خود گفته است :

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن
زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا

چون غرض ناصرخسرو ازتألیفات، تبلیغ و تعلیم مردم است ، تاحد امکان کوشیده است‌شعر ساده وروان بگوید ودر نثر نیز بزبان مردم بیان مطلب کند. ازاینرو، لغت فارسی را بر عربی ترجیح داده و از این حیث بترویج زبان وادبیات فارسی خدمت‌شایانی کرده‌است.

ابوالفرج‌رونی

در اواخرسدهٔ‌پنجم ، زمانیکه سلسلهٔ‌سلجوقی باوج‌قدرت‌رسیده و حکومت غزنویان‌محدود بقسمتی ازافغانستان شده‌بود، ابوالفرج‌رونی(۱) درلاهور، آخرین‌مقر فرمانروائی غزنویان‌میزیست و ابراهیم‌بن‌مسعودومسعودبن‌ابراهیم ، امرای غزنوی‌را مدح‌میگفت.

این شاعر درصرف ونحو زبان‌عربی و در علوم و حکمت زمان خود ، مهارتی داشت و از کسانی است که لغات واصطلاحات علمی را بی‌پروا در شعرآورده و درسبك خراسانی‌تغییراتی داده و انوری‌شاعر نامی ازسبك‌وی پیروی نموده‌است.

مسعودسعد ، شیوهٔ ابوالفرج رادر نظم‌ونثرستوده‌وفرماید:

خاطر خواجه بوالفرج بدرست — گوهر نظم و نثرراکان گشت
ذهن باریك بین و دور اندیش — سخن‌او بدید و حیران گشت

۱ــ **رونه**ازشهرهای خراسان و اکنون از قراء نزدیك نیشابور است.

ابوالفرج رونی شاعر قصیده‌سراست‌واغلب قصایدوی‌بدون‌تغزل وتشبیب ولی درمدح‌اغراق‌آمیزاست . داشتن لغات عربی ، پیچیدگی مضمون ، استعمال استعاره و کنایه و توجه بصنایـع بدیعی وآوردن تشبیهات‌دقیق ازاختصاصات کلام اوست .

دیوان ابوالفرج رونی درحدود دوهزاربیت دارد و تغزل‌زیراز بهترین اشعاراوست:

جشن فرخندهٔ فـروردین‌است — روز بازار گل و نسرین است
آب‌چون‌آتش‌عود افروز است — باد چون خاك عبیرآ گین‌است
بـاغ پیراسته گلزار بهشت — گلبن آراسته حورالعین است
گـرد بستان ز فروغ لاله — گوئی آتشکدهٔ برزین است
آب‌چین یافته در حوض از باد — همچو پرگار حریر چین‌است

ابوالفرج گاهی دراشعار،تأثرات‌خودراازوضع‌اجتماعی آنزمان، بیان میکند ودرمورد خواری وبیچارگی خردمندان میگوید :

گردون ز برای هر خردمند، — صدشربت جانگزا در آمیخت
گیتی ز برای هر جـوانمرد — هر زهر که داشت‌درقدح‌ریخت
از بهر هنر ، در این زمـانه — هر فتنه که صعب‌تربرانگیخت
بر اهل هنر ، جفـا کندچرخ — نتوان زجفـای‌چرخ‌بگریخت

وفات ابوالفرج بین سالهای ۴۹۲ تا ۵۰۸ اتفاق افتاده است.

مسعود سعد مسعودبن سعدبن‌سلمان‌درحدود سال ۴۴۰هجری در لاهور هندوستان متولد شد چون اجـدادش همه اهل‌علم وفضل بودند وخدمت دیوانی‌داشتند، مسعود سعد نیزپس ازتحصیل علم وادب ازروزگارجوانی بخدمت در دربارغزنویان‌پیوست وجزو ملازمان‌سیف‌الدوله محمود پسرابراهیم‌بن‌مسعود (۴۵۰-۴۹۲)

بهندوستان رفت. پس ازچندی، سیف‌الدوله مورد بدگمانی پدرواقع شد و از حکومت هندوستان عزل و بسال ۴۸۰ با ندیمان و ملازمان گرفتار گردید. مسعودسعدهم براثر بدگوئی دشمنان وحاسدان، مدت هفت‌سال درقلعه‌های «سو» و «دهك» وسه سال درقلعهٔ «نای» زندانی شد:

هفت سالم بکوفت سو ودهك   پس از آنهم سه سال قلعهٔ نای

مسعود در ایام محبس، رنجهای بسیار دید وسختیهای طاقت‌فرسا کشید وقصایدشکوائیهٔ خودرا دراین احوال‌ساخت وازسلطان ابراهیم عفو وازدیگر بزرگان دستگاه‌غزنوی یاری‌وپایمردی‌درخواست کرد. پس از رهائی از زندان درزمان‌سلطنت مسعودبن ابراهیم(۴۹۲ـ۵۰۸) مجدداًدرملازمت حاکم‌هند، بلاهور رفت. باردیگرمسعود بحکم‌سلطان دستگیر ومدت هشت سال درقلعهٔ «مرنج» زندانی‌شدوباین ترتیب‌بالغ بر۱۸ سال بهترین ایام عمراو در زندان گذشت.

مسعود سعد درحدودسال ۵۰۰ درحالیکه پیر وشکسته بودآزاد گردید ودر زمان سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲ـ۵۴۷) که سلطان دادگستر وادب‌پرور بود بعزت واحترام و بآرزوی قلبی خود رسید، ولی براثر گرفتاریهای‌پی‌درپی که اورا شکسته وناتوان کرده‌بود، بیش ازسه‌سال ازاین نعمت برخوردار نگردید ودرسال ۵۱۵هجـری رخت ازجهان بربست.

سبك و افكار مسعود سعد

مسعود سعد از سخن پردازان وقصیده‌سرایان مشهور زبان فارسی است. سه دیوان بمسعود نسبت داده‌اند: بتازی و فارسی و هندی که بجز دیوان فارسی، اثردیگری از اودر دست نیست. دیوان اودرحدود شانزده هزار بیت‌ازقصیده، مثنوی، قطعه، ترجیعات، غزل‌ورباعی‌دارد.

مسعودسعدازعلم نجوم بهره‌ای داشت‌وخط نیکومینوشت ودیوانش بهترین گواه بروفوررفضل‌وروانی‌طبع‌وتتبع وی‌درشیوهٔ گذشتگان‌است.

درقصیده وتغزل ، از شیوهٔ عنصری پیروی کرده و اختصاصات سبك خراسانی را مراعات نموده است . اغلب شعرای بـزرگ مانند امیرمعزی و ابوالفرج رونـی و رشیدی سمرقندی ، مسعود سعد را ستوده‌اند. سنائی‌دیوان اوراجمع آوری کرده‌وازتمجید و ستایش‌دربارهٔ او ، خودداری نکرده‌است .

مسعودسعد در قصاید شکوائیه و بیان سوزو گداز درونی ، استاد بیمانندیست زیرا شاعری که اختیارش در دست ممدوح باشد نمیتواند افکارخودرا چنانکه باید و شاید بیان کند ولی مسعود سعد تأثرات و سر گذشت غم‌انگیز و احساسات قلبی خودرا بخوبی شرح داده‌است :

از کـردهٔ خویشتن پشیمانم — جز تو بـه ره دگر نمیدانم
این چرخ بکام من نمیگردد — برخیره‌سخن‌همی چه گردانم
تا زاده‌ام ای شگفت محبوسم — تامرگ نگر که وقف زندانم
چون پیرهن عمل بپوشیدم — بگرفت قضای بد ، گریبانم
برمغز من‌ای‌سپهر هرساعت — چندین‌چه‌زنی که‌من‌نه‌سندانم
درخون‌چه کشی تنم نه‌زوبینم — در تف چه بری دلم نه پیکانم
حمله‌چه کنی که کندشمشیرم — پویه چه‌دهی که تنگ‌میدانم
رو رو که بـایستاد شبدیزم — بس‌بس که‌فرو گسست‌خفتانم
چون‌سایه‌شدم‌ضعیف‌وازمحنت — ازسایهٔ خـویشتن هراسانـم
تن‌سخت‌ضعیف ودل قوی‌بینم — امید بلطف و صنع یزدانم
ازقصهٔ خویش اندکی گفتم — گرچه سخنست بس فراوانم
پیوسته‌چو ابر وشمع‌میگریم — وین‌بیت‌چوحرزوردمیخوانم
فریـاد رسیدم ای مسلمانان — از بهر خدای اگر مسلمانم

مسعودسعد دارای مناعت طبع و همت بلندبود ودر مقابل مصائب روزگاروجورمردم هیچگاه اظهارزبونی نکردوبردباری وشکیبائی رااز دست نداد :

سر به پیش خسان فرو نارم — که من از کبر سرو بر چمنم
منت هیچکس نخواهم از آنك — بندهٔ کردگار ذوالمننم
گر زخورشید روشنی خواهد — دیدگان را ز بیخ وبن بکنم

نظامی عروضی در چهار مقاله ، تأثیر اشعار مسعود سعد راکه زائیدهٔ طبع توانا و روح بردبار اوست چنین بیان میکند :

«وقت باشد که من ازاشعاراوهمی خوانم موی براندام من برپای خیزد وجای آن بود که آب از چشم برود.»

خیام

حکیم ابوالفتح عمربن ابراهیم ملقب به خیام نیشابوری ازمحضر اساتیدمشهورعصرخودمانند امام موفق نیشابوری وشیخ الرئیس ابوعلی سینای بخارائی کسب دانش کرد ودربیشتر علوم آنزمان مخصوصاً نجوم و ریاضی و هیأت وفلسفه و پزشکی سرآمدشد . خیام در سال ٤٦٧ هجری بروزگار پادشاهی ملکشاه (٤٦٥-٤٨٥)و وزارت خواجه نظام الملك،تقویم رابکمك چندتن از دانشمندان اصلاح کرد که صحیح ترین محاسبهٔ سال شماری وبتقویم جلالی معروفست . وبهمراهی منجمان مأمورترتیب رصدخانه ای شد که تاسال فوت ملکشاه(٤٨٥) دائربود. خیام بافضلا و دانشمندان آن عصر مانند امام محمد غزالی متوفی بسال ٥٠٥ مباحثه کرده و سنجر را که مرض آبله داشت معالجه نموده است . اودر ریاضیات استاد بود واز علوم ادبی و دینی وتاریخی نیزبهرهٔ کافی داشت .

خیام عمرطولانی کرده و وفات وی درحدود سال ٥١٧ یا ٥٢٠ هجری درنیشابور اتفاق افتاده و در امامزاده محروق مدفونست .

آثار و افکار خیام

مقام علمی خیام برتــر و بالاتر از شهرت ادبی اوست ، رسالات متعددی در طبیعیات و ریاضیات دارد و رساله هائی درجبر وهندسه بزبان عربی ورسالهٔ جبر و مقابله بفارسی ازاو باقی است . کتاب « نوروزنامه » در تاریخ نوروز ومراسم آن وبه‌نثرساده وروان بخیام نسبت‌میدهند.

خیام اشعاری‌بزبان عربی‌دارد وموقعی که ازدرك مشکلات‌عاجز وازمطالعهٔ علوم‌خسته میشد رباعیاتی بزبان‌پارسی میسرود که تعداد آن درحدود صد رباعی‌میباشد. بعضی ازدیوان رباعیات‌چاپ شدهٔ‌خیام،قریب پانصد رباعی دارد که لااقل چهارصدتای آن‌الحاقی است که با درنظر گرفتن‌سبك وافکار خیام‌بخوبی میتوان رباعیات الحاقی را ازرباعیات اصلی تشخیص داد:

۱ـ خیام در کشف راز آفرینش عقیده دارد که چون فهم بشر محدوداست وجهان نامحدود،درك حقیقت براوآسان نخواهد بود:

از آمدنم نبود گــردون را سود وز رفتن‌من‌جلال‌وجاهش‌نفزود
و زهیچکسی نیز دو گوشم نشنود کاین‌آمدن‌ورفتن‌من‌بهرچه‌بود؟

۲ـ آدمی باجبار باین‌جهان آمده و چون بازیچه‌ای در سرپنجهٔ حوادث اسیر است واگر از او خطایی سرمیزند مسئول کسی است که اینهمه درد ورنج و ستم و ناملایمات را فراهم کرده است.عاقل باید از گذران بودن جهان،پند بگیرد و دم را غنیمت شمارد و درتحصیل لذت بکوشد وبداند که رفتگان‌دیگر باین دنیا،برنگشته‌اند.

روزی که گذشته‌است ازاویاد مکن فردا که نیامده است‌فریــادمکن
بــر نامده و گذشته بنیاد مــکن حالی خوش‌باش‌وعمربرباد‌مکن

۳ـ میگوید در همه‌کار ، حد نگه باید داشت و از زیاده‌روی در

همه‌چیز پرهیز کرد و بسرمستی لذات‌جهان فریفته نشد. خیام توصیه میکند که بد نباید کرد و درفکر آزارمردم نبایدبود. این دنیای سپنجی برای غم‌خوردن نیست وتافرصتی هست باید خوش بود و نیکی کرد .

برخیز و مخور غم جهان گذران خوش‌باش ودمی‌بشادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفـائی بودی نوبت بتوخود نیامدی از دگران

رباعیات خیام روان ومحکم وازتکلف وتصنع بدوراست و نمایندهٔ فکرروشن وزائیدهٔ طبع توانای اوست.

جامی‌است که‌چرخ آفرین‌میزندش صد بوسهٔ مهر بر جبین میزندش
وین کوزه گر دهرچنین جام‌لطیف میسازد و باز بر زمـین میزندش

شیوهٔ خیام مورد تقلید آیندگان واقـع شده و حافظ شیرازی مضامین بعضی ازغزلهای خودرا ازاو گرفته است.

خیام شهرت جهانی دارد و رباعیاتش باغلب زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده و ترجمهٔ فیتز جرالد بشعر انگلیسی بیشتر مایهٔ شهرت خیام دراروپا گردیده است.

امیرمعزی

پدر امیر معزی عبدالملك برهانی شاعر دربار الب ارسلان بود که در اوایل سلطنت ملکشاه درشهر قزوین وفات یافت. برهانی درآخر عمر پسرجوان‌خودمعزی رابدربار برد وبشاه چنین‌معرفی کرد:

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق
او را بخـدا و بخداونـد سپـردم

مولد امیرالشعرا ابوعبدالله محمد بن عبدالملك‌معزی، نیشابور است و خود مکرر بآنجا اظهار علاقه میکند و سید حسن غزنوی در ستایش امیر معزی گوید :

در شعر همی‌زیادتی جوید   بر طبع معزی خراسانی

ایام جوانی معزی در دستگاه‌ملکشاهی گذشت وترقی‌وجلالش تاآنجا کشید که سلطان اورا بلقب «امیرالشعرا» ملقب ساخت و در این دوره، عمر شاعـر بنظم فتوحات ملکشاه و مـدح او و وزرایش گذشت وبعداز فوت ملکشاه مقام ومنصب خود را در دربار سنجر نیز حفظ نمود.

در بارهٔ‌علت‌فوت معزی، تذکره‌نویسان‌چنین‌نقل‌میکنند روزی سلطان سنجر نشانه‌میزدتیرش‌بخطا رفت وبرسینهٔ‌معزی خورد. بـر اثر آن مدتی رنجور وجراحت سینه‌اش بهبود نمییافت وآخرالامر بدان جراحت درحدودسال ۵۲۰هجری‌فوت کرد .

منت خدای راکه بفرخدایگان   من بنده‌بیگنه نشدم کشته‌رایگان
منت خدای‌را که‌بجانم‌نکردقصد   تیری که‌شدبقصدنینداخت‌از کمان

سبک امیر معزی

ازلحاظ مدیحه سرائی و روانی اشعار، معزی یکی از استادان هنرمند نظم فارسی است ، دیوان اشعارش شامل ۱۸۵۰۰ بیت ازقصیده، غزل ، قطعه و رباعی میباشد . سبك اشعارش خراسانی است و بشیوهٔ عنصری وفرخی ومنوچهری نظر داشته واز استعمال لغات غریب‌عربی وفارسی خودداری کرده با افزودن صنایع بدیعی اشعار خودرا زیباتر نموده است. بعلت‌همراه‌وهمنشین‌بودن‌امیرمعزی باپادشاه‌وامراووزرای سلجوقی ، دیوانش مشتمل بریك سلسله وقایع تاریخیست که بوسیلهٔ آنها میتوان نوشته‌های مورخین‌عصرسلجوقی راتکمیل وتصحیح‌نمود.

امیرمعزی باآنکه درساختن قصایدمدحی، مهارت‌داشت ازلحاظ

آوردن مضامین عرب درشعرفارسی، گاهی تفنن کرده و خوب هم‌از عهده برآمده است وقصیدهٔ زیر ازآنگونه اشعار است :

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یکزمان زاری کنم برربع واطلال ودمن(۱)
ربع از دلم پرخون کنم خاك دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایـوان همی بینم تهـی
وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهاد ستند پی
بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغست وزغن
آنجا که بود آندلستان با دوستان در بـوستان
شد گرگ وروبه‌رامکان‌شد گوروکر کسرا وطن
ابرست برجای قمر زهرست بـر جای شکر
سنگست بر جای گهر خارست بر جای سمن
زینسان که چرخ‌نیلگون کرداین‌سراهارانگون
دیار کـی گـردد کنون گرد دیار یار من ؟

معزی درحسن تخلص(۲)سرآمدبود. و دربدیهه گوئی مهارت

۱ـ ربع ـ اطلال ـ دمن: بمعنی آثار باقیمانده ازخیمه وخرگاه.

۲ـ **حسن تخلص** آنست که‌شاعر درانتقال از تغزل وتشبیب بمدح، مضمون لطیف‌وعبارات نغز بیاورد. امیرمعزی‌فرماید:

می بینی آندو زلف که بادش همی برد
گوئی که‌عاشقی است که‌هیچش‌قرار نیست
یـا نه که دست حاجب‌سالار لشگراست
کز دور می نماید ، کامروز بار نیست

داشت. دربارهٔ هلال ماه شوال که پیش‌ازهمه ملکشاه دیدرباعی‌زیررا بیداهه‌سرود:

ای‌ماه چوابروان یاری گوئی	یانی چو کمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی	بر گوش سپهر گوشواری گوئی

عمعق بخارائی امیرالشعراابوالنجیب‌شهاب‌الدّین‌عمعق‌بخارائی از شعرای‌معروف ماوراءالنهر دراوایل قرن‌ششم هجری است . اومداح‌آل‌افراسیاب بودودرحیات‌خود ، عزت وشهرت داشت . وانوری شاعر گرانمایه اورااستاد سخن خوانده است :

هم بدانگونه که استاد سخن عمعق گفت
خاك خون‌آلود ای باد باصفاهان بر

این‌شاعر عمرطولانی کرد ودرآخر عمرنابیناشد . اغلب‌تذکره نویسان وفات اورا در سال۵۴۳ نوشته‌اند و ضمناً بیك واقعهٔ تاریخی اشاره کرده‌اند که سنجر ازفوت‌دختر خود تنگدل بود عمعق‌را ازبلخ بخدمت‌خود خواند تا شعری‌در سو گواری گوید. اوبسبب ضعف‌پیری ونابینائی عذرخواست و قصیده‌ای فرستاد بدین مطلع:

هنگام‌آنکه گل دمد از صحن بوستان
رفت آن گل شکفته و در خاك شد نهان

چون از طرفی فوت ماه ملك‌خاتون دختر سنجر در۵۲۴اتفاق افتاده وازطرف‌دیگر درآنموقع هم‌عمعق بسیارپیربوده ، زنده‌بودنش تاسال ۵۴۳ بعیدبنظرمیرسد .

عمعق ازعلوم متداولهٔ عصرخودبهرهٔ وافی داشت وقصایدش‌دلیل واضحی براطلاع کامل او ازعلوم وفنون‌فلسفی وادبی است.

سبك عمعق ، شبیه‌بشیوهٔ فرخی وعنصری است. درقصیده‌سازی

وآوردن تشبیهات بدیع، استادبود ومضمون« گل بود و بسبزه آراسته شد»
ازعمعق است وقصیدهٔ زیر در وصف طبیعت از اوست:

خیز ای بت بهشتی آن جام می بیار
کاردیبهشت کـرد جهان را بهشت وار

آن افسر مـرّصع شاخ سمن نـگر
وین پردهٔ موشّح گلـهای کامکار (۱)

این چون عذار حور پر از گوهرین سرشک
وان چون بساط خلد پر از عنبرین نثار

گلبن عـروس وار بیاراست خـویشتن
وابرش مشاطه (۲) وار همیشوید از غبار

آن لاله بین نهفته در او آب چشم ابـر
گوئی که جامهای عقیق است پر عقار(۳)

هامون ستاره‌رخ شدو گردون ستاره بخش
صحرا ستاره بر شد و گلبن ستاره بـار

ای نـو بهـار عـاشق آمـد بهار نـو
من بنده دورماندم از آنروی چون بهار ..

مختاری غزنوی

حکیم سراج‌الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی ، ابتدا از شعرای دربار غزنویان بود و باابراهیم‌بن مسعود ومسعودبن ابراهیم و ارسلان بن‌مسعود معاصر بوده وایشان‌رامدح میگفت ، سپس نزدشاهان سلجوقی کرمان رفت و مداح سلاجقهٔ کرمان شد.

۱ــ کامکار نوعی از گل‌سرخ است.
۲ــ مشاطه= شانه گر ، آرایشگر.
۳ ــ عقار بضم عین یعنی شراب

بامر سلطان مسعودبن‌ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) منظومهٔشهریارنامه را در ذکر داستان شهریار پسر برزو فرزند سهراب ازروی یك‌داستان منثور درسه‌سال بنظم کشیده‌و ازشیوهٔشاهنامهٔ فردوسی‌تبعیت نموده‌است.

دیوان اوشامل هشتهزاربیت‌ازقصیده‌وترجیع‌بند است که‌دارای تشبیهات نو و صنایع بدیعی میباشد :

شاخ مرصع شد از جواهر الوان — شخ تل یاقوت‌شد زلالهٔ نعمان

ابر گهرهای گل بسفت همانا — خوردهٔالماس گشت قطرهٔباران

بود گل ناشکفته بر صفت دل — بازچوبشکفت گشت برصفت جان

باغ‌چومیدان آبگینه شدازخوید(۱) — برگ شکوفه زباد تخت سلیمان

شب‌همه‌شب کبك زعفران چرداز کوه — روز همه روز از آن‌بگرددخندان

انجیل آغاز کرد بلبل بـر گل — چون‌زبنفشه‌بدید حالت‌رهبان(۲)

مختاری‌ازشاعران با ابوالفرج رونی‌ومسعودسعد وسنائی‌غزنوی معاصر بوده وسنائی درمدح‌اوقصیدهٔ غرائی‌دارد بدین مطلع:

نشود پیش دو خورشید ودومه‌تاری‌تیر

گر برد ذره‌ای ازخاطر مختاری تیر

ای امیر سخنان کز پی نفع حکما

مرترا قوت تأیید الهی است وزیر

وفات مختاری بسال ۵۴۴ یا۵۴۹ اتفاق افتاده است.

ادیب صابر مولد ادیب صابرشهر ترمذ واقع در شمال بلخ وکنار جیحون بود ، قسمت‌عمدهٔ عمر خود را درمرو وبلخ وخوارزم گذرانید ومدایحی‌برای سلطان سنجرمیسرود. سلطان سنجر ادیب صابررا مأمورکرد که بخوارزم برود و بخدمت

۱-خوید= سبزه ۲- رهبان= کشیش-پیشوای دین‌مسیح

علاءالدوله اتسز خوارزمشاه برسد و بظاهر قصایدی درمدح او بگوید ولی درباطن ازجریان‌کار اتسز، سنجر را آگاه کند. در همین موقع اتسز دونفر را برای کشتن سنجر بمرو فرستاده بود. ادیب‌صابر قصه‌را بسنجر نوشت که آندونفر دستگیر ومقتول شدند. اتسز بانتقام خون آنها دست وپای ادیب‌صابر رابست و درجیحون غرق کرد.

اغلب تذکره نویسان سال وفات ادیب صابر را در ٥٤٦ نقل کرده‌اند در حالیکه در علت قتل‌او همه متفق‌القولند که بامر اتسز غرق‌شده بنابراین قتل شاعر باید درحدود سال ٥٣٨ تا ٥٤٢ که‌دوران حمله سنجر بخوارزم بوده اتفاق‌افتاده باشد.

ادیب‌صابر از قصیده‌سرایان بنام بود و از شیوهٔ فرخی پیروی میکرد و ازاختصاصات شعر او سادگی وروانی است و تغزل زیر شبیه تغزلهای فرخی است:

توئی که مهر تو در مهرگان بهار منست
که چهرهٔ تو گلستان و لاله‌زار منست
بهار و سرو و گل وسوسن ای بهار بتان
چو در کنار منی جمله در کنار منست
قرار من همه در زلف بی قرار تو باد
که تاب و حلقهٔ اومنزل و قرارمنست..

دیوان ادیب صابر قریب‌شش‌هزار بیت میباشد.

عبدالواسع جبلی
وفات در ٥٥٥

عبدالواسع جبلی در غرجستان ولادت‌یافت و در هرات ساکن بود و پس‌ازکسب‌علم وادب در طریقهٔ شاعری قدم گذاشت و مدایحی برای سلطان‌سنجر و بهرامشاه غزنوی و ارسلانشاه از سلاجقهٔ کرمان سروده وچهار سال در دستگاه بهرامشاه بسربرده و چندی در خدمت

سلطان‌سنجر عزت‌واحترام داشته است ، عبدالواسع جبلی ازپیشروان تغییر سبك‌بود و باتوجه‌بادبیات عرب وآوردن‌صنایع‌لفظی شیوهٔخاص وممتاز دارد . درشعر ، ازقطران‌پیروی میکرد و باافزودن پیرایه‌های لفظی برزیورهای معنوی استادی و مهارت نشان داده است . از اشعار معروف اوقصیدهٔزیر است که درضمن شکایت ازمردم‌زمان، بفضل‌ودانش خود افتخار میکند:

منسوخ شد مـروت و معدوم شد وفا
زین هردو نام ماندچوسیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه
شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشته‌است‌باژگونه همه رسمهای خلق
زین عالم نبهره و گردون بیوفـا
هر عاقلی بزاویه‌ای مانـده ممتحن
هـر فاضلی بـداهیه‌ای گشته مبتلا
آمد نصیب من ز همه مردمان دوچیز
از دشمنان خصومت و از دوستان ریا
شاهان همی کنند بفضل من افتخار
اقران همی کنند برسم مـن اقتدا
عالیست همتم بهمه وقت چون فلك
صافیست نسبتم بهمه حـال چون هوا

سید حسن غزنوی
وفات در ٥٥٦

سیداشرف‌الدین حسن غزنوی ازشعراء دربار غزنوی‌و سلجوقی واز گویندگان‌ودانشمندان بزرگ‌اواسط‌قرن‌ششم‌هجری‌است. اوایل‌عمررا درخدمت بهرامشاه گذراند و پس‌ازآن در عداد شعرای دربار سلطان سنجر درآمد . شرح زندگی سید حسن غزنوی در تذکره‌ها بسیار

مختصر و بعضی از آنها بکلی خالی ازحقیقت است و با توجه باشعار دیوان وملاحظهٔ اقوال مورخین ومعاصرین معلوم میشود که سیدحسن غزنوی ملقب بسیداشرف علاوه بر شاعری ، از علمای معروف بود وهمه بدیدهٔ احترام بوی مینگریستند و در مجلس وعظ او عدهٔ بی‌شماری جمع میشدند که بالغ برچهارهزارتن مریدخاص او بودند وخود بنسب ومقام عالی خود، فخر کرده گوید :

داند جهان که قرهٔ‌عین پیمبرم　　شایسته میوهٔ دل زهرا و حیدرم
دریاچو ابر بارد گر آب شد زشرم　　چون گشت روشنش که‌چه‌پاکیزه گوهرم
طبعم چو آتش‌تر وهردم خلیل‌وار　　خوشبو گلی دگر دمد از آتش ترم

سید حسن درتمام انواع وفنون شعری و فخر و رثاء وحکمت و قصیده وغزل و ترجیع بند ورباعی دست داشته وازعهدهٔ آنها بخوبی بر آمده است. او درسبك شعر تحولی ایجادنموده و سبك مخصوصی داشته است که‌عده‌ای از شعرا مانند جمال‌الدین عبدالرزاق ، کمال‌الدین اسمعیل ومجیرالدین بیلقانی از شیوهٔ او تقلید کرده‌اند.

سیداشرف ، علاوه بردیوان که قریب پنجهزار بیت میباشد رسالات متعددی داشته که بواسطهٔ اتفاقات وحوادث روزگار ازبین رفته وجز دیوان شعر چیزی از آثار وتألیفات او بجا نمانده‌است. این غزل از اوست:

ای چشمهٔ آب زندگانـی　　وی شعلهٔ آتش جوانـی
ای تابش حسنت آفتابـی　　وز گردش طاق آسمانی
گر خرگه مه شود منقش　　ازقوس‌وقزح توعکس آنی
روی تو چو گلستان بخندد　　زیرا که تو نوبهار جانی
چوطبع **حسن** زآب و آتش　　سرمایـهٔ راحت جهانـی

رباعی زیر اززمرهٔ رباعیات نغزوشیوای اوست:

ترسان نه‌ازآنم که‌دلم‌خون گردد   یادر طلب توحال‌من‌چون گردد
زان‌میترسم که‌دل بزلفت باری‌است   یك‌تارز زلف‌تودگر گون گردد

انوری اوحدالدّین علی‌بن‌اسحق ملقب‌بانوری‌درقریهٔ بدنه ازولایت‌ابیورد در ناحیهٔ‌خاوران‌خراسان متولدشد . جوانی انوری بطوس در تحصیل علم و ادب گذشت و هم درجوانی بدربار سنجر راه‌یافت وقصیده‌ای که موجب تقرب و شهرت اوشده قصیده‌ایست بدین مطلع :

گردل‌ودست بحر وکان‌باشد   دل و دست‌خدایگان‌باشد

انوری‌درخدمت سنجر عزت‌و احترام یافت ودرسفروحضرملازم درگاه واز بخشش سلطان بهره‌مند بود . درسال ٥٤٢ وقتی که سنجر برای سرکوبی‌اتسزخوارزمشاه بسوی خوارزم لشگر کشید، انوری همراه سلطان‌بود. چون‌محاصرهٔ قلعهٔ هزارسف‌طولانی‌شد انوری‌برای ترساندن محصورین این‌دوبیت را برتیری‌نوشت ودرقلعه‌انداخت:

ای شاه همه ملك زمین حسب تراست
وز دولت‌و اقبال جهان‌کسب تراست
امروز بیك حمله هـزارسف بگـیر
فردا خوارزم و صد هزار اسب‌تراست

رشیدوطواط با اتسز درهزارسف محصور بود، درجواب انوری بیت زیر رابرتیری نوشت وبین سپاهیان‌سنجرانداخت :

گرخصم تواى‌شاه بودرستم گرد   یك خرز هزارسف تونتواند برد

سلطان سنجر، بسبب تحقیر رشید وطواط سوگند خـورده بود که اگر اورا باز یابد، هفت پاره کند . وطواط بعداز فتح هزار سف متواری بودتا بشفاعت منتجب‌الدین ، صاحب دیوان انشاء سنجر کـه

تقاضا نمود : «وطواط مرغك ضعیفی است اگر فرمان شود اورا دوپاره کنند» سنجر اورا بخشید.

در سال ٥٤٨ كه سلطان سنجر مغلوب واسیر تركان غز شد، انوری باتحمل مشقت ازمهلكه جان بدر برد وحیران وسرگردان اغلب شهرهای خراسان را گردش كرد : مدتی دربلخ اقامت گزید بسبب هجویه ایكه در بارهٔ مردم بلخ گفته شده بود و نسبت آنرا بانـوری میدادند مورد آزار وتحقیر مردم واقع شد وازآنشهر بمرو رفت. دراین شهر هم از هجو واستهزاء مردم درامان نمانده ناچارمرو را ترك گفت به نیشابور وپس ازآن ببلخ رفت ودرآخرعمر بسال ٥٨٢ بعلت پیشگـوئی باطل در بارهٔ اقتران كواكب واستهزاء وآزار مردم گوشه گیری اختیـار كردواز معاشرت مردم كناره جست ودرهمان شهر بسال ٥٨٣ وفات یافت. شاعر تأثر درونی خود رااز جفای روزگار و مردم آن در قصیدهٔ زیر شرح میدهد :

ای مسلمانان فغان از جورچرخ چنبری
و ز نفاق تیر و قصد ماه و كید مشتری

سبك انوری

انوری از علوم طبیعی و حكمت و ریاضی و نجوم وموسیقی اطلاع كافی داشت و بوفورفضل ودانش خود فخرمیكرد :

منطق وموسیقی و حكمت شناسم اندكی
راستی بایـد بگویم بـا نصیبی وافـرم
وز الهی آنچه تصدیقش كند عقـل سلیم
گر توتصدیقش كنی درشرح وبسطش ماهرم
نیستم بیگانه از اعمال و احـكام نجوم
ورهمی باور نداری ، رنجه شومن حاضرم

دیوان انوری درحدود سیزده‌هزار بیت ازقصیده ، غزل، قطعه وزباعی دارد. او ازبزرگترین قصیده‌سرایــان و پیشروان تغییر سبك است. سبك انوری دنبالهٔ سبك ابوالفرج رونی‌است ودر استعمال‌لغات عربی وآوردن صنایع بدیعی واستفاده از معلومات‌خود بی‌پرواست:

مست شبانه بودم وافتاده بی خبر
اندروثاق خویش که‌دلبر بکوفت‌در
از اصطکاك قرع هوا ازطریق‌سمع
داد از ره صماخ دماغ مــرا خبر

باآنکه بعضی‌ازقصاید انوری‌پیچیده و دارای مضامین دقیق‌ودر مدح اغراق‌آمیزاست،ولی‌مهارت وی درسخنوری‌ووصف‌تخیلات ودقت نظر درشرح وقایع، اورا در ردیف پیمبران شعر قرار داده است :

دوش سلطان چرخ آینه‌فام　　آنکه دستور شاه راست غلام
از کنــار نبــرد گاه افق　　چون بدست غروب داد زمام
دیدم اندر سواد طرهٔ شب　　گوشوار فلك زگوشهٔبام ...

انوری درقطعه سازی استاد بی مانند است و قطعاتی نغز و شیوا درپند واندرز سروده است :

خواهی که بهین کار جهان کار تو باشد
زین‌هردویکی کارکن ازهرچه کنی‌بس
یا فایده ده آنچه بـدانی دگری را
یا فایده گیر آنچه‌ندانی زدگر کس

انوری در غزل نیز اصلاحاتی نموده ودر آخر تخلص خود را ذکر کرده و مضامین لطیف بدان اختصاص داده است . خلاصه انوری پیشرو سبك‌تازه‌ایست که بعدها بنام **سبك‌عراقی** معروف شد.

رشید وطواط

رشیدالدین محمد کاتب، بعلت کوچك بودن جثه، بوطواط معروف بود. این شاعر در بلخ ولادت یافته وجوانی خودرا درمدرسهٔ نظامیهٔهمان شهر بتحصیل علم و ادب گذرانده است. پس ازپایان تحصیلات و کسب اطلاعات کافی در فارسی و عربی بخوارزم رفت و بخدمت علاءِ الدین اتسز خوارزمشاه رسید ومدت سی‌سال شاعردربار بود ودردیوان انشاءِ خوارزمشاه خدمت کرده وپس ازفتح هزارسف و شکست اتسز بدست‌سنجر، کانون آسایش او بهم خورد.(۱)

خدایگانا سی سال مدح خـوان توأم
زمدحت تو شدم درهمه جهان مذکور
کـه تـا نیاید نزدیکم اضطرار فنـا
ز صـدر تو نشوم جز باختیار تو دور

بعداز وفات‌اتسز (۵۵۵) چندی رشید وطواط درخدمت پسرش ایل‌ارسلان بسر برد، در سال ۵۶۸ که سلطان علاءِالدین تکش بامارت خوارزم رسید،وطواط پیر وازکارافتاده‌بود وبسبب پیری‌ازخدمت‌معاف گردید. وفات رشید وطواط را درسال ۵۷۳ نوشته‌اند.

وطواط درنظم ونثرفارسی وعربی سرآمدبود ودانشمندان عصر، اورا احترام میکردند این‌شاعر آثارمتعدد دارد که مهمترین‌آنهادیوان شعر و کتابی درعلم بدیع وعروض بنام «حدائق‌السحرفی‌دقایق‌الشعر» است. قصاید وی‌پراست ازصنایع بدیعی و مهارت او در آوردن صنایع لفظی، شعر اورا ازاین حیث‌ممتازساخته‌است. مثلاً درقصیدهٔ زیر حرف الف‌را حذف کرده وسخن‌را کمی پیچیده وساختگی ادانموده‌است.

۱ـ تفصیل‌شکست اتسز بدست سنجردرشرح حال‌انوری‌ذکرشده‌است.

خسرو ملك بخش کشورگیر — که ز خلقش بعدل نیست نظیر
قصر مجدوشرف بدوست رفیع — چشم‌فضل و کرم بدوست قریر
همتش هست همچو چرخ بلند — فکرتش‌هست همچو بدر منیر
نیست‌جزعین‌صدق وصورت‌حق — هرچه لفظش همی کند تقریر
همت تـو ز روی رفعت و قدر — برده بـر گوشهٔ سپهر سریر
وقت بخشش ز دست مکرم تو — بحرقلـزم همی خورد تشویر
چرخ درجنب قدر تو چو زمین — بحردرپیش‌دست‌توچوغدیر...

جمال‌الدین اصفهانی

جمال الدین محمد بن عبدالـرزاق اصفهانـی بزرگترین شاعر عراق ، دراصفهان متولد شد. او از دوران جوانی بشاعری پرداخت وآل صاعد راکـه در اصفهان حکومت میکردند مدح گفته‌ومدایحی نیز برای‌سلاجقهٔ عراق وحکام مازندران سروده است. از اشعار جمال‌الدین پیداست که دارای همتی بلند بوده وامور معنوی‌را بردنیای ظاهر ترجیح‌میداده است. این‌شاعر در مدح وغزل و آوردن صنایع بدیعی و مضامین دقیق ، استاد بوده وبامعاصران خودمانند مجیرالدین بیلقانی و خاقانی شروانی مشاعره کرده وقصیده‌ای خطاب به‌خاقانی ساخته‌است باین مطلع:

کیست که پیغام من بشهر شروان برد
یك سخن‌از من بدان مرد سخندان برد

جمال‌الدین در قصاید ، ازسبك عنصری ومسعودسعد و انوری پیروی نموده وباآنکه اصلاحاتی در شیوهٔ شعر کرده ، لیکن همواره سهولت وروانی سخن را رعایت‌نموده‌است. قصیدهٔ زیر از بهترین قصاید ونمایندهٔ‌تأثرات قلبی اوست :

در این‌مقرنس‌زنگار خورد دود اندود
مـرا بکام بد انـدیش چند باید بود

بآه از این قفس آبگون برآرم گرد
باشگ از این کرهٔ آتشین برآرم دود
نماند تیری در ترکش قضا که فلك
سوی دام بسرانگشت امتحان نگشود
نه پای همت من عـرصهٔ امید سپرد
نه دست نهمت من دامن مراد بسود
برغم حاسدوبدخواه پیش دشمن‌ودوست
چوصبح خنده‌زنم خنده‌های خون آلود
حسود کوشد تا فضل من بپوشد لیك
کجا تواند خـورشید را بگل اندود

جمال‌الدین ، غزلهای نغز و لطیفی‌دارد وسعدی وحافظ ازسبك ومضمون غزلیات‌او استفاده کرده‌اند . یکی‌از غزلیات خوب‌او اینست:

بهار امسال بس خوش‌می‌نماید چو روی یـار دلکش می‌نماید
مگر گل‌غافل است‌ازعمر کوتاه که‌چونین‌خرم‌و کش(۱)می‌نماید
بنفشه دوش‌می‌خورده‌است گوئی که جعدش بس مشوش می‌نماید
دل لاله نگر همچون دل مـن که از عشقش پر آتش می‌نماید

وفات جمال‌الدین را بسال ۵۸۸ نوشته‌اند .

خاقانی

افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی خاقانی‌درشهر شروان متولدشد. پدرش نجیب‌الدین‌علی شغل‌نجاری داشت و مادرش‌عیسوی‌بود و بعداسلام‌آورد . خاقانی هنوز کودك‌بود. که‌پدرش‌مرد وتأمین‌معاش‌اورا مادربعهده گرفت. خاقانی‌بادسترنج‌مادر زندگی کردوباتعلیم‌و تربیت عمش کافی‌الدین‌عثمان که‌مردی دانشمند بودانواع علوم‌را ازصرف‌ونحووفلسفه وریاضی‌و نجوم آموخت . برای

۱ـ کش=مغرور ـ خودخواه

فرا گرفتن شعر و ادب بخدمت ابوالعلاء گنجوی رسید . استاد بوی توجه واقبال تمام کرد و اورا که شاعری جوان بود ودر غزل حقایقی تخلص میکرد ، بدربار خاقان منوچهر شروانشاه نزدیك گردانید . خاقانی در سلك مداحان شروانشاه در آمد و تخلص خاقانی را از نام او گرفت . پس از مرگ وی ، نزد پسرش ابوالمظفر اخستان مقام و اهمیت خودرا حفظ کرد . در این زمان در حدود سال ۵۵۱ بزیارت حج رفت وقصائدی که در وصف مکه واعمال ومناسك حج سروده یادگار این سفر میباشد. در بغداد بخدمت المقتفی لامر الله خلیفهٔ عباسی رسید وخلیفه تکلیف شغل دبیری بوی کرد اونپذیرفت ودر مراجعت، خرابی طاق کسری وایوان مدائن رادیدو بیاد شکوه و جلال ایران باستان ، قصیدهٔ غرّای زیر راسرود:

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینهٔ عبرت دان
یك ره ز لب دجله منزل بمدائن کن
وز دیده دوم دجله بر خاك مدائن ران
خود دجله چنان گرید صد دجلهٔ خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
تا سلسلهٔ ایوان بگسست مدائن را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
گه گه بزبان اشك آواز ده ایوان را
تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو
پند سر دندانه بشنو ز بن دندان

گوید که‌تو ازخاکی‌ماخاك‌تو ایم اکنون
گامی‌دوسه‌بر ما نه‌اشگی‌دوسه هم‌بفشان
ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خودچه‌رسدخذلان

خاقانی در زندگی ناملایمات ومصائب فراوان دید : از طرفی فوت پدر ومرگ پسر جوان و درگذشت همسر و از طـرف دیگر ، معاشش با آنهمه فضل وهنر، وضع‌مرتبی‌نداشت. این‌ناملایمات‌خاقانی را متأثر ونسبت‌باین جهان بدبین کرد وبقطع علائق دنیوی و عزلت واداشت. درآخرعمر ازکار های دیوانـی کناره گیری کرد و زهد و پرهیز، پیشه ساخت تا آنکه‌درحدود سال۵۹۲ در تبریز وفات یافت . قبروی درمحلهٔ سرخاب تبریز درمقبرةالشعراء میباشد.

آثاروسبك خاقانی

خاقانی از معروفترین شعرای ایران است . دیوانش‌شامل‌قریب هیجده‌هزار بیت‌ازقصیده، غزل ، ترجیع بند ، ترکیب‌بند ورباعی‌است . درقصایدخاقان‌منوچهر شروانشاه وپسرش ابوالمظفر اخستان ، قزل ارسلان فـرمانفرمای آذربایجان، سپهبد اعظم حاکم طبرستان‌وعلاءالدین‌اتسزخوارزمشاه‌را مدح گفته است. خاقانی از قصیده سرایان مشهور ودر قدرت طبع و ابتکار مضامین، بیمانندا‌ست. باآنکه بسبك سنائی عـلاقمندبود واز او پیروی میکرد ولی بواسطهٔ‌وسعت‌فکر واستفاده از اطلاعات فلسفی و دینی وعرفانی سبکی خاص دارد و اشعـارش پیچیده ومشکل میباشد تا آنجا که بردیوانش شرحهای مفصل‌نوشته‌اند.خاقانی بفضل وعلم‌خود فخرمیکرد ودر نظم ونثر فارسی وعربی‌خود را استادبیمانندمیدانست:

نیست اقلیم سخن را بهترازمن پادشا
در جهان ملك سخنرانی مسلم‌شدمرا

مریم بکر معانی را منم روح القدس
عالم ذکر معانـی را منم فـرمانروا

قصائد خاقانی مفصل است که اغلب تجدید مطلع شده وپر است ازلغات مشکل عربی واصطلاحات نامأنـوس کـه آنها را خاقانـی فقط برای اظهارفضل بکار برده وهمچنین در استعمال تشبیهات غریب قدرت نشان داده که توان گفت اینگونه تشبیه، مختص خاقانی است .

دروصف شراب گوید:

می عاشق آسا زرد به همرنگ اهل درد به
دُرد صفا پرورد به تلخ شکر بـار آمده
آنجام خم پرورد کو آنشاهد رخ زرد کو
آن عیسی هر درد کو تریاق بیمار آمده
می آفتاب زر فشان جام بلورش آسمان
مشرق کف ساقیش دان مغرب لب یار آمده

خاقانی درغزل نیزاصلاحاتی نموده ودربیت آخر،تخلص خودرا خاقانی و گاهی حقایقی آورده ومضامین عرفانی وغزل رادرهم آمیخته است.

اثر دیگر خاقانی « تحفةالعراقین » است کـه شرح نخستین مسافرت اوبمکه ومدینه ووصف بزرگانی است کدر این مسافرت دیده واوضاع شهرها ومردم آنروزگار را بنظم کشیده است بدین مطلع:

مائیم ز نظارگان غمناك زین حقهٔ سبز ومهرهٔ خاك

این مثنوی را به عراق فرستاد، بسبب حسادت بشهرت خاقانی وبدرفتاریهای شاگردش مجیرالدین بیلقانی ، شعرای عراق برآشفتند وجمال الدین عبدالرزاق قصیدهٔ« کیست که پیغام من بشهر شروان برد» راساخت وخاقانی را هجا گفت. خاقانی پس ازشنیدن آنقصیده، قصیده‌ای درمدح اصفهان سرود باین مطلع:

نکهت حوراست یاهوای صفاهان　　جبهت جوزاست یالقای صفاهان

دراین قصیده از بزرگان اصفهان گله میکندواشاره بنمك ناشناسی مجیر نموده گوید :

دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم　　گردم طغیان زد ازهجای صفاهان

او بقیامت سپید روی نخیزد　　زانکه سیه بست برقفای صفاهان

اهل صفاهان مرا بدی زچه گویند　　من چه خطا کرده ام بجای صفاهان

رویهمرفته خاقانی ازقصیده سرایان زبردست زبان فارسی است که درقدرت بیان وجزالت سخن نظیر ندارد وازشیوهٔ اوبسیاری از شاعران تقلید وپیروی نموده اند.

مجیرالدین بیلقانی مجیرالدین بیلقانی از مردم بیلقان ارّان واقع در شمال آذربایجان بود. بروزگار جوانی بشروان رفت وبمدح شروانشاهان پرداخت. سپس مداح سلاجقهٔ عراق واتابکان آذربایجان گردید واز طرف اتابکان، به حکمرانی اصفهان مأمورشد. مجیر شخصی خودخواه بود با شعرای آنجا معارضه کرد واصفهان را هجا گفت. این شاعر استاد خود خاقانی را نیز هجو کرد وعمل اورا باید مکافات عمل خاقانی دانست که استاد و ولینعمت خود، ابوالعلاء گنجوی راهجا گفته بود.

مجیرالدین از قصیده سرایانی است که درمدح مبالغه کرده و صنایع بدیعی ومضامین دقیق درسخن بکاربرده است. روح بدبینی وغرور، از اشعارش پیداست وخودرا درعلم وفضیلت استادبیمانندو بالاتر ازهمه میداند:

شادم که شده است گردن دهر　　از گوهر نظم من مزین

سنگ سخن از مجره بگذشت　　تا یافت ز طبع من فلاخن

قومی شده از ضلالت و جهل　　معیوب تبار و ننگ برزن

نه هاون دارویند و هستند　　پربانگ ومیان تهی چوهاون ..

دیوان مجیر قریب پنجهزار بیت، دارای قصائدعالی وغزل‌های نغز ولطیف است.قصیدهٔ زیر از زمرهٔ بهترین اشعار اوست:

باد صبحست که مشاطهٔ جعد چمن است
یـا دم عیسی پیونـد نسیم سمن اسـت
نکهت نافهٔ‌مشک‌است نه‌نافه‌است ونه‌مشک
اثر آه جگر سوخته‌ای همچو من است
نفس سرد سحر گرم رو از بهـر چراست
یادم آمد ز پی آنکه رسـول چمن است
یارب این شیوهٔ نوچیست که از جنبش‌باد
طرهٔ لاله پر از نـافهٔ مشک ختن است
باد با دست تهی بر سر خس تـاج نهست
ابر بـا دامن پر بر در گل نوبه زن است
خرقه مجروح کنند ازسرحالت گل‌وصبح
کاین‌بر آن‌عاشق‌وآن بر دم‌این مفتتن‌است

وفات مجیر بین سالهای ۵۸۶تا ۵۹٤ در تبریز اتفاق افتاده‌و در مقبرةالشعراء مدفون است .

ظهیر فاریابی

ظهیرالدین ابوالفضل طاهربن محمد در قـریهٔ فاریاب از نواحی جوزجان بلخ ولادت یافت و روزگار جوانی او در فاریاب و نیشابور بتحصیل علم و ادب و کسب معرفت درحکمت‌و نجوم گذشت و پس‌ازآن بشاعری پرداخت‌وبرای تحصیل معیشت و عرضه نمودن اشعار ابتدا باصفهان رفت و بخدمت صدرالدین خجندی رسید وازآنجا بعراق‌آمد سپس بآذربایجان سفر کرد و بخدمت اتابـك قزل ارسلان پیوست . با توجه باین اشارات

معلوم میشود که ظهیر بسیاری از امراء و سلاطین زمان خود را مدح گفته است .

ظهیر فاریابی پیرو سبك انوری بود وسخنش بروانی و شیوائی ممتاز وقدرت‌او درمدح بسیاراست . در قصیده باآوردن مضامین‌لطیف وخلق معانی بدیع ، مبالغه‌هـای عجیب نموده است چنانکه در مدح قزل‌ارسلان گوید :

نه کرسی‌فلك‌نهداندیشه زیرپای تا بوسه بررکاب‌قزل‌ارسلان‌دهد

بعضی ازسخن‌سنجان ظهیررا برتر از انوری دانسته‌اند و علت شهرتش هجویه‌ایست که‌شاعری دربارهٔ جامی‌شاعر قرن‌نهم‌ساخته‌واورا دزد دیوان ظهیرفاریابی نامیده است :

ای‌بـاد صبا بگو بجامی آن دزد سخنوران نامی
بردی سخنان کهنه و نو از سعدی‌وانوری‌وخسرو
اکنون که‌سرحجاز داری وآهنگ حجاز سازداری
دیوان ظهیر فـاریابـی درکعبه بدزد اگر بیابی

شهرت‌ظهیرفاریابی بغزلیات اوست که درپروراندن معانی،لطف ذوق بخرج‌داده و درغزل اصلاحاتی نموده است. مانندغزل زیر:

کی توان تسخیر کردن عمر بی‌بنیاد را
کو سلیمان تا نگهدارد بمعجز بـاد را
عشق میخواهد ستونی در بنای‌کارخویش
خوب پیدا کرد اندر بیستون فرهاد را
صدمه های‌عشق را کی‌بلهوس دارد قبول
کـی شناسد طفل قـدر سیلی استاد را

ابیات زیرازبهترین‌اشعارظهیر فاریابی‌در شکایت‌از روزگاراست:

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست
در حق او گمان ثبات و بقا خطاست
مشکل‌تر اینکه گر بمثل دور روزگار
روزی دومهلتی دهدت گوئی آن بقاست
نی نی که در زمانه تو مخصوص نیستی
بر هر کـه بنگری بهمین درد مبتلاست

ظهیر در تبریز بسال ۵۹۸ فوت کرده‌ودرمقبرةالشعراء مدفونست.

نظامی

حکیم جمال‌الدین الیاس‌بن یوسف نظامی از استادان بزرگ‌و از ارکان مهم شعر فـارسی است . نظامی درحدود سال ۵۳۵ در شهر گنجه که درآنزمان یکی از بلاد مهم ایران بشمار میآمد متولد شد و پس از تحصیل علم و ادب بشاعری‌پرداخت وبجز سفری که بحج کرده از مولد خودخارج‌نشده است.اشعارومدایح‌رادرزادگاه خودمیسرود وبخدمت‌اتابکان آذربایجان و ابوالمظفر اخستان‌میفرستادوبنابدعوت اتابك قزل‌ارسلان فقط‌یکبار بتبریز سفر کرده است .

نظامی مذهب سنت‌داشت ودر عقایدخود متعصب‌بود و مفاخره و خودستائی واظهار فضل وبدبینی و شکایت ازمجهول‌ماندن‌مقام‌خود، ازاشعارش پیداست :

ملك‌الملوك فضلم‌بفضیلت‌معانی   زمی‌و زمان گرفته بمثال‌آسمانی
نفس‌بلندصوتم جرس بلند صیتم   قلم‌جهان نوردم علم جهان ستانی

نظامی که‌برای‌امرارمعاش مجبور بمدیحه‌سرائی وشاعری‌بود، هیچگاه درمدح مبالغه نکرده ومناعت وبزرگ‌منشی‌را از دست نداده واشعار نغزدر پندواندرز وحکمت سروده‌است.

نظامی از شاعران معاصرخود تنها با خاقانی ارتباط داشت ودر رثاءِخاقانی گوید :

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد
دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی

تذکره‌نویسان سال وفات نظامی را بین ۵۹۷ تا ٦١٤ نوشته‌اند ومدفن او در گنجه است.

آثاروسبك نظامی

نظامی دیوان‌مفصلی داشته که‌اکنون مقداری ازآن باقیست و شهرت نظامی بسبب خمسه یاپنج مثنوی‌است که‌شامل‌بیست‌وهشت‌هزار بیت‌است:« مخزن‌الاسرار، خسروشیرین ، لیلی‌ومجنون ، هفت‌پیکر ، اسکندرنامه»

۱ ـ مخزن‌الاسرار ـ درعرفان ومطالب‌اخلاقی وبتقلیدحدیقة‌الحقیقه سنائی درحدود سال۵۷۰سروده‌شده‌ونظامی آنرا دربیست مقاله نظم کرده‌است . بااین‌تفاوت که‌سنائی، مسائل‌عرفانی رادرضمن‌حکایات گنجانده و مطلب‌علمی‌راتاحدی درخورفهم‌عموم بیان‌نموده‌ولی نظامی باآوردن‌تعبیرات‌دقیق ، گاهی سخن‌راپیچیده و دشوار ساخته‌است .

ابیات شیوا در حکمت و توحید و مـوعظه و نکوهش ستم و ستمکاری و ترغیب بزهد و نیکوکاری ، بمخزن‌الاسرار لطف خاصی بخشیده وروح‌باعظمت نظامی را نمایان ساخته است:

ای همه هستی‌زتو پیدا شده	خاك ضعیف از تو توانا شده
زیـر نشین علمت کاینـات	ما بتوقائم چوتـو قائم بذات
هستی‌توصورت و پیوند نی	توبکس و کس بتو مانند نی
آنچـه تغیّر نپذیرد توئی	آنکه‌نمرده‌است‌و نمیردتوئی
ماهمه‌فانی و بقابس تراست	ملك تعالی‌و تقدس تراست

۲ ـ خسروشیرین ـ از داستانهای دورهٔ ساسانی است که نظامی بسال ۵۷۶ نظم آنرا بپایان رسانده وبا استعمال کنایه واستعاره وتکرار مطالب وآوردن مضامین وتعبیرات دقیق، شاخ وبرگهائی براصل داستان افزوده است.

اگرچه نظر و هدف نظامی در خسروشیرین، داستان‌سرائی و شرح عشقبازی خسرو با شیرین کنیزك ارمنی است، لیکن گاهی در ضمن داستان، رشتهٔ سخن‌را به پند واندرز می کشاند وابیات نغز وشیوا در بی‌اعتباری‌جهان وناپایداری خوشی وکامرانی می‌سراید:

چه خوش باغیست باغ زندگانی — گر ایمن بودی از باد خزانی
چه خـرم کاخ شد کاخ زمانه — گرش بودی اساس جاودانه
از آن سرد آمد این‌کاخ‌دل آویز — که‌چون جاگرم کردی گویدت‌خیز
یك امروز است ما را نقد ایام — براوهم اعتمادی نیست تا شام
بیا تا یك دهن پرخنده داریم — یك امشب‌را بشادی زنده‌داریم

۳ ـ لیلی ومجنون ـ ازداستانهای عربی ووصف عشقی سوزناك است. چون دراین مثنوی تنوع نیست ووصف مناظر، منحصر به‌بیابان شنزار بی‌آب‌وعلف وشتر و دو کجاوه میباشد، ازاینرو داستان لیلی و مجنون نسبت بسایرمثنویهای نظامی، چندان جالب نیست.

نظامی لیلی ومجنون‌را درسال ۵۸٤ بفرمان ابوالمظفراخستان درچهارهزار بیت سروده وبشروان فرستاده است.

۴ ـ هفت پیکر ـ این‌منظومه که‌بهرامنامه معروفست‌ازبهترین مثنوی‌های نظامی وشرح سرگذشت بهرام ازدوران کودکی‌تا سلطنت وعیش وعشرت پادشاه ساسانی است. بهرام هفت قصرداشته ودرفصول مختلف دریکی‌ازآن قصرها خوشگذرانی میکرده‌است. نظامی‌دروصف مناظرطبیعی وشکاربهرام وعشقبازیهای‌او، مهارت بخرج داده و داستان بدیعی بوجودآورده است.

این مثنوی بسال ۵۹۳ بنام علاءالدین کرب ارسلان که حاکم مراغه‌بوده سروده شده، چنین آغاز میشود :

ای بـرآرندهٔ سپهر بلند　　　انجم افروز وانجمن پیوند

۵ ـ اسکندرنامه ـ نظامی این مثنوی را دو قسمت کرده: اول شرفنامه، دوم اقبالنامه . درقسمت‌اول، نظامی شرح زندگی اسکندر و فتوحات‌اورا داده ودرقسمت دوم اسکندر راحکیم وپیامبرمعرفی کرده است. نظامی اسکندرنامه را ببحرمتقارب ، یعنی وزن شاهنامه بنظم کشیده که با مقایسهٔ شاهنامه با اسکندرنامه، قدرت ومهارت فردوسی ازحیث لفظ و معنی برنظامی، کاملاً روشن میشود.

اسکندرنامه با این بیت آغاز میشود .

خدایاجهان‌پادشاهی‌تراست　　　زما خدمت‌آید خدائی‌تراست

آمدن اسکندرببالین دارا پس از زخم خوردن شاه کیانی‌بدست دونفر ازسرداران ناسپاس وی، ازبهترین قسمتهای اسکندرنامه‌است:

چودر موکب‌قلب دارا رسید　　　زموکب روان هیچکس‌را ندید
تن‌مرزبان دید درخاك وخون　　　کـلاه کیانی شده سرنگون
سلیمانی افتاده در پـای مور　　　همان پشه‌ای کرده بر پیل زور
بهار فریدون و گلزار جـم　　　بباد خزان گشته تـاراج غم
نسب نـامهٔ دولت کیقباد　　　ورق بر ورق هرسوئی برده باد
سکندر فرودآمد ازپشت بور　　　درآمد ببالین آن پیل زور
ببالین گه خفته آمد فراز　　　ز درع کیانی گره کرد باز
سر خسته را بر سر ران نهاد　　　شب تیره بر روز رخشان نهاد
فروبسته چشم‌آن تن‌خوابناك　　　بدوگفت برخیزاز این‌خون وخاك
رها کن که درمن رهائی‌نماند　　　چـراغ مرا روشنائی نماند

سر سروران را رها کن ز دست | تو مشکن که مارا جهان خود شکست
نگهدار دستت که داراست این | نه پنهان چو روز آشکاراست این
زمین‌را منم تاج و تارك نشین | مجنبان مـرا تا نجنبد زمین
زمان من اینك رسد بی گمان | رها کن بخواب خوشم يك زمان
اگر تاج خواهی ربود از سرم | یکی لحظه بگذار تـا بگذرم

بعد از نظامی شعرا بساختن خمسه بتقلید او پرداخته و قریب بیست‌وپنج نفر دراین‌میدان قدم گذارده‌اند ، لیکن‌هیچیك بپای نظامی نرسیده‌اند بجز «مکتبی» که‌لیلی ومجنون را بهتر از همه ساخته‌است.

نظامی دیوانی‌شامل قصائد و غزلیات و قطعه داشته که اشعاری پراکنده ازآن باقیست .

نظامی در شعر ، سبك وشیوهٔ خاصی دارد و هنرش در ساختن داستانهای بزمی است که اغلب روان ومحکم است مانند ابیات زیـر که درظلمت و درازی شب هجران سروده:

چه افتاد ای سپهر لاجـوردی | که‌امشب‌چون دگر شبها نگردی
نه زین ظلمت همی یابم امانی | نه از نـور سحر بینم نشانـی
مرا بنگر چه‌غمگین‌داری‌ایشب | ندارم‌دین‌اگر دین‌داری ایشب
شبا امشب جوانمردی بیاموز | مرا یا زود کش یا زود شو روز
بخوان ای‌مرغ اگر داری‌زبانی | بخند ای صبح‌اگر داری دهانی
اگر کافر نه‌ای ، ای‌مرغ‌شبگیر | چرا برناوری آواز تکبیر ؟

نظامی آنگاه که تکرار معنی میکند و باستعاره و کنایه سخن میگوید و برای‌پیدا کردن‌معانی‌ومضامین دقیق‌خیالبافی‌مینماید‌سخنش مبهم وپیچیده وخالی‌از لطف‌میشود :

تحفهٔ اول کالفش نقش بست | بـر در محجوبهٔ احمد نشست
حلقهٔ حا را کالف اقلیم داد | طوق ز دال و کمر از میم داد
لاجرم اویافت ازآن‌میم ودال | دایـرهٔ دولت و حظ کمـال

از ابتکارات نظامی آنست که‌هر وقت‌سخن اقتضامیکند، مطالبی‌را در اخلاق و پند واندرز تذکر میدهد و تأکید میکند که‌تنهادانستن این پندها کافی نیست بلکه بـایـد آنها را بکار بست تـا به نتیجهٔ مطلوب رسید.

دانش طلب و بـزرگی آموز | تا بـه نگرند روزت از روز
چون شیر بخود سپه شکن باش | فرزند خصال خویشتن باش
کم‌گوی و گزیده گوی‌چون‌دُر | تا ز اندك تـو جهان شود پر
لاف از سخن چو دُر تـوان زد | آن خشت بود که پرتوان‌زد

مناظرهٔ خسرو بافرهاد، یکی‌ازقطعات نغز و شیوای نظامی در مثنوی خسروشیرین است:

نخستین بار گفتش از کجائی | بگفت از دار ملك آشنائـی
بگفت آنجا زصنعت‌درچه کوشند | بگفت انده خرند و غم‌فروشند
بگفتا جان فروشی از ادب‌نیست | بگفت‌ازعشقبازان‌این‌عجب‌نیست
بگفت ازدل شدی عاشق بدینسان | بگفت‌ازدل‌تومیگوئی من‌ازجان
بگفتاعشق شیرین برتوچونست | بگفت‌از جان شیرینم فزونست
بگفتادل ز مهرش کی کنی پاك | بگفت آنگه که باشم‌مرده‌درخاك
بگفتا گر کند چشم ترا ریش | بگفت‌این‌چشم‌دیگر دارمش‌پیش
بگفتا گر بخواهد هرچه داری | بگفت این ازخدا خواهم‌بزاری

مهارتی که نظامی درسرودن پنج گنج بکار برده است باعث‌شد ازطرفی‌آثار او مورد تقلیدشعرا قرار گیرد واین تقلید در تمام ادوار

ادبی ادامه یابد وازطرف‌دیگر این شاعر عـالیقدر دوستداران متعصبی بدست آورد که‌در برابر سخنوری او گویندگان دیگر رایکباره‌انکار کنند وهمهٔاشعار اوراکامل وخالی‌ازهر نقص انگارندونظامی‌راباستادی مسلم سخن بستایند.

✩✩✩

در ایندوره شعرای دیگری درخراسان‌بودند که مهمترین آنها عبارتند از**عمادی شهریاری** مداح طغرل‌دوم سلجوقی**مهستی گنجوی** معروفترین زنیست که بزبان فارسی شعر گفته وملازم دربار سنجر بود وجز رباعیات وقطعه‌هائی درهجو وهزل شعر عمده‌ای‌از اوباقی‌نمانده است. این‌رباعی‌نغز از اوست.

هرشب ز غمت تازه عذابی بینم در دیده بجای خواب‌آبی بینم
وانگه که‌چونرگس‌توخوابم‌ببرد آشفته‌تر از زلف تو خوابی‌بینم

قوامی رازی در دربار سلاجقهٔ عراق میزیست ومداح‌ابوالقاسم درگزینی وزیر سلطان سنجر بود. **موفق‌الدین ابوطاهر خاتونی** جزو دبیران‌ملکشاه ومنشی مخصوص زوجهٔ محمدبن‌ملکشاه‌بود.

رشیدی سمرقندی معاصرمسعودسعدواز‌اشعاراواندکی‌در دست است. **سوزنی سمرقندی** درهجا وهزل‌توانابود.**رضی‌الدین نیشابوری** که ارسلان‌شاه طغرل سلجوقی را مدح گفته‌است.

از شعرای‌آذربایجان **فلکی‌شیروانی**است که معاصر خاقانی‌بود و در۵۷۷ وفات یافته . **ابوالعلاءگنجوی** استاد خاقانی و **اثیرالدین اخسیکتی** که اشعارکمی ازایشان‌باقیمانده‌است.

شعرای متصوف

در دورهٔ غزنویان تصوف رونقی نداشت . ابوسعید ابوالخیر که عالم وعارف اجتماعی بود وپیروان زیادی داشت با طغرل ودیگر سران سلجوقی ملاقاتها کرد وآنها را بقیام علیه سلطان مسعود تحریك نمود. پس ازاستقرار سلاجقه کارمتصوفه بالا گـرفت : طغرل نسبت بصوفیه احترام می کرد وخواجه نظام الملك بآن طایفه اعتقادی تمام داشت. ازاین تاریخ، تصوف در خراسان پیشرفت نمود وبقول خودشان عرفان ازخانه ببازار آمد.

ازآغاز کار سلاجقه ، نفوذ تصوف وعرفان درشعر شروع شد وهر روز بیشتر وعمیق تر گردید بطوریکه درقرن ششم، قسمت اعظم اشعار، ساخته وپرداخته فکر عرفانی است. زیرا تصوف مذهب دل است وشعر زبان دل وهیچ چیز طبیعی تر ومناسب تر ازاین نیست که احساسات قلبی با زبان خود بیان گردد. براثر سازش شعر وافکار صوفیانه ازطرفی شعر زبان فارسی رونق یافت وشاهکارهائی بوجود آمد. ازطرف دیگر، چون صوفیه برخلاف علمای دین ازتقرب بسلاطین وصاحبان زروزور وبدگوئی وتکفیر وآزار خلق دوری میکردند ودر نزاع واختلاف مذهبی داخل نشده باهمه بمهروصفا رفتار می نمودند بهمین جهت ، علاقمندی مردم بایشان بیش ازعلما وفقها بود. ازاین رو گویندگان عارف، که با ایجاد آثار گوناگون درنظم ونثر سخن را درخورفهم عوام نموده وازنزدیکی بصاحبان قدرت خودداری کرده اند ، دراین کتاب از دیگران جدا و ممتاز شده وبحث زیر بذکر نام و آثارمشایخ بزرگ اینعصر اختصاص یافته است :

ابوسعید ابوالخیر
وفات در ٤٤٠

شیخ ابوسعید در مهنه از نواحی خاوران خراسان بسال ٣٥٨ هجری متولد شد پس از تحصیلات مقدماتی و کسب فیض از مشـایخ معروف آن زمان، درسلك عرفا وارد گردید وبدستگیری وارشاد مردم پرداخت .

محمد منور نوهٔ شیخ ابوسعید، کتابی در شرح صفات و مقام عرفانی او بنام «اسرارالتوحید» نوشته وازنفوذ کلام وخوشرفتاری وروش تعلیم وارشاد و کرامات ابوسعید، حکایاتی نقل کرده‌است.

شیخ ابوسعیدمورد احترام عامهٔ مردم از عوام وخـواص بود و خواجه‌نظام‌الملك وزیر مقتدر سلجوقیان نسبت‌بوی‌اعتقادی‌تمام‌داشت وبر اثر نفوذ معنوی شیخ، بایجاد خانقاهها‌دربلاد مختلف اظهارعلاقه فراوان میکرد و صوفیه را بمال و خیرات می‌نواخت و می گفت: «من هرچه یافتم ازشیخ بوسعید یافتم».

شیخ ابوسعیدنسبت بشعرعلاقمندبود . رباعیات وقطعاتی‌عارفانه ازاونقل‌شده که نمایندهٔ افکار عرفانی ومتضمن نصایح سودمند است :

راه‌تو بهرقدم که پویندخوش است | وصل‌تو بهرسبب که‌جویندخوش‌است
روی‌تو بهردیده که‌بینند نکوست | نام تو بهرزبان که‌گویندخوش‌است

غازی(۱) بره شهادت اندرتك و پوست
غافل کـه شهید عشق فاضلتراز اوست
در روز قیـامت این بدان کـی ماند
کاین کشتهٔ دشمن است و آن کشتهٔ دوست

خواهی‌چو خلیل کعبه بنیاد کنی | دل را بنماز و طاعت آبـاد کنی
روزی که هـزار بنده آزاد کنی | به زان نبود که خاطری شاد کنی

ای روی تو مهر عالم‌آرای همه | وصل تو شب و روز تمنای همه
گربا دگران به ازمنی‌وای‌به‌من | وربا همه کس همچومنی وای‌همه

۱ـ غازی= جنگجو

باباطاهر عریان

باباطاهر از اهل همدان ومورد احترام خاص و عام بود. وقتی طغرل سلجوقی بهمدان بملاقات باباطاهر آمد از اسب پیاده شد ودست او را بوسید این نکته میرساند که زهد و بی اعتنائی ومقام معنوی وی مورد ستایش و جالب احترام بوده است.

باباطاهر عقایدعرفانی‌را درعلم ومعرفت وذکر وعبادت و وجد ومحبت، در ضمن کلمات قصار بعربی بیان کرده و دو بیتی‌هائی که از باباطاهر بلهجۀلری باقیمانده بهترین معرف‌روح‌بلند وعلوهمت‌اوست.

دو بیتی یا ترانه باقیماندۀ اشعار ۱۲ هجائی دورۀ ساسانی است که‌دربعداز اسلام به «فهلویات»معروف شد تمام روستائیان ایران‌بااین وزن آشنائی دارند و احساسات خودرا در ضمن دو بیتی ظاهر کرده ومیکنند. باباطاهر نیز شور درونی واشتیاق و سوز وگداز بی‌آلایش خودرا درلهجه‌ای شبیه‌بزبان لری بصورت دوبیتی بیان کرده است.

خوشا آنون که از پا سر ندونند — میان شعله خشك و تر ندونند
کنشت (۱) و کعبه و بتخانه ودیر — سرائی خالی از دلبر ندونند

بوره سوته‌دلان (۲) گرد هم آئیم — سخن واهم کریم(۳) غمها گشائیم
ترازو آوریم غمها بسنجیم — هرآن سوته تریم سنگین‌تر آئیم

اگر دل دلبر و دلبر کدومه — وگر دلبر دلو دل را چه نومه
دل و دلبر بهم آمیته وینم (۴) — ندونم دل که و دلبر کدومه

خواجه عبدالله انصاری

وفات در ۴۸۱

خواجه‌عبدالله انصاری‌بسال ۳۹۶ درهرات‌متولد شد . از دوران کودکی علاقه بتحصیل و درك حقیقت داشت وبهمین‌جهت درعلوم زمان‌خوداز فقه وکلام و فلسفه سرآمد شد و درشعر فارسی و عربی طبعی توانا

۱ــ کنشت = کنیسه ــ کلیسا — ۲ــ سوته‌دلان = سوخته دلان
۳ــ واهم کریم = باهم کنیم — ۴ــ آمیته‌وینم = آمیخته بینم

داشت ودرتصوف بمقام مراد رسید و بعرفان جنبۀعلمی‌داد. از کتابهای مشهور او بزبان عربی، رسالاتی است بنام « منازل‌السائرین وذم‌الکلام و انوارالتحقیق» . ورساله‌هائی بفارسی به‌نثر موزون دارد مانند نصایح، زادالعارفین، رسالۀ دل وجان ومحبت‌نامه.

عبدالله انصاری کتاب طبقات‌الصوفیه ابوعبدالرحمن سلّمی(متوفی ۴۱۲) رابزبان هروی املاء کرد ویکی ازمریدانش نوشت. جامی شاعر وعارف قرن نهم آن‌را بفارسی ترجمه کرد و شرح حال عارفان دیگر تازمان خودرا بدان افزود واین کتاب را « نفحات‌الانس » نامید.

مشهور ترین اثری که بخواجه عبدالله انصاری نسبت می دهند « مناجات‌نامه » است به نثر مسجع شبیه گلستان سعدی . در تعلق مناجاتنامه بخواجه عبدالله انصاری تردید است زیرا نثرمسجع درآن زمان معمول نبوده مگر اینکه معتقد شویم که خواجه عبدالله انصاری از مقامات بدیع‌الزمان همدانی و حریری متأثر شده و نخستین کسی است که در زبان فارسی نثرمسجع نوشته است.

از : مناجات نامه

«ای‌عزیز در رعایت دلها کوش وعیب کسان‌میپوش ودل بدنیامفروش، بدانکه خدایتعالی در ظاهر کعبه بنا کرده که او از سنگ وگل است ودر باطن کعبه‌ای ساخته که ازجان ودل است، آن کعبه ساختۀ ابراهیم خلیل است واین کعبه نظرگاه رب‌جلیل است، آن کعبه منظور نظر مؤمنان است واین کعبه نظرگاه خداوندرحمن است، آن کعبه حجاز است واین کعبه راز است، آن کعبه انصاف خلایق است و این کعبه عطای حضرت خالق است ، آنجا چاه زمزم است واینجا آه دمادم، آنجا مروه وعرفاتست واینجا محل نور ذات، حضرت محمدمصطفی(ص) آن کعبه‌را ازبتان پاك کرد، تواین کعبه‌را از اصنام (۱) هوی وهوس پاك گردان»

☆☆☆

اگر بهوا پری مگسی باشی، اگر برآب روی خسی‌باشی دل بدست آر تا کسی باشی. روزگاری‌اورا می‌جستم خودرا می‌یافتم، اکنون خود را

۱ـ اصنام = جمع صنم یعنی بت

می‌جویم اورا می‌یابم.

عشق آمد وشد چوخونم اندر رگ وپوست
تـا کرد مـرا تهی و پـر کرد ز دوست
اجـزای وجودم همگی دوست گـرفت
نـامی است ز من بر من و باقی همه اوست

سنائی

« حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم » متخلص بسنائی در نیمهٔ دوم قرن پنجم در غزنین ولادت یافت و پس از تحصیل علم وادب در عنفوان جوانی بشاعری پرداخت وروی بدربار سلاطین نهاد و بـدستگاه غزنویان راه جست و مـداح بهرامشاه بن مسعود (۵۱۱ - ۵۵۲) غزنوی گردید و باامرا و سلاطین و دانشمندان عصر خود نیز رابطه داشت. بطوریکه معروفست دیوانه‌ای اورا مسخره و تحقیر کرد و تحولی درفکر وعقیدهٔ او ایجاد نمود و او را بعزلت و گوشه‌نشینی و بحلقهٔ درویشان درآورد. بطور تحقیق سنائی در اثر تجارب وسیر در آفاق وانفس ومعاشرت باسالکان طریقت . متوجه شد که مدح مایهٔ آلایش خرد وهجو موجب خفت است.

مدحش چرا کنم که بیالایدم خرد   هجوش چرا کنم که بفرسایدم زبان

سنائی بعداز گوشه‌نشینی وترك جاه ومقام دنیائی، راه کعبه پیش گرفت وبعداز بازگشت مدتی دربلخ بسر برد وازآنجا بمرو ونیشابور رفت ودر حدود سال ۵۱۸ بغزنین مراجعت نمود.

ازاین پس سنائی تاپایان عمر ، ترك علائق مادی کرد و گوشه‌نشین شد ودرسلك اهل طریقت درآمد و بازماندهٔ عمر خود را بگفتن اشعار عرفانی وپند و اندرز گذراند.

سنائی مذهب شیعه داشت و ازدوستداران صدیق آل علی وخاندان پیغمبر بود بااینحال سه خلیفهٔ اول وائمهٔ سنت وجماعت رامدح گفته و درمسائل دینی تعصبی نداشته‌است.

سال‌وفات سنائی را بین سالهای ۵۳۵تا۵٤۵ نوشته‌اند . مقبرهٔ او درغزنین زیارتگاه‌خاص‌وعام است.

آثار و سبك سنائی

دیوان‌سنائی قریب سیزده‌هزاربیت از قصیده، غزل ، قطعه ورباعی دارد که‌قسمتی از‌آن‌رادر مدح بهرامشاه گفته ومحصول‌ایام جوانی‌اوست و تأثیر سبك‌فرخی و مسعودسعد در قصاید وی پدیدار است‌واشعاریکه در مدح، بتقلیدقدما سروده ، لطف‌ذوق و رقت‌معنی ندارد .

اهمیت سنائی‌پس‌از‌آنکه بسرودن اشعارعرفانی پرداخته‌نمایان شده‌است . پیش‌ازسنائی‌شعرای متصوف، تنها بشرح سوز و گداز درونی خویش اکتفا کرده‌اند ولی‌سنائی در بیان‌رموز و اصول‌تصوف کوشیده و بمسائل‌مختلف علمی‌وفلسفی ودینی توجه داشته است و توان گفت بهترین نمونه اصول تعلیمات صوفیه کتاب«**حدیقةالحقیقه**» است که آنرادرسال۵۲۵ در ده باب بپایان رسانده است.

سنائی درمعارف اسلامی سر آمد بود ، مضمون قرآن و ادبیات عرب‌را خوب‌میدانست و باینجهت بیانش در حدیقه ، عالمانه است و احادیث وآیات‌قرآن راضمن‌حکایت بکنایه‌مورد استناد قرار داده‌است.

ابلهی دیـد اشتری بچـرا گفت نقشت همه کجست چرا؟
گفت اشتر که اندرین پیکار عیب نقـاش میکنی هشدار
در کژی من‌مکن بعیب نگاه تو ز من راه راست رفتن خواه
لطف او ، بـی نوا نـوازنده قهر او نـازنین گـدازنده
ناکسانرابلطف‌خود کس کرد خـاك را قبلهٔ مقدس کـرد

حدیقةالحقیقه ازجمله آثار با ارزشی‌است که در ادبیات فارسی تأثیر فراوان داشته ودر ظهورمنظومه‌هائی چون تحفةالعراقین‌خاقانی

ومخزن‌الاسرار نظامی تأثیرمستقیم کرده است ومولوی ازشیوهٔ‌حدیقه درساختن مثنوی پیروی کرده و گوید:

عطار روح‌بود وسنائی دو چشم‌او   ما از پی سنائی وعطار آمدیم

درجای‌دیگر فرماید:

ترك جوشی کرده‌ام من‌نیم‌خام   از حکیم غزنوی بشنو تمام

سنائی ، مثنوی‌دیگر دارد بنام « **سیرالعبادالی المعاد** » که در بیان‌مراحل کمال واصول تعلیمات اخلاقی صوفیه‌است و درآن کتاب دربارهٔ خلقت انسان‌و عقل‌وفکر کـه معراج روح است بحث مفصلی نموده : بشرهمیشه‌آرزومند بود که‌بتواند پرواز کند و از اسرار عالم بالاکه خداوند بفرمان خود ، این جهان را میگرداند‌آ گاه شود.در نظر سنائی روح مسافری‌است که‌پس ازریاضت و تهذیب‌اخلاق‌بمقصود نائل میشود وخودرا خدا میبیند :

ای بپرواز بر پـریده بلند   خویشتن را رها شمرده ز بند

باز پر سوی لایجوز و یجوز   رشته در دست صـورتست هنوز

خودبخود ره فرا نداند کس   رهبر شخص وحدت آمد و بس

رهنمای توآنکه‌آن‌نور است   نیك نزدیك لیك بس دور است

او رهاندترا زفکرت‌خویش   او رساند ترا بفطرت خـویش

مثنوی دیگر سنائی «**طریق‌التحقیق**» بوزن‌حدیقة‌الحقیقه‌است که درسیروسلوك میباشد مثنویهای‌دیگری‌مانندکارنامه بلخ‌وعشق‌نامه وعقل‌نامه و عفونامه بوی نسبت‌داده‌اند .

سنائی ، قصایدی‌درپندواندرز دارد که‌قصیدهٔ زیراز زمرهٔ‌بهترین قصاید اوست:

مکن درجسم و جان منزل که این دونست وآن والا

قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش و نه آنجا

بهر چه از راه دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان
بهر چه از دوست و امانی چه زشت آنجا و چه زیبا
تـرا دنیا همی گوید که دل در ما نبندی بـه
تو خود می پند ننیوشی از این گویان نـا گویـا
گر امـروز آتش شهوت بکشتی بیگمان رستی
وگـر نـه تف این آتش تـرا هیزم کند فـردا
چو علم آموختی از حرص آنگه تـرس کاندر شب
چو دزدی بـا چراغ آید گـزیده تر برد کالا
بحکمت جامه‌ای نو کن ز بهر آن جهان ورنه
چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا
گر از زحمت همی ترسی ز نااهلان ببر صحبت
کـه از دام زبـون گیران بعزلت رسته شد عنقا

رباعیات و قطعات پندآمیز سنائی ، بهترین راهنمای آدمی‌است وشاعر گرانمایهٔ ایران داروی تلخ نصیحت را باشیوهٔ خاص خود بکام همگان شیرین‌ساخته وقطعهٔ زیر در نکوهش میخواری، بسیار نغز و لطیف است:

نکند دانـا مستی نخورد عاقل مـی
در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
چه خوری چیزی کز خوردن آنچیز ترا
نی چنان سرو نماید بنظر سرو چو نی
گر کنی بخشش گویند که‌می کرد نه او
ور کنی عربده گویند که او کرد نه‌می

عطار

فریدالدین محمد عطار ، بـزرگترین عارف و شاعر ایران درنیمهٔ اول‌قرن‌ششم درنیشابور متولدشد وایام‌جوانی را بتحصیل علم و تهذیب اخلاق و تزکیهٔ نفس گذرانیدتا در عرفان سر آمد شد.

عطار داروخانه‌ای در نیشابور داشت که علاوه بر دارو فروشی بیماران را هـم معالجه میکرد و بدان جهت تخلص عطار اختیار نموده است.

بداروخانه پانصد شخص‌بودند   که در هرروز نبضم مینمودند

عطار برسم‌سالکان‌طریقت مسافرتهای زیادی کرده: ماوراءالنهر، عربستان، دمشق، مصر وهند رادیده وبا مشایخ وعرفای آنعصر ملاقات کرده واز سیر آفاق وانفس، بفیض معنوی رسیده‌است.

دربارهٔ سال وفات او اختلاف قول بسیار است که ازسال ۵۸۶ تا ۶۲۷ نوشته‌اند واغلب‌تذکره نویسان سال۶۲۷ راترجیح داده‌وتصریح کرده‌اند که عطاربدست مغولی کشته شد. قبر وی در نیشابور زیارتگاه اهل طریقت است:

آثار و سبك عطار عـطار بکثرت اشعار و تـألیفات مشهور است و بعدد سوره های قرآن یعنی ۱۱۴ کتاب از نظم ونثر بوی نسبت داده‌اند که پاره‌ای ازآنها موجود و باقی از بین رفته است:

مقابل عدد سورهٔ کلام نـوشت   سفینه‌های‌عزیزو کتابهای گزین

ارمشهورترین‌آثار وی کتابی‌است‌بنثر فارسی‌بنام‌**تذکرة الاولیاء** درشرح حال ۹۶ تن‌از بزرگان صوفیه. این کتاب از شاهکارهای زبان فارسی وبهترین نمونهٔ‌سبك انشای‌عرفانی‌میباشد دیوان‌قصاید وغزلیات ورباعیاتش شامل‌شش هزاربیت درمطالب عرفانی وپند وحکمت است، که درغزل فرید وعطار تخلص‌مینمود.

مثنوی «**منطق‌الطیر**» قریب پنجهزار بیت دارد ودرسال ۵۷۳ آن‌را بپایان رسانده، در این کتاب راه وصول بحقیقت‌را اززبان‌مرغان

چنین بیـان میکند : « مـرغان در طلب شهریار خـود ، هفت وادی (طلب،عشق،معرفت،استغنا،توحید،حیرت، فنا) را پیمودند و بسیاری از آنان بعلتهای گوناگون ازپای درآمدند، آنگاه بسیمرغ رسیدند در حالیکه بیش از سی‌مرغ نبودند»

هم ز عکس روی سیمرغ جهان		چهرهٔ سی مرغ دیدند آنزمان
چون نگه کردنداین سیمرغ زود		بیشك‌این‌سیمرغ آن‌سیمرغ‌بود

مثنویهای‌اسرارنامه، الهی نامه،مصیبت‌نامه،خسرونامه،مختارنامه، جواهرنامه و شرح القلب از عطار است و مثنویهای مظهرالعجایب ، لسان الغیب، بی سرنامه، پند نامه و هیلاج نامه وچند مثنوی دیگررا بوی نسبت میدهند.

موضوع اشعار عطار همه مربوط بمضامین عرفانی است:

گرصد هزارقرن‌همه‌خلق کائنات		فکرت کنند درصفت عزت خدا
آخر بعجز معترف آیندکای اله		دانسته شد که‌هیچ ندانسته‌ایم ما
جائی که آفتاب بتابد ز اوج عز		سرگشتگی‌است‌مصلحت ذره درهوا
وآنجا که بحرنامتناهی‌است موجزن		شاید که شبنمی نکند قصد آشنا

درمثنوی،مطالب عرفانی وپند واندرز را بصورت حکایت وتمثیل بیان کرده و گاهی باحادیث وآیات قرآنی نیز اشاره نموده است:

بو سعید مهنه در حمـام بود		قائمش کافتاد مردی خام بود
شوخ شیخ آورد تا بازوی او		جمع کرد آن‌جمله پیش‌روی‌او
بعداز آن‌پرسید ای‌شیخ‌جهان		که‌جوانمردی چه‌باشد درجهان
گفت شوخ خلق پنهان کردنست		پیش چشم مردمان ناوردن است

عطار از بزرگترین شعرای متصوف ایران است . کلام ساده و گیرایش که باشور عشق‌همراه است همواره عارفان و سالکان طریقت رابجانب مقصودوحقیقت رهبری کرده واستادی وتوانائی اورا درزبان

وشعر عرفانی مسلم ساخته است چنانکه مولـوی درساختن مثنوی از شیوۂ عطار پیروی کرده و اورا از هر حیث برتـر و بالاتر از خود دانسته است:

هفت شهر عشق را عطار گشت   ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

درجای دیگر گفته است:

من آن ملای رومی‌ام که از نطقم شکرریزد

ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطـارم

نثر قرن پنجم و ششم

قرن پنجم‌وششم ازحیث رواج وپیشرفت نثر فارسی‌یکی‌ازادوار بسیار مهم ادبی است ودراین عصر کتب وآثار گونا گون بزبان‌فارسی نوشته‌شده است.

در آغاز قـرن ششم بیشتر کتابها ، بهمـان سبك ساده و روان وبی‌پیرایۂ قرن‌چهارم واوایل قرن پنجم نگارش می یافت و در برخی کتب هم، سبك تازه‌ای دیده میشد که قریب دویست وپنجـاه سال در ایران رواج پیدا کرد و کتابهای متعددی بدان سبك نوشته شد . از اختصاصات شیوۂ جدید، زیاده روی در استعمال لغات تازی و آوردن ترکیبات زبان عربی بود وآیات قرآنی واحادیث و اشعار وجمله‌های عربی بحدافراطدرنثرزبان‌فارسی بکارمیرفت.دراین‌دوره‌قاضی حمیدالدین بلخی متوفی ۵۵۹ بتقلید بدیع الزمان همدانی و حریری «مقامات» خودرا درسال۵۵۱ بنثر مسجع نوشت وترکیبات ومفردات زبان‌عربی رابکاربرد ومکررات ومترادفات رامعمول کرد که این‌شیوه‌دردوره‌های

بعد، دربین نویسندگان رایج ومتداول گردید.

نکتهٔ مهمی که ذکر آن لازمست علاقمندی نویسندگان وبنوشتن آثار گوناگون بزبان فارسی است و با وجود توسعهٔ مدارس و تدریس ادبیات عرب، کتب بسیاری در تفسیر و تاریخ وفقه وفلسفه وعلوم ، در ایندوره بزبان فارسی تألیف شده است. لیکن لغات عربی و نفوذ قواعد دستوری زبان عرب در آنها فراوان است.

علت رواج ونفوذ زبان عربی در زبان فارسی آنستکه **اولاً** زبان علم ودین عربی بود. **ثانیاً** سلجوقیان سیاست مذهبی داشتند و بطرفداری از دین تظاهر میکردند. **ثالثاً** نهضت شعوبیه ضعیف شده و جای خودرا بتصوف داده بود.

نثر صوفیه بدو دوره تقسیم میشود : نخست دورهٔ تألیفات ساده که مشایخ صوفیه برای تعلیم مریدان و آشنائی ایشان به آداب تصوف وسیر وسلوك، مقاصد خودرا بسیار ساده وعوام فهم بیان نموده اند و برای اثبات عقاید و بیان افکار، از آیات قرآنی و احادیث و اخبار، کمك گرفته اند. دراین دوره فلسفه در تصوف نفوذ ندارد و کتب فارسی صوفیه، در نهایت سادگی وزیبائی وحسن تأثیر نوشته شده واز اصطلاحات تصوف که در آن بکار رفته، سبك خاصی بوجود آمده ورنگ شعری بخود گرفته است.

دورهٔ دوم ، تألیفات علمی صوفیه است که نویسندگان کوشش نموده اند مطالب عرفانی ودینی را باموازین عقلی اثبات نمایند. دراین دوره علم کلام بتدریج رواج وتوسعه مییابد وعلاوه بر نفوذ زبان ولغات عرب، شیوهٔ نثر ازسادگی بابهام وپیچیدگی میل مینماید وبرای فهم آن آثار، مطالعه ودانستن فلسفه وعلم کلام وصرف ونحو عرب ضرورت پیدا میکند . خلاصه دراین عصر، تصوف اساس علمی وفلسفی مییابد

وعقاید وافکارمنظم‌تر میشود. ولی درهمه حال‌اختلاف نظر بین صوفیه وفلاسفه بحال خود باقیست.

در قرن پنجم وششم خدمت اسمعیلیه در رواج و پیشرفت زبان فارسی‌شایان ذکر است ونویسندگان‌این طایفه علاوه برتوجه بفلسفه واثبات عقاید وآراء خود با دلایل‌عقلی، برای تبلیغ واشاعهٔ نظرخود بزبان ساده ودرخور فهم مردم، بیان‌مطلب کرده‌اند واغلب آثارخودرا باشیوهٔ روان ودلنشین فارسی برشتهٔ تحریر درآورده‌اند.

حاصل سخن آنکه در قرن پنجم وششم بیشتر کتب **تاریخی، علمی، دینی، ادبی‌وآثار صوفیه واسمعیلیه** مانند: مجمل التواریخ و القصص، تاریخ‌بیهق، تاریخ‌سیستان، راحةالصدور ـ تفسیرابوالفتوح رازی، النقض، سیاستنامه، قابـوسنامه ـ اسرارالتوحید، کیمیـای سعادت، تذکرةالاولیاء، کشف‌المحجوب ـ زادالمسافرین، وجه‌دین. بهمان‌سبك بی‌پیرایه وروان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم نوشته شده و **آثاردیگری** مانند نوشته‌های رشید وطواط، چهـار مقالهٔ نظـامی عروضی، کلیله و دمنهٔ ابوالمعالـی و التوسل الی‌الترسل‌بهاءالـدین بغدادی که در استعمال لغات و ترکیبات زبان عربی افراط کرده‌اند ودرآوردن آیات و احادیث وجملات و اشعارتازی زیاده‌روی‌نموده‌اند، مقدمهٔ ایجاد سبك‌جدیدی است که موجب‌ظهور نثر مسجع‌و فنی‌مانند مقامات حمیدالدین بلخی گردید که قریب ۲۵۰ سال در نثر فارسی معمول ومتداول بود. مهمترین کتب نثر ایندوره از اینقرار است:

۱ ـ کتابهای تاریخی

فارسنامهـ این کتاب از کتب بسیار معتبر زبان فارسی‌وازمنابع مهم‌تاریخ ایران پیش ازاسلام و جغرافیای سرزمین پارس‌است.مؤلف

آن ابن‌بلخی بروزگار سلطنت سلطان محمد سلجوقی مأمور خدمت در پارس‌شد و بنا بدستورسلطان سلجوقی بنگارش فارسنامه‌پرداخت. شیوهٔ نثر این کتاب ساده‌وروان‌ودر بعضی‌قسمتهادارای‌لغات‌عربی فراوان‌است.

مجمل‌التواریخ‌والقصص ـ این کتاب در بارهٔ تاریخ عمومی و تاریخ ایران وشامل‌وقایع تاریخی تاسال ۵۲۰ هجری است که زمان تألیف کتاب میباشد. نثراین کتاب ساده و روان و بشیوهٔ دورهٔسامانی است ودر ذکروقایع، حکایات‌وداستانهائی نیز آورده شده‌است.

تاریخ‌سیستان ـ اینکتاب از کتب‌معتبر فارسی و شامل‌دوقسمت متمایز از یکدیگر است : قسمت اول شامل وقایع و حوادث تا سال ۴۴۴ ـ ۴۴۵ است که‌بشیوهٔساده‌وروان نگارش یافته و قسمت‌دوم‌عبارت ازتاریخ تاسال ۷۲۵ میباشد که ازحیث استعمال لغات و ترکیبات‌زبان عربی و آوردن‌استعاره و کنایه، بسبك نثرفنی، وقرن‌هفتم‌است.

تاریخ بیهق (۱) ـ مؤلف آن ابـوالحسن علی‌بن زیدالبیهقی متوفی ۵۶۵ است که تاریخ بیهق را در ۵۶۳ نوشته. بیهقی‌ازبزرگان علم و ادب بود و تاریخ بیهق ازآثارمفید وسودمند زبان فارسی است که‌علاوه برمطالب صحیح تاریخی و علمی و ادبی، ازحیث نثر بسیار ساده و روان است ولغات و شواهد شعری از زبان عربی، در آن زیاد بکار رفته‌است.

راحة‌الصدور ـ مؤلف آن ابـوبکر محمد راوندی (۲) از نویسندگان دربارسلاجقه‌بودو کتاب راحة‌الصدور رادرتاریخ‌سلجوقیان بتشویق کیخسروبن قلج‌ارسلان درسال ۵۹۹ نوشته است. این کتاب علاوه بر فوائد تاریخی دورهٔ سلجوقی، دارای ارزش ادبی هم میباشد

---

۱ ـ **بیهق** نام‌قدیم‌ناحیه‌ایست‌درخراسان که‌سبزوار کنونی‌ازشهرهای مهم آنست.

۲ـ **راوند** نام شهری‌بود نزدیك‌کاشان.

ونام بسیاری ازشعرا واشعار ایشان، بجهاتی درآن‌ذکر شده‌است.

۲ـ کتابهای عرفانی ودینی

کشف‌المحجوبـ این کتاب بوسیلهٔ ابوالحسن علی‌بن عثمان الهجویری غزنوی متوفی در حدود ۴۷۰ دربیان عقاید وشرح احوال مشایخ صوفیه نوشته شده‌است. کشف‌المحجوب قدیمترین تألیف‌صوفیه به‌نثرساده و روان زبان‌فارسی وشامل‌تصوف وتحول آن‌از ظهور اسلام‌تا زمان‌مؤلف است ودرشرح آداب و سیروسلوك و فرقه‌ها ومشایخ‌صوفیه ارزش و اهمیت شایانی دارد.

اسرارالتوحید ـ اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابو سعید ابوالخیر درحدودسال ۵۷۰ هجری، درشرح حال‌و کرامات‌و نامه‌هاواشعار و وصایا ووفات ابوسعیدابوالخیر نوشته‌شده . مؤلف آن محمدبن‌منور نوهٔشیخ ابوسعید است. اسرارالتوحید علاوه براهمیت تاریخی،مشتمل براطلاعات مفید جغرافیائی و نموداری از اوضاع اجتماعی آن عصر است و نام بسیاری از بزرگان ومعاصران‌شیخ، بمناسبتهائی‌درآن‌ذکر شده‌است. نثر اینکتاب بسیار روان‌وشیرین‌و یکی‌ازشاهکارهای‌ادبی‌زبان فارسی است.اینك نمونه‌ای ازنثر اسرارالتوحید نقل‌میشود:

«هم درآنوقت که شیخ ما بنشابور بود روزی بگورستان میشد بسر تربت مشایخ رسید.جمعی‌را دید که درآن موقع خمر میخورند ودف‌میزنند. صوفیان در اضطراب آمدند وخواستند که احتساب کنند وایشان‌را برنجانند وبزنند-شیخ اجازت نداد.چون نزدیك ایشان‌رسید گفت خداوندهمچنانکه دراین جهان خوش دلتان میدارد درآن جهان نیز خوش دلتان دارد آن‌جمله برخاستند ودر پای‌اسب‌شیخ افتادند وخمرها بریختند وسازها بشکستند واز نیك مردان گشتند»

بیان الادیانـ این کتاب قدیمترین و مهمترین کتابی است که دربارهٔ ادیان وفرقه‌های‌اسلامی‌بحث نموده است. مؤلف‌آن ابوالمعالی

محمدبن‌عبیدالله ازسادات علوی ومعاصر ناصرخسرو بوده وبسال ۴۸۹ این کتاب‌رابا انشاء ساده وروان نوشته است.

کیمیای‌سعادت ـ تألیف حجة الاسلام ابوحامد محمد غزالی متوفی۵۰۵ ازعلماء وعرفای مشهور ایران است. کیمیای سعادت‌ترجمه وخلاصه‌ای ازکتاب «الاحیاءالعلوم» است که بعد از چند فصل دربیان مطالب عرفانی‌وکلیاتی ازخودشناسی‌وخداشناسی ومعرفت‌دنیا وآخرت، کتاب‌بچهار رکن‌تقسیم میشود وهرر کنی بده‌اصل وهراصل‌مشتمل‌بر چندفصل میباشد.

نثر کیمیای سعادت بشیوۀ نثر عرفانی است که برای سهولت فهم ودرك مطالب، مؤلف دانشمند آن ازاستعمال لغات وتر کیب‌دشوار عربی و آوردن صنایع لفظی و مترادفات خودداری نموده و مطالب عرفانی ودینی‌را بشیوۀ ساده وروان نگاشته‌است.

کشف الاسرار ـ ازجمله مهمترین تفسیر قرآن بزبان فارسی کتاب «کشف‌الاسرار وعدةالابرار» تألیف ابوالفضل‌رشیدالدین‌المیبدی است که در سال ۵۲۰ نوشته شده واز نظرترجمه صحیح بزبان فارسی و ذکر اخبار بشیوۀ مفسران عامه و تفسیر بنا بروش صوفیه ، شایان توجه است.مؤلف کشف‌الاسرار درتألیف، بشرح خواجه عبدالله انصاری درتفسیر قرآن نظرداشته وبا بیان‌ساده وآوردن امثال وشواهدازاشعار عربی وفارسی آنرا ممتاز ساخته است.

تفسیرابوالفتوح ـ امام ابوالفتوح حسین‌بن علی‌الرازی ازعلماء بزرگ شیعه در تفسیر و کلام ونویسندۀ عالیقدر قرن ششم هجری ، کتابی درتفسیر قرآن بزبان‌فارسی نوشته وآنرا «روض‌الجنان و روح الجنان» نامیده است این کتاب ازحیث‌لغت وطرز جمله‌بندی واستعمال

افعال مکرر وسایر اختصاصات، شبیه بنثرقرن چهارم میباشد.

النقض - این کتاب را یکی از علمای شیعه بنام عبدالجلیل بن حسین‌القزوینی رازی در حدود ۵۶۰ هجری برای ردّ اتهامات اهـل سنت، از شیعه ورافضی‌ها نوشته و «نقض بعض فضائح الروافض» نامیده است. النقض برای نشان دادن اوضاع اجتماعی و سختگیری و تعصب مردم آنروزگار وپاره‌ای ازاشارات تاریخی، کتاب سودمندی است.

تذکرة الاولیاء- مؤلف آن شیخ فریدالدین عطار است. این کتاب درشرح‌احوال و گفتار و کردار نود وشش تن از مشایخ صوفیه است که عقاید واقوال عرفا، بصورت حکایت بیان شده ونثر آن‌بسیار ساده وبی‌تکلف میباشد. عطار در وصف کتاب تذکرة الاولیاء در مقدمهٔ آن‌چنین مینویسد :

«این کتابی است که مردانرا شیر مردکند و شیرمردانرا فردکند وفردانرا عین‌درد کند.هر که این‌کتاب را چنانکه شرط است برخواندآگاه گردد که آن چه درد بوده است درجانهای ایشان‌که این چنین‌کارها واین چنین شیوه سخن‌ها،از دل‌ایشان بصحرا آمده است...»

۳- کتابهای علمی و ادبی واخلاقی

قابوسنامه - این کتاب را عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندربن وشمگیرازشاهزادگان آل‌زیار،در اواخر عمردر حدودسال ۴۷۵ برای راهنمائی فرزندش گیلانشاه به‌نثر شیوا و روان‌فارسی نوشته است.

قابوسنامه درچهل و چهارباب ومشتمل برحکایات‌دلپذیر اخلاقی است. بالاترین صفتی که نویسندهٔ این کتاب داشته، صـراحت بیان و راستگوئی است که امور اجتماعی را بانظر دقیق وتوجه‌بروانشناسی بیان کرده و مطلبی را ناگفته نگذاشته است. سبك و شیوهٔ کتـاب قابوسنامه از نمونهٔ زیر که در«آئین جمع کردن مال» است بخوبی معلوم میشود:

« ای پسر از فراز آوردن چیز غافل مباش، لیکن از جهت چیز خویشتن مخاطره مکن وجهد کن تا هرچه فراز آوردی از نیکوترین وجهی باشد تا بر تو گوارنده باشد و چون فراز آوردی آنرا نگاهدار، تا بهر باطلی از دست ندهی، که نگاهداشتن سخت‌تر از فراز آورد باشد و چون هنگام در بایست خرج کنی سعی کن تا عوض او زود بجای باز نهی، که اگر برداری و عوض ننهی اگر گنج قارون بود سپری شود و نیز دل در آن چندان مبند که آن را ابدی شناسی تا اگر وقتی سپری شود اندوهمند نباشی.»

سیاستنامه ــ این کتاب سیر الملـوك نیز نام دارد و در آداب معاشرت و اخلاق سلاطین ، وزراء و قضاة و خطیبـان میباشد . مؤلف آن خواجه نظام الملك است که سی سال در دربار الب ارسلان و ملکشاه مقام وزارت داشت و در سال ٤٨٤ سیاستنامه را بدرخواست ملکشاه سلجوقی تألیف نمود. نثر آن ساده وشیرین و علاوه بـر مطالب وفواید اخلاقی، از نظر تاریخ مذاهب، نیز شایان اهمیت است.

نصیحة الملوك ــ تألیف امام محمد غزالی است که آنرا در حدود سال ۵۰۳ برای سلطان سنجر نوشته. موضوع این کتاب در اخلاق و هدایت پادشاهان و درباریان بخیر و صلاح است و مقدمه‌ای در اصول و اعتقاد و ایمان دارد و مضمون کتاب مشتمل بر ابوابی در سیرت پادشاهان و وزراء و دبیران و دانایان است.

کلیله ودمنه ــ اصل اینکتاب از هندوستان است کـه درزمان خسرو انوشیروان بوسیلهٔ برزویهٔ طبیب بزبان پهلوی ترجمه شد. پس از تسلط عرب، روزبه معروف با بن مقفع بیم آن داشت که این کتاب از بین برود، درحدود قرن دوم هجری متن پهلوی کتاب مزبور را بعربی ترجمه کرد و بعد رودکی آنرا بروزگار سامانیـان بنظم در آورد و ابو المعالی نصر الله بن عبد الحمید منشی، در اواسط سدهٔ ششم آنرا ازعربی بفارسی ترجمه کرد و ببهرامشاه غزنوی اهدا نمود. ابو المعالی در ترجمهٔ

کلیله ودمنه، قدرت ومهارت بخرج داده وتسلط خودرادر دوزبان پارسی وتازی اثبات کرده است. کلیله ودمنه بسبب اهمیت مطلب وشیوائی انشاء مورد توجه ادباء گردید ودر تغییر وتحول شیوهٔ دورهٔ سامانی مؤثر واقع شد.

ابوالمعالی در ترجمه، مقداری از اشعار مسعود سعد وسنائی وابوالفرج رونی ودیگر شعرا را بدان افزوده وسخن را ازحال ترجمه خارج کرده است وبسبب استعمال لغات عربی وآوردن استعاره وکنایه و صنایع لفظی ومترادفات وبکاربردن اشعار وجملات عربی، شیوهٔ خاص بوجود آورده که باسبك نویسندگان دورهٔ سامانی وغزنوی کاملاً فرق دارد.

چهارمقاله ــ تألیف نظامی عروضی از شعرای دربارغوریان است که درسیستان وجنوب افغانستان حکومت میکردند. این کتاب شامل چهارمقاله: «ماهیت علم دبیری، علم شعر، علم نجوم وعلم طب» میباشد ودرحدود سال ۵۵۱ تألیف شده است.

چهار مقاله دارای انشاء روانست وبسبب کثرت لغات عربی، آنرا نمیتوان تابع شیوهٔ دورهٔ سامانی دانست. دراین کتاب شرح حال فضلا وشعرا آمده که اغلب بصورت حکایت بیان شده وجنبهٔ تاریخی آن بسیار ضعیف است.

مقامات حمیدی ــ این کتاب بتقلید مقامات بدیع الزمان همدانی وحریری که بزبان عربی میباشند، درسال ۵۵۱ بوسیلهٔ قاضی حمیدالدین ابوبکر بلخی متوفی ۵۵۹ بنثر مسجع فارسی نوشته شده و مرکب از بیست وسه مقامه (۱) میباشد درمباحثات و مناظرات و مطالب ادبی که گاهی بسبب رعایت سجع، معنی فدای لفظ شده و رقت و لطافتی که در

۱ــ **مقامه** بمعنی مجلس گفتن و موعظه برمنبر و بین جمع باآهنگ مخصوص است ودراصطلاح، افسانه و روایاتی است که باعبارات مسجع برای جلب شنونده وخواننده گفته و یانوشته شود.

نثر دورهٔ سامانی بود در اینکتاب مشهود نمیباشد.

قاضی حمیدالدین سعی کرده که مقاماتش سهل و ساده بوده و از چنبرهٔ تقلید خارج باشد ازاینرو درضمن مقامات ، اشعار مناسبی آورده ومطالب علمی ازحکمت وفقه و تصوف درآن گنجانده است که دلیل برفضل ومهارت او درمقامه نویسی است .

مقامهٔ ۲۲

« حکایت کرد مرا دوستی که درگفتار امین بود و در اسرار ضمین، پیشرو ارباب‌وفا بود وسردفتر اصحاب‌صفا ، که وقتی از اوقات که کسوت صبی برطی خویش بودو شیطان شباب درغیّ خویش ،حلّهٔ کودکی ازنقش خلافت طرازی داشت و غصن جوانی از نسیم امانی اهتزازی ، عمررانضرتی وطراوتی بود و عیش را خضرتی و حلاوتی در هرصباحی صبوحی و درهر رواحی فتوحی ..»

مرزبان نامه ـ این کتاب مانندکلیله و دمنه ، از زبان حیوانات نقل شده‌وشامل‌حکایات وقصه‌ها و افسانه‌هائی‌است که جهت پندواندرز ایراد گردیده . مرزبان‌نامه دراصل ، بلهجهٔ طبرستانی بوده و بوسیلهٔ مرزبان‌بن رستم‌ازآل‌باوند در اواخرقرن‌چهارم تألیف شده‌وسعدالدین وراوینی‌دراوایل‌قرن‌هفتم آنرابفارسی ترجمه کرده‌است. نثرمرزبان‌نامه ازکلیله‌ودمنه مشکلتراست و لغات و ترکیبات عربی درآن ، فراوان بکار رفته‌است .

التوسل الی الترسل ـ کتابی‌است‌محتوی منشآت‌بهاءالدین‌محمد، منشی‌علاءالدین تکش‌خوارزمشاه ، که علاوه برحوادث‌تاریخی،دربارهٔ عادات و احوال‌مردم ودربار خوارزمشاهی مطالب سودمنددارد. نثراین کتاب از نظر زیاده‌روی در استعمال لغات عربی و آوردن مترادفات وتکرارسجع ، بسیارمتکلف و پیچیده است .

دانشمندان مشهور دورهٔ سلجوقی

بعد ازتسلط اعراب، زبان علم‌ودین در ایران عربی‌بود،سیاست مذهبی سلاجقه‌وتوجه‌بعلوم وتمدن اسلامی ، باعث‌شد که بیشتر علماء وفقهای دوران‌سلجوقی ، کتابهای خودرا بزبان عربی نوشتند وجمعی از دانشمندان هم‌بتألیف وتصنیف کتب درفنون گوناگون بزبان‌فارسی توجه داشتند . علمای‌معروف دورهٔ سلجوقی عبارتند از:

شیخ‌طوسی ـ از بـزرگترین فقهای مـذهب شیعه ، بعد از ابن‌بابویه وکلینی است . ازتألیفات مشهورش کتاب استبصار وتهذیب‌الاحکام و کتاب‌العده‌درحدیث وفقه‌میباشد.درحدیث‌وتفسیر نیز تألیفاتی دارد وازآن‌جمله است کتاب «تبیان»درتفسیر قرآن که مرجع‌علمای شیعه‌است . شیخ در سال ۳۸۵ در طوس متولد شده وپس از چهل سال اقامت درنجف درسال ٤٦٠ هجری‌وفات یافته است.

امام محمد غزالی ـ غزالی درسال ٤٥٦ در طوس ولادت یافت ودر ٥٠٥ همانجا رحلت نمود.

حجةالاسلام امام‌ابوحامد محمد غـزالی از دانشمندان مشهور دورهٔ سلجوقی و پرکارترین‌مؤلفین اسلامی‌است که‌بین تصوف‌ومذهب، ارتباطی بوجودآورده وبعرفان لباس‌دین پوشانده است.

غزالی که از ائمهٔ بزرگ‌شافعی‌در دورهٔ خودبودتمام عمرخودرا بمبارزه با فلسفه و تکفیر فلاسفه گذرانده و بالغ بر هفتاد کتاب در مسائل دینی وعرفانی نوشته که غالب‌آنهادر دست است ومدت‌چهارسال بنابتقاضا ودعوت‌نظام‌الملك در مدرسهٔ‌نظامیهٔ‌بغداد تدریس‌نمود وقریب سیصدنفردانشمندتربیت کرد. از تألیفات مشهورش «احیاءالعلوم»درفقه است و « مقاصد الفلاسفه » را بر ضد تمام فـلاسفهٔ اسلام نـوشته و

در «تهافت‌الفلاسفه» با بن‌سینا نظر داشته و نجات شیخ‌الرئیس را خلاصه کرده واشتباهات فلاسفه را نشان داده است و «معیارالعلوم» را در منطق تألیف کرده است. و همچنین در ردّ بعضی ازمذاهب مخصوصاً اسمعیلیه کتابهائی نوشته است.

غزالی چون درسلك مشایخ‌صوفیه درآمد باحرارت وشوربسیار، کوشید که ناتوانی عقل را ثابت کند و عقاید فلاسفه راباطل و مردود بداند. بعداز او بزرگان صوفیه، چون سنائی و عطار ومولوی همه دشمنی مخصوص بفلاسفه نشان‌داده وهمه‌جا آنها را سرزنش وملامت نموده‌اند.

سیداسمعیل جرجانی- بزرگترین پزشك ایرانی در قرن پنجم وششم است.او بسال ٤٣٤ در جرجان ولادت یافت وبسال ٥٣١ درمرو وفات نمود. مهمترین اثرش بزبان فارسی کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی در طب است که بسیاری از لغات واصطلاحات طبی‌را بفارسی آورده و همهٔ مطالب علم پزشکی را درآن موردبحث وتحقیق قرار داده است. ازآثار دیگرسید اسمعیل جرجانی کتابهای خفی علائی و اغراض‌است که‌مطالب ذخیره را درآنها خلاصه نموده است.

زمخشری -ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی معروف به جارالله زمخشری درلغت ونحو وتفسیر وحدیث استادبود(۱)ازتألیفات مشهورش،المفصل درنحو،الکشاف درتفسیر ومقدمة الادب‌در لغت‌عربی بفارسی میباشد.زمخشری براعتقاد معتزله بود.او در سال ٤٦٧ متولد شده ودر ٥٣٨ فوت کرده است.

احمدغزالی- امام احمدغزالی‌طوسی، برادر کهترحجةالاسلام ابوحامد محمد غزالی، از عرفای صاحب حال و واعظان خوش منظر

۱- علت‌اشتهار زمخشری به‌جارالله آنست که مدتی مجاور کعبه بود.

ونیك محضر بود ورسالهٔ «سوانح‌العشاق» را درمراحل‌عشق بشیواترین بیان و زیباترین تعبیر نگاشته و موقعی که در مـدرسهٔ نظامیهٔ بغداد بجای‌برادر، درس میگفت کتاب «احیاء العلوم» برادر خود را خلاصه کرد وآن را «لباب‌الاحیاء» نامید. احمد غزالی مسافرت های زیادی کرده وحاصل تجربیات خودرا بصورت‌رباعیات شیوائی‌مانندرباعیهای زیر بیان نموده است.

ازبسکه دلم طریق عشقت سپرد — اشکم‌بمن وتو برهمی رشک‌برد
بنگر که‌بدیده‌درهمی‌چون گذرد — تانگذارد که دیده در تو نگرد

عشقی بکمال و دلربائی بجمال — دل‌پرسخن وزبان‌ز گفتن‌شده‌لال
زین نادره‌تر کجابود هر گزحال — من‌تشنه وپیش‌من روان‌آب‌زلال

احمدغزالی درسال ۵۲۰ درقزوین وفات یافت.

عین‌القضاةهمدانیـ ابـوالفضائل عبدالله بـن محمد میانجی ملقب به « عین‌القضاة » از دانشمندان بنام و عارف بزرگ قرن ششم هجری است.او شاگردامام احمدغزالی بود وبااستادخود مکاتبه داشت وازجمله نامه‌هائی که احمدغزالی باونوشته رسالهٔ«تازیانهٔسلوك» است. عین‌القضاة درسخن وبیان‌مطلب، بی‌پروا بود وحقایقی که خارج ازفهم عوام و فقهای متعصب بود ، آشکارا ایراد میکرد و آخرالامر بجرم فساد عقیده،درسال۵۲۵ بدستور ابوالقاسم درگزینی وزیرسلطان‌سنجر وبفتوای فقها،در همدان کشته وسوخته شد.

عین‌القضاة باآنکه درموقع شهادت سی وسه‌سال بیشتر نداشت آثارمتعددی‌بفارسی‌وعربی‌دارد که ازآن‌جمله‌است کتاب«یزدان‌شناخت» درطبیعیات‌والهیات و«تمهیدات»دراصول‌تصوف به‌نثرشیوا وروان‌فارسی. رباعیات عارفانه بفارسی وعربی ازاو باقیست :

اندر ره عشق حاصلی بایدو نیست در کوی امید ساحلی بایدو نیست
گفتی که بصبر کار تو نیك شود باصبر تو دانی که دلی بایدو نیست

قطّان مروزی ـ ابوعلی حسن بن علی قطان مروزی از دانشمندان بزرگ عهد خود ودرطب وریاضیات وعلوم ادبی ودینی سرآمد بود. او درسال ٤٦٥ درمرو ولادت یافت وبسال ٥٤٨ در فتنهٔ غزها کشته شد. قطان در علوم مختلف آثار متعدد داشت و مهمترین اثر او کتاب «گیهان شناخت» درعلم هیئت به نثر ساده وروان فارسی می باشد.

شهاب الدین سهروردی ـ معروف بشیخ اشراق بسال ٥٤٩ ولادت یافت. اودرعلم وفلسفه مقامی بس ارجمند دارد وحکمت اشراق را که در ایران ریشهٔ قدیمی داشت زنده کرد وحکمت مشاء رامورد انتقـاد قرارداد. چون افکار و عقایدش بانظـرات اولیاء دین سازگارنبود و با صراحت لهجه وبی پروائی، بامعتقدات ایشان مخالفت میکرد، فقها وروحانیون متعصب علیه اوبرخاستند وصلاح الدین ایوبی راوادار کردند که حکم قتل اورا بدهد وآخرالامر بسال ٥٨٧ درحلب بقتل رسید.

شیخ شهاب الدین سهروردی ازعرفای مشهور است که کمال آدمی را در ریاضت وراهنمائی ذوق میداند ومطلوب را از راه عیان وطریقت میجوید وبرهان وشریعت را دررسیدن بمقصودلغو وبیهوده می انگارد:

هان تا سررشتهٔ خرد گم نکنی خود را زبرای نیك وبد گم نکنی
ره روتوئی وراه توئی منزل تو هشدار که راه خود بخود گم نکنی

شیخ اشراق آثار متعددی بزبان فارسی وعربی دارد از مهمترین آثاراوست: کتاب التلویحات، حکمة الاشراق، رسالة العشق، یزدان شناخت کهمجموع آنها به٤٩ کتاب ورساله میرسد.

امام فخر رازی ـ امام فخر الدیــن در سال ٥٤٤ در ری متولد شد. خاندان وی همه اهل علم بودند، او نیز ازمشهورترین دانشمندان عصر خود شد و تألیفات مهمی درحکمت وفقه وتصوف ومنطق و کلام دارد که معروفترین آنها بزبان تازی عبارتست از: شرح اشارات ابن سینا، کتاب «المباحث المشرقیه» در طبیعیات والهیات و «الملخّص» درمنطق وحکمت . رسالاتی نیز بزبان فارسی نوشته است.

امام فخررازی ایراداتی برفلاسفهٔ پیشین وارد ساخته ودربیشتر امور مسلم فلسفی شك کرده است و باینجهت اورا امــام المشککین لقب داده اند.

امام فخررازی بسال ٦٠٦ درهرات وفات یافت.

☆☆☆

از دانشمندان و نویسندگان عربی نویس مشهور ایندوره اند:

بو القاسم علی بن الحسن باخرزی از شاعران و نـویسندگان فارسی و عربی در قرن پنجم مقتول در ٤٦٨ ومؤلف «دمیة القصر» در ذکر احوال ادبای عربی زبان ـ **ابو بکر عبد القاهر جرجانی** متوفی بسال ٤٧٤ نویسندهٔ کتاب «اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز» درمعانی وبیان و «المغنی» درصرف و نحو ـ **خطیب تبریزی** ادیب ولغوی وشاگرد ابو العلاء معری متوفی ٥٠٢ هجری ـ **اسمعیل طغرائی اصفهانی** از بزرگان شعر و ادب عربــی و گویندهٔ قصیدهٔ معروف لامیة العجم مقتول بسال ٥١٤ ـ **ابو الفضل میدانی** ادیب ولغوی بزرگ ایران وصاحب کتاب «مجمع الامثال» متوفی بسال ٥١٨ ـ **ابو الفتح شهرستانی** دانشمند ومتکلم مشهور قرن ششم ومؤلف کتاب «الملل والنحل» متوفــی بسال ٥٤٨ ـ **شیخ طبرسی** از فقهــای مشهور شیعه وصاحب کتاب « مجمع البیان » در تفسیر قرآن متوفــی بسال ٥٤٨ هجری.

بخش چهارم

عصر مغول و تیموری

(از ۶۲۸تا۹۰۷ هجری)

۱ ـ قرن هفتم و هشتم

علل حمله و استیلای مغول

فتنهٔ مغول حادثهٔ ناگوار و بدبختی عظیمی بود که برملت و کشورایران روی نمود: درآغاز قرن هفتم ، چنگیزخان رئیس یکی از قبائل مغول ، بتدریج طوایف دیگر را مطیع خود کرده و حکومت مغولستان وترکستان شرقی را تشکیل داده بود . مقارن این احوال در ایران خوارزمشاهیان تنها سلسلهٔ مقتدری بودند که حکومتهای جزءرا تحت انقیاد درآورده، برسرزمین وسیعی فرمانروائی داشتند وعلاءالدین محمد خوارزمشاه بمنظور بسط متصرفات خود ، حکومت قره‌ختائیان را در ۶۰۶ برانداخت وایران با قلمرو مغول همسایه شد .

چنگیز با سلطان محمد خوارزمشاه، ابتدا روابط دوستانه داشت وچون ایران‌راه تجارتی بین شرق‌وغرب بود، بین خوارزمشاه‌وچنگیز، پیمان بازرگانی منعقد گردید. درسال ۶۱۶ پانصدتن‌از تجارمغول‌وارد شهرأترار شدند و بامر غایر خان حاکم اترار ، اموال ایشان ضبط

وغارت گردید و عده‌ای نیز بقتل رسیدند چون این خبر بچنگیزخان رسید، فوراً فرمان حمله بایران‌را صادر کردوسپاهیان‌وحشی‌مغول‌باین بهانه بماوراءالنهر و خراسان که‌آبادترین‌بلاد ایران وعالم بودتاختند و پس‌ازغلبه‌وتسلط ، اینکشوربزرگ‌را از بیخ‌وبن برانداختند.

علل حملهٔمغول عبارتست‌از :

۱ ــ اقوام وحشی که در تنگی و سختی، معیشت میکنند برای تحصیل‌نعمت و آسایش، مترصدند که‌بکشورهای پر نعمت هجوم‌آورند. اقوام زردپوست‌وغلامان ترك ، ازروزگارسامانیان پی‌فرصت‌میگشتند تابسرحدات‌ایران‌نفوذ کنند. بعداز فوت سلطان‌سنجر که‌مملکت‌ایران بصورت ملوك‌الطوایفی‌درآمد، خطرحملهٔایشان بیشتر گردید ودرعصر خوارزمشاهیان ، این‌فرصت‌وبهانه برای‌مغولان بیش ازپیش‌فراهم‌شد.

۲ ــ خلفای بغداد ازقرن‌ششم ببعدازنظر مذهب‌وسیاست،قدرت و نفوذ بسیاری پیدا کرده بودند: امرا و سلاطین را برضد یکدیگر تحریك میکردندو موجبات‌جنگ را بین‌آنها فراهم‌میآوردند. تابراثر جنگ‌و ستیز و نزاعهای داخلی ، قدرتی نیابند و سر از اطاعت خلیفه نپیچند . **الناصرلدین‌الله** خلیفهٔ عباسی که مردی مدبر وزیرك‌بوداز جانب محمد خوارزمشاه که میخواست بغدادرابگیرد، بیم‌داشت وعلیه اوتحریکاتی میکرد. میگویند رسولی درنهان نزد چنگیزخان فرستاد واورا برای هجوم بایران وبرانداختن قدرت خوارزمشاهیان تحریك ودعوت کرد.

۳ ــ صوفیه‌در قرن‌پنجم‌وششم نفوذوپیروان‌زیاد داشتند . سلطان محمد خوارزمشاه که مردی خودخواه بود ، بنای مخالفت با ایشانرا گذاشت و دست‌آنانرا از ادارهٔ امورمملکت کوتاه کرد و اینطایفه‌رااز

خود رنجاند،مهاجرت بهاءالدین محمد پدرمولوی با پیروانش ازبلخ درسال ۶۰۹ هجری بسبب این‌رنجش بود.

۴ـ تعصب و سختگیری فقها و علماء ، نفوذ مذهب در فلسفه و علم،شیوع خرافات‌وجهل و زد وخورد بین مذاهب مختلف و نزاعهای داخلی بین‌امرا ازطرفی،وجنگهای‌صلیبی که ممالک‌اسلامی‌رادرمعرض قتل‌وغارت‌قرارداده بودازطرف‌دیگر،زمینهٔ‌فساد وانقراض‌حکومت‌های ایرانی را فراهم نمود. وهمچنین نومیدی طبقات مردم وضعف‌اخلاقی وتنزل‌علم وانحطاط اجتماعی‌موجب تسلط مغولان گردید.

۵ـ مردم ایران ازحکومت خوارزمشاهی ناراضی وبیزار بودند بسبب آنکه‌اولاً سلطان محمد خوارزمشاه شخصاً ستمگر و قسی‌القلب ومتعدی بجان ومال مردم بود:مثلاً وقتی که سلسلهٔ‌خانیه رابرانداخت درسمرقند قتل‌عام کرد و کشته‌هارابقناره کشید وخشونت‌اوبیم‌وهراسی دردلها ایجاد کرد. ثانیاً ترکان خاتون مادر سلطان محمد درادارهٔ امور مملکت نفوذ واهمیت زیادی‌داشت وکار های بزرگ را بنزدیکان خود سپرده وبزرگان ایران‌را از خدمتگزاری مأیوس و نومید کرده بود. ازاینرو مردم‌ایران درموقع‌بروزخطر وفتنهٔ‌مغول، بحفظ وبقاءحکومت خوارزمشاهی کمک نکردند.

۶ـ خوارزمشاهیان سپاه‌مرتبی نداشتند ودر موقع‌احتیاج‌عده‌ای رابنام سپاهی،اجیر میکردند وآنرا چریک‌منصور میگفتند.مسلماً‌این سپاهیان مزدور درموقع ضرورت بافدا کاری وازجان گذشتگی ، دفع دشمن نمیکردند.

بنا بعلل‌فوق، سلطان‌محمد درجنگ بامغولان‌شکست خورد واز شهری بشهری میگریخت تا درجزیرهٔ آبسکون در سال ۶۱۷ بوضع ناگواری مرد .

پسر بزرگ سلطان محمد بنام **جلال‌الدین منکبرنی** بغزنه رفت و درجنگ با مغولها رشادت زیادی نشان داد و چون کار بر وی سخت شد بهندوستان فرار کرد. پس‌از جمع سپاه برای مقاومت درمقابل مغول بایران مراجعت نمود و ازراه کرمان بعراق آمد و چندی در اصفهان استقرار یافت . درسال ۶۲۱ بخوزستان و بغداد عزیمت کرد واز آنجا بآذربایجان رفت و در گرجستان و ارمنستان فتوحاتی کرد وتفلیس را درسال ۶۲۳ تسخیر نمود و مدت یازده‌سال در جنگ و گریز بود تا در سال ۶۲۸ بدست کردی کشته‌شد وسلسلهٔ خوارزمشاهی منقرض گردید.

درحملهٔ مغول ، خراسان تا عراق بکلی ویران شد، شهرهای بزرگ ایران مانند بخارا ، سمرقند، مرو، بلخ، نیشابور، غزنین ، هرات واصفهان باخاك و خون یکسان شدند و جمع کثیری از مردم بیگناه قتل‌عـام گردیدند و در نیشابور حتی زنان و کودکان ، از دم تیغ خونبار مغول گذشتند و بقول درویش بخارائی آمدند، کشتند ، سوختند و بردند ورفتند و حال آنکه تاسال ۶۵۰ همچنان بکشتار خود ادامه دادند ودر اوضاع سیاسی ، اجتماعی و ادبی ایران چنان خساراتی وارد کردند که تاکنون این کشور نتوانسته‌است خرابیهای آنزمانرا مرمت کند .

پس‌از مرگ چنگیز که در سال ۶۲۴ اتفاق افتاد اولاد وی مدت سی‌سال درایران حکمرانی کردند تااینکه هلاکوخان بتحریك مسیحی‌ها وبامر برادر خود منکوقاآن برای تصرف بغداد در سال ۶۵۳ بایران حمله کرد و کشتارها نمود ودژ الموت و سایر قلاع اسمعیلیه را که‌از مغول تمکین نمیکردند ، درسال ۶۵٤ مسخر کرد و بعد بجانب بغداد لشگر کشید و المستعصم‌بالله خلیفهٔ عباسی را کشت و در بغداد قتل‌عام کرد و خلافت عباسیان رادرسال ۶۵۶ برانداخت وبعدازفتوحات وبسط

قدرت ، مراغه راپایتخت‌خودقرارداد و سلسلهٔ ایلخانیان‌راتأسیس کرد ودر ۶۶۳هجری فوت نمود.

مقارن این‌احوال ، حکومتهای کوچکی معاصر ایلخانیان‌مغول بودند که در نواحی کشور ایران ، سلطنت نیمه مستقلی‌داشتند مانند : اتابکان فارس که باتابکان سلغری معروفند - ملوك شبانکاره - اتابکان لرستان - اتابکان یزد و آل کُرت . چون سلطنت ایلخانیان رو بضعف گذاشت سلسله‌های‌دیگری چون : آل‌جلایر، آل‌مظفر، امرای‌چوپانی، خاندان اینجووسربداران درنواحی مختلف ایران تشکیل گردیدند .

قریب‌نیم‌قرن پس‌ازانقراض‌ایلخانان در سال ۷۷۱ هجری، تیمور که‌ازنژاد مغول‌بودظهور کرد و سلسله‌های کوچك را برانداخت وبار دیگر ایرانرا ویران نمود و خونریزی و قتل عامها را تجدیـد کرد ودراصفهان‌از سر کشتگان‌مناره‌هاساخت‌وبالجمله خرابی‌دوران‌مغول‌را باخشونت و سنگدلی بیشتر تکمیل کرد .

اوضاع اجتماعی

از زوال‌دولت سامانیان تا تسلط مغول، بیش‌از دوقرن غلامان ترك‌نژاد برجان و مال مردم مسلط بودند و ادارهٔ کشور وسیع ایرانرا بعهده داشتند . در تمام این دورهٔ ممتد کمتر وقتی بود که ایرانیان روی آرامش به‌بینند و دچـار قتل‌وغارت وآزار پیاپی نشوند . این‌وضع ، آرامش بـاطنی ایرانیان واعتمادی را که درمیان‌آنان‌بود بتدریج ازمیان‌برد.

شرح سلطنت خوارزمشاهیان (آل‌اُتسز) که مقارن حملهٔ مغول تنهاسلسلهٔ‌مقتدربودند پراست ازقتل‌وغارت وبیرحمی وخشونت. حتی درمیان‌زنان این‌سلسله‌نیز افراد سفاك چون‌ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه دیده میشدند.وی از ترکان قُنقُلی بود وبرای خود

دستگاه قدرت جداگانه‌ای داشت وحکم او برسلطان و بزرگان دولت نافذبود و برای ارضای خوی بیدادگری ، کشتارهای زیادی بدست ترکان قنقلی بوجود میآورد.

جلال‌الدین محمدمنکبرنی که شجاعت وایستادگی او در برابر سیل خونخوار مغول براستی شایان تحسین است ، اخلاقاً مردی خشن وبیرحم وشرابخواره بود وصدمات مادی و معنوی فراوان بسبب جهل وبی‌اعتنائی براجتماع وارد ساخت.

جور وستم و خرابی اوضاع سیاسی واجتماعی ادوارپیشین باحملهٔ مغول بیشترشد . چون مغول قومی وحشی بود بهرجا که قدم گذاشت، سوخت و ویران کرد: شهرهارا با خاك یکسان نمود، مساجدومدارس را نابود ساخت و تمدن اسلامی و مراکز علمی را که مهدآن ایران بود بکلی دگرگون کرد.

عطاملك جوینی مؤلف تاریخ‌جهانگشا که فتنه‌ها و کشتارها را بچشم دیده خرابی اوضاع معنوی وتمدن اسلامی را چنین وصف میکند:

هنر اکنون همه در خاك طلب باید کرد

زانکه در خاك نهانند همه پر هنران

کشتار های فجیع ، ضربت قاطعی برپیکر تمدن وارد آورد : گنجینه‌های علمی وادبی ، نابود گردید. علماء وفضلایا کشته شدند ویا متواری گشتند و مردم ستمدیدهٔ ایران بکلی روحیهٔ خود را باختند و مغول را غضب خدا دانستند و جز تسلیم درمقابل آن چاره‌ای ندیدند.

حوادث ناگوار ضعف فکری ایجادمیکند . وقتیکه روحیه ضعیف شد، اوهام وخرافات رواج مییابد . تسلط مغول ایرانیان را معتقدبقضا وقدر کرد و برای رهائی از بدبختی بجای توسل بکار و کوشش منتظر بودند که دستی از غیب برون آید وکاری بکند . درویشی و قلندری و

گوشه نشینی، شیوه وپیشهٔ مردم این‌سرزمین‌شد و ریا و تملق درمقابل قدرت، ملکهٔ ایرانیان گردید. برای‌تسکین آلام‌ودردها، ناچار باستعمال مخدرات ومسکرات شدند وبی حوصلگی که هنوز در جامعهٔ ما دیده میشودیادگار شوم تسلط جانسوز وخانه براندازمغول است.

خیالبافی وبیان بکنایه، جانشین صراحت شد ودر اوضاع‌علمی ودینی وادبی تغییرات وانحطاط فاحش، بظهور رسید.

اوضاع دینی

اواخر قرن‌ششم وآغاز قرن‌هفتم‌دورهٔ‌منازعات مذاهب وفرقه‌های مختلف اسلامی‌است. بسبب آنکه مذهب رسمی واکثریت مردم ایران طریقهٔ سنت وجماعت بود، فرقه‌های دیگراسلامی ازشیعه ومعتزله‌آزادی بیان و عقیده نداشتند. تحصیل‌علوم دینی برای تأمین‌معاش، لازم ورایج‌بود وبا دانستن علوم قرآنی وفقه وحدیث، شخص‌بمقام قضا وامام جماعت ومحدثی‌وتدریس میرسیدوبا امرا وملوك‌نزدیکی حاصل‌میکرد ومورداحترام‌عام‌وخاص میشد. درصورتیکه‌علماء وفلاسفه با فقرو بینوائی بسر میبردند واغلب از جانب فقهاتکفیر میشدند وزجر وآزار فراوان‌میدیدند.

حمله وتسلط مغولان که قومی بت‌پرست وبیدین ومخالف‌آئین اسلام بودند، آرامش وآسایش‌باطنی ودنیوی فقها وعلمای دین را بهم زد. کشتارها وغارت وناامنی‌علاوه برآشفتگی‌اوضاع‌واحوال‌اجتماعی، موجب تزلزل روحی مردم ایران گردید وآنهارا بفساداخلاق‌وبیدینی وانحطاط فضائل انسانی‌سوق‌داد.

پس از استقرار ایلخانان وزوال‌نفوذ خلفای‌بغداد، غالب‌علمای دینی، فقها ومحدثین در قرن هفتم وهشتم‌آلودگی مادی پیدا کردند وامورشرعی‌رابخاطرجلب منافع‌وحفظ‌ظاهری مقام خودمهمل گذاشتند

واین‌امر موجب دلسردی‌ایرانیان‌ازدین‌ومذهب گردید. گرچه بواسطهٔ قدرت ونفوذ فقها وبسبب احتیاجی که‌مردم بآنها داشتند ظاهراً مجبور باحترام واطاعت از اوامر ایشان بودند ولـی باطناً اعتقادی بزهـد و پارسائی آنها نداشتند.

خرابی ونابسامانی اوضاع اجتماعی ودینی ، خواه ناخواه‌مردم ایران‌را بجانب عزلت و گوشه‌نشینی کشید و بازار درویشی و قلندری و بی‌اعتنائی بدین‌ودنیا رونق گرفت. مشایخ‌صوفیه که دم‌از صلح‌وآشتی میزدندو ازتعصب‌وتنگ‌نظری ومنازعـات مذهبی وجنگ هفتاد و دو ملت‌بر کناربودندوفقیه وشیخ‌ومفتی‌رااسیر رنگ نشان‌میدادند، پیروان بیشتری پیدا کردند.

ازقرن‌هفتم ببعد ، خانقاهها نفوذ و کثرت روز افـزون یافت و تعلیم وتربیت‌صوفیه بصورت‌علمی‌درآمد وتعلیمات شفاهی و ریاضتهای مختلف درخانقاه معمول گردید وفرقه‌های گوناگون با اصول وعقاید مختلف‌پیدا شدند که ازآنجمله‌است‌فرقهٔ **کبرویه** درشرق ایران‌وفرقهٔ **سهروردیه** درغرب.

مؤسس کبرویه شیخ نجم الدین کبری است که بسال ۶۱۸ در خوارزم بدست مغولان کشته شد و بنیان گذار فرقهٔ سهروردیه شیخ شهاب‌الدین عمرسهروردی متوفی بسال ۶۳۲ است که افراد مشهوری چون‌شیخ سعدی‌و اوحدالدین کرمانی در مکتب او پرورش یافته‌اند.

هنگامی که‌خاندان‌جوینی‌وخواجه‌نصیرالدین‌طوسی‌ورشیدالدین فضل‌الله‌بمقام وزارت رسیدند ودر دربار مغول تقرب و مکانت یافتند ، امرای وحشی مغول را تحت تأثیر قرار داده آنها را بقبول دین اسلام وادار کردند . دراینزوره مبانـی دینی بر اصول طریقهٔ اشعریها بـود

واین آئین‌مذهب رسمی سلطان زمان بود واصول وقواعد شیعه هم که بنیان آن‌بوسیلهٔ خواجه نصیرالدین طوسی وعلامهٔ حلیّ و شهیــد اول استوار گشته بود درشمال وغرب ایران مخصوصاً در آذربایجان رونق وپیروان زیادی پیدا کرد وتاظهور صفویه کشمکش ومنازعه‌بین‌پیروان ایندوعقیده بشدت‌ادامه داشت وباغلبه وتسلط شاه اسمعیل صفوی‌بفتح وپیروزی نهائی‌شیعه پایان‌پذیرفت.

علوم وادبیات در عصر مغول

چون علوم وادبیات بتدریج ترقی‌میکند،تنــزل وانحطاط آن‌نیزتدریجی است ، از اینرو نتیجهٔ حمله وتسلط‌مغول درقرن‌نهم پدیدارشد. انحطاط علوم وادبیات درقرن‌هشتم وضعف وتنزل‌علمی وفکری‌درردوران‌صفویه، نتیجهٔ این‌تأثیراست زیراقرن هفتم‌دنبالهٔ قرنهانهضت علمی‌وادبی‌است. شعرا ونویسند گان و دانشمندان بزرگی که دراینددوره دیده میشوند ، بقایای‌دوران گذشته‌اند که جمعی بدست مغولان بهلاکت رسیدند و عده‌ای که‌از دم تیغ‌مغول،جان بسلامت بردند ناچارجلای وطن کردند وبه فارس و هندوستان وآسیای صغیر پناهنده شدند .

چند تن از ادبا و فضلای ایرانی که بهندوستان و آسیای صغیر رفتند زبان ومعارف ایرانی را درآن ممالك‌بسط وانتشار دادند ومدت مدیدی در دربار پادشاهان بابر وآل‌عثمان آثار ایشان باقیماند.

در زمان هــلاکو و جانشینانش عــده‌ای از ایرانیان مــانند خواجه‌نصیرالدین‌طوسی وخواجه شمس‌الدین‌محمدجوینی‌صاحب‌دیوان و برادرش عطاملك جوینی و رشیدالدین فضل‌الله بوزارت رسیدند ودر تغییرخوی درندگی مغول کوشش بسیار کردند واهل فضل ودانش را حمایت وتشویق نمودند و شاهزادگان مغول و تیموری را برای درك

لذائذ معنوی تربیت کردند . ولی بطورکای درقرن هفتم ، فکر علمی وبحث وتحقیق،در حال توقف است واصول تقلید از گذشتگان رواج کلی دارد و کار علمی که در ایندوره انجام یافته وکتابهائی که نوشته شده اغلب خلاصه‌ای‌ازافکار وآثار قدماست وشرح‌وحاشیه نویسی‌برآثار گذشته، رایج وشایع میباشد.

حاصل سخن‌آنکه در اینعصر حرارت و شور و ذوقی که موجد آثارعلمی وعقلی‌وادبی‌است وجودندارد وبیشتر کتب برای‌جلب‌منفعت وتأمین معاش و اثبات عقیدهٔ شخصی و اظهار فضل وگرم کردن بازار شهرت نویسنده، برشتهٔ تحریر درآمده است.

درعصر مغول وتیموری دربعضی‌از رشته های‌علمی وفکری‌وادبی پیشرفتهای مختصری دیده میشود که به‌اجمال عبارتست از:

۱ـتاریخ‌نویسی درعصرمغول وتیموری ترقی کرد.علت این‌امر آنست که ازیکطرف مغولان ازچینیان تقلیدمیکردند وچینی هابضبط وقایع‌روزانه علاقمند بودند. ازطرف دیگرچون مغول قومی غالب بود وبخونریزیهای خود مباهات میکرد ، مورخین رابنگارش تاریخ وادار کردند ودرزمان ایشان،تاریخ نویسی شریفترین مشاغل‌شد وکتابهای بسیاری بنثر فارسی درتاریخ،تألیف گردید.

۲ـ مغولان بحوادث آسمانی، عقیده داشتند وآنرا در سرنوشت بشرمؤثر میدانستند. باینجهت درعلم نجوم ترقیاتی‌نصیب ایرانیان‌شد.

منکوقا آن در صدد ساختن رصدخانه‌ای بود واز نزدیکان خود مردی که بتواند این‌مهم را کفایت کند سراغ گرفت ، اظهار کردند که این‌کار رافقط خواجه نصیرالدین طوسی که در قلاع ملاحده است میتواندانجام دهد. هلاکو که‌مأمورفتح ایران گردید،پس‌ازبرانداختن

اسمعیلیه،خواجه‌نصیرالدین‌را بساختن رصدخانه درمراغه مأمور کرد. الغ‌بیك پسرشاهرخ نیز درسمرقند رصدخانه‌ای بنانمود.

۳ ـ صنایع‌مستظرفه‌از: نقاشی،معماری ، تذهیب وخوش‌نویسی در عصرمغول وتیموری ترقی کرد . بایسنقر پسر شاهرخ ، چهل‌نفر خوشنویس رامأمور استنساخ کتب‌خطی کرد ،وقدیمترین‌نسخهٔ‌شاهنامه که‌در دست‌است متعلق بزمان بایسنقر است .

۴ ـ تصوف‌وعرفان دراین‌عصر پخته‌ترشد ورنگ‌علمی و بنیان فلسفی‌یافت و در زمرهٔ‌علوم‌درآمد. خانقاه‌اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد واز مراکز مهم‌اجتماع بشمار رفت وعده‌ای‌از مردم با ذوق و صاحبدل بدون اینکه معتقدبمبانی تصوف باشند برای رفع خستگی و گریز از قیل‌وقال مدرسه‌و وعظ‌ومنبر ، بخانقاه میرفتند واز شعروسماع‌وقول‌و غزل صوفیه ، ساعتی فراغ‌دل میبافتند . از این‌رو در این‌دوره تصوف عمومیت یافت‌وطبقات مختلف از امرا و سلاطین‌تاعوام ومردم‌راه‌نشین، بخانقاه رفت‌وآمد میکردند .

تسلط مغول وتیمور موجب‌تنزل ادبیات‌شد و نظم ونثر تغییرات وتحولاتی‌پیدا کرد. بجزچندتن‌از شعرای‌درجهٔ‌اول‌چون‌سعدی،مولوی حافظ وجامی گویندهٔ بارزی دراین‌دوره دیده نمیشود . سخن از حلیهٔ سلاست وجزالت، عاری‌شده‌و بخیالبافی و رکاکت‌میل نموده‌است.

دراین‌دوره لغات‌ترکی علاوه بر زبان تازی بیش از پیش وارد زبان‌فارسی شد . در کتب‌تاریخ ، لغات‌و اصطلاحات مغولی رسوخ‌یافت ولی نظم‌تاحدی ازنفوذلغات ترکی بر کنار ماند .

حماسه‌سرائی در عصرمغول‌وتیموری‌وجودندارد فقر وبیچارگی درتمام شئون‌اجتماعی رخنه کرده و شعر تنها وسیلهٔ بیان ناله و فغان

شاعر از روزگار است. ساختن قصیده متروك گشته وجای خودرا بغزل داده ومضمون قصیده بجای مدح، به زهد وپند واندرز مبدل شده است وشیوه ای که از نیمهٔ دوم قرن ششم بوسیلهٔ سیدحسن غزنوی و ابوالفرج رونی و انوری ابیوردی ورشیدوطواط آغاز شده بود در این دوره بسرحد کمال رسید و **سبك عراقی** رایج ومتداول گردید.

در نثر فارسی بجای شیوهٔ روان وساده که در قرن چهارم و پنجم معمول بود، زیاده روی در استعمال لغات تازی دیـده میشود و بجز چند کتاب تاریخ که ساده نوشته شده اغلب نویسندگان، مطالب را با استعاره، کنایه وطول وتفصیل ادا کرده اند و عبارت پردازی و استعمال لغات مشکل وآوردن تشبیهات ناروا ومبالغه، بیش ازپیش متداول است.

سبك عراقی

ازنیمهٔ دوم قرن ششم بسبب دگرگونی دراوضاع سیاسی وتاریخی، فکری ودینی، علمی واجتماعی، در وضع ادبی نیز تغییراتی بظهور رسید. همانطور که حکومت ایران بصورت ملوك الطوایفی درآمد و نهضت شعوبیه ضعیف شد وحماسه سرائی وغرورملی ازبین رفت وتصوف وسختگیری مذهبی معمول گردید، شعر وشاعری وادبیات هم محدود به بیان احساسات شخصی واظهار شوروهیجان درونی و سوزوگداز قلبی شد وسبك اشعار بلطافت میل کرد و رواج صنایع لفظی موجب تصرف در معنی گردید ومعانی دقیق ولطیف بوجود آمد وسبکی بوسیلهٔ شعرای عراق معمول شد که **بسبك عراقی** معروفست.

کسانیکه پیشقدم سبك عراقی بودند عبارتند از: سیدحسن غزنوی، ابوالفرج رونی، انوری، خاقانی شروانی ونظامی گنجوی وشعرای عراق

مانند جمال‌الدین عبدالرزاق و پسرش کمال‌الدین اسمعیل که شعر را بشیوهٔ ممتاز، درآوردند و سعدی شیرازی ازحیث لفظ ومعنی بدان رقت ولطافت بخشید که گویندگان بعد ازسعدی تاقرن نهم همه پیرو شیوهٔ او بودند.

اختصاصات سبك عراقی بدین قراراست:

۱ـ نفوذ لغت وزبان عرب - از روزگار سلاجقه نفوذلغات عرب درنظم ونثر فارسی بیش از پیش مشهود میشود وبـواسطهٔ توجه بعلوم دینی وآشنائی کامل گویندگان ونویسندگان ایرانی بزبان وادب عرب، تقلید اززبان عربی وبکاربردن لغات تازی درزبان فارسی متداول میگردد و جهت اظهار فضل وخود نمائی، از مفردات و ترکیبات زبان عرب استفاده می کنند.

چنانکه سعدی فرماید:

بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول
من گوش سمع نـدارم لمن تقول

۲ـ رواج صنایع لفظی ـ بیشتراشعار بسبك عراقی برای نشان دادن هنرمندی وفضل و کمال ومعلومات واطلاعات شاعراست. ازاین رو بسبب کثرت استعمال استعاره و کنایه وزیاده روی دربکاربردن اصطلاحات علمی، اشعار این دوره درخور فهم عموم نیست.

۳ـ نفوذ تصوف ـ ازموقع ظهورورواج افکار صوفیانه، مخصوصاً ازقرن ششم ببعد تصوف درشعر فارسی نفوذعمیق یافت. بطوری که علاوه بر شعرای عارف که از روی عقیده و ایمان، بساختن اشعار عرفانی پرداخته اند غالب گویندگان غیرصوفی هم، زبان واصطلاحات صوفیه را بکاربرده اند.

۴ـ زیاده‌روی در اشعار مذهبی ـ از قرن ششم، مبالغه در مدح اولیای دین و توجه بمسائل دینی آغاز شد و بتدریج نفوذ عمیق یافت . دیوان شعرای این دوره از قبیل نظامی و خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق پر از مطالب مبالغه‌آمیز دربارهٔ پیشروان دین است. جمال‌الدین عبدالرزاق گوید:

ای نام تو دستگیر عالم — وی خلق تو پایمرد عالم
فراش درت کلیم عمران — چاوش رهت مسیح مریم

۵ـ فساد اخلاق و انحطاط فکری ـ غالب شعرا و نویسندگان نیمهٔ دوم قرن ششم، نسبت باوضاع بدبین‌اند و از جفای روزگار و جهل مردم و بیچارگی فضلا و درماندگی عقلا، ناله‌ها دارند و مردم را بگوشه نشینی و پرهیز از اجتماع دعوت میکنند مانند فخریه‌های نظامی و خاقانی . و بیشتر آنها سرگرم بمسائل جزئی و شخصی هستند و ذوق و قریحهٔ خود را در نکوهش و هجو و بدگوئی یکدیگر صرف مینمایند. خودستائی و فضل فروشی و گله از مجهول ماندن مقام، قسمت مهمی از اشعار گویندگان این دوره است. از قبیل مهاجاة خاقانی با استاد خود ابوالعلاء گنجوی ـ خاقانی با رشید وطواط ـ جمال‌الدین عبدالرزاق با خاقانی و هجویه‌های معروف انوری.

۶ـ درسبك عراقی از اقسام نظم، بیشتر بغزل و مثنوی و رباعی توجه شده و قصیده بسیار کم است زیرا معمولاً قصیده دربارهٔ مدح و حماسه است و مدیحه سرائی در این دوره از روی ایمان و عقیده نیست بلکه شاعر برای دریافت صله و ادای وظیفه، کسانی را که بر آنها اهمیتی قائل نبود مدح میگفت. بهمین جهات از طرفی قصیده جای خود را بغزل داد که غزل برای بیان احساسات شخصی است و نیازی بممدوح ندارد. از طرف دیگر، مثنوی رواج و رونق بیشتری یافت زیرا مثنوی مناسب شعرهای عرفانی و تعلیمی است.

ساختن‌مثنوی‌عرفانی‌بوسیلهٔ سنائی‌معمول‌شد واوباحدیقةالحقیقه شاهکاری بوجود آورد و بعد از او فریدالدین عطار ، مثنویهای زیادی ساخت و مثنوی مولوی که ازحیث لفظ و معنی از آثار جاویدان واز مفاخر ادبی زبان‌فارسی است،موجب شد که بعداز او مثنویهائی بتقلید آن، گفته شود .

رباعی‌چون وزنی کوتاه وخوش‌آهنگ دارد ومناسب‌کلمات‌قصار است از روزگار شیخ ابوسعید ابوالخیر ببعد ، تنها وسیلهٔ بیان افکار صوفیانه شد ودرسبك عراقی رباعیهای نغز وشیوا بوجودآمد.

شعرای عصرمغول (قرن‌هفتم وهشتم)

کمال‌الدین اسمعیل کمال‌الدین اسمعیل‌پسر جمال‌الدین محمدبن‌عبدالرزاق اصفهانی ، مداح خاندان آل صاعد وآل‌خجند بود.درسال ۶۲۰جلال‌الدین‌منکبرنی پسرمحمدخوارزمشاه باصفهان آمد، کمال‌الدین اسمعیل باجمعی ازبزرگان‌اصفهان بار یافت وقصیده‌ای در مدح سرود و از جمله مدایح او در بارهٔ آخرین سلطان خوارزمشاه،قصیدهٔ زیر است:

بسیط روی‌زمین گشت بازآبادان   بیمن سیر سپاه خدایگان جهان

کمال الدین اسمعیل دراواخر عمر، شاهد خونریزیهای مغول ومصائب ایرانیان گردید ودرسال ۶۳۳ که مغولان‌دراصفهان کشتارهای فجیع میکردند با آنکه شاعر گوشه نشینی اختیارکرده بود بدست ایشان گرفتار وبسال ۶۳۵ بدست مغولی کشته شد.

او درمظالم مغول گوید :

کس نیست که‌تا بر وطن خود گرید   بر حال تباه مردم بـد گرید
دی برسر مرده‌ای دوصد شیون بود   امروز کسی‌نیست که برصد گرید

کمال‌الدین ازشیوهٔ قدما پیروی کرده ودرشعرمضامین‌نو ودقیق آورده وباینجهت بخلاق‌المعانی معروف شده است.

قصیدهٔ زیررا درتوصیف برف‌سنگینی که درهمدان آمدوسپاهیان زیادی را تلف کرد، سروده است :

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف
گوئی که لقمه‌ایست زمین‌در دهان‌برف

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است
اجرام کوههاست نهان در میان بـرف

چـاه مقنع است همه چاه خانه هـا
انباشته بجوهر سیماب سـان بـرف

نـاگه فتاد لرزه بـاطراف روزگـار
از چـه ز بیم تـاختن ناگهان بـرف

گشتند نـا امید همه جـانور ز جـان
با جان کوهسار چوپیوست جان برف

از بس که سر بخانه هر کس فرو کند
سردو گران و بیمزه شد میهمان برف

گرچه سپید کرد همه خـان و مان ما
یارب سیاه باد همه خان و مان بـرف

مولوی

جلال‌الدین محمد مولوی بلخی معروف بملای رومی ، یکی از بزرگترین عرفا و مشهورترین شعرای‌ایرانست.وی‌درسال۶۰۴درمیان‌خانوادهٔ‌محترمی‌دربلخ‌تولدیافت. پدرش محمدبن‌حسین ملقب ببهاءِ الدین ، از بزرگان مشایخ عصربود واهمیت وپیروان بسیارداشت.بسبب شهرت ونفوذ زیاد ، مورد بیمهری

سلطان محمد خوارزمشاه قرار گرفت ودرسال ۶۰۹ موطن خودراترك کرد و ازراه بغداد بمکه‌رفت‌و ازآنجا بملاطیه‌سفر کرد وقریب‌ده‌سال درنقاط مختلف آسیای‌صغیر گردش‌نمودسپس‌بنابدعوت‌علاءالدین کیقباد سلجوقی بقونیه‌رفت‌ودرآنجا اقامت گزید و بتدریس وارشاد پرداخت ودرسال ۶۲۸ درقونیه رحلت کرد.

جلال‌الدین مولوی، تحصیلات مقدماتی رانزدپدر بپایان‌رسانید وپس‌ازفوت او، درخدمت سیدبرهان‌الدین محقق ترمذی متوفی ۶۳۸ شاگردی کرد و ازاواجازهٔ ارشاد گرفت‌و بتدریس‌پرداخت. درسال۶۴۲ با عـارف بینادلی بنام **شمس‌الدین‌تبریزی** آشنا شد و چنان شیفته و مجذوب نفس گرم وجاذبهٔ معنوی وی گردید که ازتدریس وقیل وقال مدرسه‌پای‌بیرون کشیدو جزومریدان او درآمد وتاسال ۶۴۵ که‌شمس کشته‌شد ازخدمت‌مرشدپیر، کسب فیض کرد ودیوان‌غزلیاتش‌محصول این شیدائی و ارادت است.

مولاناپس‌از فوت‌شمس‌الدین‌سفری‌بدمشق کرد وپس‌ازمراجعت مجدداً بتدریس‌وارشادپرداخت و**صلاح‌الدین فریدون‌زرکوب** راخلیفهٔ خود کرد. پس‌ازده‌سال بسبب‌فوت صلاح‌الدین، درسال ۶۵۷ **حسام‌الدین چلبی** خلیفه‌شد و باین‌ترتیب او پانزده‌سال در حیات مولوی ودوازده سال پس‌ازوی خانقاه ومکتب مولانا را اداره کرد.

مولوی‌بحسام‌الدین علاقهٔ‌بسیارداشت وبخواهش وی **مثنوی** را آغاز کرد وبهمت‌او بپایان رسانید. چنانکه‌درابتدای دفترچهارم‌مثنوی این‌مطلب را تصریح فرموده :

ای ضیاء الحق حسام‌الدین توئی ‌ ‌ ‌ که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت والای تو ای مـرتجـی ‌ ‌ ‌ می کشد اینرا خـدا داند کجا

گردن این مثنوی را بسته‌ای　　می‌کشی آنجا که تو دانسته‌ای
مثنوی راچون‌تو مبداءبوده‌ای　　گر فزون آیـد تواش افزوده‌ای

مولوی که مقام بلندی در ارشاد دارد، سرودن شعر را وسیلهٔ تفنن و یکنوع روش‌تعلیم قرارداده و برای این‌منظور مثنوی را انشاء میکرد و حسام‌الدین مینوشت. مولوی در قونیه خانقاهی بنیان نهاد وطریقه‌ای فراهم ساخت که پس از وی بنام طریقهٔ مولویه معروف شد واساس تصوف را برروی‌ارکان‌استوار گذاشت که‌مدت‌مدیدی‌دوام کرد.

مولوی در سن ۶۸ سالگی‌بسال ۶۷۲ هجری درقونیه‌وفات‌یافت واز حیث ارشاد و تعلیم مردم بدرك حقایق زندگی، توان گفت کـه مولوی عمرطولانی کرده است. زیرا طول‌عمر انسانی از روی‌اعمال‌و افکار او سنجیده میشود نه از عدهٔ‌سالهای زندگی، و هرچه‌انسان‌کار مفید بیشتر بکند واحساسات و افکارش لطیف و عالی و وجودش منشاء خیر باشد درحقیقت دورهٔ زندگانیش نیز طولانی‌تر است.

بهاءالدین احمد معروف‌بسلطان ولد پسر مولوی پس از فوت حسام‌الدین‌درسال۶۸۴هجری، درخانقاه قونیه جانشین پدرشدتقریرات مولوی را بنام«فیه‌مافیه» جمع کرد و دفتر هفتم مثنوی را باو نسبت میدهند. سلطان‌ولد، مثنوی دیگری بنام ولدنامه در شرح زندگـی پدر و اصول‌عرفان سروده وبسال۷۱۳ فوت کرده‌است.

آثار مولوی

مولوی دو اثرمهم و معتبر دارد: نخست منظومهٔ «مثنوی» معـروف بمثنوی معنوی، یکی از شاهکارهای عرفانی‌زبان‌فارسی. دوم‌دیوان‌غزلیات ورباعیات‌وترجیع‌بند بنام «دیوان شمس تبریزی».

۱ـ **مثنوی‌مولوی** شامل شش دفتر وبیست‌وششهزار بیت است که آنرا مولوی‌درمطالب اخلاقی‌وعرفانی وحقایق‌طریقت‌وسیروسلوك، ببحررمل‌مسدس(۱) سروده‌است. مولوی در تقسیم مثنوی به‌شش‌دفتر رعایت نظم مطلب را نکرده بلکه هرچه دلش خواسته و دامنهٔ سخن کشیده، بیان کرده است.

مولوی این کتاب رابنابخواهش‌حسام‌الدین چلبی بنظم کشیده. وقتیکه‌حال‌شور و وجد بوی‌دست‌میدادآنرا ببداهه‌میسرودوحسام‌الدین یادداشت میکرد. اهمیت‌حسام‌الدین ومیزان علاقمندی وتأثیر تشویق اودرنظم مثنوی پدیدار است ومولـوی در آغاز دفاتر مثنوی ، اشاره میکند که بخاطر حسام‌الدین دوسال نظم مثنوی تأخیر و تعطیل شد .

درآغاز دفتردوم فرماید:

مدتی این مثنوی تـأخیر شد   مهلتی بایست‌تا خون شیر شد
چون‌ضیاءالحق‌حسام‌الدین‌عنان   باز گـردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود   بی‌بهارش غنچه‌ها نشکفته بود
چون زدریاسوی‌ساحل‌باز گشت   چنگ‌شعر ومثنوی‌باساز گشت

دفتر سوم راچنین‌آغازمیفرماید:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیار   این سیم دفتر که‌سنت‌شدسه‌بار

در دفترچهارم نیز اشاره‌باهمیت حسام‌الدین فرموده و درمورد علت نظم مثنوی که بخاطر اوست فرماید:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین‌توئی   که‌گذشت ازمه بنورت‌مثنوی
گردن این مثنوی را بسته‌ای   می کشد آنجا که‌تودانسته‌ای

۱ـ **بحررمل‌مسدس**ـ این وزن بیشتر درمورد مثنوی بکارمیرود وهرمصرع باید بوزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلات» باشد . نخستین‌مثنوی‌باین وزن ، کلیله ودمنهٔ رودکی است . این بحرمثنوی در زبان فارسی رواج کلی داشته ودارد.

دفتر پنجم را نیز بنا بخواهش حسام‌الدین ساخته وپرداخته‌است.

شه حسام‌الدین که‌نور انجم است　　طالب آغاز سفر پنجم است

درآغاز دفتر ششم تصریح میکند که مثنوی حسامی‌نامه است.

ای حیات دل حسام‌الدین بسی　　میل می جوشد بقسم سادسی
گشت ازجذب چوتو علامه‌ای　　درجهان گردان‌حسامی‌نامه‌ای

۲ـ دیوان مولوی شامل غزلیات ورباعیات وترجیعات‌درحدود سی هزاربیت‌است که دربیان افکار عرفانی وسیر و سلوك سروده وبنام مرشد روحانی، شمس‌الدین تبریزی نامیده‌است. مولوی در آخرغزل «شمس» تخلص مینماید وتأثیر پیر طریقت را در گفتار و کردارخود مدلل میدارد .

سبك وافكار مولوی

مثنوی مولوی ، بسبك‌مثنوی‌های‌حکیم‌سنائی وشیخ عطار است که مطالب‌عرفانی‌را بصورت حکایات بیان میکند و در ضمن از آیات و اخبار وامثال، استفاده میکند وبدینوسیله سخن‌را در خورفهم‌عموم‌قرار میدهد وصریحاً به‌پیروی از شیوهٔ دو عارف پیش‌ازخوداشاره میفرماید:

عطار روح بود وسنائی دوچشم‌او　　ما از پی سنائی وعطار آمدیم

وزن مثنوی بسیارساده وبیانش بی‌پیرایه‌است. علت انتخاب این وزن‌آنست که بتواند بسهولت مقصود خودرا بیان کند و توجهی هم بصنایع بدیعی وزیبائی‌ظاهر والفاظ ندارد که‌مانع وصول‌بمقصود نباشد ومعنی فدای لفظ نگردد.

قافیه اندیشم و دلدار من　　گویدم مندیش جز دیدارمن
حرف وصوت‌وگفت‌رابرهم زنم　　تاکه بی این هرسه با تو دم زنم

ظاهراً مولوی توجهی بمثنوی نداشته وحقایق وتعالیم‌اخلاقی‌را درغزل بیان میکرده لیکن ، تقاضای حسام‌الدین چلبی و تبعیت از

حدیقةالحقیقه سنائی و اسرارنامه و الهی‌نامه‌عطار، اورا بساختن مثنوی وادار کرده‌است . مثنوی باابیات زیر آغاز میشود:

بشنو از نی چون حکایت میکند   از جدائـی هـا شکایت میکند
کز نیستان تا مـرا ببریده‌اند   از نفیرم مرد و زن نالیده‌انـد
سینه خواهم شرحه‌شرحه‌ازفراق   تا بگویم شرح درد و اشتیاق
هر کسی کودور ماند از اصل خویش   باز جوید روزگار وصل خویش
مـن بهر جمعیتی نـالان شدم   جفت‌بدحالان و خوشحالان شدم
هر کسی از ظن‌خود شد یار من   وز درون من نجست اسرار من
سر من از نـالهٔ من دور نیست   لیك‌چشم‌و گوش راآن نورنیست
تن زجان و جان زتن مستور نیست   لیك کس را دید جان دستور نیست

مولوی در غزل اصلاحاتی کرده وآنرا ازحیث وزن، قافیه،عدد ابیات،تنوع‌معانی وآوردن‌نام شاعردرآخر غزل (تخلص) ، از غزلهای پیش‌ممتاز نموده‌است . تنهاعیب غزلهای مولوی‌آنست که‌مانند دیگر اشعارش‌فقط نظر بمعنی‌دارد و درانتخاب الفاظ زیبا، دقت‌وتوجه‌نمیکند گاهی درضمن غزل لغات‌وکلماتی میآورد که درخورغزل نیست. زیرا غزل بایددارای اوزانی لطیف‌باشد که علاوه بر بیان احساسات درونی گوینده ، بتوان‌آنرا باموسیقی نیزهم‌آهنگ نمود .

غزل زیر یکی‌از غزلیات خوب اوست:

با قدسیان آسمان من هر شبی یـاهو زنم
صوفی دم از الّا زند مـن دم ز الّا هو زنم
باز سپید حضرتم تیهو چه باشد پیش من
تیهو اگر شوخی کند چون باز بر تیهو زنم

آن پیر کندو دار را گویم که‌پیش‌آور عسل
بینم که‌کاهل جنبد اومن‌چست بر کندو زنم

ای‌کاروان ای‌کاروان من دزد ورهزن نیستم
من پهلوان عالمم شمشیر رو یا رو زنم

ای باغبان ای‌باغبان بر من چرا دربسته‌ای
بگشا در این باغ را تا سیب و شفتالو زنم

مولوی سبك‌و شیوهٔ مخصوص بخود دارد و گاهی از اختصاصات سبك‌عراقی پیروی‌نموده ، مانند غزل‌زیر که شبیه غزلیات سعدی‌است:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب کــه قند فراوانم آرزوست

یکدست جام بــاده و یکدست زلف یــار
رقصی چنین ، میانــهٔ میدانــم آرزوست

گفتا ز ناز بیش مــرنجان مرا ، بــرو
آن گفتنت که بیش مــرنجانم آرزوست

ای آفتاب رخ بنمــای از نقاب ابــر
کان چهرهٔ مشعشع و تابانــم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلــم گرفت
شیر خــدا و رستم دستانــم آرزوست

گفتم که یافت می نشود جسته‌ایم مــا
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

مولوی رباعیات نغز و لطیفی دارد که از زمرهٔ بهترین رباعیات عرفانی زبان فارسی است.

هر دیده که در جمال جانان نگرد　　شك نیست که در قدرت یزدان نگرد
بیزارم از آن دیده که در وقت اجل　　از یار فرومانده و در جان نگرد

✡ ✡ ✡

جزما اگرت عاشق شیداست بگو　　ور میل دلت بجانب ماست بگو
گر هیچ مرا در دل تو جاست بگو　　گر هست بگو، نیست بگو، راست بگو

شرح افکار و عقاید مولوی که نمونهٔ مرد کاملی است و در تمام مسائل زندگی، اظهار نظر کرده است در این مختصر ممکن نیست وبقول مولانا :

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای　　چند گنجد قسمت یکروزه‌ای

مولوی عزلت و گوشه نشینی را که ایجاد غـرور میکند زشت میداند و توصیه میکند در طریقت باید از فیض حضور انسان کامل، برخوردار بود. او معتقد است که تعصب، چشم حقیقت بین را می‌بندد، نفاق وخودخواهی ازجهل و کوتاهی فکر است. اگر دنیا بنظرما بد جلوه‌میکند برای آنست که خودبد شده‌ایم، پس باید خوب بودتاخوب دید. ریا وظاهرسازی ازصفات ناپسند آدمی است وبرای اصلاح جامعه باید ابتدادلهای مردم‌را از کینه ونفاق پاك کرد ویکدلی را جایگزین آن نمود تا بشر یکسان و بی جنگ و ستیز و برادروار با هم بتوانند زندگی نمایند :

ای بسا هندو و ترك همزبان　　ای‌بسا دوترك چون بیگانگان
پس‌زبان‌محرمی‌خوددیگراست　　همدلی از همزبانی بهتر است

بالجمله برای درك معنویت و فهم کمالات نفسانی باید بآثار مولانا مراجعه کرد والا :

گر بگویم شرح این بیحد شود　　مثنوی هفتاد مـن کاغذ شود

فخرالدین عراقی

شیخ‌فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص‌بعراقی درهمدان بدنیا آمد. خاندان او اهل فضل وادب و حقیقت وطریقت بودند. عراقی پس از کسب معلومات عصر خود، ازروزگار جوانی بتدریس در مدرسه همدان بنام «شهرستان» پرداخت وزندگی آرام وبیدغدغه‌ای آغاز کرد. پس ازچندی بجهت‌ورود جمعی ازصوفیان بهمدان، بحلقهٔ درویشان درآمد ودرس وبحث مدرسه‌را رها کرد وبدنبال ایشان روان شد. این سرگشتگی اورا بشهر مُلتان در هندوستان کشانید وموجب ارادت وی بشیخ بهاءالدین زکریای‌ملتانی گردید. عراقی براثر تربیت وارشاد شیخ بهاءالدین، مراحل عرفان را پیمود وبدرجهٔ کمال رسید. برای تزکیهٔ نفس وارشاد مردم، بسیروسفر پرداخت، مدتی درقونیه ومصراقامت گزید ومورد احترام عام وخاص بود. پس ازآن عزم دمشق کرد ودرسن ۷۸سالگی بسال۶۸۸ در دمشق وفات یافت .

دیوان‌عراقی شامل‌غزلیات شورانگیز ورباعیاتی است که‌درحال جذبه سروده واختصاصات سبك‌عراقی بامضامین عرفانی، درآن بخوبی نمایان است :

نخستین باده کاندر جام کردنـد
زچشم مست ساقـی وام کـردند
بگیتی هـر کجا درد دلـی بود
بهم کردند و عشقش نـام کردند

سـر زلـف بتـان آرام نگرفـت

ز بس دلها کـه بـی آرام کردند

چو خود کردند راز خویشتن فاش

عـراقی را چرا بـد نـام کردند؟

غزل زیر ازبهترین غزلیات اوست:

ز دو دیده خون فشانم زغمت شب جدائی

چکنم که هست اینها، گل باغ آشنائی

در گلستان چشمم زچه رو همیشه بازست

بامید آنکه شایدتو بچشم من درآئی

بکدام مذهب است این بکدام ملت است این

که کشند عاشقی را که توعاشقم چرائی

زفراق چون ننالم من دلشکسته چون نی

که بسوخت بندبندم زحرارت جدائی

سر و برگ گل ندارم بچه رو روم بگلشن

که شنیده ام زگلها همه بوی بیوفائی

بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند

که تو دربرون چه کردی که درون خانه آئی

در دیر میزدم من که ندا ز در درآمد

که درآدرآ عراقی که توهم از آن مائی

عراقی درقونیه بخدمت صدرالدین قونیوی (متوفی۶۷۲) ازمشایخ مشهورتصوف رسید وازارشاد وتعلیمات شیخ استفاده کرد و کتاب «لمعات» را درمطالب عرفانی وسیروسلوك نگاشت که از بهترین و شیواترین نثر

صوفیه است. بر کتاب لمعات پنج شرح نوشته‌اند که معروفتر ازهمه «اشعةاللمعات» جامی شاعر وعارف قرن نهم است.

سعدی

شیخ‌مشرف الدین‌بن مصلح‌الدین‌سعدی شیرازی بزرگترین استاد نظم و نثر فارسی ، در اوایل قرن‌هفتم هجری درشیرازمتولدشد. خاندان سعدی همه ازعلمای دین بودند ودرزهد وپرهیز اشتهار داشتند. او نیز درکودکی «متعبد بوده است‌وسحرخیز ومولع زهد وپرهیز».

سعدی پس‌از آنکه تحصیلات مقدماتی‌را درشیراز بپایان‌رسانید ببغداد رفت وچون‌مذهب شافعی‌داشت درمدرسهٔ نظامیهٔ بغداد بتکمیل تحصیل‌پرداخت وازخدمت‌استادان‌معروف آنزمان‌مانندشیخ‌شهاب‌الدین ابوحفص‌عمرسهروردی (متوفی ٦٣٢) کسب‌علم وطریقت‌نمود . پس‌از فراغت ازتحصیل ، عزم سفر کرد وشام، فلسطین، آسیای صغیر وشمال افریقا راسیاحت نمود. خوشی‌ها و سختی ها دراین سفردید و با مردم مختلف آشناشد وتجربه ها اندوخت ودرحدود سال ٦٥٤ بمولد خود شیراز مراجعت کردودر دربار اتابکان‌فارس منزلت‌یافت وتخلص‌خودرا ازنام‌اتابك سعدبن زنگی گرفت وظاهراً ازهمین‌موقع‌بشاعری‌پرداخت واز احترام وملاطفت‌اتابکان برخوردار گردید.

پس‌ازاستیلای مغول‌بر فارس‌و برچیده‌شدن سلسلهٔ‌اتابکان‌سلغری، سعدی بقصد حج از شیراز خارج شدببغداد وحجاز رفت. در مراجعت ازراه‌آسیای‌صغیر بآذربایجان آمد وبخدمت‌خواجه شمس‌الدین‌جوینی وبرادرش عطاملك جوینی‌رسید و مورد تکریم واحترام‌ایشان‌واقع‌شد.

سعدی‌بقیهٔ عمرخودرا در شیراز بعزلت گذرانید ودرحدودسال ٦٩١ هجری‌وفات‌یافت‌ودرخانقاه‌خوددر کنار آب‌رکنابادمدفون گردید.

آثار و سبك سعدی

افصح‌المتکلمین «سعدی» نه‌تنها از بزرگترین ستارگان ادبی‌ایرانست، بلکه‌شاعرو نویسندهٔ توانای جهانست . سخنی بروانی وشیوائی‌نظم ونثرش برای کمتر گوینده ونویسنده‌ای‌میسر شده ودر نظم‌ونثرواقسام مختلف آن قدرت‌ومهارت‌نشانداده‌وآثار گرانبهایش که گنجینهٔ‌فصاحت وبلاغت است بزبان‌فارسی ارج وبهائی بخشیده است. کلیات شیخ بجز گلستان شامل‌نه‌هزار بیت‌وعبارتست‌از : بوستان،غزلیات،قصائدفارسی وعربی،ترجیع‌بند،قطعه،ملمع(۱)،رباعی وابیات پراکنده(مفردات) .

۱ ـ بوستان‌یا سعدی‌نامه ، مثنوی‌اخلاقی و اجتماعی ، دارای دوهزار بیت‌است . سعدی‌بوستان را در۶۵۵ هجری در ده باب سروده و باتابك ابوبکربن سعدبن زنگی از اتابکان سلغری فـارس اهـداء کرده است:

که سعدی که گوی بلاغت ربـود
در ایـام بوبکربـن سعد بـود
ز ششصد فـزون بود و پنجاه و پنج
که پـر دُر شد این نامبردار گنج

بوستان ازشاهکارهای زبان فارسی‌است و ازدونظر شایان اهمیت میباشد : نخست‌ازلحاظ فصاحت وروانی شعر که مقصود ، بدون‌تکلف

۱ـملمع شعری‌است که یك مصرع آن عربی و مصرع دیگرفارسی باشد مانند:

سل‌المصانع رکباًتهیم‌فی‌الفلوات   توقدر آب چه‌دانی که در کنار فراتی

ویا ملمع شعری‌است که یك‌بیت‌عربی و بیت دیگر فارسی باشد :

خبر برید به‌بلبل که‌عهدمیشکند گل   تونیزاگربتوانی‌ببند بار تحول
فمن یبلغ عنی‌الـی معـذب قلبی   اذاجرحت‌فؤادی‌بسیف‌لحظك‌فاقبل

وبیهترین وجه‌بیان شده . دوم ازحیث مطالب که حکمت عملی وامور سیاسی واجتماعی،مورد بحث‌قرار گرفته است.

سعدی بوستان را ببحرمتقارب یعنی بوزن شاهنامهٔ فردوسی ، بنظم‌آورده وهنرسعدی دراینست،وزنی که مخصوص‌اشعار رزمی‌وحماسه بوده برای‌مطالب اجتماعی واخلاقی بر گزیده وازعهدهٔآن نیزبخوبی بر آمده است. بدون آنکه موضوع‌را باافزودن شاخ‌وبر گهائی،طولانی کند و مطلبی‌را بچند لباس عرضه نماید و باعث ملال خاطر شود ، منظور خود و پرمغزترین معنی را در کوچکترین و زیباترین لفظ و عبارت پرورده است .

بوستان‌دارای قوت‌مضمونست باینمعنی که سعدی‌دستورالعملهای زندگی را که حاصل تجربیات اوست‌بصورت حکایات ازسلاطین وعرفا ومردم بیان کرده ونتیجهٔ مطلوب هم گرفته است . سخن، در بوستان بایجاز ایراد گردیده وتوان گفت کتاب مفصل اخلاقی، در ضمن بیتی خلاصه شده است:

شنیدم که در وقت نزع روان — بهرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار و درویش باش — نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس — چوآسایش خویش‌خواهی‌وبس
نیابد بنزدیك دانا پسند — شبان خفته و گرگ‌در گوسفند
برو پاس درویش محتاج دار — که شاه از رعیت بود تاجدار
مکن تاتوانی دل خلق ریش — که‌چون میکنی‌میکنی بیخ خویش

سعدی در بوستان دستوراتی مفید در مطالب عرفانی و دینی و اجتماعی داده که قابل تطبیق با زندگی است و گاهی هم تحت تأثیر اوضاع اجتماعی ومحیط قرار گرفته ومطالبی‌در تواضع‌وقناعت‌وتسلیم

بقضا وقدر سروده‌است که بمذاق مردم روزگارما، خوش‌آیند نیست:

جهان ای‌پسر ملك جاوید نیست | ز دنیا وفا داری امید نیست
چه‌خوش گفت شوریده‌ای‌درعجم | بکسری که ای وارث ملك جم
اگرملك بر جم بماندی وبخت | ترا کی میسر شدی‌تاج وتخت
منه برجهان دل که بیگانه‌ایست | چومطرب که‌هرروزدرخانه‌ایست
گرانصاف‌پرسی‌بد اختر کسی است | که درراحتش رنج دیگر کسی‌است
همی تا بـرآید بتدبیر کار | مـدارای دشمن بـه از کارزار

۲ ـ گلستان ـ شیواترین‌نثرفارسی‌بصورت‌حکایات‌اخلاقی‌واجتماعی درهشت باب نوشته شده‌است. سعدی گلستان را در سال ٦٥٦ تصنیف کرد وباتابك ابوبکر سعدبن‌زنگی اهداء نمود:

علی‌الخصوص که دیباچـهٔ همایونش
بنام سعد ابوبکـر سعدبن زنگی است

گلستان‌به‌نثرمسجع‌تصنیف‌شده‌وازلحاظ لفظ ومعنی‌کامل‌وتمامست. نثر گلستان مانندسایرنثرهای‌مسجع‌وفنی، ساختگی‌نیست وبسبب‌توجه بلفظ وآرایش‌سخن، معنی فدانشده است. نثر گلستان سهل و ممتنع است که معانی بزرگ وعالی، درعبارات‌نغز وموجز، بشیوائی بیان گردیده و کتاب گلستان زیباترین نثرفارسی است که در ادبیات‌جهان مقام واهمیت ارجمندی‌دارد.

شیخ در گلستان، نثرو نظم بهم‌آمیخته وبرای هر مطلبی کـه بنثرادا نموده چند بیتی هم بفارسی وعربی بعنوان شاهد وتأیید مطلب آورده‌است. با وجود رعایت سجع وقافیه و استعمـال تشبیه و استعاره ودیگرصنایع بدیعی که‌منظورش آرایش‌لفظ بوده، هر معنی که‌بخاطر داشته، ببهترین وجـه بیان کـرده و از لطافت و سلاست مضمون، نکاسته است. پادشاهان و امرا تا عوام ومردم راه نشین را از هـرصنف

و دسته‌ای پند و اندرز داده و حدود وظایف هر یك را تعیین کـرده ودقیقه‌ای‌از ذکر مصالح ومفاسد، فرو گذار نکرده است . باصراحت همه را مورد انتقاد و ملامت قرار داده و حقیقت را بی پـروا اظهار کرده است:

«ابلهی رادیدم سمین، خلعتی ثمین‌در بر ومر کبی تازی در زیر وقصبی مصری برسر. کسی گفت‌سعدی چگونه‌همی بینی‌این‌دیبای‌معلم براین‌حیوان لایعلم. گفتم خطی‌زشت است که بآب زر نبشتست».

آثاری بتقلید گلستان مانند روضهٔ خلد مجدالـدین خوافی ، بهارستان‌جامی، نگارستان‌معین‌الدین‌جوینی وپریشان‌قاآنی‌تصنیف‌شده ولی هیچیك بپای گلستان سعدی‌نرسیده‌است‌زیرا:

«سخن ملکی‌است سعدی‌رامسلم»

۳ـ غزلیات ـ سعدی غزلیات‌خودرا بچهار قسمت منقسم کرده: «غزلیات قدیم، طیبات، بدایع وخواتیم » که طیبات وبدایع بهتر از همه است .

سعدی استاد غزل وتسلطش دربیان، ازعموم غزلسرایان بیشتر است: درانتخاب الفاظ، تنوع معانی وعدد ابیات، او مصلح غزل بسبك عراقی میباشد. سعدی اوزان سنگین ونامطلوب استعمال نمیکند،غزل طولانی که ملال‌آور باشدندارد. درتر کیب سخن، عادی ترین کلام‌را میآورد وزیبائی طبیعی، بغزل میدهد:

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن تـرا

هیچ مشاطه نیـاراید از این خوبترت

وجود سعدی‌را ازعشق سرشته‌اند، عشقی که آغاز دارد و انجام ندارد . احساسات لطیفش بزبان غزل بیان شده و معنی بعباراتی ادا

گردیده است که ازآن‌زیباتر ممکن‌نیست. سعدی از زبان‌عاشق سخن گفته ومترجم‌احساسات‌درونی‌عمومی‌است. ازاینرو همه‌ازغزلیات‌شیخ، لذت وافرمیبرند :

من ندانستم از اول که تو بی‌مهر و وفائی
عهد نابستن از آن به کـه ببندی و نپائی
دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی
ایکه گفتی مرو اندر پی خوبان زمانـه
ما کجائیم در ایـن بحر تفکر تو کجائی
آن‌نه‌خالست و زنخدان وسرزلف پریشان
که دل اهل نظر برد که سریّست خـدائی
پرده بردار که بیگانه خود آن روی نبیند
تو بزرگـی و در آئینهٔ کوچك ننمائی
عشق ودرویشی و انگشت نمائی و ملامت
همه سهلست تحمل نکنم بـار جـدائی
روز صحرا و سماعست و لب جوی و تماشا
در همه شهر دلی نیست کـه دیگر بربائی
گفته بودم چو بیائی غم دل بـا تو بگویم
چه‌بگویم که غم ازدل برود چون تو بیائی
شمع را باید ازاین‌خانه‌برون بردن‌و کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مائی
بردن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانهٔ مائی

سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد
چون بدانست که در بند تو خوشتر که رهائی
خلق گویند برو دل بهوای دگری ده
نکنم خاصه در ایام اتابك دو هوائی

۴ـ قصائد و ترجیعاتـ سعدی اتابك ابوبکر بن سعدبن زنگی وسعدبن ابوبکر از اتابکان سلغری فارس و خاندان جوینی را مدح گفته و در شیوهٔ قصیده ، تغییراتی داده‌است : سعدی درمدح مبالغه نمیکند وازممدوحین تملق نمیگوید بلکه آنهارا پندواندرزمیدهدو گزافه گویان را سرزنش مینماید و صاحبان قدرت را بداد و دهش تشویق میکند. در حقیقت گوئی بی‌پروا و بی‌باك است و شهامت فوق‌العاده دارد . خرابی دوران مغول و جورو ستم امرای ستمگر را بصراحت تقبیح میکند و میفرماید :

نه‌هر کس حق تواند گفت گستاخ   سخن‌ملکی است سعدی‌رامسلّم

ترجیعات سعدی، لطف‌ورقت خاصی دارد واز حیث لفظ‌ومعنی در زبان‌فارسی بینظیر است :

ای‌زلف تو، هرخمی کمندی   چشمت بکرشمه چشم‌بندی
مخرام بدین صفت مبادا   کز چشم بدت‌رسد گزندی
یا چهره بپوش یا بسوزان   بر روی چو آتشت سپندی
ای سرو بقامتش چه مانی   زیباست ولی نه هر بلندی
گریم بامید و دشمنانم   بر گریه زنند ریشخندی
ایکاش ز در درآمدی دوست   تا دیدهٔ دشمنان بکندی
یارب چه‌شدی‌اگر برحمت   باری‌سوی ما نظر فکندی

یکچند بخیره عمر بگذشت من بعد بر آن‌سرم که چندی

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنبالهٔ کار خویش گیرم

چشمی که نظر نگه ندارد بس فتنه که با سر دل‌آرد

آهوی کمند زلف خوبان خود را بهلاك می سپارد

کس بار مشاهدت نچیند تا تخم مجاهدت نکارد

نالیدن عاشقان دلسوز نا پخته ، مجاز می‌شمارد

حاجت بدر کسی است ما را کاو حاجت کس‌نمی گذارد

گویند برو زپیش جورش من میروم او نمی گذارد

من خود نه باختیار خویشم گر دست ز دامنم بدارد

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنبالهٔ کار خویش گیرم

سعدی در استعمال لغات وترکیبات عربی بی‌پرواست ولی بقوهٔ فصاحت، عبارات ولغات تازی را مأنوس می کند که توان گفت کلام در دست سعدی مانند مومی است که بهر شکل که بخواهد در میآورد و یا چون آب‌زلال درشیشهٔ شفافست که از غایت پاکی وصفا ،آنرا چشم ادراك نمی کند:

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار

که برّ و بحر فراخست وآدمی بسیار

گرت هزار بدیع الجمال پیش آید

ببین و بگذر و خاطر بهیچیك مسپار

مخالط همه‌کس باش تابگردی خوش

نه پای بند یکی کز غمش بنالی زار

مرا رفیقی باید که بـار بر گیرد
نه صاحبی که من از وی کنم تحمل بار
کسی که از غم و تیمار من نیندیشد
چرا من از غم و تیمار او شوم بیمار
براحت نفسی رنج پایـدار مجوی
شب شراب نیـرزد بیـامـداد خمـار

سعدی گاهی ترکیباتی درسخن میآورد که پیش از وی، معمول گویندگان نبوده وشیوهٔ اوراحافظ تکمیل کرده است:

ولیك دست نیارم زدن بـر آن سر زلف
که مبلغی دل خلقست زیـر هر شکنش

حاصل سخن آنکه کلام سعدی شیوا ودلنشین است و بقول خود:

بر حدیث من وحسن تو نیفزاید کس
حد همینست سخندانـی و زیبائی را

شهرت سعدیــ سعدی ازمشاهیر روزگاراست که شهرتش درزمان حیات، در اقطارجهان پیچیده بودومعاصران وی باستادیش معترف بودند وبمقام واعتبارش رشك میبردند وپس از مرگ اونیز عموم گویندگان ونویسندگان تحت تأثیرشیوائی بیانش قرار گرفته واز شیوهٔ وی پیروی کرده و آرزومند بوده اند که مرتبهٔ سخن را بپایهٔ کلام سعدی رسانند.

حافظ دربارهٔ اوفرماید:

استاد سخن سعدی است نزد همه کس اما
دارد سخن حافظ طرز سخن خـواجو

آثار گرانبهای سعدی درفکروذوق مردم ایران مؤثر بوده واورا در ایران وجهان مشهور نموده است. بوستان و گلستان باغلب زبانهـای

بیگانه ترجمه‌شده و رایحهٔ معطر آن بهمه‌جا کشیده و نام‌سعدی‌را زنده وجاوید نموده‌است . چنانکه‌خود اشاره میفرماید:

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی
در سینه های مردم عارف مزار ماست

همام تبریزی

خواجه همام‌الدین تبریزی از غزلسرایـان مشهور قرن‌هفتم وشاعر بنام‌آذربایجان است. اومداح‌خاندان جوینی‌بودومثنوی«صحبتنامه»را بنام خواجه‌شرف‌الدین هارون پسرصاحبدیوان جوینی‌سروده . دیوان همام در حدود دوهزار بیت‌است که غزل را بهتراز انـواع دیگر شعرساخته و از شیوهٔسعدی پیروی کرده واز اینکه‌شهرت شیخ‌را بدست‌نیاورده ازبخت‌و اقبال‌خود گله نموده است:

همام را سخن دلفریب و شیرینست
ولی چه سود که بیچاره نیست‌شیرازی

غزل عرفانی زیر ازبهترین غزلهای اوست:

ساقیا بر سر جان بار گـرانست تنم
باده ده باز رهان یکنفس از خویشتنم
من‌ازاین‌هستی خود نیك بجان‌آمده‌ام
تو چنان بیخبرم کن که ندانم که منم
پیش این قالب مردار چکار است مرا
نیستم زاغ و زغن طوطی شکر سخنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خـاك
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
خنك آنروز که پرواز کنم تا بر یار
بهوای سر کویش پر و بالی بـزنم

درمیان‌من و معشوق‌همام است حجاب
وقت آنست که این پرده بیکسو فکنم

وفات همام‌در ۷۱٤ هجری اتفاق افتاده است.

شیخ شبستری سعدالدین‌محمودشبستری‌از علماءوعرفاء مشهور قرن هفتم در عهد الجایتو و ابوسعید درشبستر آذربایجان میزیست و بتدریس‌وارشاد مشغول‌بود. مثنوی«گلشن‌راز» رادرسال۷۱۰هجری درپاسخ‌پانزده‌پرسشی که امیرسیدحسینی‌هروی از عرفای خراسان بنظم نموده بود، سروده‌است. در مثنوی گلشن راز، اساس‌عقایدعرفانی، با عبارات نغزوساده در هزار بیت بیان و مراحل کمال درسه‌مرتبهٔ«تخلیه‌وتحلیه‌وتجلیه»خلاصه شده‌است: یعنی نخست بایددل را ازآلودگی‌ها پاك کرد و بعد آنرا بزیور عبادت و ریاضت وپرهیزکاری آراست تا نورحقیقت‌درآن‌متجلی شود ومرحلهٔ‌آخرهمان کشف‌وشهود است که چشم‌بصیرت، بینا میشود و حق در «آئینهٔ دل» منعکس میگردد.

بمثنوی گلشن‌راز، شرح‌هائی نوشته‌اند که بهترین آنها شرح محمدلاهیجی بنام مفاتیح‌الاعجاز است. بعنوان نمونه، ابیاتی ازمثنوی گلشن‌راز نقل‌میشود:

شراب بیخودی در کش زمانی — مگر از دست خود یابی امانی
طهورآن‌می‌بود کزلوث(۱)هستی — ترا پاکی دهد در وقت مستی
خراباتی شدن از خود رهائیست — خودی کفراست‌اگرخودپارسائیست
خرابات از جهان بی مثالیست — مُقام(۲) عاشقان لاابالی است
خراباتی خراب اندر خرابست — که در صحرای او عالم‌سرابست

۱ــ لوث = آلودگی ۲ــ مقام‌بضم‌میم جاومکان

خـراباتست بی حد و نهایت   نه آغازش کسی دیده نـه غایت
اگر صد سال در وی می‌شتابی   نه خود را و نه کس راباز یابـی

شیخ محمود، دومثنوی دیگر بنام «شاهدنامه» و«سعادت نامه» سروده است‌وتصریح میکند که شاعر نبوده وبرای تعلیم‌مقاصدعرفانی، این وسیله‌رابرگزیده وازعارف بزرگ، شیخ‌عطار نیشابـوری پیروی کرده‌است :

مرا از شاعری خود عار ناید   که در صد قرن چون عطارناید

درنثرنیز رسالاتی‌درمسائل دینی وعرفانی، تألیف کرده‌ازآنجمله است: حق‌الیقین و مرآت‌المحققین .

تذکره نویسان سال وفات شیخ محمود رادر ۷۲۰ نوشته‌اند.

امیرخسرو

پدر امیرخسرو، لاچین‌نام داشت‌واصلاً ترك‌نژاد بود، در استیلای مغول از ترکستان بهندوستان فرار کرد ودرهندمعروف بامیرسیف‌الدین محمود شد.

امیر خسرو دهلوی درسال ۶۵۱ درپتیالی (۱) بدنیاآمد وپس از تحصیل علوم وادبیات، ازروزگارجوانی بخدمت‌شاهـان هند در آمد وبمدح پنج‌تن ازایشان پرداخت که مهمترازهمه علاءالدین‌خلجی (۲) بود. امیرخسرو درسال۷۲۵ در دهلی وفات یافت .

امیرخسرواز‌شعرای‌معروف‌هندوستان‌است‌واورا سعدی‌هندوستان می گویند و از حیث کثرت اشعار ، در بین سخنسرایان فارسی بینظیر میباشد. امیر خسرو باشعار سنائی و خاقانی و نظامی نظر داشته واز شیوهٔ سعدی درغزل پیروی کرده ودرسبك عراقی تغییراتی‌داده است.

۱ــ پتیالی ازشهرهای شمال غربی هندوستان ونزدیك دهلی‌است.
۲ــ سلسله خلجی‌ازقبایل‌ترك بودند که‌بسلطنت هند رسیدندودومین سلسله مسلمان هندمیباشند.

امیرخسرو در اقسام مختلف شعر از قصیده و غزل و مثنوی طبع آزمائی کرده و بهترین اشعارش غزلهای عرفانی است. او در تصوف، مرید عارف مشهور هندوستان «**شیخ نظام‌الدین اولیاء**» بود که مسائل عرفانی را با عبارات رقیق و معانی دقیق بیان کرده و نفوذ مرشد روحانی در همهٔ آثار امیرخسرو بخوبی نمایان است.

غزلیات امیر خسرو، دیوان مفصلی است و خود از دیوان، غزلهائیرا انتخاب کرده مانند غزل زیر:

دل شد ز دست و بر مژه از خون نشان بماند
جان رفت و یار گمشده بر جای جان بماند

دنبال یار رفته روان کردم آب چشم
آن رفته باز نامد و اشکم روان بماند

گفتم کنم بتوبه سبکدستئی ولی
دست صلاح در ته رطل گران بماند

ما را وداع کرد دل و عقل و هرچه بود
الا سر نیاز که بر آستان بماند

دیوان امیرخسرو در پنج قسمت است و هریك نام جداگانه دارد و شامل قصاید و ترجیع بند و مسمط میباشد:

۱ ـ تحفة‌الصغر که اشعار دوران جوانی اوست.

۲ ـ وسط‌الحیوة که اشعار اواسط عمر تا سی سالگی شاعر است.

۳ ـ غرة‌الکمال که دربین سی تا چهل سالگی سروده واز شعرای بزرگ ایران پیروی واز ایشان یاد کرده است.

۴ ـ بقیه‌نقیه شامل اشعار دوران پیری امیرخسرو میباشد.

۵ ـ نهایة‌الکمال که آخرین اشعار دوران زندگی اوست.

امیرخسرو بتقلید نظامی ، پنج مثنوی سروده و داستانهائی را از زبان سانسکریت(زبان ادبی‌هندیان) بنظم‌فارسی‌ترجمه نموده است که‌میتوان آنهارا در ردیف بهترین داستان ومثنویهای نظامی قرارداد .

امیرخسرو پنج‌مثنوی‌را که قریب هیجده هزاربیت دارد، درمدت سه‌سال‌از۶۹۸تا۷۰۱سروده که‌دلیل آشکاربرروانی‌طبع وقوت‌بیان‌اوست:

۱ ـ مطلع‌الانوار درعرفان، مقابل مخزن‌الاسرارنظامی.

۲ ـ شیرین وخسرو دربرابر منظومهٔ خسرو وشیرین .

۳ ـ مجنون ولیلی درمقابل لیلی ومجنون.

٤ ـ آئینهٔ اسکندری دربرابر اسکندرنامه.

٥ ـ هشت بهشت درحکایت بهرام درمقابل هفت‌پیکر نظامی.

ابیات زیر که درمرثیهٔ مادرخود درمثنوی مجنون ولیلی‌سروده برای نمونه ازشیوهٔ گفتار وبیان محبت وتأثر شاعر نسبت بفوت مادر نقل میشود :

چون مادر من بزیر خاك است — گرخاك بسر کنم چه‌باك است

ای مادر من کجائی آخر — روی از چه نمی نمائی آخر

خندان ز دل زمین برون آی — بر گریهٔ زار من ببخشای

هرجا که ز پای توغباری است — ما را ز بهشت یادگاری است

ذات تو که حفظ جان من بود — پشت من و پشتبان من بود

روزی که لب تو در سخن بود — پند تو صلاح کار من بود

امروز منم بمهر پیوند — خاموشی تو همی دهد پند

امیرخسرو آثار دیگری بنظم ونثردارد ازآنجمله است:

قران‌السعدین بوزن مخزن‌الاسرار ، مفتاح‌الفتوح بوزن خسروشیرین در فتوحات شاهان هند. منظومهٔ خضرخان و دولرانی

درشرح معاشقهٔ خضرخان پسرعلاءالدین‌خلجی با دختر رای گجراتی که بصورت داستان مؤثری بیان شده است.

آثار وی بنثر، عبارتست‌ازخزائن‌الفتوح‌درتاریخ و رسائل‌الاعجاز درفن انشاء.

سبك امیرخسرو، بین عراقی و هندی است و در ابیات مشهور زیر، شیوهٔ هندی پدیدار است :

اگرپرسند درمحشر که خسرو را چرا کشتی
سرت گردم‌چه‌خواهی گفت‌تامن‌هم‌همان گویم

☆☆☆

چون رشته گسیخت‌میتوان بست لیکن گرهیش در میان هست

امیرخسرو رفیق و شاگـردی داشته بنام **حسن دهلوی** (متوفی در۷۲۷) که بحافظ هندوستان معروف است.غزلیاتش درادبیات فارسی شهرت بسزائی دارد کـه مانند اشعار امیرخسرو ، بین سبك عراقی وهندی است:

بر ما دلت نسوخت ندانم چرا نسوخت
ما را دلت نخواست ندانم چرا نخواست

☆☆☆

گر جمعه‌ای بمسجد آدینه درشوی اندر کلام صد غلط افتد خطیب را

اوحدی

ابوحامد رکن‌الدین‌اوحدی‌درنیمهٔ دوم‌قرن‌هفتم در مراغه متولد شد . از آغـاز جوانی بمشرب تصوف‌علاقه داشت و از پیروان طریقت اوحدالدین کرمانی از عرفای مشهور(متوفی۶۳۵) بود وتخلص اوحدی را از نام مرشدخود گرفت. بعدسفری‌باصفهان کردو بیشترایام‌عمرخودرادراصفهان گذراندبااین‌جهت

باوحدالدین اصفهانی نیز معروف میباشد. در آخر عمر مجدداً بآذربایجان آمد بخدمت سلطان ابوسعید(۷۱۶ـ۷۳۶) آخرین ایلخان مغول پیوست ومداح آن پادشاه و وزیرش غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله شد. اوحدی بسال ۷۳۸ درمراغه وفات یافت ودر آنجا مدفون گردید.

دیوان اوحدی شامل قصاید، ترجیع‌بند، غزلیات ورباعیات است. درسبك، پیرو سنائی است ومشهورترین اثرش «**جام‌جم**» دارای پنجهزار بیت میباشد که بوزن و تقلید حدیقةالحقیقه است. اوحدی درجام جم مسائل عرفانی ودینی واجتماعی را موردبحث قرارداده ونتیجهٔ تجربیات عمرخودرا بیان کرده است:

اوحدی شصت سال سختی دید   تا شبی روی نیکبختی دید

اوحدی درمثنوی جام جم بمسائل زندگی واجتماعی توجه خاص دارد و نسبت بزن بسیاربدبین است وحتی در بعضی مواقع تأهل را نهی میکند واز اینجهت جام‌جم بنظرشوخ میرسد.

زن بگیری ترا رها نکند   ور تو نگذاریش چها نکند

ازمن و مادرت نگیری پند   چندیدیم و نیز دیدی چند

اوحدی مثنوی دیگری بنام ده‌نامه یامنطق‌العشاق دارد . غزلیات او، بهتراز سایر انواع شعر و شبیه بغزلیات حافظ است بااین تفاوت که حافظ مضامین عرفانی را بافلسفه وعشق ممزوج کرده ولی غزلیات اوحدی تصوف بی‌پیرایه است . بعلت همین شباهت مقداری از غزلیات اوحدی در دیوان حافظ واردشده است . غزل زیر ازغزلیات خوب اوست.

بر رخ خویش چنان شیفته کردی بازم

کز خیال تو بخود نیز نمی پردازم

هر که از نالهٔ شبگیر من آگاه شود

هیچ شك نیست که چون روز بداند رازم

گفته بودی خبری ده که ز هجرم چونی
آن چنانم که به‌بینی و ندانی بـازم
عهد کردی که بسوزی بغم خویش مرا
هیچ غم نیست تو میسوز که من میسازم
اگر از دام خـودم نیز خلاصی بخشی
عاقبت هم سر کوی تو بود پـروازم
اوحدی وار چو پروانه بسوزم روزی
تا چو شمعی بشبی پیش رخت بگدازم

اوحدی غزلیات عاشقانه نیز دارد که از حلیهٔ تصوف عاریست:

وه که امروز چه آشفته و بی خویشتنم
دشمنم بـاد بدین روز که امروز منم
گر بمیرم من و آئی به نمازم بیرون
تا لب گور بده جای بسوزد کفنم
اگرم تیغ زنی بر سر و رخ بنمائی
اوحدی نیستم ار پیش رخت دم بزنم

خواجوی کرمانی

کمال‌الدین ابو العطاء خواجو درسال ۶۷۹ در کرمان تولد یافت. پس از تحصیل مقدمات علوم در زادگاه خود، بسفر پرداخت و بزیارت کعبه نائل آمد و شهرهای بغداد، تبریز، اصفهان را گردش کرد و بالاخره بشیراز بازآمد ودر آنجا تاپایان عمر رحل اقامت افکند و در تصوف از شیخ رکن‌الدین علاءالدولهٔ سمنانی متوفی ۷۶۳ کسب فیض کرد. خواجو، سلطان ابوسعید و وزیرش غیاث‌الدین محمد و شیخ ابواسحق اینجو و وزیرش شمس‌الدین محمود صاین و امیر مبارزالدین رامدح گفته ودر خدمت شیخ ابواسحق

اینجو درشیراز مورداکرام واحترام بوده‌است. وفات‌خواجو در ۷۵۳ درشیراز اتفاق‌افتاد و همانجا مدفون است.

دیوان خواجو شامل‌قصیده و قطعه وغزل میباشد. درقصیده ،از سنائی پیروی نموده و علاوه بر مدایح ، مسائل عرفانی را نیز بیان کرده‌است . در غزل‌پیرو شیوهٔ سعدی و سبك عراقی است‌وباآمیختن فلسفه و عرفان‌استاد خواجه‌حافظ است با این تفاوت که شاگرد بهتر ازاستاد ازعهدهٔاینکاربرآمده‌است.غزل‌زیرازمشهورترین‌غزلهای اوست:

پیش صاحبنظران‌ملك سلیمان باد است
بلکه‌آنست‌سلیمان که زملك آزاد است

آنکه‌گویند که برآب نهاده‌است جهان
مشنو ای‌خواجه که‌بنیادجهان‌بر باداست

گر پراز لالهٔ سیراب بود دامن کوه
مرو از راه که‌آن‌خون دل‌فرهاد است

ملك بغداد به مرگ خلفا می گرید
ورنه‌این‌شط روان‌چیست که‌دربغداداست

خیمهٔ انس مزن بر در این کهنه رباط
که اساسش همه بی‌موقع وبی بنیاداست

هر زمان مهر فلك بر دگری می تابد
چه‌توان کرد که‌این‌سفله‌چنین‌افتاده‌است

یاددار‌این‌سخن‌ازمن که پس‌ازمن گوئی
یادبادآنکه مرا این سخن‌ازوی یاداست

دل براین پیره زن عشوه گر دهرمبند
کاین‌عروسی‌است که‌درعقدبسی‌داماداست

حاصلی نیست بجز غم بجهان خواجو را
خرم آن کس که بکلی زجهان آزاد است

خواجو بتقلید نظامی، خمسه‌ای ترتیب داده که قریب بیست هزار بیت است وچندان رونق وشهرت ندارند بدینقرار:

۱ ـ همای وهمایون که داستان عاشقانه وببحر متقارب است.

۲ ـ گل ونوروز بوزن خسرو وشیرین ، داستان عشقی است واز بهترین مثنویهای اوست.

۳ ـ کمال نامه که مثنوی عرفانی وبوزن هفت پیکر نظامی است.

٤ ـ روضة الانوار که در برابر مخزن الاسرار ساخته ودر مطالب اخلاقی وعرفانی است.

٥ ـ گوهر نامه که مثنوی عرفانی بوزن خسرو وشیرین میباشد.

ابن یمین

امیر محمودبن امیر یمین الدین طغرائی در اواخر قرن هفتم در فریومد از ولایت جوین خراسان متولد شدومعاصر ملوک سربداران سبزوار بود وبیشتر عمر خودرا در زادگاه خود بگوشه نشینی و قناعت گذراند . چون دوران حیاتش مصادف بااختلاف بین امرای خراسان وقتل وغارت بود، روح شاعر بعزلت و گوشه نشینی خو گرفت وسعادت درنظر او، عبارتست از تحصیل علم وفراغت خاطر و آسایش خیال:

دو قرص نان اگر از گندمست اگر ازجو
دو تای جامه اگر کهنه است اگر از نو
چهار گوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع
که کس نگوید از اینجا بخیزو آنجا رو
هزار بار نکوتر بنزد ابن یمین
ز فرّ مملکت کیقباد و کیخسرو

دیوان ابن‌یمین درحدود ده‌هزار بیت است که پس از واقعهٔ سال ۷۴۳(جنگ بین‌امیر وجیه‌الدین سربداری با معزالدین حسین کرت) که دیوانش بغارت رفت‌وخود اسیر شد، تدوین کرده . شهرت‌ابن‌یمین بسبب‌قطعاتی‌است که‌درمسائل‌اخلاقی، بکمال‌روانی‌وسادگی‌سروده‌است:

هنر بباید ومردی ومردمی وخرد   بزرگزاده نه‌آنست کودرم دارد
زمال و جاه ندارد تمتعی هرگز   کسیکه بازوی‌ظلم وسرستم‌دارد
خوشاکسیکه ازوهیچ بدبکس‌نرسد   غلام همت آنم که این‌قدم دارد

ابن‌یمین‌باافکار وآثار گویندگان پیش از خود چون فردوسی ، عنصری، امیرمعزی وسعدی ومولوی نظرداشته وبعضی‌مطالب‌ومضامین را از ایشان تضمین کرده است :

چکنم ملك خراسان چکنم محنت جان
وقت آنست کــه پرسی خبر از بغـدادم
گرچه‌این‌مولدومنشاءاست‌ولی‌سعدی گفت
«نتوان مرد بسختی کـه من‌اینجا زادم »

ابن یمین بسال۷٦۹ درفریومد وفات‌یافت.

سلمان ساوجی

خواجه جمال‌الدین محمد سلمان در اوایل قرن‌هشتم هجری ، در ساوه متولد شد پدرش شغل دیوانی داشت و مستوفی ایلخانان بود . سلمان شاعر مدیحه‌سرا ودرباری است‌وازآغاز جوانی‌بدربار سلطان ابوسعید پیوست و مداح‌او و وزیرش‌غیاث‌الدین محمدشد.ومدتی‌دربغداد مداح‌ایلخانیان‌مخصوصاً شیخ حسن‌وشیخ اویس‌بود وپس از انقراض حکومت ایلخانان بدربار جلایریان رفت ومدت چهل‌سال در خدمت ایشان بود و بزرگان این خاندان را مدح‌میگفت . بعدازفتح آذربایجان‌بدست شاه‌شجاع درمدح

اونیز قصاید غرائی ساخت. شاعر درپایان‌عمر، گوشه‌نشینی اختیار کرد وبسال ۷۷۸ در ساوه وفات یافت.

کلیات سلمان‌عبارتست از قصیده، غزل ، قطعه ومثنوی. شهرت سلمان بسبب مدایح وقصاید اوست که از سبك کمال اسمعیل و ظهیر فاریابی‌پیروی کرده و آخرین کسی‌است که‌بشیوهٔ‌خراسانی‌تغزل‌سروده است. سلمان مذهب‌شیعه داشت‌واز ذوق‌عرفان نیز ، بی‌بهره نبود.

سلمان باستعمال‌صنایع بدیعی‌توجه خاص داشت و قطعهٔ زیر از اشعار خوب اوست که‌عذرممدوح خود، شیخ‌حسن ایلکانی را بمناسبت شکستی که درآذربایجان دیده‌بود ، خواسته است:

خسروا لشگر منصور اگر رجعت کرد
نیست بر دامن فتح تو از آن هیچ غبار
این پدید است که در عرصهٔ ملك شطرنج
برتر از شاه کسی نیست بتمکین و وقار
وقت باشد که چو رخ بر طرف شاه نهد
بیدقی (۱) بی ادبی کم هنری بی مقدار
گاه باشد کـه نظر بر سبب مصلحتی
نزند شاهش و یکسو شود از راهگذار
نه بدان قصد بود پـایهٔ بیدق را فخر
نه بدان عزم بود منصب شاهی را عار
آخرین دست بر آرد اثـر دولت شاه
از نهادش بسم اسب و پـی پیل دمـار

سلمان ، دومثنوی‌بنام«جمشید و خورشید» و «فراقنامه» سروده

---

۱ ــ **بیدق در** اصطلاح شطرنج «پیاده» است.

که‌شهرت چندانی‌ندارند . قطعهٔ زیراز اوست :

شبی وقت گل بودم اندر چمن　　گل و شمع بودند شب یار من
شنیدم که پروانــه بـا بلبلی　　همی کرد در عشق گل غلغلی
همیگفت‌کاین‌بانگ و فریادچیست　　ز بیداد معشوق این داد چیست
ز من عاشقی بایــد آموختن　　که هرگز نمی‌نالم از سوختن

حافظ خواجه شمس‌الدین‌محمد ، متخلص‌به«حافظ» از معروفترین شعرای ایران‌وجهانست. پدرش بهاءالدین در زمان اتابکان سلغری، از اصفهان بشیراز مهاجرت کرد وحافظ دراوایل‌قرن‌هشتم‌درشیرازمتولدشد و در اوان کودکی ازنعمت سرپرستی‌پدرمحروم گردید . حافظ‌باسختی‌معیشت وتنگدستی،تحصیل علم کرد وازمجالس درس‌علمای زمان‌خودبهره‌مند شد. اواز شاگردان قوام‌الدین عبدالله متوفی ۷۷۲ هجری‌بود . بسبب‌حفظ قرآن و توجه بتفسیر ، تخلص«حافظ» یافت ودرحکمت‌ولغت وادبیات‌فارسی‌وتازی، سرآمد اقران شد.

حافظ در دوران‌جوانی ، بشاعری پرداخت و در سلك مداحان شیخ ابواسحق‌اینجو درآمد . شیخ ابواسحق چون حاکم عــادل بود وازذوق‌ادب بهرهٔ وافی‌داشت، بحافظ‌اکرام ومحبت کرد وبقول‌حافظ:

«جان خلق بپرورد و داد عیش‌بداد »

درعصر حافظ انقلابات وخونریزیهای متوالی ، در شیراز روی داد که درروحیهٔ شاعر تأثیر عمیق نمود وآرامش خاطراورابرهم‌زد:

این چه‌شوری است که در دورقمر می‌بینم
همه آفاق پــر از فتنه و شر می‌بینم

امیرمبارزالدین حاکم یزد برفارس مسلط شد وحکومت شیخ

ابواسحق‌را بسال ۷۵٤ برچید وسلسلهٔ آل مظفر را تأسیس کرد وبنای ستمگری گذاشت وازمردم سلب آسایش کرد. بعنوان دینداری وتعصب، امر بمعروف ونهی‌ازمنکر را رواج داد وتفتیش عقاید را معمول کرد ودرنتیجه، بازار زهد وریا رونق‌یافت:

درمیخانه ببستند خدایامپسند که درخانهٔ تزویروریابگشایند

حافظ امیرمبارزالدین‌را محتسب‌میخواند وریاکاران‌عصرخودرا چنین ملامت ورسوا میکند:

دانی که چنگ و عود چه تقریرمی کنند
پنهـان خورید باده که تعزیر می کنند
می خور که شیخ‌وحافظ ومفتی ومحتسب
چون نیك بنگری همه تزویر می کنند

جوروستم وسختگیریهای‌امیرمبارزالدین، بجای‌داد ودهش‌شیخ ابواسحق، موجب‌ناخشنودی وعصیان و کینهٔ مردم‌شد حتی پسرانش، شاه شجاع وشاه محمود را بمخالفت‌بااوبرانگیخت. تاآنکه شاه‌شجاع درسال‌۷۵۹ پدررا ازحکومت خلع کردودر دوچشمش‌میل کشیدوخود بحکومت فارس‌رسید وبرخلاف پدر، بامردم خوشرفتاری کردوبساط تعصب وریا وسالوس وخودنمائی وزهدفروشی رابرچید:

سحر زهاتف غیبم رسید مـژده بگوش
که دور شاه شجـاع‌است می‌دلیربنوش
شد آن‌که اهل نظر بر کناره میرفتند
هزار گونه سخن بردهان و لب‌خاموش

درمدت حکومت ۲۷ سالهٔ شاه شجاع، حـافظ بعزت و آسایش زیست وآرامش خیال‌یافت و اورابسبب صفات‌نیك مدح گفت:

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل

جامع علم و عمل، جان جهان شاه شجاع

پس از شاه شجاع پسرش زین العابدین درسال ۷۸٦ حاکم فارس شدو حکومت او مصادف باخونریزی و حملهٔ تیمور گردید. زین العابدین فرار کرد وشاه‌منصور، برادرزادهٔ شاه‌شجاع که آخرین ممدوح حافظ است بحکومت فارس رسید. مقارن این احوال، حافظ شیرین سخن درسال ۷۹۲ رخت ازجهان بر بست و پس از کمی سلسلهٔ آل مظفر منقرض گردید (۷۹۵).

حافظ دراشعارخود، یادی از سلطان احمد جلایر میکند که در مغرب ایران از بغداد تا آذربایجان حکومت میکرد . معروفست که سلطان احمد جلایر که خود شاعر واز ذوق و هنر بهره وافی داشت از حافظ خواست که ببغداد برود. ولی شاعر بجهت دلبستگی بزادگاه خوددعوت اورا نپذیرفت:

نمیدهند اجازت مرا بسیروسفر　　نسیم باد مصلّی و آب رکناباد

محمود شاه، والی دکن نیز از هندوستان خرج سفر فرستاد وحافظ را بدربارخوددعوت کرد. اوتاجزیرهٔ هرمز رفت، بسبب طوفانی بودن دریا، ازسفر منصرف شد وغزل زیررا برای عذرخواهی فرستاد:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمیارزد

بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمیارزد

شکوه تاج سلطانی که بیم جان دراودرج است

کلاهی دلکش است امابترك سر نمی ارزد

بس آسان مینمود اول غم دریا ببوی سود

غلط کردم که این طوفان بصد گوهر نمیارزد

اختلافات و کشمکشهای سیاسی و نابسامانی جامعه ، درروحیه

ووسعت خیال حافظ تأثیر نموده وموجد غزلیاتی‌شده است که ازمفاخر ادبی وشاهکارهای جهان و مورد توجه خاص وعام است .

سبك حافظ

دیوان حافظ شامل غزل، قصیده، ملمع ، قطعه ورباعی است وغزلیاتش ازهمه بهتر و معروفتر میباشد. حافظ چون بجمع‌آوری اشعار خود علاقه نداشت وغزلیاتش مورد استفاده واستقبال مردم، ازعارف وعامی‌بود، بیش ازهراثردیگر زبان‌فارسی،دست‌خوش تصرف شده‌است. دیوانی که‌پس ازفوت‌اوجمع وتدوین شده درقدیم‌ترین نسخه درحدود پانصد غزل وجود دارد و در نسخه‌های بعد بتدریج غزلیاتی الحاق ومشتمل برهشتصد غزل است.

حافظ از شیوهٔ سنائی و مولوی پیروی کرده و بغزلیات سعدی وسلمان ساوجی‌وخواجو نظرداشته و ازافکار خیام نیز متأثرشده‌است. ازحیث لفظ ومعنی و تنوع و اصلاح غزل، سبك نوی ابتکار نموده که از دونظر شایان توجه است :

۱ ـ در انتخاب الفاظ وعبارات توجه خاص دارد. ترکیباتی نو درسخن میآورد، صنایع‌بدیعی‌را چنان با مهارت استعمال‌میکند که‌آثار تکلف درآن دیده نمیشود. غزل حافظ زیبا ودلنشین است که شیرینی و لطافت‌آن، در ترجمه بزبانهای دیگر ازبین میرود و کلام او چون برگ گل لطیف است که دست بدست گشتن ازطراوت آن می‌کاهد و بعبارت دیگرتعبیرات وترکیبات حافظ را نمی‌توان تغییرداد:

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دل شب‌سخن از سلسلهٔ موی تو بود
دل که‌ازناوك‌مژگان‌تودرخون‌میگشت
باز مشتاق کمانخانهٔ ابروی تو بود

عالم ازشور وشر عشق‌خبر هیچ نداشت

فتنه‌انگیز جهان غمزهٔ جادوی تو بود

من سر گشته هم از اهل سلامت بودم

دام راهم شکن طرهٔ هندوی تـو بود

بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر

کز جهان‌میشد ودر آرزوی روی‌تو بود

حافظ درمنظره سازی استاد ماهریست ودرتجسم اعجازمیکند:

زلف آشفته وخوی کرده وخندان‌لب ومست

پیرهن‌چاك وغزلخوان وصراحی در دست

نر گسش عربده‌جوی و لبش افسوس کنان

نیمه شب مست ببالین من آمد بنشست

سر فرا گوش من آورد و بآواز حزین

گفت‌کای عاشق شوریدهٔ من خوابت‌هست؟

گفتم او را کـه چنین بادهٔ شبگیر دهند

کافر عشق بود گـر نشود بـاده پرست

۲ـ حافظ‌معانی‌مختلف‌ازفلسفه وعشق‌وعرفان‌واخلاق‌وسیاست‌را بهم‌میآمیزد و لطیفترین غزل بوجود می‌آورد . غزلیات حافظ دارای معانی و مفاهیم کلی است و هر کس بنا بـذوق و سلیقهٔ خود مطلبی مناسب‌حال‌خویش مییابد وازآن‌لذت میبرد. ازاینجهت ازدیوان‌حافظ فال‌میگیر ند که غزلیاتش‌دارای‌نکاتی است که تمایلات عموم‌رامنعکس میسازد وبا زند گی‌مردم تطبیق‌میکند . با آنکه کلام‌حافظ بظاهر زیبا، روان وقابل‌درك‌است ، معانی‌بسیار عمیق ودقیق‌دارد که گواه ونمایندهٔ اطلاعات وسیع وباریك‌بینی حافظ میباشد.

حافظ سه‌نوع‌غزل دارد که هریك روان و شیوا و در نوع خود بی‌نظیراست : اول‌غزلیات عرفانی که تصوف‌را بافلسفه‌وعشق‌توأم‌نموده وشامل بیشترغزلهای‌اوست. دوم‌غزلیات عاشقانه که در روزگارجوانی سروده. سوم‌غزلیات‌سیاسی که بانقلابات وخونریزیهااشاره نموده‌است.

۱ - غزل‌عرفانی

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخش دید ملك‌عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید بتماشاگه راز
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد
حافظ آنروز طربنامهٔ عشق تو نوشت
که قلم بـر سر اسباب دل خـرم زد

۲ - غزل‌عاشقانه

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
می‌مخورباهمه کس‌تا نخورم‌خون‌جگر
سر مکش تا نکشد سر بفلك فریادم
زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
طره را تاب مده تا ندهی بـر بادم
شهرهٔ شهر مشو تا ننهم سر در کوه
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

حافظازجور تو حاشا که بگرداندروی
من از آن روز که دربند تـوأم آزادم

۳ - غزل‌سیاسی

دو یار زیرك و از بـادهٔ کهن دو منی
فراغتی و کتابـی و گـوشهٔ چمنی
من این مقام بدنیا و آخرت ندهم
اگر چه در پیم افتد هر دم انجمنی
بیا که رونق این کارخـانه کم نشود
بزهدهمچوتوئی یا بفسق همچو منی
ز تند باد حـوادث نمیتوان دیـدن
در این‌چمن که گلی بوده‌است یاسمنی
ببین در آینهٔ جـام نقش بندی غیب
که کس بیاد ندارد چنین عجب ز منی
بصبر کوش توایدل که حق رها نکند
چنین عزیـز نگینی بدست اهرمنی
مزاج دهر تبه‌شد در ایـن بلا حافظ
کجاست فکر حکیمی ورأی برهمنی

حافظ قصیدهٔخوبی ندارد وقصایداو در ردیف اشعار گویندگان متوسطاست، ولی‌غزلیاتش که‌زائیدهٔ طبع‌خدا داداست نمونهٔسخن‌کامل ومشهورجهانست . چنانکه خود فرماید:

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

عبید زاکانی
وفات در ۷۷۱

خواجه عبیدالله زاکانی قزوینی ازشعرای قرن هشتم بودومدتی درشیرازدردربار شیخ ابواسحق اینجو میزیست ومدایحـی نیز برای سلطان اویس جلایر وشاه شجاع ساخته‌است.

عبید، درنظم‌ونثر فارسی طبع‌آزمائی کرده وعلیه تعصبات‌خشک دینی، قیام‌نموده وازدوروئی زاهدان ریائی، انتقاد کرده است و برای نشاندادن فساداخلاق مردم‌آن‌زمان مطالب جدی راباشوخی وهـزل آمیخته وتأثر درونی خودرا چنین بیان نموده‌است:

رومسخرگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خـود از کهتر و مهتر بستانی

دیوان‌وی‌شامل‌قصیده وقطعه درحدود دوهزاربیت است‌ومنظومهٔ «موش‌وگربه» که درآن روحانیون مزوّررا مسخره کرده‌بسیارمعروف است. عبیدرسائل‌متعددی نیز بنثرداردازجمله: اخلاق‌الاشراف،رسالهٔ دلگشا ، صدپند، تعریفات وریشنامه وفالنامه کـه از اوضاع اجتماعی آنزمان باکمال جرأت انتقاد کرده واخلاق فـاسد رائج آن عصر را جلوه گرساخته‌است.

ابیات زیر بعنوان نمونه ازعبیدنقل میشود:

نفحـات نسیم عنبر بـار — میکند باز جلوه در گلزار
دست‌موسی‌است درطلیعهٔ‌صبح — دم عیسی است در نسیم‌بهار
سرووسوسن زعطف بادسحر — متمایل نه مست ونه هشیار
لاله بشکفت‌وباده صافی شد — ساقیا خیز و جـام باده بیار

عماد فقیه

وفات در ۷۷۳

خواجه عمادالدین فقیه کرمانی ازغزلسرایان قرن هشتم ومعاصر خواجه حافظ بود. بسبب تظاهر بزهد وتعصب، در دربارسلاطین آل‌مظفر احترام زیادی داشت وغزل معروف حافظ که میفرماید:

صوفی نهاد دام وسر حقه باز کـرد
بنیـاد مکر با فلك حقه باز کـرد
ای کبك خوشخرام کجا میروی بایست
غرّه مشو که گربهٔ عابد نماز کـرد

اشاره باوست، سبکش شبیه شیوهٔ حافظاست وقطعهٔ اخلاقی زیرازعماد فقیه معروفست:

بر لوح جان نوشته‌ام از گفتهٔ پدر
روز ازل کـه تربت او باد عنبرین
کای‌طفل اگر بصحبت‌افتاده‌ای رسی
شوخی‌مکن‌بچشم حقارت‌دراومبین
برشیراز آن‌شدندبزرگان‌دین سوار
کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین
گر در جهان دلی‌زتو خرم‌نمیشود
باری‌چنان‌مکن که‌شودخاطری‌غمین

بسحق اطعمه

وفات در ۸۰۳

فخرالدین‌احمد حلاج‌شیرازی‌معروف‌با بواسحق اطعمه ازشعرای اواخر قرن هشتم ، در شیراز میزیست. اودرشعر فارسی باتضمین‌غزلهای‌سعدی وحافظ وعمادفقیه‌ودیگرشعراو آوردن‌اسامی‌خوراکیهاابتکارنموده‌است:

کیپاپزان سحرگه سر کلـه وا کنند
«آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند»
چون از درون خربزه آگه نشد کسی
«هر یك حکایتی بتصور چـرا کنند»

☆☆☆

بـا مغز کله گفتم کای قوت دل من
زین‌پرده‌ات بحیلت‌خواهم برون کشیدن
معز از سر ارادت گردن نهاد و گفتا
« ازتو بیك اشارت از ما بسر دویدن »

دیوان بسحق، از نظر تحقیق وچگونگی‌انواع خوراکی‌ها در قرن‌هشتم وسرگرمی وتفنن، قابل ملاحظه ومطالعه‌است.

☆☆☆

ازشعرای ایندوره‌اند: **باباکمال‌خجندی** (متوفی در سال ۸۰۳) که‌غزلهای عرفانی سروده وقسمت‌اعظم غزلیات‌خودرا ازسعدی‌وحافظ استقبال نموده است. اودرتمام عمر لذاید دنیارا خوار داشته وباآنکه مورد احترام میرانشاه‌بن تیمور بوده‌است پس‌از وفات در خانقاه اودر تبریز،جز یك حصیر خشن که بروی‌آن‌میخوابیدوسنگی که‌سر بروی آن میگذاشت چیز دیگری نبود.

مغربی تبریزی (متوفی‌درسال۸۰۹) که شاعری‌عارف‌بوده‌ومذهب وحدت وجودی داشته‌است شیخ مغربی مورد احترام عام وخاص بوده وخود باین نکته اشاره میکند :

گنجی که‌طلسم‌اوست عالم،مائیم　　ذاتی که صفات‌اوست آدم،مائیم
ای آنکه توئی طالب اسم اعظم　　از ما مگذر کـه اسم اعظم مائیم

۲ - قرن نهم

اوضاع تاریخی

بعد از غازان‌خان ، قـدرت ایلخانان مغول رو بضعف گذاشت و بـروزگار فرمانروائی سلطان ابوسعید بسیاری از شاهزادگان و امرا در عراق و خراسان و آذربایجان علم مخالفت برافـراشتند و بتدریج سلسله های مستقلی تشکیل یافت و رشته های وحدت گسیخت . مهمترین این سلسله‌ها آل مظفر بودند که مقر امارت آنها فارس بود و برقسمت‌اعظم کشور ایران فرمانروائی‌داشتند. سایر حکومتها‌از قبیل‌جلایریان، سربداران، آل کُرت ، اتابکان لرستان در اطراف ایران تحصیل قـدرت کرده بودند لیکن این سلسله‌های مختلف دائم باهم در حال جنگ و ستیز بسر میبردند و بین‌امراء هر سلسله هم اختلاف و نزاع وجود داشت .

تجزیهٔ مملکت ایران بدست‌امرا و حکومتهای کوچك‌و‌نبودن حکومت مقتدر مرکزی، در امور سیاسی موجب هرج‌ومرج و ضعف گردید و راه‌را برای تسلط جهانگیر جدیدی صاف‌نمود.

تیمور حکمران مقتدر ماوراءالنهر در سال ۷۸۱ متوجه‌تسخیر ایران شد و در اندك زمان ، سلسله های کوچك را برانداخت و در شهرها خونریزی و قتل‌عام کرد وخرابیهای چنگیز را تجدید نمود . درسال ۸۰۱عازم هندوستان گردید و بنای قتل و غارت را در آنسامان گذاشت. ازجمله نزدیك‌دهلی یکصد هزارنفر اسیررا ازدم‌تیغ‌خونبار گذرانید . تیمور در مدت هفت سال بفتوحات بزرگی نائل آمد : گرجستان را مسخر شد و بسیاری از کلیساها و معابد را در آندیار خراب کردوعدهٔ بیشماری‌را بقتل‌رسانید- آسیای‌صغیررامعرض‌تاخت‌و‌تاز

قرار داد وسلطان بایزید اول سلطان عثمانی را اسیر کرد ـ سوریه را تحت‌فرمان خودآورد ودر دمشق بنام‌او خطبه‌خواندند ـ بجانب بغداد لشگر کشید چندنفر ازسرداران او هنگام محاصره بغداد کشته شدند پس‌از فتح‌بغداد امر کرد که هریك ازسربازان باید دوسر حاضرسازند ودر نتیجه‌قتل‌عام‌سختی رخ داد وعدهٔزیادی ازمرد وزن و خرد و کلان بدست‌سربازان‌خونخوار تیمورشربت هلاکت نوشیدند ـ در پایان‌عمر بسمرقندآمد و ازآنجاقصدلشگرکشی‌بطرف‌چین‌نمود ولی‌در این‌سفر بسختی‌مریض‌شدوبسال۸۰۷درسن‌هفتادویك‌سالگی‌رخت‌ازجهان‌بربست.

فتنهٔ تیمور و خونریزی و خرابی های او مانند حملهٔ چنگیز برایرانیان بسیارگران تمام‌شد ولی ازنقطهٔ نظرمذهب، تیمور بخلاف چنگیز بمبانی‌اسلام اعتقاد داشت. گاهی جانبداری از شیعه و زمانی طرفداری از اهل‌سنت میکرد و علماء دین و مشایخ را احترام وتعظیم می‌نمود و مساجد و مؤسسات مسلمین‌را ازبین‌نمیبرد . یکی ازکارهای تیمورآن‌بود که صاحبان‌هنر وصنعتگران و معماران و موسیقیدانهارا از شهرهائی که فتح‌میکردبسمرقند پایتخت خودمیفرستاد ودرآبادانی آن‌شهر جدی وافر داشت.

جانشینان تیمور بترمیم خرابیها پرداختند:شاهرخ، الغ‌بیك، سلطان‌ابوسعید و سلطان‌حسین بایقرا هریك بآبادانــی و حمایت علم و فضل برخاستند مخصوصاً سلطان حسین بایقرا دربار خود هرات را مجمع‌علماء وهنرمندان قرارداد وبامرگ او درسال ۹۱۱وحملهٔازبکان بخراسان قدرت‌تیموریان ازبین رفت.

قراقویونلوها از طوایف ترکمن بودند که در زمان تیمور در آذربایجان اقامت گزیدند و بتدریج اقتدار یافتند تا آنکه قرایوسف

درسال ۷۹۲ آذربایجان را تحت فرمان خود گرفت وتبریز را پایتخت خود کرد و با تیمور جنگها نمود وآخرالامر مجبور بترك ایران شد وبسلطان بایزید اول عثمانی پناهنده گردید. فرزندان قرایوسف تاسال ۸۷۳ درآذربایجان و گاهی درعراق فرمانروائی داشتند و عاقبت بدست اوزون حسن آق‌قویونلو منقرض شدند. آق‌قویونلوها هم که جانشین قره‌قویونلوها بودند تا ظهور صفویه فرمانروای قسمت اعظم ایران بودند و درسال ۹۰۷ مغلوب شاه‌اسمعیل صفوی شدند ومنقرض گردیدند.

اوضاع دینی

قرن نهم دورهٔ منازعات و کشمکش بین سنی وشیعه است. تیموریان که شرق ایران را تحت فرمان خود داشتند طرفدارمذهب اشعری بودند و از تعلیمات علمای دینی عصر خود مانند سعدالدین تفتازانی و میر سید شریف جرجانی پیروی وتبعیت میکردند. درغرب ایران قره‌قویونلوها ازاصول وطریقه شیعه جانبداری می‌نمودند و مذهب شیعه در آذربایجان وعراق رواج ونفوذ فراوان داشت. درخراسان هم درشهرهائی چون سبزوار ومشهد کانونهای شیعه بنشر عقاید شیعه مشغول بود. این اختلاف و تنازع مذهبی موجب پیشرفت کار متصوفه گردید.

ازاختصاصات قرن نهم بسط وتوسعه عقاید صوفیه است که افکار عرفانی در شرق و غرب ممالك اسلامی رواج یافت و تا حدی از شدت اختلاف بین شیعه وسنی کاست وبسبب حمایت وتشویق ازعرفا واحترام وتعظیم نسبت بمشایخ صوفیه، برپیروان این طریقه افزوده شد.

تیموربعارفان وبزرگان خانقاه احترام شایان میکرد وهرشهر و دیار را که می گشود نخست بزیارت مشایخ میرفت و دست ارادت بآستان آنها درازمیکرد. جانشینان تیمورهم ازسیرهٔ اوپیروی مینمودند

وسلاطین بعد از تیمور مانند شاهرخ ومیرزا ابوسعید وسلطان حسین بایقرا نسبت بمشایخ صوفیه ارادت میورزیدند و در امور دین و دنیا از ایشان مدد میخواستند . در نتیجهٔ ایـن اقبال در سراسر قلمرو تیموریـان خانقاههای بیشماری دائر شد وافکار عرفانی مورد توجه عام و خاص گردید و فرقه‌هائی از صوفیه چون « **نوربخشیه** » و « **نقشبندیه** » و« **نعمةاللهیه**» در آغاز قرن نهم بظهور رسیدند و پیروان زیادی پیدا کردند.

یکی از وقایع زمان تیمور ظهور **فرقه حروفیه** است . فضل‌الله استرآبادی مذهبی آورد که بواسطه تأویل وتفسیر حروف الفبا موسوم بآئین حروفی گردید وتیمور را بقبول آن دعوت کرد. تیمور بنام جانبداری از اسلام دستور قتل فضل‌الله استرابادی را داد . فضل‌الله از ترس جان خود بآذربایجان رفت و بمیرانشاه بن تیمور پناهنده شد و عاقبت در شیروان بدست میرانشاه درسال ۸۰٤ بقتل رسید. جانشینان وپیروان فضل‌الله در اطراف ایران متفرق شدند و بنای ترویج آئین حروفی را گذاشتند ویکی از آنها معروف به «العلی الاعلی» بخانقاه درویشان بکتاشی در آناطولی آسیای صغیر رفت و آن درویشان را که شیعی مذهب بودند بآئین فضل تبلیغ کرد و با وجود سختگیری علمای دینی آن سامان، گروهی مذهب حروفی راپذیرفتند. لیکن این مذهب درایران پیشرفت زیادی نکرد وبزودی ازبین رفت.

اختصاصات ادبی قرن نهم

قرن نهم دورهٔ انحطاط سیاسی و فکری و ادبی است ونتیجهٔ خرابی‌های مغول وتیمور وقتل‌وعام ایشان در این عصر ظاهر شد . تنها در هنرخط وفن مینیاتورسازی وتذهیب ومعماری پیشرفتی حاصل شد ودرسمرقند وهرات نقطه‌های امید درخشید و کانونهای علم و ادب بوجود آمد .

اولاد تیمور بیشتر بهنرهای زیبا ازنقاشی،معماری،کاشی سازی، خط وتذهیب توجه‌داشتند وبادبیات وترقی نظم ونثر التفاتی نکردند. شاهرخ‌بن تیمور که بیش‌از همه بادبیات دلبستگی نشان‌داده‌مورخان‌را بنگارش تاریخ تشویق کرده است. بایسنقر بن شاهرخ از معروفترین خوشنویسهای خط نسخ بود . الغ بیك بنجوم و ریاضی علاقه داشت . او رصدخانه‌ای ساخته وزیجی ترتیب‌داده است. سلطان حسین‌بایقرا در دربارخود(هرات) شعرائی گردآورد وخوداشعاری بزبان‌فارسی‌وترکی دارد ولی‌بنقاشی وخط و تذهیب بیشتر علاقمند بوده است.

ازقرن هفتم زبان ترکی که در نثر فارسی مخصوصاً درتاریخ ، نفوذ پیدا کرده‌بود دراینصوره بشعرنیز سرایت کرد. امیرعلیشیرنوائی معروفترین شاعرزبان ترکی‌است. درقرن نهم‌حتی کسانی که ترك‌زبان نبوده‌اند اشعاری بترکی ساخته‌اند.

درقرن نهم‌نفوذ تصوف در شعرفارسی کاملتر وعمیق‌ترشد واغلب شعرای ایندوره صوفی‌مشرب بودند. ساختن معما رواج بیشتر یافت واشعاربسیاری ازشعرا منحصر بمعما گردید. سرودن ماده‌تاریخ ، بیش ازپیش‌معمول‌شد که ازروی‌حروف‌ابجد،وقایع تاریخی‌رابیان‌میکردند. ازشمارهٔ گویندگانی که قصیده می ساختند کاسته شد وشعرا بساختن غزلهای عرفانی وعاشقانه پرداختند وآنهائی که قصیده گفته‌اند بیشتر درمدح ومنقبت‌ائمه است. این شیوهٔ در دورهٔ صفویه رواج و عمومیت پیدا کرد .

روح‌مناعت وعزت‌نفس جای‌خودرا بخواری وزبونی‌وبیچارگی داد و اغلب اشعار این دوره ، نمایندهٔ انحطاط فکری و اخلاقی است بطوریکه بعضی ازشعرا خودرا سگ‌معشوق وخاك راه او می‌خوانند.

درقرن نهم شعری که حاکی ازحقیقت گوئی وعقیدهٔ شخصی گوینده باشد نادراست وبجای صراحت، بیان مطلب باستعاره و کنایه متداول می باشد. شاعر بدون آنکه عاشق باشد غزل عاشقانه میسازد وبدون آنکه دلسوخته باشد آه می کشد.

دراین دوره تقلید بیش ازقرن هشتم رواج دارد وچون گویندگان این عصر نمیتوانستند آثارمهمی بوجود آورند ازشعرای بزرگ چون سعدی و نظامی تقلید نموده‌اند. با آنکه در قرن نهم گویندگان و نویسندگان زیادی درایران وخارج بوده‌اند، آثار نفیسی که بتواند باآثار گذشتگان برابری بکند بوجود نیاورده‌اند.

معروفترین شاعراین عصر، نورالدین عبدالرحمن جامی است که درحقیقت بایداو راخاتمهٔ شعرای بزرگ زبان فارسی، محسوب داشت.

جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی درسال ۸۱۷ درخرجرد جام متولدشد ودرآغاز جوانی بهمراه پدر، بهرات رفت ودرمدرسهٔ نظامیهٔ آنجا تحصیل کرد وتخلص «جامی» رابسبب نام زادگاه خود وارادتی که بشیخ الاسلام **احمد جام** داشت بر گزید:

مولدم جام و رشحهٔ قلمم　　جرعهٔ جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در جریدهٔ اشعار　　بدو معنی تخلصم جامی است

جامی درتصوف ازپیروان طریقهٔ نقشبندیه بود وبه **سعدالدین کاشغری** (متوفی بسال ۸۶۰ هجری) ازمشایخ آن طریقه، ارادت میورزید، وپس ازوفات اوپیشوای طریقهٔ نقشبندی گردید.

جامی مذهب سنت داشت و بشیعه نیز اظهار علاقه می کرد واز بعضی تعصبات خشك، بر کنار بود.

جامی ازعلماء وعرفای بزرگ ایران است که ازسنین جوانی در

خراسان مشهور وآوازهٔ فضل ودانش او در اقطار جهان از هندوستان و افغانستان وآسیای‌صغیر پیچیده بود ، امراء و سلاطین او را بدیدهٔ احترام می‌نگریستند ، سلطان‌حسین بایقرا که بشعر و ادبیات فارسی علاقه‌داشت ، جامی‌را اکرام می کرد . وزیر او امیر علیشیر نوائی (متوفی ۹۰۶) نسبت‌بجامی ارادت‌میورزید و پس ازفوت جامی کتابی بنام «خمسةالمتحیرین» در شرح‌احوال وذکر صفات ومکارم اخلاق‌او تألیف کرد. امرا وشاهان‌نواحی‌دیگرمانندآق‌قویونلوو قره‌قویونلوها او رامحترم میشمردند ، سلاطین عثمانی (محمد فاتح و بایزید) با او مکاتبه و روابط دوستانه داشتند و ظهیرالدین بابر مؤسس سلسلهٔ گورکانیهٔ هنددر کتاب«بابرنامه» جامی‌را ستوده‌است.

وفات جامی‌بسال ۸۹۸ اتفاق‌افتاده است.

آثاروسبك جامی

جامی از علوم‌ادبی ، دینی‌و تاریخی،اطلاعات وافی داشت و تألیفاتی در رشته های مختلف دارد و بکثرت مؤلفات مشهور میباشد.بعضی‌آثار او را بحساب‌حروف تخلص‌وی«جامی» ٥٤ کتاب ورساله ذکر کرده‌اند.

سام‌میرزای صفوی در تحفهٔ سامی ازشمارهٔ کتب جامی٥٤مجلد بزرگ و کوچك‌ازعربی‌وفارسی و منظوم ومنثور نام میبرد ومیگوید: «درایام عمرهمواره اوقات خودرا بتصنیف‌وتألیف میگذرانید ».

الف ـ آثار منظوم

۱- دیوان جامی‌شامل‌قصیده ، غزل ، ترجیع‌بند ، ملمع ، قطعه و رباعی است که درسال ۸۹٦ تدوین کرده و بتقلید امیرخسرو دهلوی بسه قسمت‌تقسیم نموده‌است . قسمت‌اول که اشعار دوران‌جوانی‌اوست به «فاتحةالشباب» قسمت دوم که اشعار ایام اواسط زندگانی اوست

به واسطةالعقد » و قسمت سوم که اشعار اواخــر حیات اوست بــه «خاتمةالحیوة» موسوم است.

جامی بپیروی از خمسهٔ نظامی ، هفت مثنوی بنام سبعه‌ویاهفت اورنگ سروده بدینقرار :

۱ـ «سلسلةالذهب» درمسائل عرفانی‌ودینی‌واخلاقی.

۲ـ «سلامان‌وابسال» داستانی است اخلاقی وفلسفی.

۳ـ «تحفةالاحرار» در مطالب دینی و عرفانی مشتمل بر بیست مقاله ودرمقدمهٔ آن که بنثر نوشته ازنظامی و امیرخسرو نام‌برده‌است.

٤ـ «سبحةالابرار» مثنوی عرفانی واخلاقی است.

٥ـ «یوسف‌وزلیخا» داستان عاشقانه‌است‌وباسلوب خسروشیرین نظامی و ویس‌ورامین فخرالدین گرگانی میباشد.

٦ـ «لیلی‌ومجنون» مثنوی‌عشقی‌است‌بوزن‌وشیوهٔ لیلی و مجنون نظامی و امیرخسرو دهلوی‌و بتقلید ازآن دوساخته‌است.

۷ـ «خردنامهٔاسکندری» در مسائل عرفانی و دینی و اخلاقی ، بپیروی ازاسکندرنامهٔ نظامی سروده‌است .

ب ـ آثارمنثور :

جامی‌از نویسندگان بزرگ ومعروف قرن‌نهم است و تألیفاتی بنثر فارسی‌دارد از اینقرار :

۱ـ بهارستان ـ این کتاب را جامی بتقلید گلستان سعدی تألیف کرده‌ونظم‌ونثررا بهم‌آمیخته‌است: قسمت‌منظوم‌آن بتناسب‌بیشترازنثر است. نثررا مسجع‌و متکلف‌نوشته وبا کلام‌سعدی برابری‌نتوانسته‌است.

۲ـ نفحات‌الانس ـ درشرح حال عرفا و دانشمندان است . اصل این کتاب بزبان عربی بوده و طبقات‌الصوفیه نام داشت که خواجه ـ

عبدالله انصاری آنرا بزبان هروی تقریر کرد و جامی آنرا بفارسی ترجمه نموده وشرح حال عرفا ومشایخ را ، تا زمان خود بدان افزوده است .

۳ـ نقدالنصوص ـ درشرح فصوص‌الحکم تألیف‌شیخ محی‌الدین عربی است.در اینکتاب نثر فارسی وعربی درهم آمیخته و اشعاری از بزرگان برای تأیید مطلب آورده است.

٤ـ لوایح ـ رساله‌مختصریست بنثر مسجع ومشتمل بر مقالات عرفانی میباشد.

٥ـ شواهدالنبده ـ در سیرهٔ پیغمبر واصحاب او وذکر شواهد ودلائل نبوتست.

٦ـ اشعةاللمعات ـ درشرح کتاب لمعات‌شیخ فخرالدین عراقی است که نکات دقیق عرفان و اصطلاحات اهل تصوف را بیان داشته وبیست وهشت لمعه را شرح کرده است.

جامی رسالات دیگری درعروض،قافیه ، معما ، علم نحو وانشاء وغیره دارد که جهت‌پرهیز ازاطناب ازذکر آنها خود داری‌میشود.

سبك جامی،تقلیدی ازشیوهٔ گویندگان پیشین‌است که‌درهیچیك ازفنون نظم ونثر ، بپای اساتید سخن نرسیده است بزرگترین عیب جامی عدم صراحت وبیان‌مطلب باستعاره و کنایه‌است بطوریکه ازروی کلام اونمیتوان بمقاصد فلسفی و عرفانی و عقاید اجتماعی و سیاسی وی پی‌برد.

غزل های جامی مفصل و طولانی است ولی مطلب عالی ندارد ازحیث پیدا کردن مضامین دقیق وتخیلات شاعرانه قابل توجه است ، لیکن روانی و استحکام معنی را فاقد میباشد . علت این امر آنستکه

درزمان جامی سختگیری مذهبی و تعصب خشك دینی معمول بود و تفتیش عقاید در خراسان و هرات بشدت رواج داشت و حتی متصوفه در بیان عقاید خویش آزاد نبودند . وقتی که آزادی نباشد زبانها بسته میشود و حقیقت گوئی و بیان احساسات واقعی را ازشعرا نمیتوان انتظار داشت.

غزل زیراز غزلیات خوب اوست که بشیوهٔ سعدی سروده است:

رحمی بده خدایا آن سنگدل جوان را
یا طاقتی و صبری ایـن پیر نـاتوان را
بختم جوان و عقلم پیرست لیك عشقش
آورده زیر فرمان هم پیر و هم جوان را
گرزرد شد گیاهی در خشکسال هجران
پـژمردگی مبادا آن تـازه ارغوان را
خون میرود ز چشمم آن بخت کو که بینم
سروی نشسته بر لب این چشمهٔ روان را
زاهـد بکنج محراب آورده روی طاعت
عاشق گرفته قبله آن طـاق ابروان را
محمل مبند امروز ای سار بـان جانـان
کـز آب چشم باشد ره بسته کاروان را
جامی زعشق جانان گر گفت توبه کردم
این نکته بشنو از من زنهار مشنو آن را

قطعهٔ اخلاقی زیراز جامی بسیار نغز و دلنشین است:

بدندان رخنه در فـولاد کردن — بناخن راه در خـارا بریدن
فرو رفتن به آتشدان نگونسار — بپلك دیده آتش پاره چیدن
بفرق سر نهادن صد شتر بـار — زمشرق جانب مغرب دویدن

بسی بر جامی آسانتر نماید	که بار منت دو نان کشیدن

قطعهٔ زیر دربارهٔ «کم آزاری ونکوکاری» از مثنوی سلسلةالذهب بعنوان نمونه نقل میشود:

نیست اندر اصول دینداری	هیچ بدتر ز مردم آزاری
باشد آزار خلق غم فرسود	خار و خاشاك کشتزار وجود
پاك‌شوپاك‌کاین خس وخاشاك	ندمد جز ز طینت نا پاك
ای که همت بسوی آن داری	که شوی شهره در نکوکاری
غیر از اینت مباد اندیشه	که کم آزاریت شود پیشه

جامی علاقمند بیافتن‌مضامین باریك‌ودقیق‌است،دراستعمال‌لغات عامیانه وصنایع لفظی ومعنوی، بی پرواست . ازاینرو میتوان او را موجد سبك هندی‌دانست که از قرن دهم ببعد سبك معمول و متداول گویندگان گردید .

✡✡✡

ازشعرای دیگرقرن نهم‌اند:

شاه‌نعمت‌الله‌ولی کرمانی (متوفی بسال ۸۳٤) مؤسس سلسلهٔ مشهور نعمةاللهیه که در عرفان مقام بلند دارد و شاهرخ بن تیمور واحمدشاه والی‌دکن وعدهٔ بیشماری‌ازامراء ودانشمندان‌عصر بحضرتش ارادت داشته‌اند .

شاه‌نعمةالله رسالات متعددی درمبانی عرفان به‌نثر ساده وروان فارسی نوشته ودیوان‌اشعارش شامل‌حقایق‌طریقت واسرار تصوف است ونسبت بآینده غیبگوئی نموده است . شاه نعمةالله بعد از وفات نیز تاکنون مورد احترام عام و خاص بوده و مرقدش در ماهان کرمان زیارتگاه صاحبدلانست .

قاسم انوار تبریزی (متوفی ۸۳۷) که شاعری عارف بوده ودیوانش حاوی اشعار فارسی وترکی است وچون مدتـی در گیلان ساکن بوده تأثیر لهجه گیلانی در اشعارش پیداست.

کاتبی نیشابوری (متوفی بسال ۸۳۸) که علاوه بر دیوان قصائد و غزلیات چند مثنوی بنظم کشیده که شهرت چندانی ندارند.

مکتبی شیرازی (متوفی بسال ۹۰۰ هجری). مکتبی خمسه‌ای بتقلید نظامی سروده و لیلی و مجنون را بهتر ازهمه ساخته است که زیباترین ترکیبات و لطیف تـرین احساسات وعالیترین تعبیرات را در آن بکاربـرده است و مـانند لیلی و مجنون نظامی، خواننده را خسته نمیکند:

گفتا نشنیدم ای پدر پند ‌‌ کانگشت زمانه گوشم آکند
نشنید نصیحت تـو گوشم ‌‌ شاید ز جـواب اگر خموشم
گفتی که زروی خاك برخیز ‌‌ زین وادی هولناك بـر خیز
صد کوه بدل چگونه خیزم ‌‌ صد خار بپای چون گریزم
در خانه بری اگر بدین سوز ‌‌ از خـانه برانیم همانـروز
آن یار چونیست درسرایم ‌‌ در خـانه بدیدن که آیم؟
آن خنده کند که شادباشد ‌‌ کارش همه بـر مـراد باشد
آنکس که بدیده گریه آموخت ‌‌ لبهای مـرا ز خنده بر دوخت

مکتبی دیوانی داشته که دردست نیست وازاشعارباقیمانده، پیروی او ازسبك هندی پدیدار است:

بستر راحت چه اندازیم بهر خواب خوش
ما که چون دل دشمنی داریم درپهلوی خویش

نثر عصر مغول و تیموری

(از۶۲۸ تا ۹۰۷ هجری)

چون مغول بضبط وقایع علاقه داشت، تاریخ نویسی درایندوره ترقی کرد. عده‌ای ازنویسند گان، کتاب‌های خود را بنثر ساده‌وروان نوشته‌اند زیرا ازطرفی امرای مغول ، بآسانی مطالب ایشانرا بفهمند وازطرف دیگر موضوع تاریخ، ساده‌نویسی را ایجاب میکند. تألیفات صوفیه هم‌برای ارشادمردم ، بسبك‌ساده و بی‌پیرایه نوشته شده است . ولی خوی درند گی‌مغول، در روحیهٔ مورخین تأثیربدی کرده وآنهارا بتملق گوئی‌وادار نموده‌است و بسبب‌عدم‌تحقیق نویسند گان، کتابهای تاریخ بعدازقرن هشتم چندان‌قابل اعتماد نیست .

در اینـدوره‌اغلب نویسند گان‌تاریخ ، کتب خود را ازروی کتب تاریخی که بزبان فارسی نوشته شده بود تألیف کرده‌اند و بعلت عدم تحقیق درضبط لغات و مطالب ، دچار اشتباه شده‌اند . همچنین برای دریافت‌صله‌وانعام‌بیشتر، بنوشتن تاریخهای مفصل دست زده‌اند وجهت زیبائی کتاب ازوجودخطاطان‌استفاده‌نموده‌اند . اگرچه این‌امرموجب ترقی‌هنر خط‌نویسی گردیدلیکن‌چون‌کاتبان افراد عامی بودندازروی سهو یا عمد اغلاط و اشتباهات و تصحیفات بسیاری در کتب تاریخی وارد نموده‌اند.

برخی ازعلمای معروف‌اینـدوره مانند خواجه نصیرالدین‌طوسی وقطب‌الدین شیرازی در کتب‌علمی خود ، بیش از پیش اغات عربی و اصطلاحات تازی‌بکار برده‌اند و عده‌ای از نویسند گان مانندابوالفضل فضل‌الله‌راجی‌مؤلف تاریخ معجم و وصاف‌الحضره نویسندهٔ‌تاریخ‌وصاف،

بحدی در استعمال لغات عربی مبالغه کرده‌اند که در بسیاری از موارد بجز روابط، همهٔ لغات، عربی است.

مهمترین کتاب از کتب نثر ایندوره، گلستان سعدی است که به‌نثر مسجع میباشد و در روش نگارش آن چنان مهارت بکار رفته که سخن طبیعی بنظر میرسد و هیچگونه جنبهٔ ساختگی و تکلف در آن مشهود نیست.

بطورکلی سبك نویسند گی ازقرن هفتم تغییرو تنزل یافت وسخن از زیور روانی و ساد گی عــاری گردید و بجانب تکلف و پیچید گی میل نمود.

درقرن هشتم شیوهٔ قرن پیش معمول بود و عده‌ای از نویسند گان مانند عبیدزاکانی و ابواسحق شیرازی و شاه نعمت‌الله ولی، بروش ساده وروان کتابهای خودرا نوشته‌اند وبرخی، زیاده‌روی در استعمال لغات عربی کرده‌اند و جماعتی هم روش جدیدی در نثر بکار برده‌اند که عبارتست از عبارت‌پردازی و آوردن استعارات و کنایات و مترادفات و تشبیهات فراوان که سخن را از ساد گی خارج نموده و بصورت معما درآورده‌اند. درتألیفات صوفیه هم عبارت‌پردازی و آوردن استعاره و کنایه و مترادفات رسوخ یافته و افراط در این سبك از خصایص قرن نهم است. (۱)

در قرن نهم بیشتر نویسند گان، باستعمال کنایه و استعاره و

---

(۱) نثر بر سه گونه‌است: نثرمرسل، نثرمسجع، نثرفنی.

نثر مرسل یاساده آنست که‌معنی بروانی‌و سادگی بیان‌شود ونویسنده از استعمال لغات‌غیرمأنوس، خودداری‌نماید ونظر ازنگارش، قدرت فهم ودرك خواننده‌باشد. ساده‌نویسی ازقرن‌چهارم معمول بود و امروز هم ساده‌نویسی‌مطلوب ومقبول‌عامه‌است.

بقیه درصفحهٔ بعد

مترادفات و تکلفات پرداخته‌اند و نکتهٔ جالب در قرن نهم اینست که زبان عربی ازصورت زبان علمی خـارج شده و از رونق افتاده است و دانشمندان بیشتر آثار خودرا بزبان فارسی نوشته‌اند.

در دربار تیموریان توجه خاصی بتاریـخ نویسی مبذول شده و کتابهائی درتاریخ عمومی وتاریخ تیموریان، بفارسی نگارش یافته‌است و همچنین هنر خط نویسی ومینیاتور سازی و تذهیب و معماری ترقی محسوسی نموده‌است.

کسانیکه دراینددوره در استعمال لغات تازی افراط کـرده‌اند بسیار کمند ولی اغلب نویسندگان ، نثر فارسی را با آوردن کنایه و صنایع لفظی ومعنوی پیچیده و دشوار نموده‌اند ومعین الدین حسین کاشفی واعظ ، دراین سبك بیش ازهمه زیاده روی و مبالغه کرده است.

اینك بذکر کتب معتبری که از قرن هفتم وهشتم ونهم دردست است مبادرت میشود:

بقیه از صفحهٔ قبل

نثر مسجع نثری است که درآن لغات موزون و هم‌آهنگ بکار رود ونظر نویسنده تنها زیبائی لفظ است و بسلاست نوشته وقوهٔ فهم خواننده توجه ندارد ازاینرو دراستعمال لغات عربی مبالغه میکند. نمونه نثر مسجع مقامات حمیدی و گلستان سعدی است. نهایت اینکه سعدی ، معایب مقامه نویسی را مرتفع کرده و درعین توجه بزیبائی لفظ ، مقصود خود را ببهترین وجه بیان نموده‌است .

نثر فنی آنست که صنایع بدیعی وفنون ادبی درآن فراوان بکار رود ومقصود بااستعاره و کنایه وعبارت پردازی و آوردن مترادفات بیان شود . اینشیوه از قرن ششم ظهور کرد ودر قرن نهم، معمول اغلب نویسندگان بود بهمین جهت بیشتر آثار آندوره خسته کننده و خالی از لطف وفهم آنها دشوار است .

۱ـ کتب تاریخی

تاریخ جهانگشای جوینی ـ عطاملك جوینی (۶۲۳ـ۶۸۱) مؤلف تاریخ جهانگشا وبرادر کهتر خواجه‌شمس‌الدین محمدجوینی صاحبدیوان، مدتی درخدمت امرای مغول، سمت دبیری داشت و در زمان هلاکو ازمقربان دربار بود وپس از فتح بغداد بحکومت آنجا منصوب گردید.

تاریخ جهانگشا ازمهمترین کتب تاریخی قرن هفتم و درسه‌جلد میباشد : جلداول درظهور مغول‌واخلاق وعادات ایشان وشرح‌حملات چنگیز است. جلد دوم ، تاریـخ خوارزمشاهیـان و جلد سوم تفصیل اردو کشی هلاکو بایران وتاریخ اسمعیلیه وتسخیرقلاع محکم‌آنان بدست مغولان میباشد که درسال ۶۵۸ نوشته‌شده‌است.

نثر جهانگشا مشکل وپیچیده ودارای لغات عربی‌و اصطلاحات تازی‌است . استنادبه‌آیات قرآنی واحادیث وامثال‌عرب درآن‌زیاددیده میشود ولغات ترکی‌درتاریخ‌جهانگشافراوان‌بکاررفته که‌در کتب‌تاریخ دوره‌های بعدبسبب تقلیدازآن، نفوذ زبان ترکی بیشتر مشهوداست.

جامع‌التواریخـ خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۶۴۵ـ۷۱۸) از وزرای معروف ایلخانان مغول بود و وزارت سه پادشاه بزرگ‌غازان، الجایتووابوسعید را داشته‌است. وی در همدان تحصیل علوم کرد ودر طب سرآمد شد و از طریق طبابت بدستگاه ایلخانان مغول راه یافت تاجائیکه بمقام وزارت رسید.درسال۷۰۲ بتشویق غازان‌خان بنگارش کتاب‌مفصل جامع‌التواریخ در دوجلد پرداخت که جلداول در تاریخ عمومی وجلددوم درشرح فتوحات سلاطین مغول است.

نثرجامع‌التواریخ بالنسبه ساده وروان است‌ومؤلف دانشمندآن

ازآوردن لغات دشوار و نامأنوس فارسی وعربی خودداری کرده مگر در مواردیکه بنقل عین‌عبارات مجبور بوده‌است.

طبقات ناصری- منهاج‌الدین بن سراج‌الدین جوزجانی (۱) در سال ۶۵۸ کتابی درتاریخ عمومی در۲۳ فصل یا طبقه تألیف نمود که بطبقات ناصری معـروفست وشامل تاریخ انبیاء و سلاطین و متصوفه وخلفا ووقایع هندوستان‌وایران‌میباشد. تاریخ‌مغول وانقراض‌اسمعیلیه را که خود ناظر بوده، بسیارروان ومؤثر نوشته است. نثر این کتاب ساده وروان‌است.

تاریخ یمینی– ابونصر عتبی از درباریان سلطان محمود، کتابی درتفصیل سلطنت غزنویان بعربی نوشته وابوالشرف ناصح جرفادقانی (گلپایگانی) دراواخر قرن‌هفتم آنرا بنثرروان ترجمه کرده‌است.

ترجمهٔ تاریخ یمینی از معتبرترین و مهمترین تاریخ سلطنت سلطان محمود غزنوی است.

تاریخ وصاف- تألیف‌ادیب عبدالله‌شیرازی ملقب‌بوصاف‌الحضره است وشامل تاریخ‌مغول وتاریخ ملوك و امرای اطراف ازسال ۶۵۶ تا ۷۲۸ میباشد ودرحقیقت مطالب‌آن متمم تاریخ جهانگشا است.

اینکتاب بشیوهٔ‌نثرجهانگشا نوشته‌شده وغالب‌لغات واصطلاحات آن‌عیناً درتاریخ وصاف بکار رفته‌است و از حیث استعمال لغات عربی وآوردن صنایع‌لفظی ومعنوی وایراد عبارات‌عربی برای فضل فروشی، نثراینکتاب بسیارمشکل و خسته کننده است.

تاریخ گزیده- تألیف حمدالله مستوفی (متوفی ۷۵۰) در تاریخ ایران است.مطالب‌آن ازجامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله‌اقتباس‌شده

۱- جوزجان ازتوابع بلخ بود.

وشامل وقایع تاریخی تاسال ۷۳۰ میباشد وبنام غیاث الدین محمدپسر رشیدالدین فضل‌الله اهدا شده است . حمدالله مستوفی که بروزگار رشیدالدین فضل‌الله رئیس مالیهٔ قزوین و زنجان بوده بتقلید شاهنامه «ظفر نامه» راکه مشتمل بر وقایع تاریخی ازصدر اسلام تادورهٔ مغول میباشد بنظم‌درآورده‌و کتابی‌نیزدر تاریخ‌جغرافیادارد بنام«نزهةالقلوب» که‌تاریخ بلاد ایران وراهها وممالك مجاور را نوشته است.

زبدةالتواریخـ تألیف خواجه‌نورالدین لطف‌الله معروف‌بحافظ ابرو (متوفی۸۳٤) است که‌تاریخ عمومی درچهار جلدبوده وجلد اول تاسوم آن مشتمل بر وقایع تاریخی تا زمان چنگیزخان است و جلد چهارم حاوی‌وقایع تاسال ۸۳۰ که نگارش کتاب پایان یافته می‌باشد. شیوهٔ این کتاب بسیارساده وروان است.

مجمل‌التواریخ فصیحیـ تألیف فصیحی خوافی. تاریخ‌عمومی مختصری‌است‌ازابتدای‌عالم‌تااواسط‌قرن‌نهم(۸٤۹). این کتاب‌بطرزوقایع نگاری نوشته شده باینمعنی که در آخر هر سال اسامی بزرگانی که فوت کرده‌اند ذکرنموده‌است. ازاین‌رو کتاب مجمل‌دارای ارزش‌بسیار است وبعلاوه ازحیث روانی‌انشاء وتوجه بمسائل ادبی‌از کتب‌بسیارمهم بشمار میرود.

ظفر نامهـ در زمان امیر تیمور دو کتاب تاریخ ، بنام ظفرنامه نوشته شده:اول ظفر نامهٔ نظام‌الدین شامی که بنثرساده وروان نگارش یافته ومشتمل بروقایع سلطنت‌امیر تیموراست.دوم ظفرنامهٔ‌شرف‌الدین علی‌یزدی (متوفی ۸۵۸) که بنثرفنی و مشکل نگارش یافته و از کتب تاریخی معتبر میباشد.

ظفرنامه شرف‌الدین علی‌یزدی مرجع غالب کتب تاریخی است

که‌بعد از آن نوشته‌شده. در روضة‌الصفا وحبیب‌السیر غالباً عبارات اورا بامختصر تغییر واصلاح عیناً نقل کرده‌اند.

مطلع السعدینـ تألیف کمال‌الدین عبدالرزاق اسحق سمرقندی (متوفی ۸۸۷) در دوجلد وشامل تاریخ یکصد و هفتاد سال از آغاز زندگی وسلطنت سلطان ابوسعید (۷۰۴ـ۷۳۶) آخرین پادشاه‌ایلخان مغول تاپایان پادشاهی ابوسعید گورکانی (متوفی ۸۷۳) است. نثر این کتاب بالنسبه ساده وروان و دارای اطلاعات مفیدمیباشد ومؤلف‌غالب وقایع راشاهد بوده و تاریخ زنده از حوادث آن روزگار نوشته‌است.

روضة‌الصفاـ مهمترین کتاب تاریخی عصر تیمور ودرهفت جلد است که شش‌جلد آنرا محمدبن خاوند شاه معروف به «میر خواند» (متوفی۹۰۳) درتاریخ اسلام وایران ومغول و تیموریان برشتهٔ تحریر درآورده وجلدهفتم‌را دخترزادهٔ میر خواند ، غیاث الدین خواند میر (متوفی ۹۴۲) بنام «حبیب‌السیر» بامرعلیشیر نوائی (متوفی ۹۰۶) از آغاز پادشاهی سلطان حسین‌بایقرا تازمان خودنوشته‌است. شیوه‌نگارش روضة‌الصفا پیچیده و مشکل است ونمونهٔ‌کاملی ازسبك انشاء آن عصر بشمار میرود.

۲ـ کتب ادبی واخلاقی

لباب‌الالبابـ قدیمترین تذکره بنثرفارسی وتألیف‌محمدعوفی است. تألیف لباب‌الالباب درسال۶۱۸ بپایان‌رسیده وشامل‌دوجلدمیباشد:

جلداول شرح‌حال امرا ووزرا و پادشاهانیست که بفارسی،شعر سروده‌اند. جلد دوم درترجمهٔ احوال شعرا میباشد.

عوفی درسال ۶۳۰ کتاب جوامع‌الحکایات‌ولوامع‌الروایات رادر

دهلی بپایان رسانید ومطالب این کتاب را که عبارت ازحکایات و اشعار وامثال متفرقه‌است از کتب متعددجمع آوری نموده و دیده‌وشنیده‌های خود رابدان افزوده است .

سبك عوفی در جوامع‌الحکایات یکدست نیست ، گاهی حکایاتی بسبك بیهقی درآن‌دیده میشود و گاهی از کثرت تصنع‌و آوردن‌استعاره واستعمال لغات‌عربی ، پیروی‌او ازشیوهٔ قرن‌هشتم پدیداراست.

المعجم - مؤلف آن شمس‌قیس رازی است که در سال ٦١٧ در خدمت سلطان محمد خــوارزمشاه بود و در حملهٔ مغول ، بــا سلطان از شهری بشهری میگریخت و پس از شکست خوارزمشاه و استیلای مغولان بر خراسان در سال ٦٢٣ بفارس پناهنده شد و بخدمت اتابك سعدبن‌زنگی رسید و مورداحترام‌واکرام گردید . کتاب«المعجم‌فی ــ معائیراشعارالعجم»را درفنون‌شعری‌و عروض وقافیه و بدیع که پیش‌از آمدن‌بفارس آغاز کرده‌بود، بپایان‌رسانیدوتقدیم اتابك‌ابو بکر بن‌سعدبن زنگی‌نمود. نثراین کتاب‌ساده‌وروان و ازعبارت‌پردازی‌وتکلف‌واستعمال صنایع‌لفظی ومعنوی‌عاری‌است ولی‌بعلت‌تأثیر شیوهٔ نثرآندوره، لغات غریب‌تازی درآن‌فراوان بکار رفته‌است .

مرصادالعباد ــ شیخ نجم‌الدین ابوبکر معروف به « نجم‌دایه» (متوفی‌در٦٤٥) که مریدنجم‌الدین کبری بود این کتاب را در تصوف واخلاق و سیر و سلوك بنام علاءالدین کیقباد نوشت . نثر این کتاب یکدست نیست گاهی مرسل و ساده وروانست و گاهی دارای سجع و مترادفات و لغات تازی‌فراوان میباشد . درضمن، آیات قرآنی‌و امثال واشعار فارسی‌وتازی برای تأیید مطلب مکرر درآن بکار رفته است .

اخلاق ناصری ــ تألیف خواجه‌نصیرالدین‌طوسی دراخلاق‌است

گه‌ازروی کتاب طهارة‌الاعراق فی‌تهذیب‌الاخلاق ابن‌مسکویـه درسال ۶۳۳ موقعی که درقلاع‌اسمعیلیه بودترجمه ومطالبی‌نیزخواجه‌نصیر ، بدان افزوده است .

تذکره‌دولتشاهـ دولتشاه سمرقندی کتابی‌در شرح حال‌قریب ۱۰۵ شاعر نوشته وتألیف آن درحدود سال ۸۹۲ بتشویق‌امیر علیشیرـ نوائی بپایان رسیده است.

اخلاق جلالیـ تألیف جلال‌الدین دوانی (متوفی۹۰۸) است . مطالب این کتاب‌ازاخلاق ناصری اقتباس‌شده .

جلال‌الدین‌دوانی‌کازرونی ، مردی‌متکلم و منطقی وادیب بوده و تألیفاتی بعربی از اوباقیست . دوانی ابتدا مذهب اشعری داشته و در آخرعمر از مذهب شیعهٔ امامیه پیروی نموده و رساله‌ای بفارسی بنام «نورالهدایه» دارد که دربیان‌علت گرویدن او به تشیع است.

اخلاق‌محسنی ـ تألیف ملاحسین واعظ‌کاشفی (متوفی۹۱۰) در اخلاق‌و شامل‌چهل‌باب‌است . حسین‌واعظ کتابی‌درشرح حال و مصائب ائمه‌مخصوصاً امام‌حسین(ع) داردبنام «روضةالشهداء» و همچنین کتاب کلیله‌ودمنه را بنثرپیچیده فارسی‌وپر ازلغات‌عربی ترجمه کرده وآنرا «انوارسهیلی» نامیده است.

دانشمندان عصر مغول و تیموری

خواجه نصیرطوسی ـ ابوجعفر نصیرالدین‌محمد(۵۹۷-۶۷۲) بتحصیل‌دانش ، علاقهٔ وافرداشت و ازدوران‌جوانی در علوم و حکمت وریاضی و نجوم‌سرآمدشد واز دانشمندان معروف‌زمان گردید.خواجه مدتی‌در زندان‌اسمعیلیه بود . هلاکو پس از فتح الموت وقلع‌و قمع اسمعیلیه اورا خلاص‌نمود وازمقربان‌خویش کرد. درمراغه‌بامرهلاکو

و زیر نظر خواجه، رصدخانه‌ای تأسیس یافت و خواجه نصیر زیجی ترتیب داد و کتابخانه‌ای که قریب چهارصد هزارجلد کتاب داشت جهت استفادهٔ دانشمندان ودانش پژوهان فراهم نمود. آثارخواجه اغلب بزبان عربیست مانند تحریرمجسطی وتحریر اقلیدس در علوم ریاضی وتجریدالعقاید در کلام شیعه و مهمترین کتابهای وی بزبان فارسی عبارتند از : اخلاق ناصری در اخلاق ، اساس‌الاقتباس در منطق ، معیارالاشعار در عروض و قافیه ، اوصاف‌الاشراف در عرفان ، تذکرهٔ نصیریه در هیأت ورسالهٔ سی‌فصل درنجوم .

خواجه‌نصیر بحفظ آثارتمدن وپیشرفت‌علم ودانش، کمك‌شایانی کرده وبسیاری از کتب راازخطر زوال ونابودی نجات‌داده‌است.

خواجه نصیر اشعاری بزبان فارسی دارد مانند ابیات زیر:

منم آنکه‌خدمت‌تو، کنم‌ونمیتوانم توئی آنکه‌چارهٔ‌من‌نکنی‌ومیتوانی
دل من‌نمیپذیرد بدل تویار گیرم بتو دیگری‌چه‌ماندتو بدیگری‌چه‌مانی

☆☆☆

لذات‌دنیوی‌همه هیچست نزدمن درخاطر ازتغیّر آن‌هیچ‌ترس‌نیست
روز تنعم وشب‌عیش و طرب مرا غیرازشب مطالعه وروزدرس‌نیست

زکریای قزوینی ـ عمادالدین زکریای‌قزوینی (متوفی۶۸۲) از مشاهیر دانشمندان دورهٔ مغول است که در علوم طبیعی و جغرافی وادب فارسی وعربی اطلاع وافی داشت و در شعر فارسی دارای ذوق و قریحه بود . مهمترین اثر او کتاب «عجایب‌المخلوقات و غرایب ـ الموجودات » در شگفتیهای جانوران وآفرینش و کتاب« آثارالبلاد ـ واخبارالعباد»در تاریخ و جغرافی‌و شرح حال و زندگی‌شعرای‌بزرگ ایران است .

قاضی بیضاوی (متوفی ٦٨٥) ازفقها ومفسرین بزرگ درشیراز قاضی‌القضاةبود، درپایان‌عمرسفری بتبریز کردودرآن‌شهروفات یافت.

از تألیفات وی تفسیر انوارالتنزیل و اسرارالتأویل معروفست و کتاب منهاج‌الاصول‌را در علم اصول و کتابی در تاریخ مختصر ایران بنام نظام‌التواریخ نوشته است.

قطب‌الدین شیرازی - قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی (٦٣٤-٧١٠)ازدانشمندان‌مشهور ایران است ودرعلوم طب، حکمت، نجوم وموسیقی سرآمد بود وذوق ادب‌وقریحهٔ شعری داشت. ازشیراز زادگاه‌خودسفری‌بآذربایجان کردودرمراغه‌ازمجلس‌درس‌خواجه‌نصیر کسب فیض نمود وهنگام بنای رصدخانه وترتیب زیج، بخواجه‌نصیر کمك کرد.

قطب‌الدین تألیفاتی بتازی و فارسی دارد که مهمترین آثارش بعربی، شرح قانون ابن‌سینا در طب و شرح حکمت‌الاشراق شیخ شهاب‌الدین‌سهروردی‌است. از کتب‌وی بزبان‌فارسی درةالتاج‌درحکمت نهایةالادراك وتحفهٔ شاهی درهیأت و نجوم میباشد.

قاضی عضدالدین ایجی - قاضی عبدالرحمن‌بن‌احمدعضدالدین ایجی(١)(متوفی٧٥٦) ازدانشمندان نامی فارس ومعاصرخواجه‌حافظ ومورداحترام‌شیخ‌ابواسحق‌اینجوبود. وی‌منصب‌قضاوت شافعی‌مذهبان‌را داشته و درعرفان وطریقت هم صاحبنظر بوده‌است. از کتب‌معروفش: مواقف وشرح مختصرابن‌حاجب درعلم کلام‌است.

قطب‌الدین رازی(متوفی٧٦٦) از شاگردان قاضی عضدالدین ایجی‌بود وآخرعمر خودرا دربلاد شام گذرانید. از تألیفات مشهور

١- ایج ازقراء فارس بین‌دارابگرد و نیریز.

او «لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار» درمنطق است که معروف بشرح مطالع، میباشد و کتابی بنام محاکمات دارد که در آن امام فخر رازی و خواجه نصیر را درشرح اشارات ابن سینا محاکمه کرده است.

سعدالدین تفتازانی - مسعودبن عمر تفتازانی در سال ۷۲۲ در تفتازان خراسان ولادت یافت ودرتحصیل علوم وفنون وحید عصر شد. تیمورپس ازاینکه برخوارزم وخراسان دست یافت. تفتازانی را بسمرقند آورد وموردتوجه خاص قرارداد. وتاسال وفات که بین سالهای ۷۹۱ و۷۹۷ اتفاق افتاده از احترام وتعظیم تیمور برخوردار بود.

تفتازانی آثارمتعددی درصرف ونحو عربی، منطق وتفسیردارد که مهمتر ازهمه کتاب «مطول» درمعانی وبیان وبدیع است.

سیدشریف جرجانی (متوفی ۸۱۶) مؤلف « الکبری » درمنطق و « صرف میر » در دستور زبان عرب و کتاب « التعریفات » در ذکر اصطلاحات و کلمات صوفیه . این دانشمند در سال ۷٤۰ در گرگان متولد شد وقسمت اعظم عمرخودرا درشیراز گذرانده ومدرس دارالشفا بوده است. تیمور پس از برانداختن آل مظفر سیدشریف رادرسال ۷۹۸ بسمرقند منتقل نمود وبعدازمرگ تیمور سید شریف بشیرازبرگشت ودر ۸۱٦ درآنشهر وفات یافت.

بخش پنجم

دورهٔ صفویه تا مشروطیت

(از ۹۰۷ تا ۱۳۲٤ هجری قمری)

اوضاع سیاسی و تاریخی

صفویه از اولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی (متوفی ۷۳۵) پیشوای گروهی از صوفیان شیعی مذهب بودند که از قرن هفتم در بین مردم و امرا عزت واحترام داشتند. حیدر پدر شاه اسمعیل از نفوذ روحانی خود استفاده کرد و بفکر سیاست دنیائی افتاد. کلاهی از ماهوت قرمز رنگ دوازده ترکی، بر سر گذاشت و پیروانش نیز از او تقلید کردند و از این رو به «قزلباش» معروف شدند.

بعداز او اسمعیل که جوانی جسور و متهور بود، سیرهٔ پدر را دنبال کرد و درجنگ باامرا بفتوحاتی نائل آمد. درسال ۹۰۷ هجری وارد تبریز شد و تاجگذاری کرد و سلسلهٔ صفوی را تأسیس نمود. شاه اسمعیل در مدت بسیار قلیلی تمام نواحی ایران را متصرف شد و دولت عظیمی بوجود آورد که نزدیك به ۲٤۰ سال سلطنت ایشان دوام کرد. آخرین سلطان صفوی، شاه سلطانحسین بسبب بیکفایتی در سال ۱۱۳۵ مغلوب **محمود افغان** گردید.

طهماسب فرزند شاه سلطانحسین مشغول جمع آوری سپاه برای

جنگ با افغانها بود که نادر از قبیلهٔ افشار باو پیوست . نادر سردار شجاع و باهمت ، در سال ۱۱۴۲ اشرف افغان را در نزدیکی دامغان شکست‌داد و درحملات‌بعدی ، افغانها را از ایران بیرون راند.

نادر در سال ۱۱۴۵ طهماسب را بعنوان‌خیانت ، از سلطنت‌خلع کرد و فرزندهشت ماههٔ او را بنام شاه عباس سوم ، سلطان و خود را نایب‌السلطنه خواند. درسال ۱۱۴۸ این طفل فوت کرد و نادر بسلطنت ایران‌رسید وسلسلهٔ افشاریه‌راتأسیس‌نمود و بضرب شمشیروحسن‌تدبیر بفتوحات بزرگی‌نائل‌آمد . نادر درآخرعمر تغییرخلق‌دادو بنای‌آزار مردم‌وخونریزی را گذاشت تاچندتن از درباریان بقتل وی کمر بستند و اورا در سال ۱۱۶۰ کشتند.

مدت پنج سال بین جانشینان نادر ، نـزاع و کشمکش بود تا **کریمخان** رئیس‌ایل‌زند اقتداریافت وسلسلهٔ زندیه‌را در ۱۱۶۵درفارس تأسیس کرد . کریمخان‌ازشاهان‌عادل ومهربان ایرانست و تاآخرعمر بجای لقب‌سلطان‌وشاه، بعنوان‌سادهٔ وکیل قناعت کرد.درزمان‌اومحمد حسن‌خان‌رئیس‌ایل‌قاجاربرای برانداختن‌زندیه از شمال متوجه‌شیراز گردیدولی‌درجنگ کشته‌شدوفرزنداو **آغامحمدخان**درشیراز تحت‌نظر ماند. کریمخان در سال ۱۱۹۳وفات‌یافت،در روز فوت‌اوآغامحمدخان ازشیراز فرار کرد ودر مازندران بجمع‌آوری وترتیب‌سپاه پرداخت.

اختلاف و نزاعهائی که بین جانشینان کریمخان روی نمود ، موجب ضعف سلسلهٔ زندیه گردید و با آنکه لطفعلیخان جوانی رشید و دلاور بود ، در مقابل حملات آغامحمدخان تـاب مقاومت نیاورد و آخرالامر مغلوب و مقتول گردید.

آغامحمدخان در سال ۱۲۱۰ هجری تاجگذاری کرد وسلسلهٔ

قاجاریه راتأسیس نمود این‌سلسله تاسال ۱۳۴۴ هجری‌قمری درایران سلطنت کردند و در دورهٔ ایشان حوادث ناگواری رخ داد که منجر بضعف این کشور و تجاوز بیگانگان و از دست دادن قطعاتی از خاك وطن ومتزلزل شدن اساس استقلال گردید وایرانیان درمقابل استبداد وبی اعتنائی شاهان قاجار انقلاباتی بوجود آوردند که از همه مهمتر انقلاب مشروطیت است.خوشبختانه درهنگام سلطنت مظفر الدین شاه درسال ۱۳۲٤ هجری قمری **انقلاب مشروطیت** بنتیجهٔ قطعی رسید و رژیم مشروطه درایران مستقر گردید.

اختصاصات دورهٔ صفویه

درآغازقرن دهم، استقلال سیاسی وعلوم وتمدن ایران‌درمعرض‌دوخطر مهم‌بودیکی‌ازطرف‌محمد خان شیبانی پادشاه ازبك که مانند اسلاف خود، تیمور وچنگیز قصدجهانگیری داشت ودر۹۰٤ سمرقند وبخارا وکلیه ماوراءالنهر را فتح کرد ودر۹۱۲ شهر هرات پایتخت تیموریان و بلخ وخراسان‌را زیرورو نمود وکانون‌بزرگی ازشعرا وخوشنویسان‌ونقاشان ومذّهبان‌را که دردربار تیموریان بوجودآمده بود برهم زد.دیگری از جانب دولت‌عثمانی که‌خودرا جانشین‌عباسیان وخلیفهٔ‌مسلمین‌میدانستند وبکشور ایران چشم طمع داشتند.

در این ناامیدی ها و نزدیکی خطر، شاه اسمعیل جوانی متهور ومتعصب درتشیع ظهور کرد وپایهٔ‌سیاست ومملکتداری رابرروی‌مذهب قرارداد وبسیرت جهانگیران خونخوار،قتل عامهای بزرگی برپانمود تاآنکه محمد خان شیبانی در۹۱٦ کشته شد و بامر شاه اسمعیل دست وپایش را بریدند و باطراف مملکت فرستادند وپوست سرش را ازکاه انباشت ونزد سلطان بایزید دوم پادشاه عثمانی بقسطنطنیه فرستاد.

بهمت شاه جوان ، صفویه بر کشور ایران استیلا یافتند، مذهب تشیع رامذهب رسمی قرار دادند و بآزار وشکنجه غیرشیعه پرداختند وسلطان سلیم پادشاه عثمانی هم‌فرمان قتل شیعیان آسیای‌صغیر راصادر کرد وچهل هزارشیعه بامر او کشته شدند.

سلسلهٔ صفویه درتاریخ ایـران از جهات بی شمار دارای اهمیت می‌باشند که ازهمه مهمتر آنست که**اولاً** برای حفظ و استقلال ایران وایجاد وحدت ملی کوشش ثمر بخش نمودند. **ثانیاً** مذهب‌شیعه را آئین رسمی کردند واختلافات مذهبی‌را ازبین بردند. **ثالثاً** به‌پیشرفت‌صنایع وعمران وآبادانی کشور خدمات شایانی نمودند.

در دورهٔ صفویه نسبت‌بگویندگان ونویسندگان تشویق‌وتوجهی نشد واغلب‌شاهان صفوی درترویج مذهب شیعه واکرام‌فقها، بذل همت کردند لیکن صوفیه ودانشمندان غیرشیعه راباخشونت وسختی، تعقیب وآزار نمودند.

بسبب سختگیری‌صفویه عده‌ای‌ازشعرا وادبا وفضلاوعرفا، ناچار جلای وطن کردند وبخاك عثمانی و هندوستان گریختند.

ادبیات فارسی در آسیای صغیراز زمان سلاجقه ، رواج ورونق داشت ودرحملهٔ مغول‌عده‌ای ازعلماء و دانشمندان، بآسیای صغیر پناه بردند ونفوذ زبان‌فارسی را درآنجا بیشتر وعمیق‌تر کردند. درقرن‌دهم زبان فارسی درممالك عثمانی زبان‌علم و ادبیات بود و سلاطین عثمانی مانند سلطان‌محمد و بایزید وسلطان سلیم بادبیات فارسی علاقه داشتند وسلطان محمد وسلطان سلیم بفارسی شعر میسرودند.

در دورهٔ‌صفویه، هندوستان مجمع‌شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان گردید. ازطرفی سلاطین گورکانیهٔ هند مانند اکبرشاه وجهانگیر شاه

بانتشار زبان فارسی کمك میکردند و بشعرا اکرام و احترام شایان مینمودند، ازطرف دیگر سختگیری وتعصب صفویه وفشار فقها، فرار دانشمندان وشعرای ایرانی راپهندوستان ایجاب میکرد. بنابراین در دهلی، درباربزرگتری تشکیل شد که اهمیت آن برای شعراونویسندگان فارسی زبان، بیشتر ازدربار اصفهان بود. زیرا شاهان صفوی بتر کی صحبت میکردند ولی در دربارهند همه بفارسی تکلم مینمودند وزبان فارسی درهند، زبان علم وادب ودلیل فضیلت محسوب میشد.

اهمیت دورهٔ صفویه منحصر بهنرهای زیبا مانند: نقاشی، خط، تذهیب ومینیاتور است وصنایع معماری و کاشی سازی پیشرفت قـابل ملاحظه‌ای کرده است وهنرمندانی چون کمال الدین بهزاد، میرك، میرسیدعلی وعلیرضای‌عباسی ظهور کرده‌اند وآثاری بجا گذارده‌اند که گواه لیاقت ومهارت صنعتگران وهنرمندان آنروزگار میباشد.

حکومت صفویه‌مبتنی برسیاست دینی‌بود، جنگهائی که کرده‌اند فقط بجهت اختلاف مذهبی‌است که سلاطین عثمانی، خود را جانشین بنی‌عباس‌وخلیفهٔ مسلمین‌میدانستند وصفویه ایشان را بعنوان‌غصب‌حق حضرت‌علی(ع) وآل‌علی طعن ولعن‌میکردند.

پادشاهان صفوی‌توجه خاصی بانتشار دین شیعه داشتند. نظر باینکه اکثریت مردم ایران پیش از صفویه شافعی و حنفی واشعری بودند وتعداد علمای شیعه معدودبود. درنتیجه پس از استقرارصفویه، فقها ومحدثین درحل‌وعقدامورمملکتی اهمیت فوق‌العاده پیدا کردند.

دوران صفویه دورهٔ انحطاط ادبی است. ادبیات منحصر بمذهب وبیان‌عقاید شیعه است. شاعر مجبور است یاجلای وطن کند و بدربار عثمانی وهند پناهنده شودیا آنکه اشعاری درمدح ویا رثاء ائمه‌بسازد. چنانکه شاه‌طهماسب، بقصیده‌ای که‌محتشم کاشانی درمدح اوساخته‌بود

بی‌اعتنائی کرد وپیغام فرستاد که برای تقرب در دربار باید بمدح ویا مرثیهٔ ائمهٔ اطهار بپردازد. ازاینرو محتشم، شاعر مرثیه‌سرا گردید.

سام میرزای صفوی فرزند شاه‌اسمعیل در تحفهٔ سامی‌مینویسد:

«محتشم ازکاشان است‌وببزازی مشغول است وطبعش بد نیست»

با توجه بنکات فوق معلوم میشود که اگر سختگیری سلطان صفوی وبدی اوضاع اقتصادی‌واجتماعی مهلت میداد، محتشم کاشانی‌درقصیده سازی وغزلسرائی ، شاعرزبردستی میشد. غزل زیر که‌از بهترین‌اشعار محتشم است ادعای فوق‌را مدلل میدارد :

روی ناشسته‌چو ماهش‌نگرید　　چشم بی سرمه سیاهش‌نگرید
نگهش با من و لطفش با وی　　غلط انداز نگاهش نگرید
عذر خواهی کندم بعداز قتل　　عذر بدتر ز گناهش نگرید

دراینددوره شعرائی بوده‌اند که زندگی خود را ازراههائی‌غیراز شاعری، تأمین میکـردند و در ضمن اشعاری نیز میسروده‌اند مانند **میرزائی** که اهل ساوه بود وشغل بنائی داشت.

عده‌ای‌ازشعرای‌دورهٔصفویه ازاخلاق وعفت،کاملا‌بدوربودندودرعین تعصب مذهبی، خودرا بمناهی‌آلوده کرده‌اند:

بابافغانی درشرابخوری حریص بوده، **وصالی‌تبریزی** درشهر ابیورد مطربی میکرده ، **رسوائی‌همدانی** قلندری تمـام عیار بـوده **همدمی همدانی** افراطدر شرابخواری میکرده **وجنونی گیلانی** از فرط استعمال افیون‌دیوانه‌شده‌است.

شعرای ایندوره مردمی بیچاره‌وعاجز ونازك دلند وبقدری‌رقت قلب دارند که از وزش‌باد، اوراق دلشان پریشان میشود وشنهای‌بیابان مانند خارمغیلان‌در دیدهٔ آنها فرومیرود. این باریك بینی و نازكدلی

موجب پیدا شدن سبک هندی شد که ترکیبات غریب و استعاره و کنایات بعید ، رواج یافت . آوردن مضامین پیچیده و استعمال کلمات نامأنوس خاصه درغزل معمول و متداول گردید . توجه شاعر بیشتر بآوردن معانی تازه‌ودقیق معطوفست و مطالب با خیالبافی و تصورات دور از ذهن همراهست از این‌رو اشعار این دوره بنظر سست‌و ناپسند میآید و کلمات سخیف و عامیانه که در سبک هندی‌آورده میشود در مقابل سخن‌روان ومحکمی که در سبک‌خراسانی وعراقی معمول بود نازیبا مینماید .

سبک هندی

بعداز حافظ‌شیرازی، درآخرقرن هشتم‌وآغاز قرن نهم هجری درسبک عراقی ، تحولی پیداشد : غزلسرائی‌ازرونق‌افتاد وشعراءابتکار مضامین نو را از دست‌دادند و بتقلید گویندگان پیشین‌پرداختند. بدون اینکه عاشق باشند ، غزل عاشقانه سرودند و بدون داشتن ممدوح ، مدیحه‌وقصیده گفتند وازغزلیات‌سعدی‌وحافظ استقبال کردند و بتقلید مدیحه‌سرایان چون‌انوری و ظهیرفاریابی ، قصایدی در مضامین دقیق وخیالی ،ساختند. دراینطوره شعر از رونق افتاد و فکرشعرا محدود و کوتاه‌شد والفاظ بی‌اندازه ساده‌وعامیانه‌ومضامین‌اشعار بی‌نهایت‌باریك ودقیق گردید و گفتن لغزومعما و ساختن‌ماده‌تاریخ‌معمول‌ومتداول‌شد.

در دورهٔ صفویه گویندگان بر دو دسته‌اند : نخست کسانی که بسبك‌عراقی‌شعرمیگویند وازنورالدین عبدالرحمن‌جامی‌تقلیدمیکنند که‌مشهورترین‌آنها محتشم‌کاشانی ، هلالی جغتائی ، زلالی خونساری میباشند . درآخر دورهٔ صفویه سبك دیگری در اشعار بوجودآمد که بسبك‌هندی معروفست‌وشعرائی ازقبیل وحید قزوینی و عرفی‌شیرازی

وکلیم کاشانی و صائب تبریزی آنرادر ایران و هندوستان رواج و رونق دادندو درهندنیزچندتن شاعرمعروف مانند فیضی دکنی و بیدل پیدا شدند که اینسبک‌را در آنجا رایج ساختند . بطوریکه گویندگان قرن دهم ویازدهم‌درایران وخارج‌ایران همه‌پیرو این‌سبک‌بودند.

مهمترین اختصاصات سبک‌هندی از اینقرار است :

۱ ـ کثرت استعمال کنایه‌واستعاره (۱)ـ کلیم کاشانی گوید :

شب آدینه بـدر یوزهٔ میخانه روم
زانکه در هفته همین شب‌بگدا میافتد

بیضائی کاشانی گوید :

شیخ باخرقهٔ پشمینه چه خونها که نکرد
وای ازاین گرگ که‌پنهان شده‌در کسوت‌میش

۲ ـ برای پیدا کردن مضامین‌دقیق‌وآوردن مطالبی که شعرای سابق نگفته‌اند در شعرو زبان‌فارسی خیالبافی وریزه‌کاری نموده‌اند .

صائب گوید :

گر گدای ژنده‌پوشم جای ننگ وعارنیست
کهنه می‌بندند برنخلی که صاحب حرمت‌است

۱ـ **استعاره** درلغت بمعنی‌عاریه‌گرفتن و در اصطلاح ادبی آنست که‌لفظی را در غیر معنای اصلی وحقیقی باعلاقهٔ مشابهت استعمال کنند. در استعاره‌باید بین‌معنی حقیقی ومجازی مناسبتی باشد تافهم سخن‌دشوارنشود و برزیبائی کلام‌هم بیفزاید مانند:

گلی‌یاسوسنی‌یاسرویا ماهی‌نمیدانم ازاین‌آشفتهٔ‌بیدل چه‌میخواهی‌نمیدانم

کنایه یعنی‌پوشیده سخن گفتن ودراصطلاح آنست که مقصودباگوشه زدن و باایماء واشاره، بیان شود.

صائب فرماید:

مخورصائب‌فریب‌زهدازعمامهٔ زاهد که‌درگنبد زبی‌مغزی‌صدابسیارمیپیچد

کلیم کاشانی گوید :

بخیهٔ کفشم اگر دندان‌نما شد عیب نیست
خنده می‌آید ورا بر هرزه گردیهای من

۳ـ استعمال الفاظ عامیانه وبازاری که سخن را ازفخامت واستحکام سابق بتنزل کشانید. صائب تبریزی گوید:

از دوحرف قالبی کز دیگران آموخته است
دعوی گفتار بـر طوطی مسلم کی شود ؟ !

۴ـ آوردن تمثیل ـ ارسال المثل صنعت بدیعی است که از قرن چهارم معمول اغلب گویندگان بوده ولی شعرای سبك هندی در آوردن تمثیل مبالغه کرده‌اند . رضائی کاشانی گوید:

در دورهٔ تجرید بزرگی بنسب نیست
عیسی بفلك بـرد سـر بـی پدری را

صائب گوید :

دعوی‌عشق‌ز هر بوالهوسی‌می‌آید   دست‌برهم‌زدن ازهرمگسی‌می‌آید

۵ـ آوردن کنایه واستعارهٔ پیچیده که‌برای‌فهم‌شعر، بایدمقدماتی فراهم کرد تابمنظور گوینده پی برد. صائب گوید:

دل آسوده‌ای داری مپرس از صبر وآرامم
نگین را در فلاخن مینهد بی تـا بی نامم

«منظور صائب اینست که درعشق معشوق بیقرارم واین‌بیقراری بحدیست که حتی‌بنام حك‌شده درنگین‌انگشتر اثر کرده وآنرابیقرار نموده وبیقراریش چنانست که برفلاخن گذاشته وپرتاب کنند»

خوش هوای سالمی دارد دیار نیستی
ساکنانش جمله‌یکتاپیرهن‌خوابیده‌اند

«منظور کلیم اینست که نیستی بهتراز هستی است وهمانطور که درهوای خوش ، مردم یکتاپیرهن میخوابند ، مردگان هم با کفن که یکتاپیرهن استخوابیده‌اند»

از شهیدان نگاهت ناله هرگز برنخاست
گوئیا از سرمـه دادند آب شمشیر تـرا

«منظور صائب اینست که‌شهیدان بانگ وفریادی ندارند وشهید نگاه معشوق نیز خاموش است و هر کس که سرمه بخوردش بدهند آوازش خراب میشود. »

٦ـرواج لغزو معما(١)ـ درنظم انواع‌مختلف معمابوجودآورده وطبع آزمائیهای عجیبی درآن کرده‌اند.

۱- دورهٔ صفویه (قرن دهم ویازدهم)

وحشی بافقی

کمال‌الدین وحشی شاعر معروف قرن دهم در بافق کرمان ولادت یافت و بروزگار جوانی‌از زادگاه خودبیزد رفت وبخدمت غیاث‌الدین میرمیران خواهرزادهٔشاه طهماسب که حاکم یزد بود و از ذوق و هنر بهرهٔ وافی داشت رسید وبوسیلهٔ او بدربار شاه طهماسب راه یافت واغلب قصایدش در مدح شاه طهماسب صفوی است .

١ـ**معما** آنست که‌نام شخص یاچیزی را برمز بیان کنند.معمای زیر باسم «شهاب» گفته‌شده:

آه مقلوب درمیانهٔ شب   نام آن سرو ماهرو باشد

آه مقلوب (ها) است ودر میان‌کلمهٔ شب‌شهاب میشود.

نام بت من‌اگربخواهی   سیبیست نهاده برسرسرو

سیبیست مراد ازسی ضرب در بیست است که میشود ششصد و بحساب ابجد حرف (خ) میباشد که اگر برسرسرو بگذارند (خسرو) میشود.

دیوان وحشی مشتمل برانواع شعر ازقصیده وغزل ومسمط است ودر غزل ومسمط بشرح سوز وشور درونی خود پرداخته ودربیان افکار و احساسات عاشقانه مهارت نشانداده است وتوان گفت وحشی شاعر سوخته‌دل وصاحب حالی است که شعررا وسیلهٔ بیان دردعشق وهیجان قلبی خویش قرارداده واحساسات وعواطف رقیق خودرا بصورت غزلهای شورانگیز ومسمط وترکیب بندهای شیوا ظاهر ساخته‌است.

اهمیت وحشی بیشتر درسرودن اشعارسوزناك عشقی است ودومسمط ترکیب از دیوان او شهرت بسزائی دارند که بنداول از مسمط ۸ تائی او بعنوان نمونه نقل میشود :

ای گل تازه که بوئی ز وفا نیست ترا
خبر از سرزنش خار جفا نیست ترا
رحم بربلبل بی برگ ونوا نیست ترا
التفاتی باسیران بلا نیست ترا
ما اسیر غم و اصلا غم ما نیست ترا
با اسیران بلا رحم چرا نیست ترا
فارغ ازعاشق غمناك نمی‌باید بود
جان‌من اینهمه بی‌باك نمی‌بایدبود

وحشی درساختن مثنوی نیزبتقلید ازنظامی طبع آزمائی کرده وسه‌منظومهٔ «ناظر ومنظور» و«خلدبرین»و«فرهاد وشیرین»ازاوباقیست ومثنوی«فرهاد وشیرین» که ناتمام مانده وعمروحشی کفاف اتمام آن‌را نکرده بودبوسیله وصال‌شیرازی شاعردوران‌قاجاریه بسال ۱۲٦٥ بپایان رسیده است.

وحشی بسال ۹۹۱ وفات یافت.

محتشم کاشانی

محتشم از شعرای معروف دورهٔ صفویه و معاصر شاه‌طهماسب اول بود. نخست قصیدهٔ مدحی وغزل میساخت بعدبتشویق سلطان‌صفوی بسرودن‌اشعاردینی ومرثیه‌پرداخت. ترکیب بنداودربارهٔ واقعه کربلا وذکرمصیبت حضرت‌سیدالشهداء(ع) معروف ودر زبان فارسی بینظیر است. اینك دوبند ازترکیب بنداو که دوازده بند است‌بعنوان تیمن‌بتلخیص نقل میشود :

بر خوان غم چو عالمیانرا صلا زدند
اول صلا بسلسلهٔ انبیاء زدند
نوبت باولیاء چو رسید آسمان طپید
زان ضربتی که بر سر شیرخدا زدند
بس آتشی ز اخگر الماس ریز ها
افروختند و بر حسن مجتبی زدند
و آنگه سرادقی که‌ملك بودمحرمش
کندند از مدینه و در کربلا زدند
وز تیشهٔ ستیزه در آن دشت کوفیان
بس نخل ها ز گلشن آل عبا زدند
بس ضربتی کزان جگر مصطفی درید
بر حلق تشنهٔ خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشاده‌موی
فریاد بر در حرم کبریا زدند
روح الامین نهاده بزانو سر حجاب
تاریك شد ز دیدن او چشم آفتاب
چون‌خون‌زحلق‌تشنهٔ او بر زمین‌رسید
جوش از زمین‌بذروهٔ عرش برین‌رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
طوفان بآسمان ز غبـار زمین رسید
باد آن غبار چـون بمزار نبی رساند
گرد از مدینه بر فلك هفتمین رسید
پرشد فلك زغلغله چون نوبت خروش
از انبیاء بحضرت روح الامین رسید
کرد این خیال و وهم غلط کارکان غبار
تـا دامن جلال جهان آفـرین رسید
هست ازملال گرچه بری ذات ذوالجلال
او در دلست و هیچ دلـی نیست بی ملال

محتشم مرثیهٔ غرائی درمرگ عبدالغنی برادرخودسروده بدین مطلع:

ستیزه گر فلکا از جفا و جور تو داد
نفـاق پیشه سپهرا ز کینه‌ات فریاد

وفات محتشم بسال ۹۹۶ اتفاق افتاد.

عرفی شیرازی

جمال‌الدین محمد عرفی در شیراز متولدشد ودرجوانی بهندوستان مسافرت کرد و درسلك شعرای دربار اکبرشاه سلطان‌مغولی هندقرار گرفت وتاپایان عمر در هندوستان بودتا درشهر لاهـور بسن سی و شش سالگی در سال ۹۹۹ وفات یافت.

عرفی درقصیده وغزل ومثنوی طبع آزمائی کرده ودرهندوترکیه وافغانستان شهرت بسزائی دارد.

عرفی درقصیده‌سرائی ازشعرای قرن ششم تقلید نموده ومضامین دقیق سبك هندی را در آن بکاربرده استومیتوان قصائد عرفی رااززمرهٔ بهترین

قصایدی که بسبك هندی سروده‌شده محسوب داشت:

جهان بگشتم وددا بهیچ شهر و دیار
نیافتم که فروشند بخت در بازار

ز منجنیق فلك سنگ فتنه میبارد
من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار

چنین که ناله ز دل جوشد و نفس نزنم
عجب مدار که آتش بر آورم چو چنار

ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
که پیش روی ز الماس میکنم دیوار

اگر ز بوتهٔ خاری شبی کنم بالین
بسعی زلزله در دیده‌ام خلاند خار

یقین شناس که منصور زان اناالحق زد
که وارهد ز زمانه بدستگیری دار

غزلیات عرفی خالی ازلطف نیست، درمیان غزلیاتش ابیات نغز ودلنشین فراوان دیده میشود مانند:

گر نخل وفا بر ندهد چشم تری هست
تا ریشه درآبست امید ثمری هست

آندل که پریشان شود از نالهٔ بلبل
در دامنش آویز که باوی خبری هست

بیت زیر که بفلسفهٔ عرفی معروفست ، مقطع غزلی است:

چنان بانیك و بد سر کن که بعداز مردنت عرفی
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

عرفی بتقلید نظامی دومثنوی ساخته و «خسرووشیرین» رابدنسروده

ورساله‌ای صوفیانه بنام نفسیه از او باقیست.

کلیم کاشانی ابوطالب کلیم در همدان‌متولد شد. مدتی‌رادر کاشان گذرانید از اینرو بکاشانی معروفست.

در دوران جوانی بهندوستان رفت و بملك‌الشعرائی دربار شاه جهان نائل آمد. کلیم‌در انواع‌شعر دست‌داشت واز شعرائیست که‌معنی‌رافدای مضمون‌بندی کرده وبااستعمال‌الفاظ عامیانه‌معایب‌سبك‌هندی‌دراشعارش بخوبی نمایانست:

روزگار اندکمین بخت ماست دزد دائم در پی خوابیده است

ما ز انجام و ز آغاز جهان بی‌خبریم
اول و آخر این کهنه کتاب‌افتادست

غزل زیر کلیم، ازبهترین اشعار زبان‌فارسی است:

پیری رسید مستی طبع جوان گذشت
ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت

در راه عشق گریـه متاعـی اثر نداشت
صد بار از کنار من این کاروان گذشت

وضع زمانه قابل دیـدن دو باره نیست
روپس نکردهر که‌ازاین خاکدان گذشت

طبعی بهم رسان کـه بسازی بـه عالمی
یا همتی که از سر عالم توان گذشت

در کیش مـا تجرد و عنقا تمام نیست
در بند نام ماند اگـر از نشان گذشت

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم‌ازجهان چوبستی از اومیتوان گذشت

بـدنـامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یکروز صرف بستن دل شد باین و آن
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

کلیم بسال ۱۰۶۱ در کشمیر وفات یافت و همانجا مدفونست .

صائب تبریزی

میرزا محمدعلی‌صائب‌از شعرای معروف‌دورهٔ صفوی است . میرزا عبدالرحیم پدر صائب‌در هنگام سلطنت شاه عباس از تبریز باصفهان مسافرت نمود ، صائب در آنجا ولادت یافت . بعد از کسب علم وادب در دوران جوانی بهند رفت و در دربار شاه جهان مقام و منزلت یافت . پس از شش سال باصفهان بر گشت‌و ملك‌الشعراء دربار شاه‌عباس ثانی گردید و مقام خود را در زمان شاه سلیمان نیز حفظ کرد و در سال ۱۰۸۰ در هفتاد سالگی بدرود حیات گفت.

دیوان صائب‌قریب صدوبیست‌هزاربیت است لیکن‌درمیان‌اینهمه اشعار ، بیتی که دلالت برحقیقت و واقعهٔ تاریخی کند وجود ندارد . صائب‌سبك‌هندی را بحداعلای‌تخیل رسانیده ودرآوردن استعاره‌و کنایه و تمثیل ، دقت و موشکافی کرده و مضامین را لطیف و زیباساخته‌است:

فغان که کاسهٔ زرین بی نیازی را
گرسنه چشمی‌ما کاسهٔ گدائی کرد
بهوش باش دلی را بقهر نخراشی
بناخنی که توانی گره گشائی کرد

شهرت‌صائب ، بقطعات و مفرداتی است که در مضامین اخلاقی سروده و بیشتر ابیات آن بصورت امثال سائره درآمده است . صائب علاوه بر ایران ، در افغانستان و هندوستان و ترکیه مشهور میباشد:

صبح در خواب عدم‌بود که بیدارشدیم
شب سیه‌مست فنابود که هشیار شدیم
عالم بی‌خبری طرفه بهشتی بوده‌است
حیف‌وصدحیف که‌ما دیرخبردارشدیم

✡✡✡

آدمی پیر که شد حرص‌جوان میگردد
خواب در وقت سحرگاه گران‌میگردد

✡✡✡

حریص را نکند نعمت دو عالم سیر
همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

✡✡✡

دست طمع که پیش کسان میکنی دراز
پل‌بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

✡✡✡

گریهٔ شمع از برای ماتم پروانه نیست
صبح‌نزدیك‌است‌ودرفکرشب تار خوداست

از شعرای دیگر ایندوره‌اند :

بابافغانی- (متوفی۹۲۵) که اصلاً شیرازی و مدتی در تبریز ساکن بود و بدربار سلطان یعقوب‌آق‌قویونلو انتساب داشت و اواخر عمررا درخراسان بعزلت گذرانید. او از موجدین سبك هندی است. **هاتفی‌خرجردی** خواهرزادهٔ جامی (متوفی۹۲۷) که شاهنامه‌ای بنام شاه‌اسمعیل سروده‌است و بتقلید نظامی‌خمسه‌ای ترتیب داده که‌شهرت چندانی‌ندارد. **هلالی‌جغتائی** (متوفی۹۳۶) که در گرگان ولادت‌یافت وبعلت انتساب‌بترکان‌جغتای‌به‌جغتائی‌مشهوراست. هلالی‌بیشتر ایام عمر

خودرادرخراسان در دربارسلطان‌حسین‌بایقرا و خدمت‌وزیر دانشمندش امیر علیشیر نوائی گذرانید و پس‌از زوال دولت ایشان هنگام حملهٔ ازبکان بجرم تشیع بـدست عبیدالله ازبك بقتل رسید و شاه اسمعیل بخونبهای او عده‌ای از علمای سنت را در هرات سر برید . هلالی ، غزل رانیکو ساخته و مثنوی او بنام «شاه ودرویش» معـروف است . **اهلی شیرازی** (متوفی ۹۴۲) در قصاید و غزلیات و مثنوی ، بصنایع بدیعی نظرداشته وقصاید متعددی‌در مدح ائمهٔ اطهار و مرثیهٔ شهیدان کربلا سروده است. اهلی معاصرشاه‌اسمعیل صفوی‌واوایل سلطنت‌شاه طهماسب‌بودودرشیرازفوت‌نموده‌است. **فیضی دکنی** (متوفی۱۰۰٤) شاعر دربارهند وملك‌الشعراء اکبرشاه بود ودیوانش‌شامل قصاید، غزلیات ومراثی و ترکیب‌بند است که بالنسبه اشعارلطیفی‌دارد و بتقلیدنظامی چندمثنوی ازاوباقیست . **نظری نیشابوری** (متوفی ۱۰۲۱) که‌سی‌سال آخرعمر خود را در هندوستان گذرانید ودر نزد اکبرشاه و پسرش جهانگیرشاه مقرب‌بود. دیوانش‌شامل غزلیات نغزولطیف‌است وقصاید وترجیعات بالنسبه‌خوبی‌دارد. واین‌بیت‌معروف از اوست :

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی

جمعه‌بمکتب‌آورد طفل گریز پای‌را

وحیدقزوینی (متوفی۱۱۲۰) مدتی‌مورخ دربار شاه عباس ثانی بود بعدبمقام‌وزارت‌رسید ودرشعرپیرو سبك‌هندی‌است. **حزین‌اصفهانی** (متوفی ۱۱۸۰) که در ادب فارسی و عرب استاد بود و از سبك هندی پیروی میکرد . اجدادش در لاهیجان ساکن بودند . پدرش باصفهان رفت و محمدعلی‌حزین بسال ۱۱۰۳ در آنجا ولادت‌یافت و در حملهٔ افغانها بهندوستان رفت‌وتاپایان‌عمر آرزوی بر گشت بوطن را داشت‌ولی

هرگز بمقصود خود نرسید و در شهر مدرس وفات یـافت و همانجا مدفون است.

۲ ـ دورهٔ باز گشت ادبی

(قرن دوازدهم و سیزدهم)

پس از انقراض صفویه مخصوصاً در دورهٔ قاجاریه ازنظرسیاسی واجتماعی حوادث ناگواری رخ داد ولی ادبیات نسبت بدوران صفویه ترقی محسوسی نمود واصلاحاتی درنظم ونثرپدیدار شد. این امر بعلت توجه مردم بتصوف بود که مشایخ صوفیه مطالب خود را بزبان ساده بیان‌میکردند وصاحبان ذوق‌واستعداد، بآثار متقدمین‌مراجعه‌میکردند ودر نثر و نظم ازسبك آنها تقلیدمیکردند. این شیوهٔ تقلید موجب‌نهضت باز گشت ادبی‌بود که ازروزگار زندیه آغازشد.

بعداز شهرت‌صائب تبریزی، شعرای ایران و هندوستان ازسبك وی‌پیروی میکردند. در قرن‌دوازدهم نهضتی برای‌عدول ازسبك هندی دراصفهان بوجودآمد وانجمنی‌ازشعرا مانندمشتاق، شعله، طبیب، عاشق، محمدتقی صهبا، میرزا محمدنصیر، سید احمدهاتف، لطفعلی آذربیگدلی تشکیل‌شد. این جماعت‌از سبك هندی خوششان نمی‌آمد و آنرا خالی ازلطف میدانستند زیرا اساس‌سبك‌هندی، مبتنی برتخیل وپیدا کردن مضامین‌دقیق است، از اینرو بپیروی ازشیوهٔ گویندگان‌پیشین پرداختند. اینان مبتکرسبکی نشدند بلکه ازشعرای سبك‌عراقی تقلید نمودند. گویندگان دورهٔقاجاریه قدم فراتر نهادند وتقلید از گویندگان‌عصر غزنوی وسبك خراسانی‌را وجههٔ‌نظر ساختند. چون پیروان شیوهٔجدید معتقدبباز گشت سبك‌پیشینان بودند ازاینرو دورهٔ ایشان‌به «باز گشت» معروفست ودورهٔ باز گشت بسبك قدیم بدوعصر موسوم است: نخست‌از

نیمهٔ اول قرن دوازدهم تاقرن سیزدهم که بیشتر شعرا از گویندگان قرن ششم وهفتم وهشتم پیروی نموده‌اند. دورهٔ دوم از نیمهٔ اول قرن سیزدهم آغازشد وتاروزگار ماادامه‌دارد، دورانی است که شعرا علاوه برپیروی از سبك عـراقی بتشویق سلاطین قاجار توجهی هم به تبعیت از شیوهٔ خراسانی نموده‌اند.

مهمترین شعرای دورهٔ بازگشت ادبی عبارتند از:

طبیب اصفهانی

میرزا محمد نصیرطبیب اصفهانی معاصر زندیه وازمصلحین سبك میباشد. دراصفهان طبابت میکرده وازذوق وقریحه نصیبی تمام‌داشته‌است. مثنوی‌را بسیارلطیف‌وروان‌سروده وقطعه‌ای ازمنظومهٔ «پیروجوان» اوبعنوان نمونه درزیر نقل‌میشود:

شبی با نو جوانی گفت پیری — کهن دُردی کشی صافی ضمیری
که بـاد نـوبهار از ابـر آزار — شنیدم خیمه زد بر طرف گلزار
مشو غافل کـه ایـام بهار است — سراسر کوه وصحرا لاله‌زاراست
جهان‌رشگ نگارستان چین‌است — صبا مشگ ختن‌در آستین است
زمان‌عیسی دم‌وعنبر سرشت است — زمین مینووش‌از اردیبهشت است
پریشان زلف سنبل از نسیم است — نسیم ازبوی او عنبر شمیم است
قد سر و سهی بر طرف گلزار — دهد یـاد از نهال قـامت یـار
سحر نرگس خمار آلوده خیزد — شکرخند از دهان غنچه ریزد

میرزا نصیرطبیب بسال ۱۱۹۲ وفات یافت.

هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف شاعر دورهٔ افشاریـه و زندیه ونمایندهٔ حقیقی تجدید سبك‌واصلاح شعر فارسی میباشد. اجداد هاتف از سادات حسینی آذربایجانی بوده و بروزگار صفویه باصفهان رفته و آنجا متوطن شده‌اند. هاتف در نیمهٔ اول قرن

دوازدهم دراصفهان ولادت یافت و درآن شهر بتحصیل ریاضی وطب و حکمت پرداخت وعلوم ادبی‌را ازمیرزا محمد نصیر ومشتاق‌اصفهانی آموخت.در اواخر عمرسفری بکاشان وقم کرد ووفات هاتف در۱۱۹۸ اتفاق افتاد ودرقم مدفونست .

دیوان هاتف شامل قصیده، غزل ، رباعی وقطعه است وشهرتش بسبب ترجیع بندی است که درزبان فارسی نظیر ندارد:(۱)

دوش رفتم بکوی باده فروش — ز آتش عشق‌دل بجوش و خروش
محفلی نغز دیدم و روشن — میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف — باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر ومی‌کشان گردش — پاره‌ای مست و پاره‌ای مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی — دل‌پر از گفتگو و لب خاموش
همه را از عنایت ازلی — چشم حق‌بین وگوش‌راست‌نیوش
بادب پیش رفتم و گفتم — ای ترا دل قرارگاه سروش
عاشقم دردمند و حاجتمند — درد من بنگر و بدرمان کوش
گفت خندان همین پیاله بگیر — ستدم گفت هان زیاده منوش
جرعه ای در کشیدم و گشتم — فارغ ازرنج عقل و زحمت هوش
چون بهوش آمدم یکی دیدم — مابقی را همه خطوط و نقوش
ناگهان از صوامع ملکوت — این حدیثم سروش گفت بگوش

که یکی هست وهیچ نیست‌جزاو
وحده لا اله الا هو

چشم جان باز کن‌که جان بینی — آنچه نا دیدنی است آن بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد — وآنچه خواهد دلت همان بینی
دل هر ذره‌ای که بشکافی — آفتابیش در میان بینی
هرچه داری اگر بعشق دهی — کافرم گر جوی زیان بینی
آنچه نشنیده گوشت آن شنوی — و آنچه نادیده چشمت آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی — از جهان و جهانیان بینی
بایکی عشق ورز از دل و جان — تا به عین الیقین عیان بینی

که‌یکی هست‌وهیچ نیست‌جزاو
وحده لا اله الا هو

(۱)-بنداول ودوم‌ترجیع‌بند هاتف‌درصفحه ۷۹این کتاب‌بتلخیص‌نقل‌شده‌است.

هاتف غزلیات نغز ولطیفی دارد که بپیروی ازسبك عراقی سروده:

چه شود بچهرهٔ زرد من نظری برای خدا کنی
که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی
توشهی و کشور جان ترا تومهی وجان جهان ترا
زره کرم چه زیان ترا که نظر بحال گدا کنی
زتو گر تفقد و گر ستم بود آن عنایت واین کرم
همه ازتو خوش بود ای صنم چه جفا کنی چه وفا کنی
همه جا کشی می لاله گون که ایاغ مدعیان دون
شکنی پیالهٔ ما و خون بدل شکستهٔ ما کنی
تو کمان کشیده ودر کمین که زنی بتیرم ومن غمین
همهٔ غمم بود از همین که خدانکرده خطا کنی

هاتف در قطعه سازی استاد است و قطعهٔ زیر نشان میدهد که درسبك قدما، دقت و توجه خاص داشته است :

خار بدرودن بمژگان خاره بشکستن بدست
سنگ خائیدن بدندان کوه ببریدن بچنگ
لعب با دندان عقرب بوسه بر دندان مار
پنجه با چنگال ثعبان غوص در کام نهنگ
از سر پستان شیر شرزه دوشیدن لبن
وزبن دندان مار گرزه نوشیدن شرنگ
تشنه کام و پا برهنه در تموز و سنگلاخ
ره بریدن بی عصا فرسنگها با پای لنگ
طعمه بر کردن بخشم از کام شیر گرسنه
صید بگرفتن بقهر از پنجهٔ غضبان پلنگ

صد ره آسانتر بود بـر مـن که در بزم لئام
باده‌نوشم سرخ وزرد وجامه پوشم رنگ رنگ
چرخ گرد هستی من گر برآرد گـو بـرآر
دور بـادا دور از دامـان نـامم گرد نـنگ

مجمر اصفهانی

مجمر درزواره از حوالی اصفهان متولدشد. پس از تحصیل علوم ادبی در اصفهان ، بتهران آمد وبوسیلهٔ نشاط بدربار فتحعلیشاه راه‌یافت‌ومورد اکرام واقع‌شد وبلقب مجتهدالشعراء ملقب گردید.

مجمر بسال ۱۲۲۵ بروزگار جوانی درتهران وفات یافت.

شهرت مجمر بغزلیات و قصاید اوست که بتقلید شعرای پیشین ساخته وبیشتر غزلهای‌سعدی‌را باموفقیت‌استقبال‌نموده است. غزل زیر ازغزلیات مشهور اوست:

تو اگر صاحب نوشی واگر ضارب نیش
دیگران‌راست که من‌بیخبرم باتوزخویش
میزنی زخم و ندانی که چه سان میگذرد
گرگ درگله ندارد خبر از حالت میش
یارب این قوم چه خواهند زجانهای فکار
یارب این‌جمع چه جویند ز دلهای پریش
بچه عضو تو زنم بوسه نداند چـه کند
بر سر سفرهٔ سلطان چو در آید درویش

در قصیده پیروی او از انوری و امیر معزی و خاقانی بخوبی آشکار است. منظومه‌ای بسبك تحفةالعراقین خاقانی ونوشته‌هائی‌بشیوهٔ گلستان سعدی از او باقیست.

فتحعلیخان صبا

فتحعلیخان‌صبای کاشانی، ملك‌الشعراء فتحعلیشاه بود ومدایحی برای‌سلطان وشاهزادگان قاجار سروده است.صبا دو پسرداشت یکی ابوالقاسم خان متخلص بفروغ و دیگری محمدحسین‌خان معروف بعندلیب که عندلیب شهرت بسزائی یافت ولقب ملك‌الشعرائی‌را ازپدر بارث‌برد.دیوان صبا شامل‌قصیده و غزل ورباعی‌است وبتقلید شاهنامه فردوسی «شهنشاهنامه»رابنظم کشیده که‌در تاریخ قاجاریه و ذکرصفات ومحامد فتحعلیشاه است . مثنوی دیگری بنام «خداوند نامه» دارد در شرح غـزوات حضرت علی (ع) وبتقلید بوستان‌سعدی مثنوی «گلشن‌صبا» راساخته.

از اشعار خوب اودر«گلشن» قطعهٔ زیراست.

شنیدم که لقمان پسر را بمهر — باندرز فرمود کای خـوب‌چهر
مخور لقمه جزخسروانی‌خورش — که‌تن‌یابدت زان‌خورش‌پرورش
بهر خطه‌ای خـانه بنیاد کـن — و زو خاطر دوستـان شاد کن
بگفت‌ای پدر پند ممکن سرای — بگفت ای پسرسوی معنی گرای
چنان لقمه‌برخویشتن گیرتنگ — که در کام شهدت نماید شرنگ
چنان جاکن از مهر در هر دلی — که هر جا روی باشدت منزلی
در پند لقمان با رای و هوش — گرت‌رای‌وهوش‌استدرکش‌بگوش

وفات فتحعلیخان صبا درسال ۱۲۳۸ اتفاق‌افتاد.

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهـاب نشاط اصفهانـی ملقب بمعتمدالدوله ازادبا وشعرا وازرجال‌بنام‌دربار فتحعلیشاه بود. درنظم ونثرفارسی وعربی‌مهارت‌داشت ودرخط وانشاء سرآمد ومشهور بود. وازموجدین بـازگشت‌بسبك خراسانی است . دیوان اشعارش «گنجینه» نام‌دارد که علاوه برغزل وقصیده و مثنوی

ورباعی ، شامل قطعات نثر و مراسلات و منشآت وخطبه ها میباشد .
نشاط بتصوف علاقه‌داشت ودارائی خودرا صرف آسایش دوستان‌ومردم درویش کرده است. ازاشعارخوب اوقطعهٔ زیراست:

شنعت مرغـان شنو بخفتن بیگاه
خیز ندیمـا که نوبت سحر آمد
شام بغفلت گذشت وصبح بخجلت
تا نگرد خواجه روز هم بسر آمد
روی نتابد ز جـور طالب مقصود
زین در اگر رفت از در دگرآمد
درصف‌رندان‌نشاط پیش‌وپسی‌نیست
پیشتر آنکه بصدق بیشتر آمـد

نشاط بسال ۱۲٤٤وفات یافت وماده تاریخ‌وفاتش«از قلب‌جهان نشاط رفته» است.

قائم‌مقام فراهانی میرزا ابوالقاسم قائم مقام‌فراهانی،درسال۱۱۹۳ متولد شد پس از تحصیل علوم ادبی، ازروزگار جوانی بخدمت عباس میرزا نایب‌السلطنه رسید و بعداز مرگ پدرش میرزا عیسی قائم‌مقام معروف بمیرزا بــزرگ، جـانشین پدر شد و از طرف فتحعلیشاه بنام قائم‌مقام ملقب گردید. میرزا ابوالقاسم‌بخانوادهٔ قاجار خدمت شایانی کرده ودر امور صلح ومعاهده باروس‌ها کوشش نموده‌است. محمدشاه که براثرتدبیر ومساعی قائم‌مقام بسلطنت رسید اوراصدراعظم کرد. پس‌ازیکسال که‌ازصدارت او گذشت، بامرمحمدشاه درسال ۱۲٥۱ بقتل‌رسید.

قائم مقام ازگویندگان ونویسندگان بنام عصر خود بود ، در

قصیده پیرو سبك خراسانی است ودر غزل «ثنائی» تخلص می نمود. قصیدهٔ زیر که بشیوهٔ خراسانی است نمایندهٔ دلتنگی شاعر ازغلبهٔ روسهاست:

روزگاراست آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد
قهر اگر دارد بسی نا ساز و ناهنجار دارد
لشگری را گه بکام گرگ مردمخوار دارد
کشوری را گه بدست مرد مردمدار دارد
گه بتبریز از پطر برگ اسپهی خونخوار راند
گه بتفلیس از خراسان لشگری جرّار دارد

قائم‌مقام، منظومه‌ای درهزل بنام «جلایر نامه» دارد که اززبان «جلایر» یکی‌ازنوکران خود ساخته و گوشه‌هائی بیکی‌ازشاهزادگان زده است.

قائم‌مقام ازمقلدین سعدی‌است وتنها کسی‌است که ازعهدهٔ تقلید بخوبی برآمده ودر نثر، روش‌ساده‌نویسی را انتخاب کرده وحسن‌ذوق وسلیقه بخرج‌داده‌است. بحدی که منشآت او، نمونه‌ای از فصاحت و بلاغت وروانی وشیوائی‌است.

وصال شیرازی

میرزا محمد شفیع شیرازی معروف به‌میرزا کوچك متخلص بوصال‌از غزلسرایان‌مشهور دورهٔ قاجاریه است. درساختن مثنوی مهارت داشت و داستان «فرهاد و شیرین» را که وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱) آغاز کرده بود، بپایان‌رسانید. وصال علاوه برفضل وکمال، از خوشنویسان عصر خود بود ودر بین عام وخاص‌احترام بسیارداشت. اوفرزندان‌وجانشینان خلفی چون‌وقار

ومیرزا محمود طبیب متخلص بحکیم ومیرزا ابوالقاسم فرهنگ وداوری ویزدانی که همه اهل علم وهنر بودند تربیت کرد که نام خود وخاندان وصال را پر آوازه ساختند.

دیوان وصال مشتمل برقصاید وغزلیات نغز ولطیف است وغزل زیر از غزلیات خوب اوست که بشیوهٔ سبك عراقی سروده است:

از نازیکی جلوه بده سروروان را — تاسروقدان بر توفشانندروان را
بگشا بتبسم دمی آن حلقهٔ یاقوت — تا جوهریان باز ببندند دکان را
ما ملك جهان را بدمی وصل تو دادیم — چه ملك جهانرا که نعیم دوجهانرا
آن توبه که صدبار نمودیم شکستیم — تا شاد نمائیم زخود مغبچگان را
بااینهمه ازمطرب وساقی نشکیبم — گر خلق بطعنم بگشایند زبان را
سوزد چووصال ارقدح باده بیارد — غیراز اثرعشق همه نام ونشان را

وفات وصال بسال ۱۲۶۲ درشیرازواقع شد.

قاآنی شیرازی

میرزا حبیب متخلص به «قاآنی» معروفترین شاعر دورهٔ قاجاریه است. طبعش روان ودر انتخاب الفاظ خوش آهنگ وبیان مضامین لطیف مهارت داشت. اواز شیوهٔ خراسانی پیروی نموده ودرمسمط که بتقلید منوچهری ساخته هنرمندی ولطف ذوق نشانداده است. قاآنی مدایحی برای فتحعلیشاه ومحمدشاه وناصرالدینشاه سروده ومورداحترام واکرام ایشان بوده است.

وفات قاآنی درسال ۱۲۷۰ درتهران اتفاق افتاد.

قاآنی بتقلید از گلستان سعدی «پریشان» را که نظم و نثر بهم آمیخته است تصنیف نموده وپندواندرزو آداب معاشرت ولطایف ومطایبه وهزل رادر آن گنجانیده است:

اینك بعنوان نمونه ازمسمط بهاریهٔ اوقطعه ای نقل میشود:

باز در آمد بکوه رایت ابر بهار
سیل فروریخت‌سنگ‌از زبر کوهسار
باز بجوش آمدند مرغان ازهر کنار
فاخته وبو الملیح‌صلصل‌و کبك‌وهزار

طوطی وطاوس وبط سیره وسرخاب‌وسار

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت
کزهمه گلهادمدپیشتر ازطرف کشت
وزنفسش‌جویبار گشت چوباغ‌بهشت
گوئی با غالیه بر رخش‌ایزد نوشت

کای گل مشکین نفس مژده براز نو بهار

لاله بر آمد بباغ با رخ افروخته
بهرش خیاط طبع سرخ قبا دوخته
سرخ قبایش ببر یك دوسه‌جاسوخته
یا که ز دلدادگان عاشقی آموخته

کش‌شده دل غرقه خون گشته‌جگرداغدار

قصایدقاآنی بتقلید عنصری وفرخی‌وبسبك خراسانی‌است. اودر مدایح، تغزل وتشبیب‌هائی بامضامین لطیف‌آورده ولی در مدح اغراق وغلو کرده بحدی که مقام شعروشاعری‌رابکاسه گدائی تنزل داده‌است. اگرعذر اورا بسبب اقتضای محیط واجتماع بپذیریم که درآنروزگار قدرت ونعمت دست شاه ونجبا و شاهزادگان و وزرا بود وشاعر جهت تأمین معاش خود ناچار دست توسل ، بدامن اعیان و بزرگان میزد ولی‌ازحیث زیاده‌روی درمدح وبی‌اعتنائی به عزت‌نفس ، بایدقاآنی‌را موجب ملامت بدانیم.

فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی دراوایل قرن‌سیزدهم در عتبات متولدشد ، دراوان‌جوانی بایران آمد وبخدمت فتحعلیشاه پیوست وتخلص «فروغی» را ازلقب فروغ‌الدوله فرزند کوچکتر شاهزاده‌شجاع‌السلطنه والی کرمان گرفت.

فروغی در آغاز شاعری بمدح شاهان و شاهزادگان قاجار مشغول بود لیکن پس‌ازچندی‌بسبب رغبت‌وتمایل‌بتصوف، گوشه‌نشینی اختیار کرد و باقی عمررا در ریاضت و سیر وسلوك گذرانید .

فروغی‌از غزلسرایان‌معروف دورۀقاجاریه‌است که‌ازحافظ‌پیروی نموده وغزلیات عرفانی نغزو روان‌سروده‌است:

مردان خدا پردۀ پندار دریدند — یعنی همه‌جا غیر خدا هیچ ندیدند
هردست که‌دادند همان دست گرفتند — هرنکته که گفتند همان نکته شنیدند
یکجمع نکوشیده‌رسیدند بمقصود — یکقوم دویدند و بمقصد نرسیدند
فریاد که در رهگذر آدم خاکی — بس‌دانه فشاندند وبسی دام تنیدند
همت‌طلب‌ازباطن‌پیران سحرخیز — زیرا که یکی را زدو عالم طلبیدند
زنهار مزن دست بدامان گروهی — کز خلق بریدند و بباطل گرویدند
مرغان نظر باز سبکسیر فروغی — از دامگه خاك بر افلاك پریدند

✿✿✿

ما و هوس شاهد و می تا نفسی هست
کی‌خوشتر از این درهمه‌عالم‌هوسی‌هست
گر مرد رهی با خبر از نالۀ دل باش
زیرا که بهر قافله بانگ جرسی هست
خواهی که دلت‌نشکند از سنگ مکافات
مشکن‌دل کسرا که دراین‌خانه کسی‌هست

تا داد مرا از تـو ستمگر نـگرفتند
کس هیچ ندانست که فریاد رسی هست
مرغ دلـم از بـاغ بتنگ است فـروغی
تـا حلقهٔ دامـی و شکاف قفسی هست

فروغی درعصر خود احترام بسیارداشت و غزلیاتش موردتوجه واقبال شعرای‌هم‌عصر اوبوده و وفاتش بسال۱۲۷٤ اتفاق افتاده است .

سروش اصفهانی

میرزا محمد علی متخلص بسروش در سدهٔ اصفهان متولدشد ودرآغاز جوانی‌بتبریزرفت و مدتی در نزد ناصرالدین میرزا ولیعهد بسر برد و چـون شاهزاده بسلطنت‌رسیدتا پایان‌عمر ازملازمان دربار ومداحان ناصرالدینشاه‌بود. سلطان قاجار ، سروش را انعام و اکـرام بسیار فرمود و او را بـه «شمس‌الشعرا» ملقب نمود . شیوهٔ سروش درقصیده‌سرائی ، تقلیدی از سبك فرخی است که تغزل و تشبیب های لطیف دارد . در قصیدهٔ زیر که در مدح ناصرالدینشاه سروده تغزلـی نظیر تغزل های فـرخی آورده است :

وقت صبوح مرغ چـو آوا بر آورد
خورشید نیکوان بر من ساغر آورد
گویدمرا که وقت‌صبوح آمده‌است‌خیز
تـرسم کنون خمارت درد سر آورد

سروش‌درحسن‌تخلص بین متأخرین‌شهرت‌و مهارت‌داشت.درمدح حضرت محمد(ص) گوید:

دیر آمـد و آراسته آمد ببر من
بر رخ دوسر زلف شکسته‌چگلی‌وار

گر دیرتر آمد چه عجب خوبتر آمد

دیر آمد و خوب آمد پیغمبر مختار

سروش مثنوی هائی بنام ساقی‌نامه و الهی‌نامه دارد که چندان مشهور نیستند و دیوانی در مدح حضرت علی و سایر ائمه دارد بنام «زینت‌المدایح». وفاتش بسال ۱۲۸۵ اتفاق افتاده‌است.

محمودخان صبا

محمودخان ملک‌الشعرا فرزند محمدحسینخان عندلیب و نوادهٔ فتحعلیخان صبای کاشانی درسال ۱۲۲۸ هجری قمری درتهران متولدشد. اجداد او که از طایفه‌دنبلی آذربایجان بودند در دورهٔ زندیه از آذربایجان مهاجرت کردند و در عراق ساکن‌شدند. فتحعلیخان جد محمودخان، درکاشان بدنیاآمد واز زمان‌او این‌خانواده در دربارقاجاریه مقام‌ومنزلت یافتند.

محمودخان صبا دراواخر سلطنت محمدشاه بپیشکاری‌الله‌قلیخان ایلخانی‌والی کردستان منصوب شد و در دستگاه ناصرالدینشاه صاحب عنوان گردید و چون دارای‌طبعی روان و ذوقی سرشار درشعروشاعری بود شهرتی بسزا یافت وبلقب‌ملک‌الشعرا ازجانب‌سلطان قاجار مفتخر گردید. وی‌ازفلسفه وحدیث وتفسیروفنون دیگرازحسن‌خط‌ونقاشی ومنبت‌کاری ومجسمه‌سازی بهرهٔ وافی‌داشت و نمونه‌ای ازکارهای‌هنری او درکاخ گلستان موجوداست. وفات محمودخان‌درسال۱۳۱۱واقع‌شد.

دیوان محمودخان‌قریب ۲۶۰۰ بیت ازقصیده و ترکیب‌بنددارد که‌شاعر در اواخرعمر خود ازمیان اشعارخود انتخاب کرده وبقیه را ازبین برده است. در قصیده از سبك فرخی و عنصری و منوچهری و امیرمعزی پیروی کرده‌وازقصیده‌سرایان‌معروف‌دورهٔ‌قاجاریه‌بوده‌است.

از کوه بر شدند خروشان سحابها

غلطان شدنـد از بـر البرز آبها

باد صبا بیامد و بر بـوستان گذشت
بگرفت زلف سنبل از آن بـاد تابها
یکبار بلبلان همه در بوستان شدند
یکسر برون شدند ز بستان غرابها
وقت سحر ز بـانگ نوازنده بلبلان
بر هر کرانـه ساخته بینی ربابها
چون صد هزار جام بلورین واژگون
بر آبـدان ز ریزش بـاران حبابها
خوبان سپیده دم بسوی بستان شدند
از بهر دیـدن رخ گـل با شتابها
وقتی خوش‌است عاشق‌دلداده‌را کنون
در خـانـه داشتن نتوان بـا طنابها
زین فصل وبابها که کتاب زمانه‌است
تو اختیار فصل طـرب کـن ز بابها

از ترکیب بندهای‌معروف‌او ترکیب‌بندی است در چهارده‌بند در رثاء شهید کربلا بدین مطلع :

باز از افق هلال محرم شد آشکار
وز غم نشست بردل پیر و جوان‌غبار
بازآتشی ز روی زمین گشته شعله‌ور
کافتاد ازآن بخرمن هفت‌آسمان‌شرار

٭٭٭

ازشعرای دیگر ایندوره‌اند: **یغمای‌جندقی**(متوفی ۱۲۷۶) از غزلسرایان مشهور عهد قاجاریه که درنظم و نثر توانا بود ودر دربـار

محمد شاه میزیست . **رضاقلیخان هدایت**(متوفـی ۱۲۸۸) معاصر ناصرالدینشاه و مؤلف‌مجمع‌الفصحاء و ریاض‌العارفین که بقول‌خودش سی‌هزار بیت‌شعر سروده است. **فتح‌الله‌خان‌شیبانی** (متوفی۱۳۰۸) که درخدمت محمدشاه وپسرش ناصرالدینشاه مقرب بـود ودرنظم و نثر مهارت داشت و بشیوهٔ قصیده‌سرایان قـرن‌پنجم شعر میساخت و آثار بسیاری از جمله «درج درر» و منظومه‌های دیگری ازاو باقیست .

نثر دورهٔ صفویه وقاجاریه

نثر قرن دهم دنبالهٔ قرن‌نهم استو اختصاصات قرن پیش یعنی استعمال استعاره و کنایه و تصنع در این‌دوره رواج داشت تنها انـدك تغییری که پیش‌آمده اینست که در استعمال لغات عربی مانندقرنهای پیش زیاده روی نشده ولی آوردن استعارات و کنایات و مترادفـات پی درپی ، تکرار تعارفها وتملقها وذکر اشعار سست برای شاهدمثال وتأیید مطلب که غالباً اثر طبع نویسندگانست معمول بوده‌است.

پادشاهان صفوی بانتشار دین شیعه‌علاقه داشتند . چون علمای شیعه در ایران باندازهٔکافی نبود ، ازکشورهای دیگرمانند: شام،جبل عامل (کوهستان‌لبنان) و غیره علما وفقها را برای تبلیغ و پیشرفت مذهب شیعه دعوت کردند . این عده چون فارسی نمیدانستند،تألیفات خود را بزبان‌عربی مینوشتند و این امرموجب‌رواج ونفوذمجدد زبان تازی‌در کتب علمی‌و دینی گردید .

شیوهٔ نثرقرن دهم تاآخرقرن دوازدهم معمول بود درآثاراین دوره انحطاط زبان فارسی‌کاملاآشکار است وآوردن استعاره و کنایه و مترادفات وصنایع بدیعی بکتب تاریخی نیز سرایت کرده و نامه‌های

رسمی وفرامین‌دولتی وآثار ادبی در این‌دوره پیچیده و ساختگی است. حتی در داستانهای حسین کرد، چهل‌طوطی ونوش‌آفرین که در قرن‌ـ یازدهم‌نوشته‌شده بیش‌از حد دراستعمال کنایه و استعاره و صنایع‌لفظی ومعنوی زیاده‌روی شده‌است.

در قرن یازدهم کتب علمی ودینی بزبان عربی نوشته شده‌مانند بحارالانوار ملامحمدباقر مجلسی که میتوان‌آنرا دائرةالمعارف شیعه نامید وکتبی که بزبان فارسی تألیف کـرده مانند تذکرة الائمه و حق‌الیقین وحلیةالمتقین وغیره بشیوهٔ نثر متکلف و ساختگی است. ازاین قرن ببعد پیشوایان‌دینی ازساده نویسی‌خودداری کرده‌اندومتعمد بوده‌اند که نوشته‌های ایشان دشوار وپیچیده باشد وآنرا دلیل‌فضل و کمال ، دانسته‌اند.

بطورکلی نثرفارسی درقرن دهم ویازدهم و دوازدهم‌بحد اعلای خرابی وتنزل رسید وبجای‌آموختن‌زبان فارسی، تحصیل صرف ونحو وادبیات عرب معمول‌شدواغلب‌آثار این‌دوره بیمزه‌وخالی‌ازلطف است.

مقارن دورهٔبازگشت ادبی در نظم ، نهضتی هـم برای تصفیه و اصلاح نثر فارسی‌بوجودآمد. این‌نهضت که درآخر قرن‌دوازدهم‌آغاز شددر قرن سیزدهم به‌نتیجه قطعی رسید وباز شدن روابط بین ایـران واروپا باین‌نهضت یاری کرد. درقرن سیزدهم مـردم ایران بزبانهای فرانسه وانگلیسی وروسی وآلمانی آشنائی پیدا کردند و آثاری راار زبانهای بیگانه‌بفارسی‌ترجمه نمودند وازادبیات اروپائی که‌ساده‌نویسی شیوهٔ‌آنهاست تقلید نمودند. پیشرو سبك ساده نویسی میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی است.

نمونه‌ای ازنثر روان‌ـ نوشتهٔ قائم‌مقام پیشرو سبك ساده نویسی

«شیخ شبلی‌راحکایت کنند که دریکی ازسفرها دزد بر کاروان زد

وهر کس را در غم مال، افغان و خروش برخاست مگر او همچنان ساکن و صابر بود وخندان و شاکر ، که موجب تعجب سارقان گشت و جه آن باز پرسیدند . گفت این جماعت‌را امایهٔ بضاعت همان بود که رفت‌خلاف من که آن چه داشتم کماکان باقی‌است وامثال شمارا حد تصرف در آن‌نیست.»

از قرن سیزدهم ببعدزبان عربی از اهمیت سابق افتاد ، بجای اینکه علما ودانشمندان بکتب عربی مراجعه‌نمایند ، تحصیل‌زبانهای بیگانه کردند ومشکل خودرا بوسیلهٔ‌آن آسان نمودند. زیراترقیات مغرب زمین درکلیهٔ رشته‌های علمی وادبی وفکری ازمردم آسیابیشتر بود وکاربی‌اعتنائی‌نسبت بزبان‌عربی بجائی کشید که عده‌ای خواستند لغات‌عربی‌را ازفارسی‌بیرون کنند مانند یغمای جندقی که نامه هائی بفارسی سره‌نوشت وجلال‌الدین‌میرزافرزند فتحعلیشاه«نامه‌خسروان» را درسه‌جلد بفارسی خالص‌تصنیف کرد ونویسندگان دیگری‌نیزازاین شیوه جهت ابراز ایران‌دوستی پیروی کردند.

اینك مهمترین‌آثار منثور باقیمانده از دورهٔ صفویه و قاجاریه باجمال ذکرمیشود:

۱ـ کتب تاریخی

حبیب‌السیرـتألیف غیاث‌الدین خواند میر (متوفی۹۴۲) تاریخ عمومی‌است‌درسه جلد وشامل وقایع تاریخی‌ازآغاز عالم تا سال ۹۳۰ و تاریخ وفات‌شاه اسمعیل صفوی است.خواندمیر جلدهفتم‌روضة‌الصفارا بامروتشویق امیر علیشیرنوائی ازآغاز پادشاهی سلطان حسین بایقرا تازمان خودنوشته است.خواندمیرچون معاصر شاه اسمعیل بود ،شرح سلطنت سرسلسلهٔ صفوی‌را بتفصیل‌بیان کرده‌است.

صفوةالصفا- تألیف ابن بزاز در تاریخ اجداد صفویه است که در قرن هشتم نوشته شده ودر زمان سلطنت شاه طهماسب تجدیدتألیف شده است .

احسن‌التواریخ - تألیف حسن‌بیك روملو در تاریخ صفویه که در سال ۹۶۵ نوشته شده وحاوی تفصیل سلطنت شاه‌طهماسب‌اول‌است.

عالم‌آرای‌عباسی- تـألیف اسکندر منشی از منشیان دربـار شاه‌عباس کبیر درتاریخ صفویه وشرح مفصل‌زندگی شاه عباس‌میباشد. باآنکه این کتاب به‌نثر ساده وادبی‌نوشته شده،اختصاصات نثرقرن‌دهم درآن بخوبی مشهود است.اینك نمونه‌ای از تاریخ عالم‌آرا:

«بالجمله نواب‌جهانبانی راکه دودحیرت در دماغ پیچیده بود،آتش غیرت زبانه‌کشید وعنان‌توسن سبکسیررا ازدست جارچی ربوده نیزهٔخطی بدست‌مبارك گرفت وبزبان الهام فرمودند: که هرکس میل شهادت دارد ورفیق منست خوش‌باشد وهرکس تن‌آسانی گزیندخدایش همراه‌این‌بگفت ومهمیز برگردگاه تکاور زده اسب‌جلادت‌وصاحبقرانی بجولان درآورده و خودرا نهنگ واربدریای آتش‌کارزار زد وطرفة العینی نسیم‌فتح وظفر از مهب **ولاتیأسوا من روح‌الله** وزید.»

تاریخ‌الفی- این کتاب در هندوستان بامر اکبرشـاه بوسیلهٔ احمدبن نصرالله دربارهٔ تاریخ اسلام تاسال ۹۷۷ نوشته شده است.

منتخب التواریخ- تألیف عبدالقادر بدوانی در تـاریخ عمومی هندوستان تاسال ۱۰۰٤ هجری وشامل وقایع سلطنت اکبر شاه است.

اکبرنامه- تألیف شیخ ابوالفضل دکنی (متوفی ۱۰۱۳) وزیر اکبرشاه درسه جلد و درتاریخ تیموریان هند است . او کتاب دیگری بنام « آئین اکبری » در تاریخ پادشاهی اکبر وسلسلهٔ نسب‌وی دارد . شیخ ابوالفضل برای ایجاد وحدت ملی در هندوستان ازاصول مذاهب زرتشت وبرهما وبودا واسلام، مذهب الهی ساخت.

تاریخ جهانگشای نادری ـ تألیف میرزا مهدی‌خان بن‌محمد ـ نصیر استرآبادی درتاریخ فتوحات وسلطنت نادرشاه‌است وشامل‌وقایع تاسال ۱۱۶۰ که نادربقتل رسید، میباشد. میرزا مهدی خان منشی دربار نادر که درسفرهای وی‌ملتزم رکاب‌بود، کتاب دیگری‌بنام «درهٔ نادره» دارد که درتاریخ نادر است. شیوهٔ نثر این دو کتاب کاملا باهم فرق‌دارد. درتاریخ جهانگشا ازسبك پر کنایه و استعاره قرن یازدهم و دوازدهم پیروی کرده ودرهٔ نادره رابشیوهٔ قرن‌هفتم وهشتم نوشته است وبحدی در استعمال لغات و ترکیبات عربی زیاده روی کرده که انسان مردد میشود که آیا این کتاب فارسی‌است یاعربی واگرازروی انصاف‌داوری شود نه‌فارسی است ونه عربی.

تاریخ گیتی گشا ـ تألیف‌میرزا محمدصادق درتاریخ‌زندیه‌است.

متمم روضة‌الصفا ـ تألیف رضا قلیخان هدایت است که وقایع تاریخی‌را ازسال ۹۱۲ (فوت‌سلطان حسین‌بایقرا) تازمان‌ناصرالدین‌شاه درسه‌جلد نوشته وکاری‌را که میرخواند ونوهٔ اوخواندمیر شروع کرده بودند تکمیل کرده است .

ناسخ‌التواریخ ـ تألیف‌میرزا محمدتقی سپهر ، مستوفی دربار ناصرالدین‌شاه‌درتاریخ‌عمومی‌است‌وپسرش‌عباسقلیخان‌سپهر، مجلداتی‌را در شرح‌حال ائمه و وقایع سلطنت ناصرالدین شاه بآن افزوده است. این کتاب دارای پانزده جلد واز کتب تاریخی مهم دورهٔ قاجاریه است.

۲ـ کتب ادبی

تحفهٔ‌سامی ـ تألیف سام میرزا فرزندشاه اسمعیل صفوی درشرح حال‌شعرای قرن‌نهم ودهم است. سام میرزاتحفهٔ‌سامی را در ۹۵۷ بپایان رسانده وخود بسال ۹۸٤ بامربرادرش شاه طهماسب کشته شده‌است.

خلاصة الاشعار وزبدة الافکارـ تألیف تقی‌الدین محمد کاشی درشرح‌حال شعرای‌فارسی زبان‌است وددرزمان شاه‌عباس نوشته‌شده.

مجالس‌المؤمنینـ تألیف قاضی نورالله شوشتری است و شامل شرح‌زندگی سلاطین و علما و فضلا وشعرائیست که پیرو طریقهٔ شیعه بوده‌اند ومؤلف آن سعی‌نموده است‌عموم‌شعرا وفضلارا‌شیعه‌قلمداد کند.

تألیف مجالس المؤمنین درسال ۱۰۱۰ پایان یافته وبشیوهٔ ساده و روان برشتهٔ تحریر درآمده است . مطالبی که‌از عربی‌ترجمه کرده شیوهٔ جمله‌بندی‌عربی در آن بچشم میخوردو قسمتی که از کتب‌فارسی نقل‌نموده ویاخودانشاء کرده، فارسی‌ساده وروان‌است.

تذکرهٔ‌هفت‌اقلیم ـ تألیف احمد رازی معـاصر شاه طهماسب صفوی است که شرح‌حال‌شعرارا بترتیب اقلیم طبقه‌بندی کرده . این کتاب درمدت‌شش‌سال تألیف‌شده ودرسال ۱۰۰۲ بپایان رسیده است.

آتشکدهٔ‌آذر ـ تألیف لطفعلیخان‌آذر بیگدلی (متوفی۱۱۹۵) است که شرح‌حال قریب ۸٤۰ نفراز گویندگان زبان فارسی را بتقلید تذکرهٔ هفت‌اقلیم درسال ۱۱۷٤ نوشته‌است. آذربیگدلی ازمصلحین‌سبك واز پیشروان‌بازگشت ادبی‌است . اودرتذکرهٔ خودپس‌ازشرح‌زندگی شعرا، نظرانتقادی‌دربارهٔ اشعار و سبك ها ، بیان کرده است . ازاینرو آتشکدهٔ‌آذر بردیگر تذکره‌ها مزیت دارد.

مجمع‌الفصحاء ـ تألیف رضا قلیخان هدایت ملقب به لله‌باشی (متوفی۱۲۸۸) در دو جلد است که شرح حـال هفتصد نفر از سلاطین وامرا وشعرارا‌نوشته وازاشعارایشان‌منتخباتی کرده‌است. کتاب‌دیگری درشرح احوال‌شعرای‌عارف ، بنام «ریاض‌العارفین» تألیف کرده است .

نامهٔ دانشوران- بوسیلهٔ چندتن از فضلای زمان سلطنت ناصر الدینشاه درترجمه احوال گویندگان و نویسندگان زبان فارسی تألیف شده و از کتب مهم دراین رشته میباشد.

نجوم السماء - تألیف محمدصادق ابن مهدی در شرح حال علما وفقهاء شیعه دوره صفویه وقاجاریه است.

۳- کتب لغت

فرهنگ جهانگیری- این کتاب درهندوستان بسال ۱۰۱۷ بوسیلهٔ جمال الدین حسین تألیف شده است.

فرهنگ سروری - یامجمع الفرس - این کتاب را محمدقاسم کاشانی درزمان شاه عباس نوشته است.

برهان قاطع - تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی است که از فرهنگ جهانگیری وسروری استفاده کرده وبنام قطب شاه از سلاطین هنددرسال ۱۰۶۲ نوشته است.

فرهنگ رشیدی-تألیف عبدالرشیدالحسینی ازدرباریان اورنگ زیب شاه ازسلاطین هنداست ودرسال ۱۰۶٤ نوشته شده است.

غیاث اللغات- تألیف محمد غیاث الدین که محتوی لغات فارسی وعربی وترکی است. تاریخ تألیف آن ۱۲٤۲ هجری میباشد.

انجمن آرا - تألیف رضا قلیخان هدایت و بتقلید لغت فرس اسدی است.

در این دوره کتب لغت دیگری مانند **بهارعجم**،**چراغ هدایت** و**آنندراج** نوشته شده است که ازتفصیل خودداری میشود.

دانشمندان دورهٔ صفویه و قاجاریه

شیخ بهائی – شیخ بهاءالدین محمدبن حسین عاملی در سال ۹۵۳ در بعلبك شام متولد شد و در دوران طفولیت بایران آمد و بتحصیل علم و کمال پرداخت وی از دانشمندان مشهور دورهٔ صفویه است که علاوه بر علوم شرعی ، در ریاضیات و هیأت و نجوم سر آمد بود و در دربار شاه عباس مقام و منزلت داشت و ازمقربین سلطان بود . اما شیخ با طبع بلندی که داشت کمتر بجاه و جلال و منصب شیخ‌الاسلامی و ندیمی سلطان ، اعتناء میکرد و بیشتر ایام خود را بسیر و سلوك و سیاحت در آفاق و انفس میگذرانید. او درسال ۱۰۳۱ وفات یافت و بنا بوصیت خود شیخ، جنازه اورا از اصفهان بمشهد انتقال دادند و در جوار علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) دفن کردند.

از تألیفات او بزبان فارسی کتاب «جامع عباسی» در احکام فقه شیعه است . دو مثنوی بنام « نان و حلوا» و «شیر و شکر » سروده و « کشکول» را در حکایات و اخبار و علوم و امثلهٔ فارسی وعربی تألیف کرده است و بزبان عربی خلاصة‌الحساب و تشریح‌الافلاك را تصنیف نموده است . مجموع مؤلفات ویرا در حدود ۸۸ رساله و کتاب ضبط کرده اند .

شیخ‌بهائی اشعاری بزبان‌فارسی دارد و غزل‌زیر از بهترین‌اشعار عرفانی اوست:

تا کی به تمنای وصال تو یگانه   اشکم‌بود ازهرمژه‌چون‌سیل‌روانه
گه‌معتکف دیرم و گه ساکن‌مسجد   یعنی که تو را می‌طلبم خانه بخانه

مقصودمن از کعبه‌وبتخانه توئی تو — مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
هر کس بزبانی صفت‌حمد تو گوید — نائی بنوای نی ومطرب به ترانه
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار — او خانه‌همی جویدو من‌صاحب‌خانه
امید بهائی بوفور کـرم تست — نه‌ازعمل خویش ونه از اهل‌زمانه

میرداماد ـ میرمحمدباقربن‌محمد استرآبادی (متوفی ۱۰۴۱) ازدانشمندان معروف عصر صفوی‌ومورد احترام‌خاص و عام‌بودوطالبان علم،مجالس اودر اصفهان بسیار مغتنم میشمردندو صدرالدین شیرازی ازمجلس درس‌او استفاده کرده است .

ازتألیفات اودو کتاب صراط‌المستقیم و کشف‌الحقایق‌درحکمت، بزبان عربی است .

ملاصدرا ـ صدرالدین‌محمدشیرازی (متوفی۱۰۵۰)مشهورترین دانشمند و فیلسوف ایرانی بعد از ابن‌سینا و تألیفاتش مـرجع حکما است . درجوانی باصفهان‌آمد و از مجالس درس شیخ‌بهائی ومیرداماد کسب‌فیض کرد. بعدمدتی در قم بتدریس پـرداخت و سرانجام بامر شاه‌عباس‌ثانی‌بزادگاه‌خود شیرازرفت ودرهفتمین‌سفری که‌بحج‌میکرد در شهر‌بصره درگذشت و درهمانجا مدفون گردید.

از تألیفات‌او «اسفاراربعه» و«شواهدالربوبیه»و«المبداءوالمعاد» درحکمت بزبان‌عربی‌میباشد. ملاصدراقسمتی‌ازاصول‌کافی‌شیخ‌محمدبن یعقوب‌کلینی را شرح کرده و چند سورهٔ قرآن را تفسیر نموده است.

ملامحسن‌فیض ـ ملامحسن فیض (متوفی۱۰۹۱) از شاگردان ملاصدرا ازفقهاوحکمای مشهور عصرخودبود و ازذوق‌شاعری وعرفان نیزبهره‌ای داشت. از تألیفات او «اصول‌المعارف»و«کلمات‌مکنونه» در حکمت وتفسیر میباشد .

واعظ قزوینی - رفیع‌الدین محمد واعظ قزوینی (متوفی ۱۱۰۵) از دانشمندان دورهٔ صفویه است و کتاب ابواب‌الجنان را بفارسی نوشته است .

مجلسی - ملامحمد باقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) از محدثین و علمای معروف شیعه‌است که از اواخر سلطنت شاه سلیمان و قسمت بزرگی ازعهدشاه سلطانحسین ، شیخ‌الاسلام وامام جمعه ورئیس علمی و سیاسی مطلق ایران بود و نفوذ فوق‌العاده در سلطان صفوی و مردم عصر خود داشت .

از مهمترین تألیفات او کتاب بحارالانوار بعربی در ۲۴ جلداست و آثارمتعددی بزبان فارسی دارداز جمله عین‌الحیات، مشکوة الانوار، حیلة‌المتقین ، معراج المؤمنین ، حق‌الیقین و حیات‌القلوب است که همه مربوط بمسائل دینی باتطبیق بانظرات ومعتقدات و شیعه وبرای ترویج مذهب حقهٔ شیعه است.

ملاهادی سبزواری - حاج ملاهادی سبزواری (متوفی ۱۲۸۹) ازدانشمندان معروف و نامی دورهٔ قاجاریه و آخرین فیلسوف مکتب قدماست که درعلوم ادبی وحکمت وفقه و کلام سر آمد بود. معروفترین کتابش بتازی «شرح منظومه» درمنطق وحکمت است و کتاب «اسرارالحکم» رادر حکمت الهی بفارسی تألیف نموده است .

حاج ملاهادی طبع شعر داشته وغزلیات عرفانی وفلسفی سروده ودرآن «اسرار» تخلص نموده‌است:

گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار
برش ازعالم معنی خبری نیست که نیست

✩✩✩

از دانشمندان دورهٔ صفویـه‌اند: **محقق ثانی** (متوفـی ۹٤۰) **ملا عبدالرزاق لاهیجی** ازشاگردان ملاصدرا ، مؤلف گوهر مراد در حکمت‌بفارسی وشوارق‌الالهام درشرح تجرید خواجه‌نصیرالدین‌طوسی بتازی می‌باشد .

ابوالقاسم میر فندرسکی (متوفی درحدود سال ۱۰۵۰) که در ریاضی وحکمت استادبود واشعاری شیوابفارسی سروده است:

چرخ بااین اختران نغز وخوش و زیباستی
صورتـی در زیر دارد هـرچه در بـالا ستی
صورت زیـرین اگر با نردبـان معرفت
بر رود بالا همان با اصل خـود یکتاستی

از مشروطیت تا عصر حاضر (قرن چهاردهم)

اوضاع تاریخی

انقلاب مشروطیت عکس العملی بود کـه ملت رشید وبردبار ایران درمقابل مظالم وعدم لیاقت سلسلهٔ قاجاریه بروز داد وعموم ایرانیان بسبب بی‌اعتنائی شاهان قاجاریه بحفظ استقلال ووحدت‌ملی، علیه حکومت زور و استبداد قیام نمودند.

علل وجهاتی که موجب انقلاب گردید عبارتند از:

۱ـ جور وستم سلاطین وتعدی وتجاوز شاهزادگان وحکام بمال وجان وناموس مردم.

۲ـ دست اندازی بیگانگان و تجاوز آنها بسرحدات ایران و مداخله درامور داخلی کشور .

۳ـ بی‌اعتنائی‌شاهان قاجاربحقوق ایرانیان وواگذاری‌امتیازات گوناگون بکشورهای خارجی .

٤ـ بیداری مردم در نتیجهٔ ارتباط باملتهای غرب‌از راه مطالعه روزنامه‌وآشنائی باعلوم‌جدید وتأثیرتبلیغات نویسندگان‌وگویندگان.

۵ـ بوجودآمدن فکر اتحاد بین کشور های اسلامی که درمقابل نفوذ خارجیان متفق گردندونفاق واختلاف‌سنی وشیعه‌را کنار گذارند.

در دورهٔ سلطنت ناصر الدین شاه، نطفهٔ انقلاب بسته‌شـد و لزوم حکومت قانون و تأسیس عدالتخانه بوسیلهٔ نویسندگــان و خطیبان مبرز چون سید جمال الدین اسد آبادی و میرزا ملکم‌خــان مطرح گردید وبکمك رجال آزادیخواه ازجمله میرزا حسین‌خان سپهسالار ومیرزا علیخان امین‌الدوله مقدمهٔ قیام مردم فراهم شد و پس‌از پنجاه

سال مبارزه ومجاهدت ، نهضت آزادیخواهـی بثمر رسید و بروزگار پادشاهی مظفرالدین شاه در ١٤ جمادی الثانی ١٣٢٤ هجری قمری فرمان مشروطه صادر گردید و بدون خونریزی حکومت استبداد مبدل بحکومت مشروطه شد .

بعداز مظفرالدین شاه که درذی‌قعده ١٣٢٤ وفات یافت فرزند ارشداو محمد علیشاه بسلطنت رسید. این پـادشاه باآزادیخواهان و مشروطه طلبان نتوانست سازش کند و انقلابی را که بهمت ومجاهدت رادمردان ایرانی به‌نتیجهٔ قطعی رسیده بود بهیچ شمرد. اعمال خائنانه شاه و درباریان مـوجب قیام مجدد ایـرانیان گـردید و جمعیتهای آزادیخواه درتبریز و تهران وکاشان واصفهان و گیلان ودیگرشهرها با نیروی ملی برای استقرار و اجرای حکومت قانون تشکیل شد . آزادیخواهان پس از تحمل رنج‌ومشقات فراوان ودادن تلفات سنگین وبخونبهای فدائیان در ٢٤ جمادی‌الثانی ١٣٢٧ طهران را فتح کردند و محمدعلیشاه بسفارت‌روس پناهنده گشت‌وبحکم قانون‌رسماًازسلطنت خلع گردید وپسردوازده‌ساله اوبنام احمدمیرزا بپادشاهی رسید.

دورهٔ سلطنت‌احمدشاه با تحریکات دولتهای بیگانه وجور وستم ایشان بمردم و دست اندازی بسرحدات ایران گذشت . هرج ومرج و قحطی وبروز جنگ بین‌المللی درسال ١٣٣٢ هجری قمری (١٩١٤ میلادی) به‌بیچارگی‌وپریشانی ایرانیان افزود وآنها راخسته‌ودرمانده و نومید از بهبود وضع و تحصیل آرامش ساخت تا آنکه ستاره بخت ایران طالع گردیدورادمردی‌باانگیزهٔ‌مهروطن بظهوررسید وایرانیان را ازچنگال سلطنت جابرانه ١٤٠ سالهٔ قاجاریه بحکم قانون خلاصی بخشید ودر روز تاریخی ٩آبان ١٣٠٤ شمسی(١٣٤٤ هجری قمری)

انقراض سلسلهٔ قاجاریه ازطرف مجلس شورای ملی درمیان‌شوروشغف مردم ایران اعلام گردید ودر آذرماه همان سال سلسلهٔ پهلوی بدست توانــای اعلیحضرت فقید **رضا شاه کبیر** تأسیس شد و آرزوی‌دیرین آزادیخواهان جامهٔ‌عمل‌پوشید وابواب ترقی و تمدن بروی ایرانیان گشوده شد ودرکلیهٔ شئون ملی وسیاسی واجتماعی واقتصادی و علوم وفنون افتخاراتی‌نصیب نسل‌حاضر گردید.

علوم وادبیات

قبل از انقلاب مشروطیت منظور عمدهٔ شعرا ونویسندگان تقرب‌بسلاطین وامراوجلب‌نظر ایشان بمسائل عرفانی وموضوعات اخلاقی بود و بمطالب اجتماعی و سیاسی توجه‌نداشتند. دردورهٔ انقلاب، نکات سیاسی جای‌مطالب‌عرفانی راگرفت ومدایح وقصاید مبالغه آمیز مبدل باشعار وطنی گردید. نویسندگان ایندوره کوشش نمودند که مسائل اجتماعی وانتقادی را باانشاء سهل‌وساده درخور فهم عوام بنویسند ونثر فارسی را در مرحلهٔ جدیدی وارد نمایند وشیوهٔ ساده‌نویسی که بوسیلهٔ ابوالقاسم قائم مقام فراهانی معمول شده بودصورت‌کامل یافت.

تجدد وانقلاب درعلوم و ادبیات ، از قرن سیزدهم آغــاز و در قرن چهاردهم به نتیجهٔ قطعی رسید بطوریکه قرن معاصررا باید از درخشانترین ادوارفرهنگی وعلمی ایران محسوب‌داشت. این ترقی‌و پیشرفت مرهون علل وجهات‌زیراست:

۱ ــ دردورهٔ قاجاریه ، ایرانیان بااروپا مهدعلم وتمدن، ارتباط پیدا کردند و کتب متعددی دررشته های مختلف از زبانهای اروپــائی ترجمه‌نمودندودر دسترس استفادهٔ مردم گذاشتند.عده‌ای محصل‌باروپا اعزام شدند ودر رشته های مختلف تحصیل دانش و بینش کردند و

ارمغانهائی از تمدن مغرب زمین بایـران آوردند و در تغییر اوضاع اجتماعی وفنی‌وعلمی وادبی تأثیرشایان توجهی نمودند.

۲ - چاپخانه درایران دایرشد و انتشار کتب علمی و ادبی‌روز‌افزون گردید که طالبان علم‌را از استنساخ که متضمن خـرج گزاف وصرف وقت بیشتری‌بود بی‌نیاز کرد . ابتدا چاپخانه‌در تبریز بوجود آمدودر سال ۱۲۲۷هجری‌قمری نخستین کتاب چاپی‌منتشر شد. سپس درتهران‌واصفهان و مشهد وسایر شهرهای ایران چاپخانه‌هائی تأسیس ودایر گردید.

۳ - مدارسی بااسلوب و روش‌جدید بوجودآمد.اولین آموزشگاه بروش‌اروپائی واسلوب صحیح دارالفنون بود که بهمت میرزا تقی‌خان امیر کبیر درسال ۱۲۶۸ه.تأسیس‌شد وبایدآنراهستهٔ مرکزی‌دانشگاه امروز نامید که معلمین‌خارجی برای تدریس‌درآن معین‌شدندوبتدریج استادان‌ایرانی‌جای‌ایشانرا گرفتند.سپس‌درشهرهای‌دیگرایران،مدارس منظم طبق‌اصول‌صحیح وعلمی برای‌پسران ودختران‌تأسیس‌و پایه‌های فرهنگ‌نو استوار گردید .

۴ - از قدمهای‌اساسی که دراین دوره برداشته شد و درپیشرفت جامعهٔ ایرانی‌تأثیرشایانی کرد ، انتشارروزنامه ومجله‌است که‌نخستین روزنامه بنام« روزنامهٔ وقـایع اتفاقیه» در روز جمعه پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ هجری‌قمری در تهران منتشر گردید و بعد در شهرهای‌دیگر روزنامه‌هائی‌طبع‌ونشرشد وبروشنی‌فکر وایجاد قوهٔ ابتکاروانتقادمردم ایران کمك شایسته‌ای کرد .

۵ - درقرن‌چهاردهم ، رشته‌های علوم وادبیات ، تحول فاحشی پیدا کرد و درامور‌اجتماعی وفرهنگی ، پیشرفتهائـی نصیب ایرانیان

گردید که باید تألیف‌وچاپ کتب وتحقیقات‌علمی‌وادبی‌وانتشارجراید ومجلات وتأسیس دانشگاه وفرهنگستان را نتیجهٔ ترقیات مهم در این زمینه‌محسوب داشت.

در نظم‌ونثر زبان‌فارسی نیز تغییراتی ازاینقراربظهور رسید:

نظم - سخنسرایان‌ایندوره دوطبقه‌اند: نخست کسانیکه ازشیوهٔ متقدمین پیروی کرده اند مـانند ادیب الممالك فراهانـی (متوفی ۱۳۳۶ هجری قمری) وادیب پیشاوری (متوفی ۱۳۴۹ هجری‌قمری) دیگر کسانیکه خودرا ازقید تقلیدر ها کرده ودرعین دلبستگی‌بادبیات قدیم، بنابر مقتضیات عصر، تحولی در لفظ و معنی ایجاد نموده اند مانند ایرج میرزا (متوفی ۱۳۴۳ هجری قمری) و عارف قزوینی و مرحوم‌استاد محمدتقی بهار (متوفی۱۳۷۰ هجری قمری) و مشهوربه (ملك‌الشعرا) که دونفر اخیر علاوه برتتبع دراشعار و سبك استادان قدیم، تصنیف‌های سیاسی و اجتماعی پرمغزوروانی سروده‌اند. عده‌ای نیز در این اواخر بتقلید محض و کورکورانه از ادبیات اروپـائی، اشعاری باوزان هجائی میسارند و بقول خود میخواهند تحولی درشعر و ادبیات بوجودآورند ولی چون پایه و مایه‌ای ندارند، کاری ازپیش نخواهند برد.

نثر - مهمترین ترقی که‌دراین‌دوره نصیب نثر زبان فارسی شد، رواج شیوهٔساده‌نویسی‌است: استعمال استعاره‌وکنایه و آوردن صنایع لفظی و معنوی و مترادفات متروك شده است. نـویسندگان زبردستی درمدت هفتادسال اخیرظهور کردند ودررشته‌های مختلف علمی وادبی تحقیقات‌وتتبعاتی نمودند، آثار نفیسی اززبانهای بیگانه بزبان فارسی

درآوردند ودرتصحیح کتب‌وچاپ مؤلفات‌وآثار قدما، قدمهای مفیدی برداشتند وبتحقیقات ادبی‌و تاریخی وزبان‌شناسی و احیاء زبان وآثار کهنه‌ایرانی طبق اصول‌صحیح علمی پرداختند و تـألیفات گرانبهائی در نثرروان فارسی‌بوجودآوردند و همچنین فنون دیگر ادبی‌و هنری مانند داستان نویسی ونمایشنامه‌نویسی وغیره‌را معمول کردند و شیوهٔ حقیقت نویسی (رئالیسم) را متداول و معمول نمودند .

پایان